# خاطرات سیاسی

# ایرج اسکندری

به اهتمام: بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور

## بخش چهارم

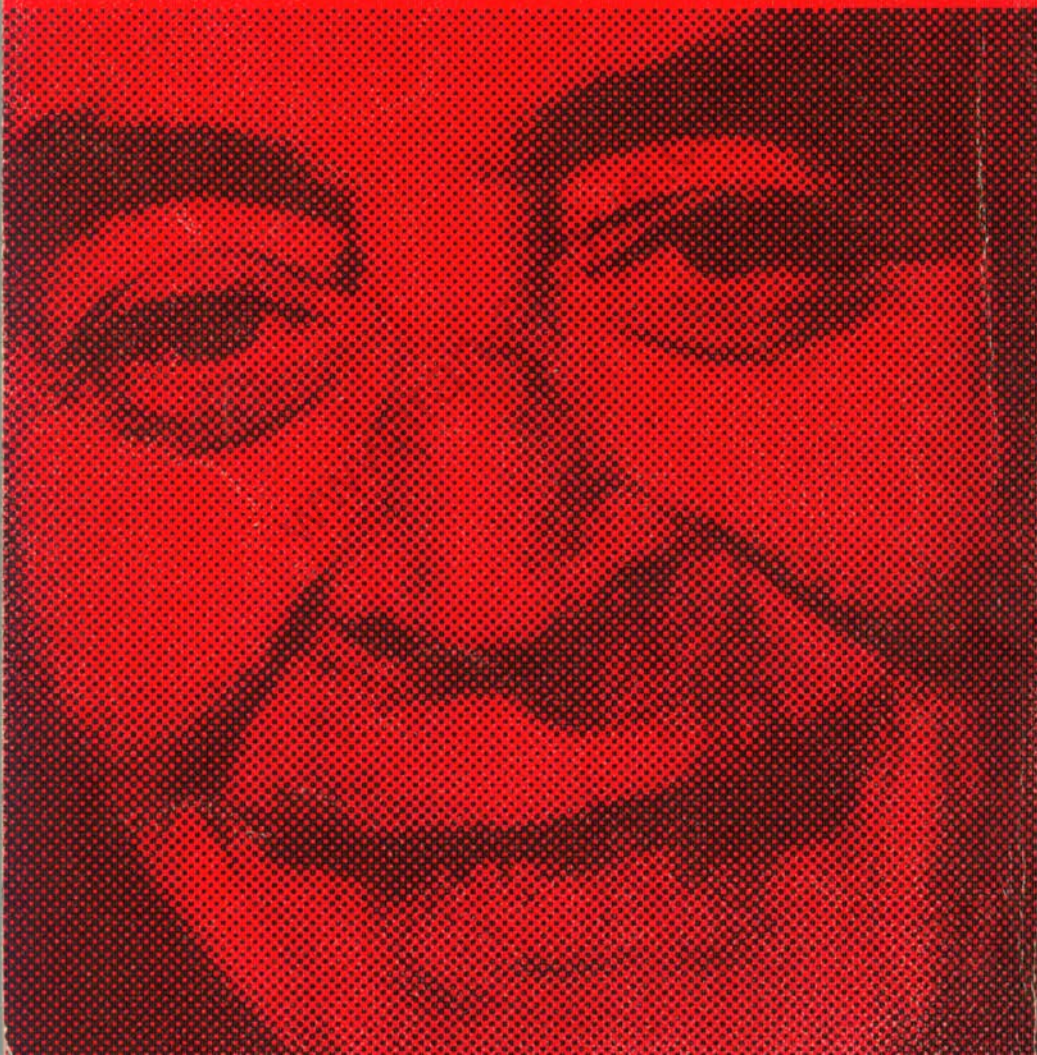

# خاطرات سیاسی

# ایرج اسکندری

www.iran-archive.com

به اهتمام: بابك امیرخسروی و فریدون آذرنور

خاطرات سیاسی

# ایرج اسکندری

## بخش چهارم

به اهتمام: بابك امیر خسروی و فریدون آذرنور

انتشارات حزب دمکراتیك مردم ایران
چاپ اول
پائیز ۱۳۶۸

www.iran-archive.com

## الف

## توضیحی بر خاطرات ایرج اسکندری*

رفیق ایرج اسکندری از شناخته ترین و قدیمی‌ترین چهره‌های جنبش کمونیستی معاصر ایران، از جمله یاران و همکاران نزدیک دکتر تقی ارانی، از اصلی‌ترین پایه گذاران حزب توده ایران و از شخصیت های سرشناس جامعه سیاسی ایرانست.

ایرج اسکندری از همان آغاز فعالیّت سیاسی خود و بویژه تشکیل حزب توده ایران همیشه و بطور مستمر در ارگانهای رهبری آن فعالیت داشته و مسئولیت های کلیدی نظیر عضویت در هیئت اجرائیه، دبیری و دبیر اولی آن را بعهده داشته است. اسکندری نماینده مجلس و وزیر توده‌ای و از این راه در مرکز ثقل فعالیت های سیاسی-اجتماعی زمان خود و از بازیگران اصلی و از جهاتی منحصر بفرد حزب توده ایران در چهل و پنج سال اخیر بوده است.

در واقع زندگی سیاسی-اجتماعی اسکندری با تاریخ حزب توده ایران گره خورده و خاطرات او تصویر و روایت وی از فرازهای مهم حیات این حزب و گزارش بی‌پرده‌ای از مشی، عملکردها و مکانیسم داخل رهبری در دوره هائیست که وی نقش فعال و رهبری‌کننده‌ای داشته است. بهمین مناسبت یادمانده‌های ایرج اسکندری را که پیش ما بامانت گذاشته، علیرغم اختلاف نظر و تفاوت برداشت و ارزیابی در این یا آن مسئله و یا در باره‌ی افراد، عیناً" در اختیار رفقا و همه‌ی علاقمندان به جنبش چپ ایران قرار میدهیم. زیرا معتقدیم از لحاظ آگاهی یافتن، شناخت حزب توده ایران و درس آموزی از خطاها و انحرافات آن، اهمیت زیادی در بر دارد. این خاطرات

---

* این توضیحات از بخش نخست خاطرات اقتباس شده است.

www.iran-archive.com

در عین حال از آنجهت ارزشمند است که در زمان و شرایطی بیان شـــــده که وی همانگونه خود نوشته است، فارغ از هرگونه قید و بند و "ملاحظـــات اخلاقی و سیاسی" بوده است که همواره وی را "از نوشتن خاطرات خـــود" در گذشته باز داشته است.

تذکر نکاتی چند در رابطه با خاطرات ایرج اسکندری ضرورت دارد:

۱ ـ بدنبال هجوم جمهوری اسلامی به حزب و شکست مفتضحانه آن و پس از مراجعت از پلنوم کذائی ۱۸ و مشاهده‌ی دغلکاریها و تخلفات گردانندگان معرکه‌ی "پلنوم" برای ما مسلم شد که دیگر حزب توده ایران به پایان تاریخی خود رسیده و اینهمه قهرمانیها و فداکاریها همه بر باد رفته اســـــــت. عکس‌العمل اولیه و منطقی ما این بود که گذشته حزب را بطور واقعی و عینـی به نقد و بررسی کشیده و جمع‌بندی آنرا در اختیار نسل جوان توده‌ای و کـــل جنبش کمونیستی ایران قرار دهیـم تا روشن شود، چه عواملی موجب شد کـه بزرگترین حزب سیاسی ایران اینچنین به فلاکت کشیده شده و به بن‌بســـت برسد. اما از همان اولین تلاشها متوجه اشکالات جدّی آن شدیم. برخوردهـــا و ارزیابیهای ما از حوادث و از شخصیت های حزبی با رفیق اسکندری یکســان نبود. از سوی دیگر رفیق اسکندری گاه به گاه به پاریس می‌آمد و فرصت چندانـی نبود تا مسائل بطور وسیعی مورد بحث قرار گیرد. وضع سلامتی وی نیز مزید بـر مشکلات میگردید. لذا ترجیح دادیـم از طرح اولیه صرفنظر کنیم و به ضبـــط یادمانده‌های ایرج اکتفا کنیم. اما حالت سوال و جواب و محاوره‌ای آن و گـاه دخالت ها و اظهارنظرهای ما روی حوادث شکل خاصی بآن میدهد که عینـــا" حفظ شده است تا تعهد اخلاقی ما به حفظ امانت کامل باشد.

www.iran-archive.com

۲ - آنچه که از نظر خوانندگان میگذرد، بیشتر به اظهارنظر و توضیحات اسکندری به حوادث مهم تاریخ حزب توده ایران مربوط میشود که شخصاً" در آنها نقشی داشته و شاهد آن بوده است. هدف ما هم همین بود. زیرا سایر رهبران درجه اول حزب آنچه میدانستند با خود بگور بردند، بقیه هم اسیر جمهوری اسلامی هستند و گفته‌ها و نوشتجات آنها، اگر چه حاوی داده‌های درستی است، اما از آنجا که با مقاصد ضدکمونیستی جمهوری اسلامی آمیخته و رنگ آمیزی شده است، اعتبار چندانی ندارد. نظر ما این بود که لااقل شهادت های اسکندری در زمان حیات وی و از زبان خودش و در آزادی کامل ضبط شود و از میان نرود.

قرار بر این بود که رفیق اسکندری پس از استقرار در پاریس، تمام وقت و نیروی خود را برای تحریر و تکمیل و تدقیق خاطرات ضبط شده متمرکز سازد. اما اجل مهلت نداد. بر اثر اصرار ما و سایر دوستان و رفقایش، رفیق اسکندری کار نگارش خاطراتش را آغاز کرده بود اما متأسفانه دستخط وی از محدوده‌ی دوران کودکی و تحصیلی در فرانسه فراتر نرفت. رفیق ایرج زندگی سیاسی خود را به پنج دوره تقسیم کرده بود: ۱ - ایام کودکی و تحصیلی، ۲ - از بازگشت به ایران تا زندان، ۳ - از تشکیل حزب توده ایران تا شکست آذربایجان، ۴ - دوران مهاجرت، ۵ - انقلاب بهمن و مهاجرت دوم. بنا بر این آنچه که بدینوسیله در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت، جامع‌ترین و کامل‌ترین سندیست که تمام بخشهای پنجگانه فوق را در بر گرفته و پرتوی از زندگی و فعالیتهای سیاسی ایشان میباشد.

لازم به تذکر است که خاطرات ایرج اسکندری که از نظرتان خواهد گذشت، نه تاریخ حزب توده ایرانست و نه سند ریشه یابی اشتباهات

و انحرافات ایدئولوژیک و اپورتونیسم و رفرمیسم آن. چنین کاری مستلـــــزم بررسی بسیار وسیع‌تر از تاریخ و فعالیت حزب میباشد که ایشان نه فرصت انجام اینکار را داشت و نه شاید مناسب‌ترین فرد برای آن بود. خاطرات رفیـــق اسکندری عمدتا" شهادت روی حوادث مهم داخل حزبی بوده و ویژگـــــی و اهمیت آن هم در همین است. اما برای جویندگان حقیقت، مورّخین و نسل جوان که میخواهند حقایق را بدانند و با واقعیت مسائل حزب توده ایـــران، آنچنان که بوده است آشنا بشوند، مسلما" یک منبع مفیدیست و حتما" باید با خاطرات دیگران، بررسی‌ها و تحقیقات مختلفی که صورت گرفته و اسنـــاد فراوانی که در این زمینه وجود دارد، مقایسه و تکمیل گردد، تا از ورای همـه آنها به حقیقت نزدیکتر شویم.

۳ ـ با وجود اینکه رفیق اسکندری علیرغم کبر سن حافظه‌ای قـــوی داشت و حوادث پنجاه سال پیش را بدقت در خاطرش حفظ کرده بود، معهذا گاه تاریخ حوادث دقیق نیست و جابجائی در آنها رخ داده است. برای حفظ امانت، از هرگونه دخل و تصرّف در مطالب اجتناب کردیم. گاها" بطـــور زیرنویس و یا در داخل کروشه [ ] توضیحات روشن‌کننده‌ای داده‌ایم.

از آنجا که خاطرات جنبه مکالماتی داشته، گاه حاشیه روی شـــده است و مـــا برای آنکه اسکندری هرچه در خاطر دارد بیان کنـــد، حتی‌المقدور جلو آنرا نگرفته‌ایم. در پیاده کردن خاطرات هم حفظ امانـــت شده است، منتهی بعلت حالت محاوره‌ای آن، وقتی متن از کاست پیاده می‌شـود، از مطلوبیت آن کاسته شده و گاه فهم موضوع مشکل میگردد. با حفظ امانت و صداقت کامل گفتار و محتوای آن، فقط تا حدّی به تنقیح و تنظیم جملات آن پرداخته‌ایم که به فهم آن کمک نماید و جمله بندیها حتی‌المقدور بصورت متن نسبتـــا"

منظمی در بیاید.

۴ ـ انتشار خاطرات ایرج اسکندری از سوی ما انجام یک تعهد اخلاقی است که ما در برابر وی داشته‌ایم. از سوی دیگر شهادت های وی درباره ی برخی مسائل مهم حزب و اتفاقات سیاسی کشور گاه بی‌همتا و منحصر بفرد است. زیرا اسکندری از آنها بمثابه بازیگر اصلی سخن میگوید و دانستن آنها برای کمونیستهای ایرانی، بویژه مبارزینی که در صفوف حزب توده ایران فعالیت داشته‌اند، اهمیّت بسزائی دارد. "رسم" براین‌بوده است که با استناد به حفظ "اسرار" حزب، از بیان حقیقت به توده‌های حزبی و مردم و زحمتکشان سر باز زده و ملقمه‌ای از دروغ و فانتزی را بجای واقعیت‌ها به خورد آنان دهند. در واقع تاریخ حزب توده ایران، آنگونه که بتحریر درآمده و آنچه در اسناد دیده میشود، در بسیاری از مسائل و موارد حساس دور از واقعیت و خلاف حقیقت است.

انتشار خاطرات رهبران حزب ولو آنکه خالی از برخوردهای ذهنی نباشد و در بیان آنها احیانا" نظریات شخصی مداخله داده شوند، باز هم زمینه های لازم را برای تدوین واقعیت های تاریخی بدست میدهند. اساسا" خاطرات کمتر میتواند خالیَ از رنگ آمیزی ذهنی گوینده آن باشد.

۵ ـ اگر در نظر بگیریم که در مشی و سیاست حزب توده ایران خطا و انحراف فراوان است، اگر بخاطر داشته باشیم که گروه‌گرائی، اختلافات درونی و خصوصی با"شکال مختلف در سراسر زندگی حزب توده ایران، در رهبری آن تسلط داشته و از دهه‌ی ۴۰ به بعد نوعی انحطاط و زوال رهبری آنرا فراگرفته بود و امر و نهی نمایندگان احزاب کشورهای مهماندار در مهاجرت،

www.iran-archive.com

شخصیت گردانندگان حزب را خرد میکرده است و نوعی دوروئی و دوگانه گوئی در گفتار و کردار به طبیعت ثانوی بسیاری از آنان مبدّل شده بود، در آنصورت روشن است که رفیقی که در پستهای دبیری و اجرائی و سیاسی رهبری قرار داشته، عملا" نمیتوانسته خود را مبرّی از تناقض‌گوئی و مصون از خطا و انحراف نگاه دارد. رفیق اسکندری علیرغم سلامت نفس، استقلال اندیشه و عمل که ذاتی وی بود، نمیتوانست آلوده‌ی خطاها و گناهان و انحرافات متعدّد رهبری حزب نباشد. و این آن نقطه ضعف و تناقضی است که گردانندگان کنونی حزب توده ایران با یک انگیزه و منقدینی ازتراز آقای حسین فرزانه در مقدمه‌اش به کتاب "یادمانده‌ها و یادداشتهای پراکنده ایرج اسکندری" از زاویه کوبیدن کور حزب توده و هر چه در او هست، روی آن انگشت میگذارند.

گردانندگان کنونی حزب توده، خاطرات را هنوز منتشر نشده و نخوانده، با تکیّه به نوشته‌های سابق اسکندری تخطئه میکنند و آنرا هذیان‌گوئی شخصی که از نظر جسمی و روحی بیمار است و تحت تلقین "گروه سه نفری" قرار دارد، معرفی میکنند.

آقای حسین فرزانه هم چنین استدلال میکند که اگر عمر او به لب بام نرسیده بود، اگر او را از پست دبیر اولی معزول نکرده بودند، اگر کیانوری‌ها در تلویزیون همه حقایق را فاش نکرده بودند و... اسکندری دست به نوشتن خاطرات خود نمیزد.

قصد ما در این مقدمه کوتاه وارد شدن در مجادله‌ی قلمی با اینان نمیباشد. بخصوص آنکه از حوصله‌ی این نوشته خارج است. زیرا آنچه مهم و اساسی است، اینست که ایرج اسکندری از جمله رهبران نادر حزب توده

www.iran-archive.com

ایرانست که نخواست خاطرات خود را "بهمراه خود برای همیشه دفن" کند. شهادت های وی روی برخی مسائل مهم مربوط به حیات حزب توده ایران و شناختن مکانیسمی که در خطاها و انحرافات و شکست های حزب توده ایران مؤثر بوده اند، برای نسل جوان جنبش کمونیستی ایران بسیار آموزنده است و از همین زاویه باید به آن نگریست و ارزیابی نمود.

۶ ـ انتشار خاطرات رفیق اسکندری از سوی ما و توزیع آن از سوی حزب دموکراتیک مردم ایران، اولا" بخاطر برآوردن تعهد اخلاقیست که در زمان حیات ایشان بعهده گرفته بودیم و انجام چنین کاری را از همان آغاز ضروری دانسته و بهمگان قول داده بودیم. ثانیا" انتشار این خاطرات خواست مصرّانه قاطبه ی رفقای ما و سایر نیروهائیست که میخواهند از آن مطلع شوند. توزیع آن از سوی حزب ما بهمین خاطر و با حرکت از مشی بازگوئی واقعیت ها و شفاف نگهداشتن زندگی سیاسی ماست.

انتشار خاطرات اسکندری برای خوشایند کسی و یا مبارزه و مخالفت با افراد و جریانات نمی باشد.

انتشار این خاطرات در عین حال بمعنی موافقت ما با همه ی گفتارها و موضعگیریها و تحلیل های رفیق اسکندری در مسائل و موضوعات گذشته حزب توده ایران و یا افراد مختلف رهبری آن و یا مبرّی دانستن شخص وی از خطا و انحراف نمیباشد. حزب دموکراتیک مردم ایران، مواضع خود را در باره گذشته ی حزب توده ایران و مسائل مختلف، مستقلا" تدوین نموده و در اختیار همگان قرار میدهد. ما در آینده ی نزدیک خاطرات رفیق اردشیر آوانسیان را که از دیدگاه متفاوتی بحوادث مینگرد و مواضع و ارزیابی متفاوتی را در مقایسه با خاطرات رفیق اسکندری عرضه میدارد، در اختیار عموم قرار

www.iran-archive.com

خواهیم داد. اضافه بر آن اسناد و تحلیل‌های منتشر نشده و یا بکلی نایاب و برخی گزارش‌های داخلی حزب توده ایران را که در اختیار داریم و مسلما" در شناخت بیشتر علاقمندان بدانستن حقایق مربوط به حزب توده ایران و جنبش کمونیستی ایران، مؤثر خواهد بود، منتشر خواهیم کرد. مشکل اصلی ما در انجام اینکارها و تأخیر در انتشار آنها، کمبود امکانات فنّی است.

بهمین مناسبت و برای آنکه انتشار خاطرات بیش از این به تأخیر نیفتد، مجموعه‌ی آنرا در چند قسمت و هر قسمت را بمجرد آماده شدن آن در جزوه‌ی جداگانه‌ای منتشر خواهیم نمود.

در خاتمه لازم می‌دانیم از زحمات فراوان رفیق عاشورپور در پیاده کردن قسمت عمده‌ی کاست‌ها که با صبر و حوصله فراوان آنرا انجام داده‌اند و همچنین از آقای ف، که ویراستاری خاطرات را به عهده گرفته و با دقّت و کاردانی قابل تمجیدی آنرا صورت داده‌اند، سپاسگزاری کنیم.

از همه علاقمندان که نظریات، اطلاعات تکمیلی یا اصلاحی و یا کلا" روایت دیگری از وقایع دارند میخواهیم بآدرس پشت جلد و با ذکر نام و آدرس خود، اسناد یا نوشته‌های خود را برای ما بفرستند. از این اسناد و یا روایات میتوان در صورت تمایل نویسندگانش در چاپ‌های بعدی و یا بشکل مناسب‌تر دیگری استفاده کرد.

بابک امیر خسروی　　فریدون آذرنور

فروردین ۶۷ ـ آوریل ۸۸

www.iran-archive.com

فهرست مندرجات

صفحه


| | |
|---|---|
| بخش چهارم خاطرات | ۱ - ۱۰۵ |
| توضیحی درباره یادداشتهای ضمیمه | ۱۰۶ |
| ازدفترزندگی سیاسی من | ۱۰۷-۱۲۹ |
| ازدفتریادمانده ها | ۱۳۰ |
| ازبازگشت به ایران تازندان | ۱۳۱-۱۳۳ |
| کریم لر | ۱۳۴-۱۴۳ |
| سلمانی اعلیحضرت | ۱۴۴-۱۴۵ |
| تزهائی چندراجع به مسائل حزبی ما | ۱۴۶-۱۵۳ |
| دربارهٔ بیطرفی | ۱۵۴-۱۸۱ |
| سه یادداشت، اسامی افرادکمیته مرکزی درکنگره اول و دوم | |
| اختلافات دررهبری ، بحران درکمیته مرکزی حزب | ۱۸۲-۱۸۴ |
| نامه ایرج اسکندری به کمیته مرکزی حزب توده ایران(۱۹۵۶) | ۱۸۵-۲۰۵ |
| تاریخچه مختصری ازتشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مناسبات | |
| آن باحزب توده ایران | ۲۰۶-۲۰۹ |
| تزهائی‌درباره‌تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان | ۲۱۰-۲۲۰ |
| اظهارات ایرج اسکندری درجلسه ۱۲اسپتامبر۱۹۵۷کمیته مرکزی | ۲۲۱-۲۳۰ |
| پیشنهاداسکندری‌به هیئت اجرائیه بمنظورفعالکردن کوششهای | |
| حزب درشرایط سیاسی کنونی | ۲۳۱-۲۳۲ |
| تزهائی درباره تحول اوضاع کشور (۱۳۵۷) | ۲۳۳-۲۳۶ |
| تحلیلی ازانقلاب بهمن و سیاست گروه مسلط به رهبری حزب | ۲۳۷-۲۳۹ |
| گزارش اسکندری به هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب(۱۳۶۰) | ۲۴۰-۲۴۵ |
| گزارش اسکندری‌به هیئت سیاسی کمیته مرکزی(۱۳۶۰) | ۲۴۶-۲۴۸ |
| یادداشت راجع به مذهب | ۲۴۹-۲۵۱ |
| پرسپکتیو سیاست شوروی درایران | ۲۵۲-۲۵۴ |
| نامه سرگشاده باعضاءو هواداران حزب توده‌ایران | ۲۵۵-۲۶۱ |
| سخنی کوتاه باگمگشتگان وادی حیرت | ۲۶۲-۲۶۸ |


www.iran-archive.com

بخش سوّم خاطرات ر. اسکندری، با اشاره ایشان به نامه‌ایکه فرد ناشناسی از آلمان غربی به وی میفرستد و حاوی گزارشی از جلسه سازمان امنیّت است پایان می‌یابد. اینک ادامه صحبت‌های ر. اسکندری.

اسکندری: نامه همراه با فتوکپی یک گزارشی بود که برای من فرستاده بودند، که از قرار، بهزادی، دبیر اوّل سفارت و نماینده رسمی سازمان امنیّت در برلن شرقی، آنرا برای سازمان امنیّت در اروپا که مرکز آن در آنموقع در کلن بود، فرستاده است. حالا برای علوی کیا بود و یا مقام دیگر نمیدانم، ولی عنوانا" خطاب به تیمسار معظم است، که معلوم نیست منظور رئیس سازمان امنیّت در خارج از کشور در اروپا بود یا برای کدامیک از آنهاست، روشن نیست. ولی می‌توان در این باره تحقیق کرد که چه کسی بود، بهرجهت گزارشی است که بنظر میرسد در باره بازخواستی است که گویا از او کرده‌اند که چرا راجع به جلسه‌ای که تشکیل شده و او هم در آن شرکت داشته، گزارشی نداده است. میگوید جلسه‌ای بود که در برلن غربی تشکیل شده و از اشخاصی اسم برده که یکنفر از آنها خیلی شناخته است که همان احسان نراقی است. اسم اشخاص در آن گزارش هست که اسامی آنها حالا یادم نیست. این اشخاص جلسه‌ای تشکیل داده و نمایندگان و مسئولین شاخه‌های مختلف ساواک را در آنجا جمع کرده و راجع به خیلی از مسائل از جمله آلمان شرقی و حزب توده گفتگو کرده‌اند. میگوید گواینکه ما در اینجا از خیلی از ارتباطات و رفت و آمدهای حضرات که کمیته مرکزی‌شان در اینجاست اطلاع داریم، ولی تاکنون نتوانسته‌ایم ارتباط مستقیمی با خود کمیته مرکزی و یا یکی از اعضای آن برقرار بکنیم که اطّلاع مستقیم بدست بیاوریم.

آذرنور: خیلی جالب است، در نامه گفته میشود هرقدر کوشش کردیم نتوانستیم بداخل کمیته مرکزی نفوذ پیدا کنیم.

اسکندری: آره، این درست جواب آن حرف کیانوری را میدهد که در صحبتهای تلویزیونی گفت که دوبار در کنار رادمنش و یکبار هم در کنار اسکندری پلیس

www.iran-archive.com

ساواک نفوذ کرد.

بهرحال برویم سر گزارش. در آنجا تصریح کرده بود که ما نتوانستیم با کمیته مرکزی ارتباط مستقیم برقرار کنیم ولی از رفت و آمدهائی که در اینجا میشود تا حدودی اطّلاع داریم و گزارش آنرا قبلا" بشما داده‌ایم.

بنابراین معلوم بود که اینها در برلن، کیانوری و سازمان حزبی را تحت نظر داشته‌اند. گزارش چنین ادامه می‌یابد که در جلسه مزبور این مسئله مطرح شد که از قرار معلوم شورویها درصدد هستند اسکندری را برداشته و کیانوری را بجای او بگذارند و وعده این تغییر را شخصی بنام سیمونف به مریم فیروز داده و او را مطمئن گردانیده که شوهرش دبیر اوّل خواهد شد و مریم هم آنرا به مظفّر فیروز نوشته و او هم بطوریکه اطّلاع دارید از طریق رابطین خودش در لندن موضوع را به اطّلاع ما رسانده است. بعد اضافه میکند که در این جلسه این سئوال مطرح شد که چه نوع سیاستی ما بایستی در اینمورد اتّخاذ کنیم؟ از نظر ما آمدن کیانوری بهتر است زیرا بوسیله مریم که با مظفّر فیروز مربوط است از یکطرف و از طریق فاطمی که داماد او بود و در امریکاست، از طرف دیگر، ما می‌توانیم بیشتر و بهتر از اوضاع مطّلع باشیم، لذا بودن او بهتر است و سیاست ما هم بر این مبنا باید باشد که روی بیعرضگی اسکندری تکیّه کرده و برای کیانوری تبلیغ بکنیم. این تقریبا" محتوای گزارش است و در پایان آن هم از نفرستادن گزارش معذرت خواسته و علّت آنرا چنین ذکر کرده که چون آقای احسان نراقی و همراهان او قرار بود به کلن مراجعت کرده و در همانجا مطالب و مسائل طرح شده در این جلسه را به استحضار شما برسانند، من دیگر زائد دانستم در این باره چیزی بنویسم. حالا که عازم ایران هستم، بهمین مختصر در باره این جلسه اکتفا میکنم، همه این مذاکرات بر روی نوار ضبط شده و پس از مراجعتم آنرا پیاده کرده و برای شما خواهم فرستاد. اینست چکیده آن نامه و گزارش، تا آن اندازه‌ایکه بیادم مانده است.

این نامه را برای من فرستادند، من فکر کردم چون در آن گفته که این موضوع را به آقای هونکر هم اطّلاع داده، بهترین راه این است که من از آلمانها سئوال کرده و به‌بینم در باره این نامه چه اقدامی کرده‌اند. از مارکفسکی وقت گرفته و برای دیدنش رفتم. او مسئول شعبه بین‌المللی حزب سوسیالیست

www.iran-archive.com

متّحد آلمان بود. این نامه را خودم بفرانسه ترجمه کرده و بآنجا برده وگفتم که چنین نامه‌ای بمن رسیده و چون در آن ذکر شده که بعنوان آقای هونکر هم آنرا فرستاده‌اند، خواهش میکنم تحقیق کرده و به بینید چه اقدامی راجع بآن بعمل آمده، زیرا میخواهم به‌بینم من چه بایستی در این باره انجام بدهم. نامه را گرفت و گفت که تحقیق میکند و بعد نتیجه را بمن خبر میدهد. بعد از یکهفته بمن خبر دادند که تحقیق کرده‌اند ولی چنین نامه‌ای بعنوان رفیق هونکر به دفتر ایشان نرسیده است، ولی ما از برلن غربی تحقیق میکنیم چون ممکن است باسم دبیر کلّ حزب برلن غربی ارسال شده باشد، میخواستیم از او تحقیق کنیم ولی چون در بیمارستان بستری است، در حال حاضر عملی نیست. در هر حال بشما اطّلاع خواهیم داد. بعد گفتم خوب حالا لااقلّ تحقیق کنید این نامه را که من بشما میدهم، بدانیم جعل است، درست است، بالاخره تکلیف ما معلوم باشد و بدانم چه کاری بایستی انجام دهم. گفتند بسیارخوب آنرا بشما اطّلاع میدهیم. بعد از یک هفته مرا بآنجا خواستند، رفتم وگفتند که ما تحقیق کردیم، این نامه قطعی است ( Authentique ) و چون به شوروی‌ها مربوط میشود، شما قاعدتا" آنرا به اطّلاع آنها برسانید، ما هم از طرف خودمان اقدام میکنیم. منهم نامه‌ای بعنوان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی یعنی بعنوان زاگلادین، چون فرانسه میدانست، نوشتم و گفتم که این نامه را من ترجمه کرده و برای شما میفرستم، یک چنین موضوعی پیش آمده و خواستم از آن مسبوق باشید و معلوم بکنید که ما چه بایستی بکنیم و من راجع باین‌نامه به کسی مطلبی نگفتم و تنها خود من آنرا میدانم و فقط با حزب آلمان آنرا مطرح کرده‌ام. در همان زمانها بود که ما برای افتتاح مجسّمه روزبه به ایتالیا رفته بودیم، لذا این بعد از آن رسیده، حالا نمیدانم اواخر سال ۷۵ و یا اوائل سال ۷۶ است [از تندیس یارمان خسرو روزبه در اوّل آبانماه ۱۳۵۵ برابر با ۲۳ اکتبر ۱۹۷۶، در شهر فیانوروما نو پرده‌برداری شد ].

من که به آنجا رفته بودم، این نامه را که خواندم، یکدفعه بیادم آمد که متعاقب آمدن من به ایتالیا روزنامه‌های اطّلاعات و کیهان در یک زمان مطلبی چاپ کرده بودند مبنی بر اینکه ایرج اسکندری رفته و با برلینگر ملاقات کرده و در آنجا از شوروی‌ها شکایت کرده که میخواهند اورا برداشته

و کیانوری را بجایش بگذارند. این مطلب در هر دو روزنامه چاپ شده بود و معلوم بود که کار سازمان امنیّت میباشد. وقتی این نامه رسید و آن مطلب مندرج در روزنامه‌ها هم بیادم آمد، دیدم درست با زمان این نامه تطبیق میکند و مطالب هر دو عین همدیگر است. خوب، خوشبختانه در آن ملاقاتی که با برلینگر داشتم، منوچهر بهزادی و مهرداد فرجاد را همراه خودم برده بودم و مذاکرات ما مربوط به اوضاع حزب و این چیزها بود و اصلا" صحبتی در باره کیانوری و این مطالب دربین نبوده که باعث ایجاد، احیانا" سوءظنّ و سوءتفاهمی برای رفقای شوروی باشد. برای همین هم بود که برداشته و نامه‌ای نوشتم و در آن ذکر کردم که یک چنین مطلبی در روزنامه اطّلاعات و کیهان در فلان تاریخ چاپ شده و من سواد آن و ترجمه‌اش را برای شما میفرستم و ملاقاتی که ما در آنجا کردیم سه‌نفری بود و اینگونه مطالب هرگز در مذاکرات مطرح نبوده و جعل میباشد. بعد مرا به مسکو خواستند و درملاقاتی که در آنجا با زاگلادین کردم بمن گفت که نامه شما رسیده، آنرا دیدیم و خواندیم و به مقاماتی دادیم که تحقیق بکنند و نتیجه آنرا به شما اطّلاع خواهیم داد، فقط از شما خواهش میکنم که در این باره هیچگونه افشائی به کسی نکنید تا نتیجه تحقیقات ما معلوم بشود. مدّتی طول کشید و من دیدم خبری نشد، یکدفعه دیگر که به مسکو رفته بودم راجع بآن یادآوری کردم، گفتند هنوز مشغول تحقیق در این باره هستند و نتیجه را اطّلاع خواهند داد. در این حیص و بیص، سیمونتکو بمن گفت که رفقائی هستند که میخواهند با شما ملاقات بکنند، گفتم اینها چه کسانی هستند؟ گفت خودشانرا معرّفی خواهند کرد. پیش خودم فکر کردم لابد از جاهای ازما بهتران هستند که نمی‌خواهند اسمشان را بگویند. قبول کردم. فردای آنروز در ساعت مقرّر دو نفر به هتل آمدند که یکی از آنها مترجم بود و نفر دیگر کسی بود که قرار بود با من ملاقات کند. خودش را معرّفی نکرد، آمد و نشست. نام شخصی را که الان بخاطر ندارم، برد و پرسید شما این شخص را می‌شناسید؟ گفتم نه خیر. گفت ما اطّلاع پیدا کردیم که او را از آلمان غربی با دوربین و مقداری وسائل و ابزار چاپ و غیره به ایران فرستاده‌اند، ولی او را در سرحدّ بازرگان گرفته و نگهداشته بودند و او در آنجا گفته که اجازه دهند تا به سازمان امنیّت تلفن کند. تلفن کرده و خود را به سازمان امنیّت معرّفی

نموده و آنها هم تلفن کرده و گفته‌اند که او را آزاد بگذارند تا به تهران بیاید، و رفته است به تهران و از اینجا برمیآید که با سازمان امنیّت ارتباط داشته و بنابراین شما توجّه داشته باشید و به‌بینید چطور شده که تشکیلات او را فرستاده است. گفتم تشکیلات با رفیق کیانوری است، من موضوع را از او می پرسم، بعد هم تلفن کردم به ابراهیمی که در باکو بود، چون با کیانوری کار میکرد و اشتغال در امور مربوط به قسمت کشورهای اطراف را داشت. از او پرسیدم که آیا این شخص را می‌شناسید، متأسّفانه اسم او یادم نیست، شخصی است که برایش پرونده‌ای درست کرده و در آنجا گذاشته‌ایم. تمام مشخّصات او در آنجا هست. ابراهیمی گفت که او را می‌شناسد، گفتم این شخص کیست؟ گفت کسی است که در آلمان غربی است و ما با او ارتباط داریم، رفت و آمد دارد و پیک است و از این حرفها. خلاصه رفقای شوروی این موضوع را بعهده من گذاشتند که نسبت به آن تحقیقات لازم را انجام دهیم و به‌بینیم قضیه چه بوده و چطور شده و این شخص کیست که فرستاده‌اند و برای چه اعزام شده و بطور حتم عضو سازمان امنیّت است. آمدیم و من با کمال خلوص و سادگی بهزادی را خواستم و به کیانوری هم ماجرا را گفتم و خواستم به‌بینند این آدم کیست و موضوع و قضیه از چه قرار است. حالا اگر کیانوری بود برای ما فورا" سر و صدائی راجع باین موضوع راه می‌انداخت. رفتند و آمدند، یکدفعه دیدیم کیانوری آمد در جلسه، حالا شما به‌بینید این شخص چه جور آدمی است! منهم که گزارش خودم را داده و گفته بودم که رفقا یک چنین موضوعی را بمن گفتند، این شخص را بایستی پیدا کرد. کیانوری به جلسه آمد و یک کاغذی در دست داشت و گفت پیدا کردیم، معلوم شد این شخص با خود ایرج مربوط بوده، گفتم من اصلا" او را نمی‌شناسم و نمیدانم کیست. کاغذ را درآورد که مربوط به زمان کامبخش بود. سیستم کامبخش این بود که با هر کسی که ملاقات میکرد، باتّفاق منوچهر بهزادی یک گزارش ماشین میکردند که یک نسخه آنرا به رادمنش و یک نسخه دیگر را هم بمن میداد که من با این اشخاص ملاقات کردم، این مطالب را گفتند و فلان و از ما هم میخواست که آن نسخه را پاراف کنیم برای اینکه معلوم باشد که آن گزارش را دیده‌ایم. هریک از ما یعنی رادمنش و من در بالای آن گزارش پارافی میکردیم و آنرا پس میدادیم. حالا کیانوری رفته بود و از بایگانی این را بیرون کشیده

و میگفت که معلوم شد این شخص با ایرج مربوط بوده است. گفتم رفیق کیانوری آخر انصاف هم خوب چیزی است، منوچهر بهزادی را که اتّفاقا" در آنجا بود صدا کرده و باو گفتم رفیق بیا اینجا. باو گفتم این گزارش‌هائی که شما در زمانی که کامبخش بود، میدادید، معنایش این بود که ما تأئید میکردیم که این اشخاص را می‌شناسیم و با آنها ارتباط داریم و یا اینکه منظور از پاراف کردن این گزارش‌ها فقط این بود که بدانیم شما چنین ملاقات هائی کرده‌اید؟ گفت بله همین درست است فقط برای این بود که شما از وقوع این ملاقاتها مطّلع باشید والاّ شما که نمیدانستید که اینها چه کسانی هستند. رفقا همه نشسته بودند، گفتم آقا ملاحظه میکنید؟ بعلاوه گفتم دراینجا مسئله من و شما مطرح نیست، مسئله حزب مطرح است، تشکیلات یک شخص جاسوسی را فرستاده و اسناد و مدارکی را در اختیارش قرار داده که به ایران رفته و با جائی ارتباط برقرار بکند. خوب این شخص رفته، ارتباط پیدا کرده، آن ارتباطات شما لو رفته و این شخص عامل این کار بوده است. زد زیرش و گفت نه‌نه، ما اصلا" هیچ مأموریّتی باو نداده‌ایم. گفتم پس این دستگاه چاپ و اینها را برای چه باو داده بودید که آنرا چکار بکند، دید که خیلی گیر افتاده، چون این دستگاه‌ها را داده بود. گفت نه، ما فقط گفتیم که آنها را در جائی بگذارد، بعد می‌آیند و برمیدارند و از این حرفها. گفتم این کار را هم اگر کرده بود که باز هم کشف میشد دیگر، یارو اگر عضو سازمان امنیّت است خوب میگفت فلانجا گذاشته‌ام و آنها هم مراقبت میکردند و می‌آمدند و بالاخره آنها را برمیداشتند. گفتم من که منظوری ندارم، رفقا این را بما اطّلاع دادند، شما هم این آدم را امتحانش بکنید به‌بینید چه شده است. گفتند پرسیده‌ایم، گفته‌اند که او از ایران به آلمان بازگشته است. گفتم پس دیگر مراقب او باشید چون معلوم است که سازمان امنیّتی است. میخواهم بگویم که اگر من میخواستم و واقعا" سیستم کیانوری را بکار می‌بستم، می‌توانستم کیانوری را معلّق بکنم. چون این مؤمنین هم این اطّلاع را حتما" از یک خط دیگری آمدند و آنرا بمن دادند، حساب خودم اینطوری است که آنها مخصوصا" اینرا داده بودند که من از آن بر علیه کیانوری استفاده بکنم، باین دلیل بود که آنرا در اختیار من قرار دادند والاّ بخود کیانوری میدادند و به او می‌گفتند که یک چنین آدمی است، آنرا بمن دادند که همان حقّه‌ای

که سر قضیه را دمنش در آمده بود، میخواستند من سر کیانوری دربیاورم. منتها من چنین آدمی نبودم، خیلی با خلوص و صفا آمدم و این مطلب را مطرح کرده و گفتم که بالاخره یک جاسوسی در حزب پیدا شده و در تشکیلات رخنه کرده است. این جریان این قضایاست ولی راجع به آن نامه هیچ اطّلاعی بماندادند، یکی دو بار هم فشار آوردیم که آن نامه را بالاخره، آها ... ازاین شخص هم که در مسکو با من ملاقات کرد و این اطّلاع را بمن داد و اسمش را نگفت، پرسیدم و گفتم یک گزارشی و نامه‌ای هم برای ما رسیده بود که من آنرا به رفیق زاگلادین دادم. آیا شما از آن اطّلاعی دارید؟ گفت بله، مشغول رسیدگی هستند و در جریان است، نتیجه آنرا خود رفیق به شما خواهد گفت. هیچ چیز هم بمن نگفتند، منهم از این موضوع با کسی صحبت نکردم چون گفته بودند مخفی بماند و منهم نمی‌بایستی غیر از آن عمل میکردم، بهمین دلیل هم در پلنوم که می‌توانستم این مسائل را مطرح کنم، چیزی نگفتم، فایده‌ای هم نداشت، اینها که خودشان بهتر از همه وارد این مسائل بودند.

نامه دست خودشان است، همه چیز دست خودشان است، این جریان نامه است، حالا آیا تحقیقاتی که کردند به چه نتیجه‌ای رسیده، چطور شده، آیا جلو آنرا گرفتند یا بعضی‌ها منافعشان اقتضا نمیکرد که مطلب معلوم و برملاء بشود. بخصوص که اسم سیمونکو هم در آنجا برده شده بود و شاید نمی‌خواستند و نمیدانم دیگر چطور شده، چون در این باره دیگر خبری بمن ندادند و موضوع رفت پی کار خودش.

اینک متن نامه بهزادی مسئول ساواک سفارت ایران در آلمان دموکراتیک:*

۲۰ آذر ۱۳۵۴

محرمانه و مستقیم

مقام معظم ریاست عالی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در اروپا

پیرو امریه ۱۵ آذر ۱۳۵۴ محترما" گزارش میدهد:

خاطر تیمسار معظم مسبوق است که اقدامات ما در اینحوزه ماموریت با دشواریهای گوناگون روبروست زیرا برخلاف کشورهای اروپای غربی نه تنها

*رفیق اسکندری که برای آخرین بار عازم آلمان دموکراتیک بود تا پس از مراجعت بقیه عمر خود را در فرانسه بگذراند، در پاسخ درخواست مصرانه

از پشتیبانی دولتهای دوست برخوردار نیستیم بلکه بعکس باید باکمال دقت مراقب اقدامات مقابل بوده و بهانه‌ای بدست نداد که موجب اشکال برای وظائف سفارت گردد بویژه آنکه جناب آقای فرخ در باره اینقبیل مسائل بسیار محتاط هستند و چندین بار باستناد دستورهای مرکز تاکیداتی در اینخصوص کرده‌اند. از سوی دیگر اینجا مرکز فعالیت حضرات است و باید کوشید تا عملیات مربوط به نقشه "سینه خیز" موضوع بحث نامه شماره ۲۰/۲۰/۵۳ ت ۹۰۲ آهسته ولی محکم بدون بیدار کردن دار و دسته کمیته مرکزی و دولت آلمان شرقی که از آنها پشتیبانی میکند انجام گیرد. باوجود این میتوانم عرض کنم که از ابتدای ماموریت چاکر کارهای ما آنطور که بعرض رسانده‌اند بی‌نتیجه نبوده است. درست است که از تماسهای ما در اینجا اطلاعات زیادی در باره چگونگی فعالیت مخفی کمیته حزب منحله بدست نیامده است و تاکنون نتوانسته‌ایم از افراد کمیته مرکزی یا وابستگان مستقیم آنها کسی را داشته باشیم که ما را از داخل یاری نماید ولی معذالک کمک اطلاعاتی در باره آدرسها تلفنها خانواده‌ها و برخی افرادی که از غرب با اینها تماس دارند و نیز در مورد مناسبات میان افراد و جناحهای مختلفه کمیته مرکزی حزب منحله بدست آمده که میتواند پایه بهره‌برداری ما در آینده در جهت اجرای نقشه "سینه خیز" گردد.

لزوما" بعرض تیمسار میرساند که این اطلاعات مرتبا" بمرکز گزارش شده و آنچ را که مربوط بمناسبات با افراد مقیم کشورهای اروپای غربی بوده به کلن فرستاده شده است. چنانکه بعرض تیمسار رسیده است در تابستان گذشته آقایان دکتر محمود رنجکش احمدی دکتر احسان نراقی و جناب آقای احمد مجیب بدستور مرکز ملاقاتی با اینجانب داشتند. اگر این ملاقات و شرح کامل

---

ما، پرونده‌ای را که به خط خود روی آن نوشته بود "پرونده مربوط به کارهای شخصی و زندگی من است" در اختیار ما گذاشت تا پس از مراجعت، به ایشان عودت داده شود که متاسفانه در همین مسافرت چشم از این جهان فروبست.
نامه بهزادی مسئول ساواک سفارت ایران در آلمان دموکراتیک و نیز چرک‌نویس نامه‌ایکه اسکندری به زبان فرانسه و به خط خود به حزب کمونیست اتحاد شوروی در این باره نوشته است و ما آنرا به زبان فارسی ترجمه کرده‌ایم، از همین پرونده استخراج گردیده است.
در این جلد از خاطرات اسکندری ما قسمت های عمده‌ای از این مدارک را که مربوط به نظریات و فعالیت های سیاسی و شخصی ایشان است، پس از پایان بخش مصاحبه‌ای، در اختیار خوانندگان قرار میدهیم.
علاوه از آن، اسناد دیگری از قبیل نامه‌هائی از بهرامی، یزدی، جودت، کیانوری و علوی (قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ایران)، نامه‌هائی که احسان طبری از سوی اعضاء رهبری به اسکندری هنگام اقامت در اروپای غربی فرستاده است، نامه‌هائی از رادمنش، رضا روستا و برخی مدارک دیگر که مطالب آنها با مقاطعی از تاریخ حزب توده ایران ارتباط دارد، در اختیار ماست که در اولین فرصت به انتشار آنها اقدام خواهد شد. (یادداشت از آذرنور و بابک).

گفتگوها را مستقیم بعرض نرسانده‌ام از آنجهت بود که آقایان احسان نراقی و رنجکش وعده کردند که در مراجعت بفرانسه و انگلستان تیمسار را از جریان مسبوق خواهند نمود. بنابراین بنظر چاکر نرسید که گزارش ویژه‌ای در این باره تهیه نموده تقدیم حضور نمایم. اکنون معلوم میشود که این آقایان یا در اثر عدم‌امکان ملاقات با تیمسار یا بهر دلیل دیگر گزارش امر را محول باینجانب نموده‌اند و در نتیجه از طرف تیمسار معظم مورد بازخواست قرار گرفتم. بهرحال عاجزانه استدعا دارم که مرا ازین قصور غیرعمدی معذورفرمایند. تمام گفتگوهای این ملاقات ثبت شده موجود است ولی چون بامر مرکز عازم تهران هستم امکان آنکه فورا" همه را ماشین کرده بفرستم ندارم و بهمین جهت بخلاصه گفتگوها اکتفا نموده و ارسال گزارش کامل را با اجازه تیمسار ببعد از مراجعت موکول میکنم.

در حالیکه آقایان نراقی احمدی و مجیب مامور بودند برخی اطلاعات را که در پاریس لندن بدست آمده است در اختیار اینجانب بگذارند آقایان دکتر رنجکش از تهران ماموریت داشت که علاوه بر اطلاعات ویژه خود از لندن و امریکا نظر سازمان مرکزی را نیز باینجانب ابلاغ نماید. خلاصه آنکه بنا بگزارشهائیکه مظفر فیروز برابطین انگلیسی خود داده است خاله‌اش مریم فیروز زن کیانوری (مستی) دبیر حزب منحله و عضو کمیته مرکزی است مرتبا" با وی در ارتباط است و اطلاعاتی در اختیار او قرار میدهد از جمله اخیرا" برخی اطلاعات در باره برگذاری پلنوم حزب منحله و کسانی را که تازه وارد آن نموده‌اند بمظفر رسانده است (متاسفانه مظفر اسامی را یادداشت نکرده وفقط نام چند نفر از جمله خاله خود مریم و ملکه محمدی و ابراهیمی‌را ازروی‌حافظه نوشته است) - ازین گزارشها چنین برمیاید که کیانوری در این جلسه با پشتیبانی روسها دبیری حزب منحله را در اختیار خود گرفته است و در واقع دبیر کلی اسکندری جز صورت ظاهر بیش نیست. این همان مسئله‌ای است که بنا باطلاعات ما از سال پیش باینطرف از قول کیانوری و زن و نزدیکانش نقل شده که گفته‌اند همه کارها در دست کیانوری است و اسکندری کاره‌ای نیست. مظفر ضمن تائید این مطلب اظهار نظر میکند که باید ازین جریان در جهت رخنه کردن در درون حزب و در دست گرفتن رهبری آن استفاده نموده و کار کرد. بعقیده او کیانوری و زنش موفق شده‌اند کاملا" قلب روسها را بدزدند و از قراریکه مریم بمظفر گفته است کیانوری از اعتماد کامل روسها برخوردار است و هرچند یکبار او را احضار میکنند و دستورهای محرمانه بوی میدهند. دیگر اعضاء کمیته مرکزی هم جرئت مخالفت با او را ندارند و واکنش اسکندری هم ضعیف است زیرا پیر شده و میخواهد تا حد امکان در مقام رهبری بماند. ظاهرا" شخصی بنام سیمونوف [سیمونتکو] با کیانوری و مریم رابطه بسیار نزدیک دارند و آنها هرچه میخواهند بوسیله او انجام میدهند. این شخص بمریم قول داده است که بزودی شوهرش را بدبیر کلی حزب منحله برساند. دکتر رنجکش ضمنا" متذکر شد که این اطلاعات از طریق امریکا نیز تائید شده است. بطور کلی او اطلاع میداد فرامرز سیف پور فاطمی (شوهر دختر مریم) که گویا اسمش افسانه است و تبعه امریکا است) با آنکه تابعیت امریکائی دارد روابط خانوادگی خود را با مقامات انگلیسی حفظ کرده است. فرامرز و رنش با مریم فیروز ارتباط مستقیم دارند و از قرار چندین بار مخفیانه بدیدن آنها ببرلن آمده‌اند و بلندن و پاریس مسافرت کرده‌اند. دکتر نراقی

و احمدی ارتباط نزدیک میان مظفر فیروز و سیف پور فاطمی را تائید میکنند و میگویند که زن مظفر (خانم دولتشاهی) نیز واسطه ارتباطات میان مریم و مهرانگیز دولتشاهی نماینده سابق مجلس و برخی دیگر از افراد خانواده های فرمانفرمائیان و دولتشاهی است. جناب آقای مجیب و دکتر رنجکش میگویند که سازمان مرکزی مجموع این ارتباطات را تحت کنترل دارد و همه اطلاعاتی که از امریکا و پاریس بسرویسهای انگلیسی در اینمورد میرسد مستقیما" در اختیار سازمان قرار میگیرد.

اطلاعات دیگری که در این جلسه مطرح شده است از جمله در باره فعالیت مظفر فیروز در جمعیت "ملتهای فرانسه و جهان سوم") است که وی موفق شده است خود را بسمت رایزن فرهنگی و دیپلماتیک بقبولاند و استفاده هائی که از اینراه بوسیله روزنامه (کوریه دیپلماتیک) ارگان این جمعیت برای کسب اطلاع از کشورهای غربی و عده ای از ایرانیان میکند جنبه فرعی دارند و تماما" ثبت شده است و بمحض بازگشت از طهران آنها را ماشین شده تقدیم خواهم نمود. جناب آقای مجیب و دکتر رنجکش نظر مرکز را در مورد بهره برداری ازین اطلاعات در جهت پیشرفت نقشه "سینه خیز" بشرح زیر باینجانب ابلاغ نمودند:

۱ - اینکه کیانوری و زنش که با روسها نزدیکی بسیار دارد و مورد پشتیبانی آنها قرار دارند از نظر سازمان مرکزی امر مثبتی است زیرا بمناسبت اقداماتیکه در سال ۱۳۳۳ نموده است و نامه ای که از او در دست است شستش زیر سنگ است و در آینده میتوان از او استفاده نمود. از طرف دیگر زنش مورد اعتماد کامل است و با ارتباط وسیعی که او و خانواده اش دارند وثیقه مطمئنی برای سازمان است.
۲ - بنا باین ملاحظات باید هرچه بیشتر در جهت اینکه روسها از کیانوری پشتیبانی کامل میکنند و حزب منحله در دست اوست تبلیغ بشودزیرا از یکطرف مداخله روسها در امور داخلی حزب منحله بیشتر علنی میگردد و از سوی دیگر اعضای کمیته مرکزی بیش از بیش تسلیم کیانوری و زمینه روی کار آمدن او سریعتر فراهم میشود.
۳ - هرقدر ممکن است در بی اعتبار کردن کمیته مرکزی و روی بیعرضگی اسکندری تکیه شود.
۴ - هیچگونه کوشش برای ارتباط مستقیم با کیانوری و زنش انجام نگیرد و از افشای هرگونه اطلاعی که در باره روابط این افراد بدست میاید خودداری شود.
۵ - ارتباط منظم با لندن و پاریس بوسیله ع - ۵۳ و ع ۷۲ حفظ شود و ارتباطات از طریق ملاقاتهای حضوری انجام گیرد.
۶ - سختگیری نسبت باعضای حزب منحله (گذرنامه ویزا و غیره) همچنان ادامه یابد و گزارش پیشرفت کارها مستقیما" از طریق کلن فرستاده شود.

این بود بطور خلاصه گزارش گفتگوهائی که ما در جلسه تابستان گذشته با آقایان نامبرده داشتیم. یکبار دیگر از تاخیر در ارسال این گزارش معذرت میخواهم و امیدوارم که مورد عفو تیمسار معظم قرار گیرم. خواهشمندم عرایض چاکرانه مرا خدمت خانم محترم ابلاغ فرموده و در صورتیکه فرمایشی برای

تهران باشد لطفا" تلفونا" قبل از ۲۵ آذر ابلاغ فرمایند تا با کمال افتخار انجام گیرد.

فراموش کردم مطلب جالبی را که جناب آقای مجیب در این جلسه از قول رابط وزارت خارجه نقل کرد بعرض تیمسار برسانم خلاصه آنکه در یکی از ملاقاتهای رایزن سفارت چین در تهران که در باره فعالیت حزب منحله و روسها گفتگوئی بوده است رایزن مزبور هم که ظاهرا" در باره اوضاع حزب منحله اطلاعات فراوانی دارد این نظریه را بویژه از اینجهت تائید کرده است که از قدیم روابط بسیار نزدیکی بین کیانوری و زنش با قاسمی و زنش و دکتر فروتن که اکنون رهبر جناح چپی است وجود داشته و اکنون نیز از راه کاظم ثقفی و زنش ادامه دارد.

متن نامه ر. اسکندری به حزب کمونیست اتحاد شوروی:

رفیق عزیز...

بخاطر محتوی فوق‌العاده سری اسنادی که بدینوسیله برای ارزیابی در اختیار شما قرار میگیرد، خود را ناچار دیدم که شخصا" این نامه را بزبان فرانسه بنویسم و از تایپ کردن پرهیز کنم تا مبادا اشخاص دیگری از آن اطلاع یابند.

جریان از اینقرار است: در ... ۱۹۷۶ پاکت پستی، محتوی دو فتوکپی و نامه‌ای بعنوان من، که از وین ارسال گردیده بود، دریافت نمودم. نامه بدون امضاء (که ترجمه آن بزبان فرانسه ضمیمه است) خاطر نشان می‌ساخت که نویسنده ناشناس امکان یافته بود یکی از اسناد ساواک را که مربوط به حزب ما میشد فتوکپی کند و آنگونه که عنوان کرده بود این سند را دو ماه قبل از آن به رفیق دانلیوس، دبیر کل حزب سوسیالیست متحده برلن غربی ارسال داشته تا بدست رفیق اریک هونکر برسد.

این سند فتوکپی شده (که یک نسخه از آن و ترجمه فرانسه‌اش ضمیمه است) ظاهرا" گزارشی است که از سوی یکی از عوامل ساواک در اختیار مسئول ساواک در اروپا (ژنرالی که نام او در گزارش نیامده) قرار گرفته است. با اینکه امضاء زیر سند دقیقا" قابل تعیین نیست، معهذا اگر با دقت و بکمک ذره‌بین خوانده شود، از آن ن یا ف بهزادی است.

چونکه محتوی سند نشاندهنده آنست که گزارشگر از اعضای سفارت ایران در جمهوری دموکراتیک آلمان بوده است و در واقع نیز شخصی بنام بهزادی در این سفارت بعنوان مشاور وجود دارد و طبق اطلاعاتی که در دست ماست، نامبرده نماینده ساواک در جمهوری دموکراتیک آلمان است.

www.iran-archive.com

باحتمال یقین، گزارش مذکور از جانب این عامل ساواک در آلمان دموکراتیک و بنام مسئول خود تهیه گردیده است: این گزارش مربوط به جلسه‌ایست که از جانب عوامل سرویس‌های مخفی ایران در اروپا، در تاریخ ...، در برلن غربی یا در برلن شرقی و با حضور نماینده ساواک که مشخصاً" برای اداره این جلسه از تهران آمده بوده، تشکیل گردیده است.

از گزارش مذکور چنین برمیآید که هدف از تشکیل این جلسه تبادل اطلاعات میان نمایندگان ساواک در کشورهای مختلف اروپای غربی از یک سو و نماینده این دستگاه در جمهوری آلمان دموکراتیک، در باره حزب ما، و دادن دستور العمل‌های کلی فعالیت آینده علیه حزب توده ایران بوده است.

جزئیات این اطلاعات و این دستورالعمل‌ها بروشنی در سندی که متن فارسی و ترجمه فرانسه آن در اختیار شما قرار می‌گیرد، آمده است.

با توجه به اینکه نویسنده نامه بدون امضائی که از بن به من ارسال شده بود عنوان کرده بود که دو ماه قبل از ارسال این نامه، سند مزبور از طریق رفیق دانلیوس به رفیق هونکر فرستاده شده، من فورا" از ریاست S.E.D. [حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک] تقاضای ملاقاتی کردم تا این مسئله مورد بررسی قرار گیرد. ... اوت ۱۹۷۶، رفیق مارکوفسکی، رئیس قسمت بین‌المللی S.E.D. مرا پذیرفت و سند مزبور را بهمراه ترجمه فرانسه آن که دستخط خود من بود در اختیار ایشان قرار دادم.

پس از مطالعه مجموعه نامه و سند، برداشت اولیه چنین بود که خود ساواک این سند را ارسال داشته تا در داخل رهبری حزب ما، بالاخص میان رفیق کیانوری و من، اختلاف ایجاد نماید.

معذلک در گزارشی مربوط به برخی اسناد ساواک که در اختیار حزب ما قرار دارد و ضمن اشغال سرکنسولگری ایران در ژنو بوسیله دانشجویان ایرانی بدست آمده (ترجمه فرانسه آن تحت شماره ... ضمیمه است)، این برداشت اولیه را مورد شک و تردید قرار میداد.

چه، بعضی جزئیات مندرج در این گزارش (اسامی بعضی از اعضای حزب، تکیه بر اینکه نفر اول شبکه حزب ما در ایران در دست ساواک قرار دارد و غیره) در بسیاری موارد با مفاد سند ارسالی از بن مطابقت داشت. از اینرو، رفیق مارکوفسکی قول داد که در مورد این مسئله تحقیقات دقیق انجام گرفته و از دبیرخانه رفیق هونکر و رفیق دانلیوس نیز اطلاعات خواهد گرفت و از من خواست که:

۱ - تا قبل از پایان تحقیقات این قضیه را برای کسی بازگو نکنم.
۲ - همچون گذشته فعالیت خود را در وحدت کامل با رفیق کیانوری و سایر اعضای هیئت اجرائیه ادامه بدهم تا هیچ‌گونه حالت غیرعادی مشاهده نگردد.
۳ - گزارش به رفقای شوروی را به پایان تحقیقات S.E.D. موکول کنم.

www.iran-archive.com

من موافقت کامل خود را با این پیشنهادات اعلام کرده و کاملا" آنها را بمورد اجرا گذاردم بطوریکه تاکنون بغیر از ریاست S.E.D. و خود من شخص دیگری در جریان قرار نگرفته است.

معهذا بنظر من، بعضی از حوادثی که در چند ماه گذشته بوقوع پیوسته، میتواند روشنگر بعضی از مطالب این مسئله باشد.

۱ ـ اینکه پس از افشای اسناد ساواک، بدنبال اشغال سرکنسولگری ایران در ژنو بوسیله دانشجویان ایرانی، دولت سوئیس از دولت ایران بازگشت .... خواسته است و جواب دولت ایران (که متن فرانسه آن ضمیمه است) هرگونه شکی را در مورد اصالت اسناد بدست آمده طی اشغال سرکنسولگری ایران در ژنو برطرف میسازد.
۲ ـ اخبار مشابه منتشر در تمام روزنامه‌های تهران در باره باصطلاح "ملاقات محرمانه" که گویا من در ایتالیا داشته و طی آن در باره تغییر احتمالی دبیر اول حزبمان و بنفع رفیق کیانوری صحبت کرده‌ام (ترجمه فرانسه ضمیمه است).

ابتدا باید بگویم که این اخبار کاملا" بی‌پایه‌اند، زیرا:

الف) کلیه ملاقات‌های من در ایتالیا در حضور دو عضو دیگر هیئت نمایندگی انجام گرفته و گزارش آنها موید این مطلب است.
ب) چنین ملاقاتی از جانب من کاملا" بچگانه و خالی از هرگونه منطق سیاسی میبوده است. حقیقتا" حزب ایتالیا چه تاثیری در جریانات حزب ما میتوانست داشته باشد؟ و در عمل نیز اینگونه مطالب چه استفاده‌ای میتوانست دربر داشته باشد؟
ج) انتشار این خبر دو روز بعد بوسیله ساواک در مطبوعات تهران خبر اول را کاملا" بی‌پایه میسازد. زیرا خبر اول مرا بعنوان شخصی که از "اتحاد شوروی ناراضی است" جلوه میداد، حال آنکه خبر دوم مرا بعنوان یک "استالینیست کامل" و "عروسکی در دست مسکو" معرفی میکند.

شک نیست که ما با پروووکاسیون بسیار روشنی از جانب ساواک مواجه هستیم که هدف آن مقابله با نتایج مثبت پرده‌برداری از مجسمه رفیق ما خ. روزبه در فیان رومانو (نزدیک رم) بروی افکار عمومی ایرانیان است.

ولی انتشار خبر اول در مورد باصطلاح خواست حزب کمونیست اتحاد شوروی مبنی بر جایگزینی من بوسیله کیانوری بسمت دبیر اول، نشانگر دو مطلب در باره سند ارسالی از بن می‌باشد:

۱ ـ سند مذکور کاملا" اصیل بوده یعنی گزارش محرمانه‌ای از ساواک است. این مطلب هرگونه شکی را در مورد تحریف آن از جانب مخالفین و ناراضیان حزب ما، برطرف میسازد.

۲ ـ این نامه را ساواک خود از بن ارسال نداشته تا تحریکات مستقیمی را در داخل حزب ما دامن زند. زیرا در این صورت خبر اول را در روزنامه‌های ایران اختراع نمیکرد تا دستش باز شود. برعکس این خبر بیشتر عملی در جهت نقشه ساواک که نامه ارسالی از بن از آن پرده برمیدارد، بوده است. ]

با بک : من با اجازه شما برمیگردم به بحث های قبل از پلنوم . در رابطه با صحبتی که در مورد بحث های شما در هیئت اجرائیه در آستانه انقلاب کردیم ، من در مسافرتی که به آلمان دموکراتیک بین سوّم تا هشتم نوامبر سال ۷۸ کردم ، از جریان مذاکراتم یادداشتهائی در همان روزها برداشته ام که اگرچه کامل نیست ولی مقداری از این مسائل در آن منعکس گردیده است . شاید بهتر آن بود که قبل از خواندن این یادداشتها دو فقره نامه ایکه یکی را بعنوان کیانوری و دیگری خطاب به هیئت اجرائیه نوشته ام و بخاطر توضیح درباره آن به آلمان دعوت شدم ، قرائت میکردم ولی چون وقت زیادی میگیرد ، از آن صرفنظر میکنم و فقط بخواندن یادداشتها اکتفا میکنم که اوّلا" در اوضاع و احوال فکری حاکم در آنزمان و بحث هائی که جریان داشت ، قرار بگیریم ، و ثانیا" دانسته شود که چنانچه احتمالا" آنگونه که شما می گوئید ، من تحت تأثیر تلقیناتی واقع شده باشم ، منشاء و مبداء آن از کجاست . من یادداشت ها را عینا" میخوانم * :

"جمعه شب به برلین رسیدم و به اتّفاق ژیلا به شهر آمده و در مهمانخانه حزب منزل کردم . شنبه صبح کیانوری به سراغم آمد و مفصّلا" راجع به مسائل داخلی هیئت اجرائیه صحبت کرد . آخرین نامه اش را خطاب به هیئت اجرائیه که حاوی نظریاتش درباره وضع کشور وسیاستی که باید دنبال گردد ، برایم خواند . خلاصه صحبتش این بود : عدّه ای در هیئت اجرائیه که در رأس آنها ایرج قرار دارد ، می خواهند از موضعی که در اعلامیه مورّخ ۱۳ شهریور حزب آمده ، عدول کنند . می گویند خمینی با یکدندگی خودش به جنبش لطمه وارد میکند . می گفت عملا" کار هیئت اجرائیه فلج شده و در همان حالتی هستیم که در ۲۸ مرداد بودیم . می گفت هدف شخص اوست و میخواهند او را برداارند ولی زورشان نمی رسد . . . بعضی نامه هایش را که انعکاس مواضع او بود برایم خواند و سپس در اختیارم گذاشت که نکات مهمّ آنها را یادداشت کردم . . . کیانوری در نامه ژانویه ۱۹۷۸ خود ، با اشاره و نقل قول از نوشته های ایرج در مارس ۷۷ و ژوئیه ۷۷ تأکید می کند که رفیق ایرج پیشنهاد کرده است که شعار عمده سیاسی حزب ، یعنی سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه به مثابه نخستین هدف همه نیروهای ملّی و ترقیخواه ایران را برداریم و بجای آن شعار رزیم را بعنوان شعار عمده سیاسی حزب در دوران کنونی برگزینیم : یا "متّحد کردن همه نیروها و مبارزه متّفق برای تحصیل آزادیهای دموکراتیک و پایان دادن به رژیم دیکتاتوری" و یا "کوشش در تشکیل جبهه وسیع ضد دیکتاتوری به منظور مبارزه مشترک برای استقرار

*یادداشتها که در چهار صفحه بزرگ تنظیم شده بودند ، در نشست سه نفره قرائت شد ، امّا در اینجا فقط قسمتهائی از آن آورده می شود که به بحث مورد نظر و آشنائی با عقاید رفیق اسکندری کمک می کند .

آزادی های دموکراتیک"*... عصر به هتل برگشتم. در آنجا با منوچهر بهزادی قرار داشتم، همراه ندیم آمد. صریحا" می‌گفت که در هیئت اجرائیه تمام کارها را بلوکه کرده‌اند و اگر پشتیبانی شوروی‌ها از کیانوری نباشد، دخل او را درمی‌آورند. تمام همّشان برای اینکار گذاشته‌اند. نیروها در داخل هیئت اجرائیه برابرند. خلاصه آشکارا از مواضع کیانوری دفاع می‌کرد و برداشتن او را از مسئولیّت، یک فاجعه می‌دانست. می‌گفت که رفقا اصلا" فکرشان در جهت ایران نیست، حواسشان در پی بند و بست است... همان شب تلفنی با میزانی که در صوفیه بود صحبت کردم. دل خونی داشت. می‌گفت ما هم‌هاست که وقت ما صرف بحث‌های پایان‌ناپذیری در باره سیاست حزب می‌شود. آشکارا دو خط مشی در مقابل هم است، دو دنیاست. می‌گفت با اعضاء هیئت اجرائیه که صحبت کردی، خواهی دید. دعوا بر سر کرسی است ... فکر آنها اینست که از سیاست آلمان دموکراتیک استفاده کرده و سیاست کیانوری را ماجراجویانه و مضرّ جلوه بدهند تا او را براندازند. بعد از آنکه موفّق شدند، همین صفری‌ها چنان چپ دوآتشه خواهند شد که آنطرفش ناپیداست... در مکالمه تلفنی بعدی به او گفتم که تنها راه حلّ رفتن به ایران و انتقال رهبری به ایرانست. کاملا" موافق بود. سئوال کردم آیا حاضر است برگردد؟ جواب موافق داد. می‌گفت اسب را میخورانند که اگر روزی که

---

*اینک که درخارج ازتب وتاب آن لحظات انقلابی، به بازنگری گذشته پرداخته می‌شود، مکث روی این نکته ضرورت دارد که در تاریخی که نقل قولها آورده می‌شود (مارس و ژوئیه ۱۹۷۷) کلا" سیاست رهبری حزب تفاوت چندانی با مواضع ر. اسکندری نداشته است. خود کیانوری در همان زمان طرفدار "اتحاد عمل همه نیروهای ضدرژیم صرفنظر از اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی است. اتحادی که هدف اصلی‌اش باید برانداختن رژیم استبدادی کنونی بسود استقرار دموکراسی است (دنیا شماره ۷، اکتبر ۱۹۷۷). در همان مقاله شعار "پیش در راه همبستگی و اتحاد برای برانداختن رژیم استبدادی محمد رضا شاه و بدست آوردن آزادیهای دموکراتیک برای همه مردم ایران". هنوز شعار عبارتست از برانداختن رژیم استبدادی شاه و نه سرنگونی سلطنت. در واقع با گذشت زمان مواضع رفیق اسکندری نیز رادیکال‌تر می‌شود. در سند پیشنهاد به هیئت اجرائیه (بتاریخ ۷ نوامبر ۱۹۷۸) بمنظور فعال‌تر کردن کوششهای حزب در شرایط سیاسی کنونی که در بخش ضمائم این بخش از خاطرات آمده است، اسکندری از "وحدت عمل، همکاری و اتحاد با همه نیروهای ملی و آزادیخواه برای تسریع در سرنگون ساختن رژیم استبدادی محمد رضا شاه و تشکیل دولت ائتلاف ملی بر پایه سه اصل مذکور در اعلامیه ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ کمیته مرکزی حزب توده ایران، با توجه به این نکته که حزب توده ایران همواره می‌کوشد مترقی‌ترین گرایش اپوزیسیون را تقویت نماید و نیز در عین اینکه برچیدن بساط سلطنت و اعلام جمهوری را گام مهمی در راه دموکراتیزه کردن حیات سیاسی و اجتماعی کشور می‌داند..." (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

لازم باشد، بدود، برای ما هم همین حالت مطرح است... از صحبت هایش پیدا بود که رفقای بلغاری خیلی مزاحم میشدند، کاغذهایش را باز می‌کردند و گویا بعضی از نامه‌های من برای او مزاحمت جدّی فراهم کرده بود. صبح روز دوشنبه به لایپزیک رفتم. فکرم مشغول دولت نظامی بود که شب قبل تشکیل شده بود. نگرانی من بخصوص ازاین بود که در طرح و اصرار روی پیشنهادهایم برای فرستادن افراد به ایران و رهبری به ایران، شرایط مساعد نیست و لذا رفقائیکه اساساً" در فکر اینکارها نیستند، گوش شنوائی هم نخواهند داشت. خودم را برای صحبت با ایرج و هیئت اجرائیه آماده می‌کردم... رفیق ایرج منتظرم بود... مثل معمول از کیانوری شکوه می‌کرد، میگفت میخواستم خودم را به ترتیبی کنار بکشم و کار را به او واگذار بکنم، ولی دیدم می‌کوشد مرا بدنام کند و بزور مرا براندازد، صدایش کرده و گفتم تا زنده هستم از مسئولیت کناره‌گیری نخواهم کرد، مگر اینکه کمیته مرکزی تصمیم بگیرد. می‌گفت اوایل سال توطئه چیده بود که مرا برکنار کند ولی موفّق نشد. همه کارها را در دست خود قبضه کرده است، دبیرخانه را به اداره تبدیل‌کرده و اصلاً" و عملاً" دست مرا از کار کوتاه کرده بود... برای ژانویه تقاضای پلنوم کرده‌ایم به‌بینیم قبول می‌کنند یا نه؟ بالاخره پلنوم باید یک هیئت اجرائیه که بتواند کار بکند، انتخاب بکند. می‌گفت چندی پیش تقاضا کردم که او را از مسئولیتش بردارند، سه به سه شدیم. میدانستم که قبول نمی‌شود ولی خواستم که اخطاری کرده باشم... می‌گفت نظریّه مرا تحریف کرده و انواع توهین‌ها را در نوشته‌های خود کرده است. برای توضیح آن، نامه مفصّل کیانوری و توضیحات خودش را بمن داد که مطالعه بکنم... می‌گفت نظریّات خودش را در نشریّات غرب تبلیغ می‌کند و بهمین منظور جلسه‌ای با دبیران اودیسیَ (سازمان دانشجویان و جوانان دموکرات) داشتیم که تا حدّ زیادی روشن شدند. گفتم که به این رفقا چنین استنباطی از این جلسه دست داده است که گویا شما از مواضع حزب که در اطّلاعیه ۱۳ شهریور آمده است، عدول کرده‌اید و میخواهید آنرا پس بگیرید. چرا باید اینطور باشد که در حزب ما ایرج چنین معرّفی بشود که نماینده جناح راست حزب است؟ شما باید برعکس در جهت تبلیغ این نظریّات بکوشید. می‌گفت ایده جبهه ضد دیکتاتوری را در پلنوم ۱۵ من آوردم. پاسخ دادم که در اینصورت

چه دلیلی دارد که نظریّاتی بدهید که اینطور مفهوم شود که شما عـــــدول کرده‌اید. به او گفتم که وضع جنبش طوری است که هرگز از تزهای شما کسی در ایران و غرب که تنها جایگاههای واقعی حزب هستند، پشتیبانی نخواهد کرد متأسّفانه یادداشتها در همین جا قطع می‌شود .

اسکندری: پس مال من کو؟ مال مرا اصلا" ننوشته‌اید که موضوع بنده اصـــلا" فراموش شده !

بابک: همانطوری که گفتم، من این نقل قولهای داخل گیومه را از نامه‌هائیکه کیانوری به هیئت اجرائیه نوشته و از نامه‌های شما نقل کرده اســـت برداشته‌ام، چون کیانوری نامه‌هایش را پیش من گذاشت و فرصت بـــرای یادداشت برداشتن داشتم. شما نامه‌هایتان را در دفتر حزب بمن دادید کـه بخوانم و همانجا پس بدهم و فرصت یادداشت برداری نبود. من فقط دقّـت کردم که همه نقل قولها عینا" در نامه‌های شما هم بوده است. برای مـــن آن روز مهمّ این بود که بدانم اختلاف بر سر چیست و مواضع طرفین چـــه می‌باشد، که از خواندن نامه‌های شما و کیانوری عایدم شد.

اسکندری: نه، خوب بود، در هر صورت ملاحظه میکنید که همین اتّهام راجع به سلطنت و این چیزها را که بمن میزنند، همه بیخود بود، گو اینکه شمـــا اظهار نظری در این جهت کردید ولی درست نیست. بنده چنین چیـــزی نگفته‌ام و هیچوقت از سلطنت دفاع نکرده‌ام، فقط گفته‌ام که در وضع کنونـی باید چنین کرد و تاکتیک ما باید این باشد. با این سندی که شما خواندیـد البتّه مشکل است که من جمله‌ها را تفسیر بکنم، امّا از همین چیزی کـــه خواندید کاملا" معلوم میشود که اتّهامات سلطنت طلبی و این حرفها بکلّـــی بی‌معنی است. این نامه‌ای که شما خواندید البتّه جالب است، خیلی خـوب هم هست که این یادداشتها را برداشته‌اید ولی ناقص است. البتّـــه در آن بیشتر حرفهای کیانوری را منعکس کرده‌اید و ایشان هم معمولا" تنهـا به قاضی میرفته و این حربه تبلیغات خودش بود و این تبلیغات را بوسیلـه بهزادی و همین اشخاص، کیو و غیره در غرب پخش کرده‌اند و همانطوری کـه خودتان اطّلاع دارید او در واقع زمینه بدنام کردن من و خوش‌نام کردن خودش

را فراهم میکرد، در صورتی که واقعیت غیر از اینهاست. گزارش‌هائی که من به پلنوم و مخصوصا" پانزدهم دادم، همان گزارشی که خودتان بزبان فرانسه ترجمه کرده و در اینجا منتشر کردید و فرستادید و در مجلّه دنیا هم چاپ شده، کاملا" نشان میدهد که من در آنجا از چه پوزیسیونی دفاع میکنم. در آنجا من رژیم شاه را رژیم فاشیزان نامیده و گفته‌ام که بایستی سرنگون گردد و از بین برود، گفته‌ام وضع ایران در یک وضع انفجاری است، این آنالیزی است که من در آنجا کرده‌ام و مقالاتی هم که در مجلّه دنیا و روزنامه مردم نوشته‌ام همه گواه بر آنست که این اتّهام سلطنت طلبی که ایشان میخواهند بمن بزنند بکلّی بی‌ربط است. از طرف دیگر جنبه مهمّی را که او ماست‌مالی کرده و از آن درگذشته اینست که ایشان مطلقا" به مسائل دموکراتیک معتقد نبود و مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک را اصلا" قبول نداشت. این مسئله‌ای بود که من بروی آن تکیّه میکردم و لذا ناچار مسئله آزادی‌های دموکراتیک موضوع قانون اساسی را هم پیش میآورد یعنی آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی و آنچه من در آنجا گفته‌ام شما میدانید که در اوّل سال ۱۹۷۷ بوده است. در آنموقع بحث ما این بود که تاکتیک حزب الان چه باشد؟ من میگفتم شعار سرنگونی را که در برنامه داده‌ایم جنبه فوری ندارد، ما برای اینکه در جهت سرنگون کردن برویم باید چه کار بکنیم؟ راهی که بنظر من میآمد و پیشنهاد میکردم، اتّحاد با نیروهای انقلابی و بسیج کردن توده‌های مردم در راه دفاع از آزادی‌های دموکراتیک بود و معتقد بودم که حزب نیروی کافی برای سرنگون کردن شاه در دست ندارد چون در آنموقع صحبت این انقلاب و این جریانی‌که بعد پیدا شد هنوز مطرح نبود و لذا بحثی که داشتیم بر سر این بود. امّا در آستانه انقلاب، همانطوری که گفتم، بحث ما بر سر حکومتی بود که بایستی بیاید و چگونگی پشتیبانی از این نهضت و از این حرکت بود.

بابک: یعنی در آستانه انقلاب مسئله براندازی سلطنت اصلا" موضوع اختلاف شما نبوده؟

ایرج: نه خیر، اصلا"*، همه موافق بودند، بعد هم اعلامیه دادیم که عمل

---

* در سند پیشنهاد به هیئت اجرائیه که از سوی ر. اسکندری (۷ نوامبر ۱۹۷۸) ارائه شده و در ضمائم این بخش چاپ میشود، ادعای ر. اسکندری کاملا" تائید میشود.

www.iran-archive.com

مسلحانه انجام شود، من که آنرا خودم امضاء کرده‌ام، آخر اینکه کاملا" واضح است. صحبت اینکه شاه بماند و نمیدانم این حرفها مطرح نبود. منتها آنموقع که هنوز صحبت انقلاب نبود، ما میگفتیم راه ما اینست، این مبارزه بود و این کار بود که بالاخره تا حدودی مقدمه همین انقلاب شد، همان کاری که جبهه ملّی در دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و اینها کرد، شب شعر درست کردند و فعالیّت های دیگری در این زمینه اعمال شد. منهم در آنموقع منظورم این بود که چنین اقداماتی در این راه صورت بگیرد ولی این بآن معنا نیست که من طرفدار شاه بودم، ولی برعکس،مقاله‌ای که همین منوچهر بهزادی به طرفداری شاه نوشته که باید یادتان باشد، در مجلّه دنیا هست، یعنی بطرفداری ننوشته، ولی اینرا گفته که اصلا" مهم نیست که جمهوری باشد یا سلطنت، مسئله اصلی عبارت است از این مسائل و او هم اتّفاقا" در آنموقع همین آزادی‌های دموکراتیک را تبلیغ کرده است. ولی کیانوری اصلا" به این مسائل دموکراتیک معتقد نبود و در حزب و در تشکیلات هم به آنها اعتقادی نداشت. او اصلا" به من ایراد می‌گرفت و می‌گفت این‌ها را ول کن، این بحث ها چیست که مرتّبا" با این و آن میکنی؟ اصلا" لازم نیست، شما نباید اینها را بگوئید. چرا می آئید و همه مطالب را در هیئت اجرائیه مطرح میکنید؟ او به من ایراد داشت، دلش نمی‌خواست که من بیایم و مطرح کنم. اگر من ملاقاتی با خارج میکردم، عینا" آنرا کتبا" به هیئت اجرائیه گزارش میدادم، همه گزارش‌های من هست، حتّی ملاقات با شوروی‌ها و با هر جا و هر کس، صحبت و مذاکره که با من میشد، بلافاصله در باره این ملاقات به هیئت اجرائیه گزارش کتبی میدادم که رفتم فلان جا یا با فلانکس، مثلا" با پاناماریوف ملاقات کردم، به من اینرا گفت، من اینطور جواب دادم، اینطور شد، نتیجه‌اش این است، همه را گزارش میدادم. ایشان با این سیستم موافق نبود، و خودش اصلا" به آن عمل نمی‌کرد، دائما" ما بر سر این مسائل با هم اختلاف داشتیم. البتّه واضح است، بعلاوه او توطئه میکرد که مرا بردارد، تعجّب میکنید، بتدریج من متوجّه شده بودم که او اینکار را میکند،

ناچار من دیگر اعتمادی به او نداشتم. این جریان اصلی بود، والاّ صحبت اختلاف سیاسی و اینها همه بهانه‌ای بیش نیست. کیانوری کسی است که وقتی با این حدّ و درجه می‌آید که به تملّق از خمینی میرسد، واضح است که از خدا می‌خواست که اگر امکان داشت کاری انجام میشد، بخصوص اگر خودش بر سر کار بود، با شاه که سهل است حتّی با شمر هم یا شیطان هم حاضر بود بسازد. این حرف‌ها چیست؟ چه در این دورانی که در خارج و در مهاجرت بودم و چه در موقعی که دبیر اوّل حزب بودم و چه قبل از آن، از طرف شاه چندین بار، بانحاء مختلف به من پیشنهاد شد که به ایران بیائید، کسی با شما کاری ندارد و فلان و اینها. نامه‌اش را دادم به هیئت اجرائیه، در آنجا هست. در زمانی که رادمنش دبیر اوّل بود، به من از طرف هیئت اجرائیه مأموریّت دادند به سویس رفته، با رهنما سفیر ایران که از گذشته با او آشنائی داشتم، ملاقات بکنم. در این ملاقات به رهنما گفتم حالا که میخواهید بروید و شاه را به‌بینید (شاه به اطریش میآمد)، به او بگوئید آقا این سیستم دیکتاتوری شما به جائی نمی‌رسد و مردم دارند خفه میشوند، شما اگر حتّی میخواهید هنوز هم بمانید، راهش اینست، باید برای مردم راه باز کنید، قدری به آزادی مردم توجّه داشته باشید و راجع به احزاب و حزب توده گفتم که شما باید قانون عفو عمومی را بتصویب مجلس برسانید تا همه کسانی که در مهاجرت هستند به ایران برگردند و حزب بتواند علنی باشد. بعد از این ملاقات با من و ملاقات خودش با شاه، رهنما نامه‌ای بفرانسه به من نوشته که آنرا به هیئت اجرائیه داده‌ام و در آرشیو حزب موجود است. دراین نامه نوشته که رفتم با اوصحبت‌کردم، بعد از اینکه آن حرف‌ها را به او زدم اوّل از من پرسید که تو اوّل بگو به‌بینم این ایرج را از کجا می‌شناسی؟ میگوید به او گفتم من با او در فرانسه آشنا بودم و او را می‌شناسم. گفت به او بگو اعتراف به خطا بکند (Faire amende honorable) و به ایران برگردد و در سیاست دخالت نکند، ما هم با او کاری نداریم. عین چیزهائی است که رهنما نوشته و بعد هم اضافه کرده که این آدم از آن برج پارانویاک خودش اصلا" پائین نمیآید. شاه گفته حالا میگوئی چه؟ میگوئی که حالا که‌ما اینها را زدیم و خردشان کردیم دومرتبه بیائیم و راه به آنها بدهیم؟ که دومرتبه بیایند و شروع کنند و همان قصّه را براه بیندازند. این

چیزی بود که رهنما نوشته بود.

دفعه دیگر بوسیله داریوش همایون اقدام کردند. داریوش همایون آمده بود برلن. با نوروزی آشنا بود، او را دیده بود. در آنموقع من دبیر حزب بودم. نوروزی به من تلفن کرد و گفت او آمده و میخواهد با تو هم ملاقات کند. گفتم من فردا به بوداپست میروم و وقت ندارم، اگر می‌خواهد بیاید فرودگاه، یکساعت قبل هم به آنجا میرویم و در آنجا نشسته و صحبت میکنیم. گفتم تو هم بیا، او هم آمد، ما به فرودگاه رفتیم، داریوش همایون هم آمد و در آنجا قدری صحبت کرد و گفت حالا که شما عازم هستید، خود منهم به بوداپست میآیم و در آنجا با هم صحبت میکنیم. گفتم میل خودتان است. بعد آمد به بوداپست و خلاصه در آنجا در انجمن روزنامه‌نگاران ملاقاتی با ایشان کردم. اوّل یک دفترچه از جیبش درآورد و یک مدادی هم بدست گرفت و گفت میخواهم با شما مصاحبه کنم. گفتم قبل از اینکه با من مصاحبه کنید اجازه بدهید یک سئوالی از شما بکنم و پس از اینکه جواب آنرا دادید، آنوقت مصاحبه میکنیم. گفتم شما شرافتمندانه تضمین میکنید که هرچه من در اینجا به شما بگویم عین آنرا در روزنامه‌تان چاپ و منتشر کنید یا نه؟ گفتم قول شرف به من میدهید یا نه؟ قدری فکر کرد و گفت حقیقت آنست که نمی‌توانم چنین قولی را به شما بدهم برای اینکه این مصاحبه را باید در آنجا کنترل کنند و هرچه صلاح بدانند، این زیردست آنها میرود و آنها هستند که اجازه چاپ میدهند. گفتم خوب در اینصورت این مصاحبه شما با من چه فایده‌ای دربر دارد؟ از من چه می‌خواهید بفهمید؟ مصاحبه‌ایرا که شما نتوانید در روزنامه خودتان چاپ بکنید اساسا" به چه دردی میخورد؟ این دفترچه‌تان را جمع کنید و او هم برداشت و گذاشت در جیبش. بعد گفت که پیش آقای هویدا بودم ایشان که فهمیدند من میخواهم به اینجا آمده و با شما هم مصاحبه بکنم، خیلی سلام رساندند و گفتند به فلانی بگو که آمدنش به ایران هیچ مانعی ندارد، فقط بیاید اینجا، حقوق وزارتش را هم تأمین میکنیم و بیاید در اینجا به‌نشیند ولی در کارهای سیاسی دخالت نکند. گفت شما چرا آنرا قبول نمی‌کنید؟ گفتم آقای داریوش همایون! شما میدانید لوطی‌گری یعنی چه؟ قدری یکه خورد، گفت چطور؟ گفتم اینرا که میگویم، نمی‌خواهم با شما، با زبان سیاسی صحبت بکنم، همینطوری میخواهم بگویم. فرض کنید من

و شما و چند نفر دیگر با همدیگر عهدی و پیمانی بسته باشیم، قراری با هم گذاشته باشیم، یک شرکتی تشکیل بدهیم و یا برای یک امری با هم متّحد شده باشیم. حالا اگر من در غیاب شما یواشکی رفته و با حریف بسازم و شما را ول کرده و بروم، شما چه خواهید گفت؟ راجع به این آدمی که چنین‌رفتاری داشته چه قضاوتی خواهید کرد؟ حداقلّ نخواهید گفت این نالوطی بود و بما نارو زد؟ نخواهید گفت بما خیانت کرد؟ ما ها را ول کرد و رفت؟ نمی‌گوئید عجب انسان نالوطی بود که قرارش را با ما شکست و گذاشت و رفت و با طرف ساخت؟ گفتم این پیشنهادی که شما میکنید معنایش غیر از این نیست. به من میگوئید همه رفقا و اعضاء حزب را رها کنم و فقط گلیم خودم را از آب بیرون بکشم. آخر این کار چه لزومی دارد؟ این ننگ و رسوائی را تا ابد برای خود چرا بخرم؟ برای اینکه بلند شده و بیایم در آنجا، که چکار بکنم؟ از قول بنده به آقای هویدا بگوئید که آقاجان از این پیشنهادها صرفنظر کن، اگر میخواهی واقعا" عمل سیاسی انجام بدهی، قانون عفو عمومی را بگذران تا همه مهاجرین بتوانند به ایران مراجعت کنند، در چنین صورتی است که بنده هم خواهم آمد، والاّ پایم به آنجا نخواهد رسید. گفته‌های مرا یادداشت کرد و رفت. بعد دوّلو را که با من قوم و خویش است و از چند سال پیش در پاریس است، ملاقات کردم. به من گفت، آخر جان من، آقای ایرج! عزیز من! تو قوم و خویش ما هستی، نور چشم ما هستی و از این حرف ها. من پیش شاه بودم گفتم ما با این ایرج اسکندری قوم و خویش هستیم. شاه گفت آره خوب، من مرتّب به او پیغام داده‌ام که بیاید ولی میگوید باید همه بیایند تا او هم بیاید، این که نمیشود، اینطوری که نمیشود. از من پرسید که تو واقعا" چنین گفته‌ای؟ گفتم بله، درست گفته من به تنهائی حاضر باین کار نیستم، اگر حاضرند همِه را اجازه بدهند در آنصورت است که من هم میآیم.

حالا مقصودم اینست که در تمام این مدّت، تمام این پیغام‌ها برای من رسیده، قبلا" هم باز وقتی در سال‌هائی که من در پاریس بودم و هنوز مرا از آنجا تبعید نکرده بودند، منظورم سال‌های ۵۰ میلادی است، یادم میآید که دکتر امینی آمد پیش من، اینرا که میگویم مال سال‌های ۵۰ است، یکدفعه درنیاید که گویا من با دکتر امینی ملاقات کرده‌ام! گو اینکه من

ملاقات با او را جرم نمیدانم. امینی آخر هم قوم و خویش من است و هم همدرس من در گرونوبل بود، در مدرسه حقوق با هم درس خوانده‌ایم. چنین آدمی اگر بخواهد مرا به‌بیند و یا وقتی تلفن کند من که نمی‌توانم بگویم برو گم شو، آخر بالاخره یک سلام و احوالپرسی و صحبت چه اشکالی دارد؟ خلاصه کاری فعلاً" با آن نداریم. او در پاریس به ملاقات من آمد، بعد از همان سال‌های ۵۰. به من گفت تو به این شاه چه کار کرده‌ای که اینقدر با تو مخالف است؟ گفتم چطور مگر؟ گفت من پیش شاه بودم، صحبت حزب توده شد، به او گفتم که شما میدانید من با حزب توده صد درصد مخالفم، امّا در حزب توده یک کسی هست که من می‌شناسم و آدم خیلی خوبی است و من خیلی به او علاقه‌مند هستم. گفت میدانم چه کسی را میگوئی، همان ایرج را میگوئی. گفتم بله قربان. گفت او از همه‌شان پدرسوخته‌تر است. امینی اینرا به من گفت و پرسید چکار کرده‌ای با شاه که اینهمه با تو مخالف است؟ گفتم بگور پدرش که مخالف است، پدرسوخته هم خودش است. میخواهم بگویم این قضیّه آنچنانی که ایشان برای بنده درست کرده به من نمی‌چسبد. اشخاصی را که من دیده‌ام و می‌شناسم، میدانند که هرگز من از شاه طرفداری نکرده‌ام و دلیلی هم وجود ندارد، آخر برای چه از او طرفداری کنم؟

بابک: رفیق ایرج میدانید، مسئله این نیست، این دفعه من دیگر واقعاً" میخواهم برای من روشن بشود، مسئله این نیست که شما طرفدار شاه هستید، این اصلاً" بنظر من حتّی از مغز کیانوری هم نمیگذرد. این اصلاً" مطرح نیست. در این مسئله من فکر میکنم واقعاً" یک تحلیل سیاسی مطرح است که با تحلیل حزب در یک دوران خیلی طولانی تطابق دارد. اگر اجازه بدهید، یک مطلب کوتاهی دارم، اینرا میخوانم برای اینکه گفته باشم خود من به چه نحوی فکر میکردم. این نامه مربوط به سال ۷۷ است که برای هیئت اجرائیه نوشتم [از آنجا که این نامه ارتباطی با خاطرات ر. اسکندری ندارد از قید آن‌در اینجا خودداری می‌شود]. در اینجا مسئله این نیست که بگوئیم اظهار و ابراز اینکه آزادی دموکراتیک باشد برای کسی تقصیر بشمار میرود. همین کیانوری یکی از کسانی بود که بشدّت در مبارزه بر ضد رژیم دیکتاتوری شاه در یک وضع افراطی قرار داشت. من با او بحث‌هائی در این باره داشتم.

www.iran-archive.com

یک سلسله نوشته‌های حزب که مقاله‌های خود او بود بین ما بحث‌انگیز بود. مثلا" جبهه ضد دیکتاتوری را آنقدر وسیع میگرفت که حتّی شعاری هم برای بعد آن نداشت. وقتی میگفتیم آخر این جبهه برای چیست؟ چه میخواهد؟ و پشتش چیست؟ آخر شعاری برای استقلال و آزادی لااقل پشت سر آن بیاید. میگفت نه، هیچ چیز نباید گذاشت فقط ضد دیکتاتوری باشد تا بتوانیم نیروهای وسیعی، حتّی بخشی از حاکمیّت را به آن جلب بکنیم. مقاله‌های متعدّد او در مجلّه دنیا شاهد است.

اسکندری: بله، بله.

بابک: ما همینطور با کیانوری در دوره‌ای اصلا" پلمیک از چپ داشتیم. یکدفعه ایشان آمد به پاریس، همین سال ۷۷ بود، برای شرکت در جشن اومانیته، یک شخصی کاریکاتوری کشیده بود که دگل نفتی بود و بالای سر آن هم تاجی گذاشته بود و مردم هجوم میآورند آنرا واژگون کنند. منتها چون ما میدانستیم که حزب با شعار سرنگونی مخالف است، آنرا به او نشان دادیم که تاج را چه بکنیم، آیا آنرا بگذاریم یا نه؟ کیانوری قدری فکر کرد و گفت با سیاست حزب نمی‌خواند. گفتیم بالاخره مبارزه است. آنوقت برنامه حزب چاپ شده بود، گفتم خوب سرنگونی رژیم شاه و سلطنت که در برنامه حزب انعکاس داشت. جوابش جالب است، گفت من به لایپزیک میروم و از آنجا تلفن میکنم و نتیجه را میگویم. در همان موقعی بود که هویدا نخست وزیر، به مسکو رفته بود. گفت به‌بینم نتیجه مذاکرات چه خواهد بود، اگر در آنجا با شوروی‌ها برخورد پیدا کردند و مذاکرات بجائی نرسید، تاج را بگذارید و اگر توافق کردند، آنرا نگذارید! این موضوع بین من و هوشنگ دست آویزی برای شوخی شده بود که بالاخره تاج را بگذاریم و یا نگذاریم؟ آخر سر البتّه تاج را گذاشتیم ولی بر اساس ابتکار خودمان. منظورم اینست که این مسئله فی‌نفسه بخصوص در یک زمانی، نمی‌تواند ایرادی برای رفیق ایرج باشد.

هیچکس نمی‌تواند ایراد بگیرد که چرا یکسال پیش یا یکسال و نیم پیش از انقلاب، رفیق ایرج هنوز روی آزادی‌های دموکراتیک تکیه میکرده، مسئله‌ایکه فقط پیش میآید اینست که آیا در آستانه انقلاب ما اسیر این سیاستی که ده سال برای آن زحمت کشیدیم نشدیم؟ مثلا" رفیق ایرج احتمالا"

www.iran-archive.com

هنوز این تحوّلات سریع را که در ایران صورت میگرفت و انقلاب را دگرگون کرده بود و امکان داشت واقعاً" یک دگرگونی اساسی پدید آید، درک نمیکرد و فکر می‌کرد که هنوز هم مسئله، همان مبارزات آزادی‌های دموکراتیک و بدست آوردن حقوقی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است؟ یعنی در آن لحظات بجای اینکه اینها را کنار بگذاریم و واقعاً" شعار براندازی و سرنگونی شاه را مطرح کنیم، هنوز هم در فکر مبارزات دموکرات باشیم. من فکر میکنم این مسئله است که باید شما صادقانه بگوئید که آیا این قالب فکری وجود داشته است یا نه؟ یعنی به عبارت دیگر شما به همان سرعتی که انقلاب حرکت میکرد و لااقلّ هم‌آهنگ و بموازات آن به حرکت درآمده بودید یا خیر؟

اسکندری: عرض کنم، به‌بینید، مسئله‌ایکه مطرح است، همانطوری که شما گفتید، کیانوری مسائل را ساده میکرد و یک حالت خاصی برای آن قائل بود که من درست با همان موافق نبودم. شعار او و آنچه او پیشنهاد میکرد سرنگونی شاه و یا سرنگونی رژیم بود، مبارزه عمومی برای تغییر رژیم بود. هیچ صحبت جنبی روی آن مسئله یادم نیست. همانطوری که شما در آن نامه خواندید، من میگفتم آقا آمدیم و این رژیم سرنگون شد، بعدش چه؟ آخر ما بایستی برای یک هدفی مبارزه کنیم، رژیم که همینطوری سقوط کند که فایده ندارد، باید به‌بینیم بعد برای چه داریم مبارزه و عمل میکنیم. من عقیده داشتم که ما باید به روی مسائل دموکراتیک برای آینده تکیه کنیم برای اینکه این رژیم برود و بجای آن یک حکومت دموکراتیک بیاید. ایشان به این نظر عقیده نداشت، میگفت زائد است، اگر اینرا بگذاریم یک عدّه از نیروها رم میکنند و کنار میروند.

بابک: میگفت پس چه بایستی بیاید؟

اسکندری: هیچ. میگفت هیچ چیز لازم نیست، اینرا بگذاریم همینطور باز باشد.

بابک: فقط براندازی شاه؟

www.iran-archive.com

اسکندری: بله، فقط براندازی، برای اینکه همه بیایند، والاّ نمی آیند. میگفت اینها را اصلا" مطرح نکنید. من با این کار موافق نبودم، میگفتم باید پشت سرش بگوئیم ما برای چه داریم مبارزه میکنیم و چه میخواهیم جای وضع موجود بگذاریم، والاّ سقوط شاه بخودی خود چه فایده‌ای در بر دارد. ممکن است شاه را بردارید و یک کودتای فاشیستی در ایران بشود و یک سرلشگری و کسی را بجای او بگذارید، از این چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد.

آذرنور: عملا" رژیم شاه سرنگون شد و رژیم آخوندی جانشین آن گردید.

اسکندری: او میگفت که این مهم نیست، میگفت رفتن شاه و سقوط سلطنت کافی است، پس از آن میشود راجع به بعد صحبت کرد، چون اوضاع مغشوش میشود و بالاخره ناچار یک شکلی از آن در می آید و در آنموقع ما می‌توانیم مطالب را مطرح کنیم. من موافق نبودم. من میگفتم یک حزب سیاسی آنهم حزبی که مدّعی آن است که حزب طبقه کارگر میباشد، نمی‌تواند شعار مطلق بدهد و فقط بگوید که ما طرفدار آن هستیم که این رژیم سقوط کند، خوب سقوط کرد بعد چه بشود؟ به همین دلیل بود که میگفتم باید مردم را راهنمائی کرد که ما داریم دنبال چه هدفی میرویم، اینکار را باید بکنیم. ولی او جدّا" ایستاده بود که شعار فقط همان باشد و حتّی میگفت یک کلمه دموکراتیک و غیره هم نباید در آن اضافه و وارد کرد. حتّی استقرار حکومت جمهوری دموکراتیک را هم قبول نداشت، استقرار حکومت ملّی و دموکراتیک را هم نمی‌پذیرفت. میگفت اصلا" تمام اینها زائد است. این یک اختلافی جدّی و عمیق بین ما بود. من در همانجا گفتم که آقا این نمیشود، باید حتما" اینرا معلوم بکنید که چیست و من عقیده‌ام این بود بگوئیم که باید این حکومت و رژیم را براندازیم و بجای آن یک حکومت دموکراتیکی در ایران برقرار کنیم، حداقلّ باید اینرا بگوئیم.

او میگفت که این جبهه واحد بوجود بیاید فقط برای سرنگونی نه برای جنبه مثبت آن، بلکه از جنبه منفی‌اش، جنبه تخریبی‌اش. من میگفتم این غلط است، کافی نیست. من در آنموقع پیشنهادم سرنگونی رژیم استبدادی، رژیم محمّد رضا شاه و استقرار حکومت ملّی و دموکراتیک بود که او آنرا رد میکرد.

بابک: فکر میکنم بحث در باره این مطلب کافی باشد.

www.iran-archive.com

## مصاحبه در باره نوشته‌های احسان طبری*

آذرنور: شما قبلاً" در مورد یک نوع همکاری تقریباً" بی‌اهمیّت مصطفی فاتح در رابطه با انتشار روزنامه مردم مطالبی بیان کردید. طبری تحت عنوان "همکاری با انگلیسیها" این همکاری را نتیجه توافق و دستور شوروی و انگلستان بیان میکند باینصورت که این تصمیم از جانب شوروی به حزب توده ابلاغ گردیده و از طرف انگلستان هم به فاتح مراجعه شده است. ختم این همکاری را هم نتیجه موافقت تلویحی روزولت و استالین که گویا هر دو منافعی برای خود در ایران قائل بودند، میداند و باین جهت است که همکاری حزب با فاتح و انگلیسیها از دستور خارج و کنار گذاشته میشود. اگر این ادّعا واقعیّت داشته باشد، حقیقتاً" ننگ آور و به نظر من نفرت‌انگیز می‌باشد. شما آنرا به چه نحوی تعبیر میکنید؟

اسکندری: عرض کنم که قبلاً" من این موضوع را تصریح کردم. البتّه آن قسمت‌های سیاسی در باره روزولت و استالین و این حرف‌هائی که طبری گفته همه فرضیّات خود اوست. ایشان از کجا میداند که چنین توافقی بین انگلیس و نمیدانم بین روزولت و استالین صورت گرفته است. ولی آنچه واقعیّت دارد آنست که همانطوری که قبلاً" هم گفتم فاتح به من مراجعه کرده و اظهار داشت که بیائید یک روزنامه ضدفاشیستی منتشر کنیم. در اوائل جنگ بود، یعنی سال ۱۳۲۰. ما در آنموقع نه روزنامه‌ای داشتیم و نه دارای نشریه‌ای بودیم. حزب توده تازه تشکیل شده بود و دولت هم اعطای هرنوع امتیاز جدید روزنامه را ممنوع کرده بود و بخصوص به ما چنین امتیازی نمی‌دادند، اساساً" این ممنوعیت را هم برای خاطر ما بوجود آورده بودند که

---

* توضیح: پس از پایان گفتگوی مصاحبه‌وار با رفیق اسکندری در باره خاطرات سیاسی ایشان، در سلسله مقالاتی که به امضاء احسان طبری در روزنامه اطلاعات تحت عنوان "صد خاطره" که بعدها تکمیل شده آن بصورت "کژراهه" منتشر شد، مطالب و ادعاهائی عنوان شده‌اند که توضیحات مجددی را برای روشن شدن نکاتی از تاریخ حزب توده ایران لازم می‌نمود. بهمین مناسبت، طی جلساتی سئوالهائی از سوی ما مطرح شد که با جواب‌های رفیق اسکندری چاپ می‌شود. در بیان بعضی پاسخ‌ها اجباراً" قسمت‌هائی از مطالبی که در بخش‌های قبلی آمده است، تکرار شده است. ما بخاطر اهمیت تاریخی آنها، عیناً" و با خلاصه و فشرده موارد تکراری را قید کرده‌ایم (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

روزنامه‌ای نداشته باشیم. به همین جهت ما در ابتدا روزنامه سیاست را که امتیازش سابقاً" متعلّق به عبّاس اسکندری بود و او آنرا در اختیار حزب گذاشته بود، علم کرده بودیم، ولی می‌خواستیم امتیازی مخصوص برای خودمان داشته باشیم نه اینکه عاریتی و قرضی باشد. دراین مورد هرچه تلاش کردیم به جائی منتهی نشد. فاتح آمد و پیشنهاد کرد که بیائید یک روزنامه ضدفاشیستی منتشر کنیم. من گفتم نظر خوبیست امّا امتیاز روزنامه که به ما نمی‌دهند. گفت من امتیاز آنرا میگیرم، شما یک نفر از رفقایتان را که سرشناس نباشد معرّفی کنید و من امتیاز را بنام او میگیرم. جریان آن‌را قبلاً" به تفصیل گفته‌ام. ولی اینکه بین شوروی و انگلیس باهم قراری گذاشته و یا توافقی کرده باشند که با ما همکاری کنند من از چنین چیزی بی‌خبرم و در جریان آن نبوده‌ام.

آذرنور: او می‌نویسد: از طرف شوروی به حزب توده ابلاغ گردید!

اسکندری: اصلاً" دروغ است، بکلّی دروغ است، کجا شوروی به ما ابلاغ کرده؟ به کی ابلاغ شده؟

بابک: این مطلب مهمّ است، یعنی شما میگوئید که مصطفی فاتح آمد و به شخص شما مراجعه کرد. برای شما ابتدا بساکن بود؟

اسکندری: در کمیته مرکزی خود من مطرح کردم. همین اردشیر و اینها بعنوان اینکه فاتح مرا گول میزند مخالفت کردند ولی من گفتم اگر خیال میکنید، فاتحی که همه او را می‌شناسند و میدانند چه کاره است، بتواند سر من کلاه بگذارد، در این صورتِ من اصلاً" به چه دردتان میخورم؟ این شخص آمده و چنین پیشنهادی میکند، حرف من اینست که ما این روزنامه را میگیریم و هیئت تحریریّه آنرا هم انتخاب میکنیم زیرا فاتح گفته شما هرکه را میخواهید در هیئت تحریریّه آن بگذارید فقط او هم جزو آن باشد، بنابراین ما پنج نفر را معیّن میکنیم که چهار نفر آن از خود ما هستند و تنها یک نفر آن فاتح خواهد بود.

www.iran-archive.com

بابک: بنابراین بنظر من این کاملا" نشانگر آن است که گفته طبری نادرست است، بخصوص اینکه رفقائی مانند اردشیر هم که با شوروی‌ها رابطه داشته‌اند با این پیشنهاد مخالفت ورزیده‌اند. لذا مطلقا" عکس قضیه صادق است.

اسکندری: اردشیر هنوز هم با این موضوع مخالف است، از همان اول هم مخالف آن بود، میگفت نباید بروید و با چنین اشخاصی تماس بگیرید. اینرا گفته‌ام و باز هم تکرار میکنم. برای اینکه تاریخ حزب توده دقیقا" ثبت گردد بایستی تفکیک کرد آن حزب توده‌ای را که بوسیله عناصری مثلا" مانند شمس زنجانی، عبدالقدیر آزاد، ابوالقاسم موسوی، سلیمان میرزا همراه با بخشی از ۵۳ نفر و ماها تشکیل شده بود و هدف و برنامه‌ای که اوّل داشت، با آن حزبی که بعدا" از این مجرا منحرف شده و بتدریج به طرف چپ رفته و تبلیغات مارکسیستی و کمونیستی در آن رواج پیدا کرده، بدون اینکه تغییری در برنامه حزب حاصل شده باشد. عواملی اینکار را کردند و این حزب را از مسیر اوّلش منحرف کردند. یعنی حزبی را که در ایران خیلی مورد توجّه قرار گرفته بود و بهترین دلیلش جلب روشنفکرها و استقبال عجیب مردم از حزب توده بود، به خط دیگری انداختند که شما از عواقب آن واقف‌هستید.

آذرنور: رفیق اسکندری، شعارها و چپ روی‌های حزب مطرح نیست، استقلال و یا وابستگی آن مطرح است.

اسکندری: منهم دارم همین را میگویم، آن عواملی که وابسته به مقامات شوروی بودند نمی‌توانستند در حزب توده مداخله نمایند مگر آنکه حزب را بعنوان یک حزب کمونیستی جلوه بدهند، زیرا مداخله آنها در آن وضعی که نخست برقرار بود موجّه و مدلّل نمی‌توانست باشد، لذا حزب را بطرف کمونیسم سوق دادند برای اینکه بتوانند لاینقطع بگویند آقا شوروی‌ها چنین گفتند، شوروی‌ها چنان گفتند و بعنوان انترناسیونالیسم پرولتری دهن افراد را بسته و خود کارشان را انجام دهند. بنظر من علّت این بود. البتّه نمیگویم که همه آنها سوءنیّت داشته‌اند. مثلا" در باره اردشیر من خیال میکنم که او شخصی بود که مستقلاً" دلش میخواست از کمونیسم گفتگو و در باره آن بحث

کند و خیلی هم اعتقاد داشت، ولی اشخاص دیگری مانند کامبخش و از آن قبیل وارد میدان شده و حزب را از مجرای اصلی خودش منحرف ساختند.

آذرنور: یعنی آگاهانه و طبق برنامه بود.

اسکندری: به این دلیل است که میگویم این دو را باید تفکیک کرد تا بتوان تاریخ حزب را دقیقا" فهمید، یعنی دو مرحله را از هم جدا کرد. طبری هم در اینجا گفته، بعد از مرگ سلیمان میرزا شعارهای مارکسیستی و نظیر آن در حزب زیاد شد، مطلبی که همین الان آنرا خواندید، درست است. البتّه اگر بخواهیم دقیق باشیم باید بگوئیم که این افزونی شعارها، با فوت سلیمان میرزا آغاز نمیشود، اینها از همان موقع‌ها بتدریج آنرا شروع کرده بودند منتها چون هنوز کنگره اوّل تشکیل نیافته بود و کامبخش هم هنوز در حزب قبول نشده بود، کارها را زیر زیرکی انجام داده و مخفیانه کار میکردند ولی بعد رفته رفته همه چیز را اصلا" بدست خود گرفتند.

بابک: رفیق ایرج، ملاحظه کنید. یک مسئله‌ای در این رابطه وجود دارد که برای من زیاد روشن نیست و فکر میکنم حائز اهمیّت بوده و نیازمند توضیح باشد. موضوع از این قرار است که در آن دوره تعداد افرادی که دارای چنین برنامه‌ای بودند خیلی قلیل بود و طبعا" نفوذ چندانی بطور اخصّ نمی‌توانستند داشته باشند. پس چطور شد و چه شرایطی بوجود آمد که مثلا" وقتی که مسئله نفت شمال مطرح شد و یا چیزهای دیگری از این قبیل، حزب بدون آنکه مقاومت جدّی از خود نشان دهد، در این جریانات بطور یک جهت طرف اتّحاد شوروی را گرفت؟ منظورم آن است که این نکته واضح بشود که چگونه با وجود اینکه اکثریّت دستگاه رهبری از افرادی تشکیل شده بود که هیچگونه مأموریّتی نداشتند و اگر چنانچه دارای تمایلات کمونیستی هم بودند، که بالاترین و چپ‌ترین آنها مثلا" رفیق اردشیر میباشد، همگی عناصر کاملا" سالمی بودند و بنا بر آنچه شما میگوئید نیّت سوئی نداشتند، پس چگونه به این سادگی و سهولت، در این جریانات، حزب مسیر خود را عوض کرد و دنباله‌رو شد؟

اسکندری: عرض کنم که اوّلا" مسئله به این سادگی‌ها که تصوّر میکنید نیست.

www.iranarchive.com

این جریان مدّت دو سه سالی طول کشید، ناگهانی و تند که انجام نشد. زیرا قضیه نفت و اینها، که شما ذکر کردید مربوط به سال ۲۳-۱۳۲۴ میباشد، در صورتی که حزب در سال ۱۳۲۰ تشکیل گردیده و بنابراین فاصله زمانی بالنسبه طولانی وجود داشته است. ثانیا" بخصوص پس از تشکیل کنگره اوّل و انتخاب کامبخش به عضویت کمیته مرکزی و مسئول کلّ تشکیلات، این جریان رونق گرفت و همچنان بتدریج پیش رفت. البتّه این وضع منطبق با تمایلات عدّه‌ای هم بود که خامه‌ای اسم آنها را "فراکسیون اصلاح طلب" گذاشته است. اینها کسانی بودند مثلا" مانند نوشین یا خلیل ملکی یا از آن قبیل که همه اینها آدمهای منزّه طلبی بودند که دائما" میگفتند کمونیست ها باید چنین و چنان باشند. حتّی میگفتند بیخودی در انتخابات شرکت کردید. ملکی در کنگره اعلام کرد شما بی‌جهت در انتخابات شرکت جستید و از این قبیل حرف ها. البتّه من جواب او را در آنجا دادم. منظورم اینست که اینها آدمهای متعصّبی بودند. چنین جریانی مطابق میل و طبع آنها بود و ازآن استقبال میکردند و از آن جریان آغازین، زیاد دلشاد نبودند، میخواستند که صاف و صریح کمونیستی باشد و هرچه هم استدلال میکردید که آقا این جریانات حالا برای مردم زود است و مورد قبول واقع نمیشود، فعلا" ما باید کاری بکنیم که بتوانیم همین دموکراسی را نگهداریم و این خود زمینه‌ایست برای بعدها، بخرجشان نمی‌رفت. پس از همان موقع شروع به عمل شده بود. لذا قضیه نفت و اینها که شما گفتید مربوط به اوائل نیست، مال بعد است. بنابراین نمیتوانیم بگوئیم ناگهان همه به آنسو متوجّه شدند. این اشخاص بتدریج آمده و رفته رفته به داخل تشکیلات و رهبری حزب رخنه کردند و بعد هم از زیر با زمینه گسترده‌ای عمل میکردند، بطوری که بعضا" نمیشد ثابت کرد چه کسی و چه کسانی اینکار را میکنند. البتّه کامبخش رهبر همه این جریان باصطلاح ضدکمیته مرکزی موجود بود تا موقعیکه خودش به عضویّت کمیته مرکزی درآمد. او چون میدانست که با عضویّتش مخالفت شده و امکان دارد نگذارند عضو بشود، او با مأموریّت معیّنی به آنجا آمده بود. زمانی هم که قضیه نفت و اینها مطرح شد، واقع امر اینست که من، البتّه حمل بخود ستائی نشود، دیگران نیز آنرا گفته‌اند و حتّی خلیل ملکی هم نوشته، اینرا دیگر نمیتوان گفت که خلیل ملکی با من تبانی کرده. من مخالف بودم و چند

www.iran-archive.com

نفری از رفقا هم مخالف آن بودند و میگفتند آخر چرا ما بایستی این تظاهرات را بکنیم؟ ولی آمدند و این موضوع را بصورتی درآوردند که گفته شود آنرا همه از سطح پائین میخواهند. اینهم دست کامبخش بود. در همان روز تظاهرات در تهران من جلو صف نیامدم، رفتم در آن وسطها ایستادم، برای اینکه خوشم نمی‌آمد که اصلا" در یک چنین تظاهراتی شرکت کنم*. آنچه را هم که طبری راجع به مازندران گفته اصلا" دروغ است. من در مازندران نبودم که اساسا" چنین تظاهری بشود. من در آن هنگام در اصفهان بودم، آمدند به من گفتند از طرف همین کمیته مرکزی به ما دستور داده‌اند که تظاهرات براه بیندازید، کارگرها را تجهیز کنید، فلان بکنید، شما بیائید در آنجا نطق بکنید. گفتم من نمیآیم شما خودتان بروید و هرکاری که میخواهید بکنید و طبق دستوری که به شما داده‌اند عمل کنید. لذا من در اصفهان هم در تظاهرات راجع به نفت شرکت نکردم.

بابک: طبری میگوید ۱۵ نفر آدم آمدند.

اسکندری: بی‌ربط میگوید، دروغ است، اصلا" اشتباه جدّی است. من هرگز در مازندران در تظاهری شرکت نکردم، اگر میخواستم در تظاهرات مازندران شرکت کنم، قبلا" زمینه‌اش را می‌توانستم فراهم کنم که لااقل همین گلبادی دست به تجهیز افراد بزند که با ۱۵ نفر نباشد. آخر ما خودمان اینهمه آدم داشتیم، عضو حزب داشتیم، در زیرآب داشتیم، در شاهی داشتیم، در بهشهر داشتیم، اگر میخواستم میگفتم آنها بیایند، حداقل ۵۰۰ نفر آدم میشدند. بی‌ربط میگوید، اینها همه اصلا" حرف های بیخودی است.

---

* از خود توضیحات رفیق اسکندری که داده‌های متعدد و شهادت‌های زیادی هم می‌توان بدان اضافه کرد، روشن می‌گردد که در واقع گرایش حزب توده به کمونیسم و مارکسیسم ـ لنینیسم، صرفا" نتیجه نقشه "شیطانی" و برنامه‌ریزی شده ر. کامبخش و عده‌ای نبوده است. در آن اوضاع و احوال جهانی و نقش اتحاد شوروی در جنگ علیه نازیسم و دینامیسم مبارزه توده‌های محروم و زحمتکش و روشنفکران انقلابی، بنوبه خود نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. تحلیل‌های منتشر شده رفیق ایرج از تاریخ حزب توده، دلایل دیگری را برای کمونیستی شدن حزب توده ارائه میدهد که آنها هم بنوبه خود جانبدارانه بنظر میرسند. (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

آذرنور: حالا سئوالی را که مطرح میکنم قسمتی از آنرا با یک هم عنوان کرد ولی چون مطالب دیگری هم در این باب وجود دارد، طرح مجدّد آن موضوع را روشنتر خواهد کرد. پس از اینکه رادمنش بعنوان نظر حزب در مجلس راجع به امتیاز نفت اظهار میکند که حزب با واگذاری هرگونه امتیازی از جمله در مسئله نفت به کشورهای بیگانه مخالف است، و متعاقبا" تقاضای امتیاز از طرف شوروی مسئله را بغرنج میکند. بنظر طبری شوروی بدون اعتناء به موضوع مطروحه، به حزب فشار میآورد که با تمام قدرت سازمانی خود وارد میدان شده و بسود واگذاری امتیاز نفت و برعلیه گابینه ساعد اقدام نماید. طبری عقیده دارد با وجود کراهتی که در رهبری حزب وجود داشت (این نکته خیلی جالب است) با فشار افرادی مانند کامبخش و اردشیر و روستا، رهبری تصمیم گرفت نمایش بزرگی را علیه ساعد براه اندازد. سئوال من اینست که مکانیسم فشار شوروی به حزب چگونه بود، آیا دستگاه رهبری را مستقیما" زیر فشار قرار میداده و یا آنطوریکه گفته میشد، افراد معیّنی بطور غیرمستقیم نظریات خود را که منعکس کننده خواسته‌های شوروی بود به رهبری تحمیل میکرده‌اند و آیا اصولا" زمینه فکری مساعدی وجود داشته است؟ من اینرا میگویم برای اینکه خود طبری در همین نوشته از خودش انتقاد کرده و میگوید که من موازنه منفی را با مشورت دیگران مطرح کردم. یعنی زمینه مساعدی بوده است. این یکی از مسائل گرهی است.

اسکندری: زمینه مساعد برای چه چیز وجود داشته؟

آذرنور: یعنی، بعضی‌ها واقعا" میگفتند که دادن امتیاز نفت به شوروی بطور کلّی بنفع ملّت ایران‌است و به این نظر هم اعتقاد داشتند. باتوجّه به اظهارات طبری و گفته‌های کیانوری در گذشته و آنچه را که دیگران ممکن است در آینده در این باره بگویند و با درنظرگرفتن اینکه این موضوع یکی از مسائل گرهی است. من از شما بعنوان یکی از مسئولین مستقیم این جریان و با دارا بودن این امتیاز استثنائی که کاملا" آزادید و زیر هیچگونه فشاری قرار ندارید، تقاضا میکنم بطور فشرده نظر خود را بیان نمائید.

www.iran-archive.com

اسکندری: در مورد مکانیسم این قضیه و اینکه شوروی‌ها مستقیما" به رهبری حزب فشار وارد کرده باشند، من آنرا صحیح نمیدانم و به این نحو که گفته میشود درست نیست. آنها هیچوقت هم اینطور کار نکردند مگر یک بار در زمان استالین بعد از آنکه ما راجع به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان مخالفت کردیم و من آن نامه را بردم که خود داستان دیگری است.

آذرنور: آنرا قبلا" شرح دادید.

اسکندری: ولی من بطور کلّی تا آنجا که بیاد دارم آنها هیچوقت در ایران مستقیما" به ما مراجعه نکردند، آنها اشخاصی را که داشتند میخواستند و اگر احیانا" هم لازم میدانستند بعضی اشخاص غیر از عوامل خودشانرا، باز به توصیه همان عوامل، بطور خصوصی به سفارت شوروی میخواستند و میگفتند که نظر ما چنین است، نظر رفیق استالین چنان است. امّا اینکه مستقیما" رهبری حزب را تحت فشار قرار بدهند چنین چیزی نبوده است. البتّه ماکسیمف که سفیر شده بود خیلی شدید عمل میکرد، مثل اینکه مأموری بود که بزور دگنک تمام چیزها را قبول میکرد. حتّی با اشخاصی که ملاقات میکرد خیلی با خشونت رفتار مینمود و با آنها هم خیلی از بالا بالاها صحبت میکرد. ولی اسمیرنف که قبل از او سفیر بود برعکس آدم افتاده و نرم و مبادی آدابی بود.

آذرنور: پس در حقیقت آن قسمت از نظریات طبری در این باره تأئید میشود که این قبیل تحمیلات در نتیجه فشار افرادی مانند کامبخش و اردشیر و روستا بوده است؟

اسکندری: درست میگوید، آنها به کمیته مرکزی میآمدند و در آنجا میگفتند که چنین کاری هست و یکی یکی هم به افراد میگفتند خوب رفقای شوروی چنین عقیده و تمایلی دارند و باید عمل کرد. استدلال‌های خود را هم قبلا" درست کرده بودند از جمله در باره همین قضیه امتیاز نفت میگفتند که بالاخره این کار زمینه خیلی مساعدی برای ترقّی میشود و عامل موثّری برای پیشرفت و توسعه وضع اقتصادی ایران میباشد.

www.iran-archive.com

آذرنور: در باره اینکه کراهتی در رهبری وجود داشت چه می‌گوئید؟

اسکندری: این دیگر مسلّم است، اینرا باید به شما بگویم که اصلا" عدّه زیادی میگفتند آخر این تظاهر به ما چه ارتباطی دارد، شوروی میخواهد امتیاز بگیرد، تظاهرات دیگر چیست؟ بگوئیم چه؟ من که در آنجا مخالفت کردم تا جائی که به خاطرم میآید دکتر یزدی و رادمنش و بهرامی (درست یادم نیست) و همین خود طبری و نوشین هم موافق نبودند و ما این تظاهرات را صحیح نمیدانستیم.

آذرنور: من در یکی از پلنوم ها (پلنوم نهم حزب) راجع به این تظاهرات گفتم که ما چپ‌روی کردیم. البتّه رفیق رادمنش حرف مرا رد کرد که...

اسکندری: بله، او که... کشاورز را مثل اینکه راضی کرده بودند، با او خیلی صحبت کرده بودند. چون او مخالفتی نکرد و در روز تظاهرات هم پیشاپیش صفوف حرکت میکرد، ولی من نرفتم و شرکت نکردم.

آذرنور: در مورد شرکت وزیران توده‌ای در کابینه قوام، احسان طبری تعبیر مخصوصی دارد. او در این مورد جاه طلبی‌های ایرج اسکندری، کشاورز و یزدی را عامل تعیین کننده میداند و حسن نیّت وزیران توده‌ای را در این ۷۵ روز وزارتشان ناشی و زائیده این تمایلات عنوان میکند، در حالیکه شما در بیانات سابق خود، شرکت این وزراء را نتیجه تصمیم جمعی کمیته مرکزی تلقّی کردید. مگر خود طبری به این تصمیم رأی نداده بود؟ بنظر میرسد که اظهارات طبری در این مورد خالی ازدقّت و صحّت باشد، زیرا کامبخش هم خود کاندیدای وزارت بود و گویا مظفّر فیروز طالب آن بود.

اسکندری: دلیل آن هرچه باشد، به عقیده من چیزی است برای کوبیدن من. شاید هم در آنجا به او دستور داده‌اند که علیه من صحبت بکند. در این صورت اگر میگفت این کار برمبنای تصمیم کمیته مرکزی صورت گرفته، جور درنمی‌آمد و جنبه شخصی قضیه از بین میرفت. ولی بطور کلّی، همانطوری که قبلا" توضیح دادم این ادّعا اساسا" غلط است. گفته شود که شوروی‌ها از ابتدا با قوام‌السلطنه در باره اینکه چه کسانی بایستی وزیر شوند و چه

پست هائی را در دولت اشغال نمایند، توافق و سازش کرده بودند، اگر چنین چیزی در بین بود آن اشکال بعدی بوجود نمی آمد، چون همانطوری که گفتم مظفّر فیروز عقیده داشت که کامبخش حتما" جزو وزراء باشد آنهم وزیر پست و تلگراف، آن دفعه گفتم و باز باید اعتراف کنم که من تحقّق این امر را بهم زدم و شخصا" اقدام کردم تا چنین کاری صورت عمل بخود نگیرد زیرا آنرا صلاح نمیدانستم بخصوص که کامبخش در رأس وزارت پست و تلگراف هم قرار گیرد. توجّه میکنید، دخالت مستقیم من در این باره آن بود که به قوام السلطنه گفتم آقا حالا برای این وزارت شخص دیگری را نمی‌توان در نظر گرفت؟ گفت چطور مگر؟ گفتم من گمان نمیکنم که آقای کامبخش بدرد این کار بخورد. بهتر اینست که شخص دیگری را بجای او معیّن بکنید، پرسید مثلا" کی؟ منهم گفتم دکتر کشاورز. البتّه نتیجه این قضیه آن شد که دکتر کشاورز را خواستند، حالا میخواستند او را وزیر پست و تلگراف بکنند ولی کشاورز زیر بار نمیرفت و بالاخره هم نرفت و وزارت پست و تلگراف را قبول نکرد و پس از چانه زنی‌های بسیار قرار شد وزارت فرهنگ را به او واگذار کنند. البتّه کشاورز هم در این باره داستان‌های دیگری ساخته: از سفارت شوروی به من تلفن کردند، من گفتم قبول نمیکنم و غیره، همه اینها دروغ است، او هم آنطرف دیگر دروغ گفته برای اینکه خودش را توجیه کرده باشد. ما مدّتی با قوام السلطنه مذاکره و مباحثه داشتیم، او میگفت شاه با دادن وزارت فرهنگ به کشاورز موافقت نخواهد کرد. گفتیم حالا شاه را اینقدر وارد موضوع نکنید خودتان می‌توانید تصمیم بگیرید، بالاخره قبول کرد. امّا اینکه آیا قبلا" قوام السلطنه با سادچیکف و یا هرجای دیگری با هم قرارهائی گذاشته باشند مبنی بر اینکه سه نفر وزیر توده‌ای را وارد کابینه نمایند من از آن اطّلاعی ندارم. در هر صورت یک امر مسلّم است که این موضوع از طرف ما پیشنهاد نشد و خود قوام السلطنه پیشقدم آن بود، ما را خواستند و به ما گفتند، ما نیز آنرا در کمیته مرکزی مطرح کردیم و کمیته مرکزی هم آنرا تصویب کرد که رفته و در دولت شرکت کنیم. بعدها البتّه اردشیر میگفت که بایستی برنامه این کار معلوم و نحوه همکاری ما با دولت معیّن بشود و این موضوع را در کمیته مرکزی هم مطرح کرد ولی رفقا به او جواب دادند که وضعیّت اکنون معلوم است، دو مطلب اساسی وجود دارد که یکی مسئله آذربایجان است که قوام

السلطنه وعده حلّ آنرا داده و دیگری اتّخاذ یک سیاست همکاری و نزدیکی با شوروی است.

بابک: و مسئله نفت...

اسکندری: و مسئله نفت دیگر، همین بله، دیگر چه موضوع دیگری است که محتاج برنامه باشد؟ این بود که موضوع بطور دربست به همین نحو تصویب شد. بهترین دلیلش اینست که در کنگره که منهم حضور نداشتم، در قطعنامه آن ذکر شده که شرکت وزرای توده‌ای بدستور کمیته مرکزی بوده و کار بسیار درستی هم بوده است. خود طبری هم به آن قطعنامه رأی داده، همانطور که گفتم کنگره دوّم وقتی تشکیل شد من در پاریس بودم، قطعنامه کنگره دوّم‌را ملاحظه کنید، خواهید دید که این کار را تصویب کرده و این عمل کمیته مرکزی را تأئید و آنرا جزو کارهای مثبت آورده است*.

آذرنور: طبری صریحا" اعلام میکند که تمام عواقب سنگین و رویهمرفته خفّت آور شکست حزب، معلول سیاست تبعیّت رهبری حزب توده از خواست‌های شوروی بود. شوروی میخواست رهبری بدون شرط، تسلیم اراده سیاست‌های روز شود، استالین اینرا می‌طلبید، بریا و باقراوف هم در طلب او تمایلات دیگر خود را مزید میکردند. طبری مجموعه اعمال حزب را در دوران‌های بعدی نیز ناشی از این دنباله روی و تبعیّت میداند، حتّی یکی از ایرادات اصولی و نواقص بنیادی قطعنامه‌های پلنوم چهارم را مسکوت گذاردن نقشی میداند که سیاست شوروی در وقوع این اشتباهات بازی کرده است. این تحلیل در مورد رهبری نقطه مرکزی تمام مسائل است. نظر شما بعنوان یکی از رهبران عمده حزب در توضیح این مسائل اهمیّت خیلی زیادی دربر دارد.

---

* البتّه نباید از نظر دور داشت که کنگره دوم در جوّ متحدکننده‌ی بعد از انشعاب بود که از جمله روی این نکات ایراد داشتند. نکته مهم در ارزیابی شرکت حزب توده در کابینه توجه به این امر است که شرکت حزب توده نه بر اساس مذاکرات با رهبری و بر اساس اجرای یک برنامه ائتلافی صورت گرفت. در واقع سه رفیق توده‌ای با انتخاب دولت قوام و موافقت کمیته مرکزی در کابینه قوام شرکت کردند. البته فعالیت تک تک آنها در کادر وزارت خیلی مثبت بوده است (یادداشت از آذرنور و بابک).

اسکندری: در اینکه اصل مطلب بنظر من درست است، تردیدی ندارم، خواه آنرا طبری در زندان گفته باشد یا هرکس دیگر. از طرف کیانوری هم عنوان گردیده است. اصل درست است. وابستگی بتدریج زیاد شد و در دوران مهاجرت هم طبعا" شدّت یافت. این وابستگی البتّه اشکالات فراوانی بوجود آورده است، و این نکته را بایستی خاطر نشان کرد که طبری خودش یکی از عوامل این وابستگی است و حالا خودش را به ترتیبی در مرتبه بالائی قرار میدهد، او طوری برداشت مطلب میکند مثل اینکه خود هیچکاره بوده است. من که به شما توضیح دادم که چگونه او را برداشته و به شوروی آورده بودند. او را من در هواپیما دیدم، بعد هم در همانجا به او گفتم تو چرا آمده‌ای؟ تو که به عضویّت هیئت اجرائیه انتخاب شده‌ای، الان برای چه آمده‌ای؟ جواب داد، والّله رفقا گفتند که بیایم.

آذرنور: ولی طبری در نوشته‌هایش خودرا از اینکه طرفدار سیاست تبعیّت از شوروی بوده تبرئه نمیکند، نمیدانم بابک که همه را خوانده چه عقیده دارد؟ شما چنین تصوّری ندارید؟

بابک: تبعیّت نه، من از نوشته‌هایش چنین چیزی عایدم نشد. البتّه آنچه از لابلای نوشته‌ها به ذهن میخورد عکس آن را می‌خواهد در ذهن خواننده تداعی کند. مثلا" در آنجا که میگوید من جمعا" فقط یک بار با شوروی‌ها ملاقات کردم. بعد موقعی‌که می‌نویسد، پاناماریوف آمد و این جریان شهریاری را به اردشیر گفت، میخواهد طوری وانمود کند که پاناماریوف میخواست تنها با اردشیر صحبت بکند و طبری نداند که آندو راجع به چه مسئله‌ای صحبت میکنند. این بود که پاناماریوف رو به اردشیر کرده و باو می‌گوید کی به ارمنستان میرود؟ و این بهانه‌ای بود که اردشیر تنها نزد او رفته و با هم گفتگو نمایند. از این چیزها بنظر من در کژراهه زیاد دیده میشود. مثلا" اینکه میگوید راجع به کارهای ایران مرا دخالت نمیدادند، با من مخفی‌بازی میکردند، جریان نوید را میگوید که مثلا" همه رفقا مسئولین آن را میدیدند حتّی اسکندری چندین بار گویا در فرودگاه ملاقات کرده بود، امّا از طبری مخفی میکردند!

www.iran-archive.com

اسکندری: اینهم دروغ است. اتّفاقاً" کیانوری در برلن چندین بار طبری را برده و ملاقات داده بود. با من هیچکدام از این اشخاص را ملاقات نداده بود. جز یک بار با فرجاد و زرشناس که آنها را آورده بودند، تازه آنهم در آنجا شروع کرده بودند بصورت محاکمه. من دیدم در این گفتگو که ظاهرش آن بود که میخواهند نظریّات مرا بفهمند دیدم که بهزادی شروع کرد از من سئوال کردن که آقا شما فلان و فلان. منهم یکدفعه گفتم آقا شما مأمور استنطاق از من شده‌اید، کیانوری هم نشسته بود، گفتم ما آمده‌ایم در اینجا نظرمانرا راجع به مسائل بگوئیم شما معلوم نیست که اصلاً" چه میگوئید؟ این بود که دیگر ساکت شدند.

آذرنور: احسان طبری از رابطه مخصوصی که بین کیانوری و برخی از رهبران شوروی منجمله باقراوف و بریا وجود داشته صحبت میکند که گویا این رابطه را از طریق خاصّ خود اعمال میکرده است. مسئله‌ای که شایان دقّت میباشد آن است که در محافل رهبری معمولاً" چنین روابطی بطور جسته و گریخته مورد بحث قرار میگرفت ولی در مورد کیانوری این شایعات زیاد مطرح نمیشد. طبری حتّی در بررسی علّت عدم تحرّک سازمان‌های حزبی در ۲۸ مرداد میگوید که مصدّق قبلاً" از جریان کودتا مطّلع بوده و فرضیه وحشتناکی که وجود دارد آنست که شوروی نیز از جریان کودتا خبر داشته و با آن نوعی موافقت نشان داده است، به عبارت دیگر شوروی با کودتا موافق بوده، لذا عمل بازدارنده از طرف کیانوری و هیئت اجرائیه را ناشی از این امر میداند و یا تعیین هیئت اجرائیه در پلنوم چهارم نقشه‌ای از طرف شوروی‌ها بود که مسلّماً" کامبخش و کیانوری از سیر نهائی آن خبر داشته‌اند. و یا میگوید: پس از بروز اختلاف در روابط بین شوروی و چین ظاهراً" اجرای وظیفه تصفیه هیئت اجرائیه از جانب شوروی، به گفته طبری، در جامه مبارزه با رادمنش، به کیانوری سپرده شده بود. این مسائل حتّی برای ما که عضو دستگاه رهبری بودیم عمیقاً" سئوال‌انگیز است. حال کسی که صلاحیّت اظهارنظر در این باره را دارد فقط شما هستید. من نمیدانم بابک که اطّلاعاتش وسیع‌تر از من است تا چه حدّ نسبت به این موضوع می‌تواند ابراز عقیده نماید. من کیانوری را چنین نمی‌دانستم که با بریا و باقراوف و این جریانات رابطه دارد.

بابک: من تا آنجا که میدانم، تا یک دورانی یعنی تا موقعی که کامبخش زنده بود، کیانوری مطالب مهمّ شوروی را بیشتر در واقع از طریق او آگاه میشد. این استنباط من بود. من حتّی یک نمونه مشخّصی را بیاد دارم که مربوط به قضیه اخراج قاسمی و فروتن و اینها میباشد. اگر بخاطر داشته باشید، کامبخش رفته و با شوروی‌ها ملاقات کرده و نتیجتا" استنباط او این بود که شوروی‌ها این موضوع را به اختیار پلنوم گذاشته‌اند. پس از اینکه جریان بغرنج شد و شوروی‌ها آمده و صریحا" موضع گرفتند معلوم گردید که آنتن کامبخش درست کار نکرده بود و آنتن غلام یحیی، دانشیان و اینها صحیح تر کار کرده و شوروی‌ها مایل نبوده‌اند اشخاصی که تمایلات مائوئیستی دارند در کمیته مرکزی باقی بمانند. در این جریان با تغییراتی که پدید آمده بود، من خود از فاصله نسبتا" نزدیکی شاهد مشاجرات آنها بودم که چگونه کیانوری به کامبخش با ناراحتی پرخاش میکرد، چگونه او متوجّه چنین مسئله مهمّی نگردیده و نفهمیده است که شوروی‌ها با این جریان موافق نبوده‌اند؟ من در آنوقت متوجّه شدم که در حقیقت منبع اطّلاعاتی او تا آنموقع کامبخش بوده است. اگر یادتان هم باشد کیانوری در مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونیش در تهران گفت که تا سال ۵۱ کامبخش فقط یک بار مرا در ایران با یکی از اعضاء سفارتخانه آشنا کرده و دیگر ما ارتباطی نداشتیم تا وقتی که من در ۵۱ دبیر حزب شدم و وارد رابطه‌های حزبی با شوروی‌ها گردیدم. بنظر میرسد با توجّه به آنچه که گفته شد این حرف او صحیح باشد زیرا کامبخش در واقع همیشه واسطه بین اینها بود. البتّه طبری از این حرف‌ها زیاد میزند منتها برای من گفته‌های طبری زیاد مستند نیست چون او اصلا" افسانه‌ساز بود. در خارج هم که بود همینطور بود. یکدفعه میدیدید مطلبی را گفت که اصلا" حیرت آور بود که اصلا" شخصی با این معلومات و شعور چگونه ممکن است تحلیل‌اش از مسائل جهان و منطقه اینگونه باشد. در اینجا هم بنظر من در اظهار نظرهایش از اینگونه خیالپردازیها زیاد دارد مثل جریان ۲۸ مرداد که گویا شوروی ابلاغ کرد که بروید همکاری کنید، یا در مورد قضیه فاتح که میگوید ناشی از توافق بین شوروی و امریکا بود و از این قبیل حرف‌ها. یعنی اموری را بهم مربوط کرده و نتیجه‌گیری میکند که صرفنظر از اینکه در زندان هم هست و مسلّما" مطالبی را به او القاء یا دیکته

www.iran-archive.com

می‌کنند. اساسا" اظهار نظرهایش بنظر من در مواردی از این قبیل منطقی نیست و نمی‌تواند سندیّت زیادی داشته باشد.

اسکندری: بله، بطور کلّی آنچه را که گفتید صحیح بود، ولی من یک موردی را به شما بگویم که خامه‌ای مطلبی در کتابش نوشته و شهادت مستقلّ داده است مبنی بر اینکه وقتی به باکو رفته بوده میگوید در آنجا کامبخش با من ملاقات کرده و ضمن آن به من گفت که موضوع مخصوصی را میخواهم به تو بگویم که فقط آنرا باید به کیانوری بگوئی و آن اینست که یک ارتباط معیّنی، با کیانوری قرار گذاشته که با مقامات... حالا متأسّفانه کتاب در اینجا پیش من نیست که آنرا دقیقا" بگویم. اینرا خامه‌ای در کتاب خودش گفته که آمده و آن پیغام را برای کیانوری آورده و یک علامت رمزی هم باو داده است. تا موقعی که هیئت اجرائیه در ایران بود، بطوری که ما در خارج اطّلاع داشتیم و بعد هم که من به مسکو رفتم اطّلاع من بیشتر شد، این بود که کیانوری تنها کسی بود که با مراجع شوروی در ایران مربوط بود و کارها را حلّ و فصل میکرد، لذا این مسئله که دستوراتی راجع به جریان کودتا و این قضایا از آنها گرفته باشد بعید بنظر نمیآید. بنظر من تمام ارتباطات بدست او بود و کسی دیگر را ما در آنجا نداشتیم.*

---

* متأسّفانه ر. اسکندری از موضوعی که بطور خیلی ضعیفی در حافظه‌اش مانده است، یک نتیجه‌گیری مهمی میکند. چون از نظر تاریخ حزب توده ایران و تحولات سیاسی کشور ما روشن کردن آن مهم است یادآوری این نکته را ضروری میدانیم. آنچه در خاطرات خامه‌ای، جلد دوم صفحات ۳۸۷ - ۳۸۴ مورد استناد ر. اسکندری است، اساسا" مربوط به کلمه رمزیست که پیشه‌وری و کامبخش مشترکا" به خامه‌ای میدهند که توسط آن ارتباط تشکیلاتی میان حزب توده (کیانوری مسئول تشکیلات کل بوده است) و مسئول تشکیلات فرقه در آذربایجان برقرار شود و موضوع ارتباط با مقامات شوروی نبوده است. عدم تحرک هیئت اجرائیه تهران در جریان کودتا و جزئیات اقدامات آنها در آن چند ساعت در اسناد پلنوم چهارم هم آمده است. لذا مربوط کردن موضوع به شوروی‌ها در این مسئله بخصوص با اطلاعاتی که ما تا به امروز داریم، مطابقت ندارد (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

بابک: امروز ۱۵ مارس ۱۹۸۵ برابر با ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ است. در منزل ما در حضور رفقا ایرج اسکندری و فریدون آذرنور جلسه‌ای داریم که در آن دنباله مصاحبه‌ای را که قبلاً" با رفیق ایرج اسکندری داشتیم بر اساس مطالبی که احسان طبری در روزنامه اطلاعات نوشته، ادامه و سئوالات تکمیلی را با ایشان در میان میگذاریم.

آذرنور: احسان طبری میگوید، بهنگام آغاز فعالیّت حزب توده، سلیمان میرزا بدون داشتن عنوان دبیر کلّی، حق امضاء داشت و عملاً" رهبر حزب شمرده میشد. پس از مرگ او ظاهراً" ایرج اسکندری حق امضاء داشت زیرا در یادداشت های راجع به تاریخ حزب که در مجلّه خاورمیانه در پاریس منتشر میشد این ادّعا را درج کرده است. این دو مورد شایسته توضیح میباشند، مضافاً" با این سئوال که آیا اعتبار آنچه که در مجلّه خاورمیانه راجع به تاریخ نوشته‌اید اکنون هم بقوّت خود باقی است؟

اسکندری: عرض کنم، آنچه طبری راجع به مرحوم سلیمان میرزا گفته رویهمرفته نادرست است. من این نوشته‌ها را خواندم، در این مورد که میگوئید، البتّه ما در آن موقع دبیر اوّل و دبیر کلّ نداشتیم. آن زمانی که شروع کردیم او را به عنوان صدر حزب معرّفی نمودیم، بعنوان رئیس حزب، یک چنین سمتی بطور موقّت برای او گذاشتیم تا جلسه کمیته موقّت تشکیل بشود و ایشان تا موقعی که زنده بود بعنوان صدر حزب تلقّی میشد و البتّه در تمام موارد و مسائل هم حق امضاء با او بود. من اکنون بیاد ندارم در مجلّه خاورمیانه چه نوشته‌ام ولی این مطالب درست است که بعد از مرگ سلیمان میرزا سه نفر را معیّن کردند که عبارت بودند از دکتر بهرامی و الموتی و من بعنوان هیئت دبیران بدون آنکه دبیری معلوم شده باشد و تا آنجائیکه بخاطر دارم الموتی و من حق امضاء داشتیم، یعنی از طرف حزب دو امضاء باید میکردیم و هر سندی که بود با دو امضاء بود. این مورد یادم است ولی اینکه من در مجلّه خاورمیانه چه نوشته‌ام یادم نیست، میروم و بررسی و مرور میکنم، ولی الان یادم نیست.

بابک: تصوّر میکنم منظور آذرنور آن باشد که چون یک سندی است، عیبی نخواهد داشت که شما آنرا بخوانید تا به‌بینیم تا چه حدّ می‌توان بدان

استناد کرد زیرا امکان دارد که شما در آن زمان خواسته باشید به شیوه متداول یک جانبه و با هدف تبلیغاتی از حزب دفاع کنید و لذا یک سلسله مطالبی را بطریقی خاصّ و معیّن عنوان کرده‌اید که با حقیقت نمی‌خواند.

اسکندری: کاملا" درست است.

بابک: و بعنوان سند تا چه حدّ می‌توان به آن استناد کرد. اگر فرصتی کردید بنظر من بد نیست که آنرا مورد انتقاد و بررسی مجدّد قرار بدهید.

اسکندری: البتّه بنظرم در آنزمان این نوشته‌ها جنبه تبلیغاتیش بیشتر بوده تا جنبه تحلیلیش، ولی فاکت‌ها و تاریخ و اینها را که ذکر کرده‌ام بنظر من درست است معهذا یک بار دیگر هم آنرا بررسی میکنم.

آذرنور: اظهارات طبری در مورد انتخاب کیانوری در پلنوم شانزدهم به سمت دبیر اوّلی دقیق نیست. در آغاز این پلنوم بود که غلام یحیی پیشنهاد کرد که کمیته مرکزی اجازه بدهد پلنوم به ریاست دبیر اوّلی کیانوری و پرزیدیومی هیئت رئیسه جلسه را شروع کند که من خودم با این پیشنهاد مخالفت کردم. بغیر از اظهاراتی که قبلا" کرده‌اید آیا مطلب دیگری را برای تکمیل آنها لازم میدانید؟ زیرا شهادت عینی ما سه نفر می‌تواند مسئله را دقیق‌تر و کامل‌تر بکند.

اسکندری: من جریان مربوط به برداشتن خودم و آوردن کیانوری را مفصّل توضیح دادم و گمان نمیکنم احتیاجی به تکرار آن باشد. آن جریان عینا" هست و همان طوری است که من همیشه گفته‌ام و همه هم آنرا میدانند. اشخاصی که در آن جلسه حضور داشتند میدانند. متأسّفانه که حالا اکثر آنها در زندان گرفتارند. امّا آنهائیکه در خارج هستند می‌توانند آنچه را که شاهد بودند بیان کنند. امّا در پلنوم عینا" همانطوری هست که شما الان گفتید یعنی اینکه اوّل غلام یحیی پیشنهاد کرد که این اشخاص با این سمت‌ها بیایند و در آنجا ریاست جلسه را بعهده بگیرند...

آذرنور: یعنی پلنوم را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

www.iran-archive.com

اسکندری: بله، بله، شما مخالفت کردید، شخص شما مخالفت کردید و درست هم مخالفت کردید، بعد بالاخره مثل اینکه یک پیشنهادی من کردم مبنی بر اینکه این اشخاص که حالا میخواهید باشند، ولی سمت آنها را ذکر نکنید چون حرف شما درست بود، میگفتید که ما هنوز تصمیمی نگرفته‌ایم که دبیر اوّلی معیّن بشود. این جریان کار بود و من چیز دیگری بغیر از این بیاد ندارم. اینرا میدانم که شما موافق نبودید و درست هم بود برای اینکه غلام یحیی میخواست بدون اینکه اصلا" پلنوم وارد مذاکره و بحث بشود آنرا تلویحا" از پلنوم گرفته باشد، باین دلیل در پیشنهادی که کرده بود سمت‌ها را نیز ذکر نموده بود و شما هم بدرستی با آن موافقت نکردید.

بابک: در این رابطه من دو نکته را که قبلا" هم با رفیق ایرج در میان گذاشته‌ام ذکر میکنم و تصوّر میکنم که ضرورت دارد روی این نکات توضیحاتی داده شود. طبری در شماره ۱۲ اسفند روزنامه اطلاعات چنین می‌نویسد که در آستانه برگزاری پلنوم ۱۶، دانشیان در هیئت اجرائیه شرکت کرد و سرانجام پیشنهاد نمود که اسکندری از مقام دبیر اوّلی برداشته شده و کیانوری بجای او به دبیر کلّی تعیین شود. پس از بحث کوتاهی رأی گرفته شد و همه به آن رأی دادند (باضافه اسکندری). اسکندری در این موقع بگریه افتاد و گفت "خواهش دارم من در پشت همین میز کار خود باقی بمانم". این یک میز منبّت‌کاری بزرگی بود که فقط دبیر اوّل پشت آن می‌نشست و در اطاق اجلاسیه هیئت اجرائیه قرار داشت. اعضاء هیئت اجرائیه با این خواهش صندلی‌پرستانه اسکندری موافقت کردند.

اسکندری: اینها دیگر از آن مطالبی است که فقط از خباثت این آدم ساخته است، برای اینکه من بکرّات هم گفته‌ام، طبری سست‌ترین عنصر رهبری حزب از اوّل تا آخر بوده ولی واقعا" این دیگر از آن دروغ‌های شرم آورست که گفته شده. همه میدانند و تمام کسانی که در آن جلسه هیئت اجرائیه حضور داشتند شاهدند که من در آنجا خودم ریاست جلسه را بعهده داشتم و بعد از آنکه این پیشنهاد از طرف این شخص بجلسه شد من آنرا برأی گذاشتم و خواستم چنانچه رفقا توضیحی هم دارند بدهند. اوّل از همه طبری گفت من با این پیشنهاد صد در صد موافقم و بعد هم دیگران رأی خود را بترتیب اعلام

کردند. من گفتم خوب، رفقا! من به این صندلی نچسبیده‌ام و لذا وقتی که اکثریت عقیده‌تان مبنی بر آنست که من نباشم، حرفی ندارم، ولی باید تکلیف جانشین مرا بعنوان دبیر کلّ، پلنوم تعیین کند، اینجا هیئت اجرائیه خودش نمی‌تواند در این باره تصمیم بگیرد. ولی آنچه راجع بمن است من کنار میروم، فقط خواهشم از رفقا اینست که معلوم بکنید من مرتکب چه تقصیری شده و چه خلافی کرده‌ام که بدین نحو مرا برمیدارید، اینرا از شما سئوال میکنم، باید خودم هم آنرا بدانم تا بتوانم جواب بگویم، برداشتن من باید دلیل و علّتی داشته باشد. اوّل از همه باز طبری گفت به شما هیچ‌گونه ایراد تشکیلاتی و سیاسی وارد نبوده و نیست، دیگران هم گفته او را تأئید کردند. من گفتم بسیار خوب، پس لااقل آنرا در صورت جلسه قید نمائید که منعکس باشد و برای آینده بعنوان مستندی ضبط گردد. عین همان اظهار نظر بخطّ خود طبری در صورت جلسه نوشته شد و جلسه هم تعطیل گردید. در تمام این جلسه غیر از آنچه گفته شد چیز دیگری نبود. حتّی طبری پس از آنکه من گفتم که به صندلی دبیری نچسبیده‌ام و بسیار خوب وقتی رفقا تصمیم میگیرند من کنار میروم، یکدفعه گفت زنده باد کمونیست واقعی! این گفته خود طبری بود. حالا که میگوید من گریه کردم، واقعاً" تعجّب میکنم، اصلاً" برای چه گریه کردم؟ این واقعاً" از آن حرف‌های ناجوانمردانه است. من تا حالا صحبت میز و صندلی با کسی نکرده‌ام، آنهم چه میزی؟ میز منبّت کاری را برای چه میخواهم؟ اصلاً" نمیدانم چگونه آنرا جواب گویم. اینها سرتاسر ساختگی و فقط برای آن عنوان گردیده که تئوری خودش را برعلیه من مفصّل صحبت کرده بخیال خودش استحکامی بخشیده باشد و سعی کند مرا آدم جاه طلب، صندلی‌پرست، وزارت دوست و هرچه دلش میخواهد معرّفی کند و اینها هم قاعدتاً" باید جزو مجموع همان تز باشد.

بابک: چون از این شماره روزنامه مطلب او در باره مبارزه در رهبری هست، نکات دیگری در آن وجود دارد که بنظر من برای روشن شدن مطلب بد نیست. در اینجا از جمله به ذکر جریانی که شما هم اشاره کردید و نمیدانم تا چه اندازه روشن شد، پرداخته است. موقعی مقاله‌ای در نشریّه جوانان "آرمان" تحت عنوان "زنده باد کلاشنیکوف" چاپ شده بود که شما در جلسه هیئت

اجرائیه مسئله برداشتن کیانوری را از هیئت سیاسی مطرح کرده‌اید. نوشته بآن پیشنهاد فقط اسکندری و جودت رأی دادند. صفری که در لایپزیک بود با رأی دو نفر دیگر موافقت نکرد و این شکست مهمّی برای اسکندری بود، معلوم گردید صفری نیّت دیگری دارد، آنطوریکه اسکندری و جودت تصوّر میکردند و او تظاهر به مخالفت با کیانوری میکرد، نبوده است. این "بازی" از سوی صفری یک بار دیگر در مورد رادمنش هم اجرا شد.

اسکندری: دو سه بار در هیئت اجرائیه پیشنهاد کردم که کیانوری را از کار تشکیلات بردارند و البتّه من هر دفعه در اقلیّت قرار گرفتم ولی اینکه او را از دبیری یا از هیئت اجرائیه بردارند یک چنین پیشنهادی من...

بابک: چرا، این را من خوب بیاد دارم. خودتان بمن گفتید که یک یا دو رأی آورد و اضافه کردید که من میدانستم رأی نمیآورد ولی مخصوصا" اینکار را کردم که به او تذکّری داده باشم.

اسکندری: یادم نیست، فراموش کرده‌ام.

بابک: بسیار خوب، بهرحال مسئله مهمّی نیست.

آذرنور: طبری در نوشته‌هایش از رضا خان بعنوان کاندیدائی که انگلستان و شوروی در باره‌اش توافق کرده بودند یاد میکند، رفتار سلیمان میرزا اسکندری را که بگفته او بدنبال موافقت شوروی با تغییر رژیم و استقرار دیکتاتوری رضاخان قدم برمیداشت در مقابل مدرّس بعنوان مخالف رضا خان قرار میدهد و نتیجه میگیرد که مدرّس توسّط تروریست های سرهنگ درگاهی مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت ولی سلیمان میرزا در تمام دوران استبداد در خانه خود واقع در خیابان ژاله آزاد بود. طبری ضمنا" این واقعه را که مبتنی بر واقعیّت و اسناد غیرقابل انکاری میداند، نشانه دنباله‌روی کورکورانه افرادی از سیاست شوروی دانسته و همکاری آنها را با این دیپلماسی، خائنانه میداند. نظر شما در این باره چیست؟

اسکندری: عرض کنم که این دوره قدری از خاطرات طبری و من دور است،

برای اینکه وقتی رضا خان آمده ما هنوز بچه بودیم. ولی من جریان را بخاطر دارم. اینکه شوروی و انگلستان راجع به رضاخان توافق کرده‌اند من از آن خبری ندارم و دلیلی هم برای بودن و یا نبودن آن در دست ندارم و ایشان بهتر بود در این باره لااقلّ دلیلی ذکر میکرد.

آذرنور: رضا شاه یکی از حلقه‌های محاصره اتّحاد شوروی بود.

اسکندری: بله، بله، ولی اینکه در اوائل عدّه‌ای در شوروی و وزارت خارجه آنجا عقیده داشته‌اند که باید رضاخان را آورد، تصوّر میکنم درست باشد برای اینکه آنها چنین فکر میکردند که او آدم ترقیخواهی است و نتیجه گیری کرده بودند که او چون از جمهوری هم طرفداری میکرد بهتر از احمد شاه و سیستم حاکم میباشد. از این جهت قضیه در کنگره اوّل حزب کمونیست ایران هم مطرح شد زیرا یکعدّه از کمونیست های ایرانی طرفدار رضا شاه عقیده بر پشتیبانی از او را داشتند و عدّه‌ای دیگر با این نظر مخالف بود و او را دست نشانده انگلستان میدانستند. ولی اینکه دولت های شوروی و انگلیس با هم در مورد بقدرت رسیدن رضا خان توافقی کرده باشند، چیزی است که من برای اوّلین بار آنرا می‌شنوم و چنین نظری بنظر من ناصحیح میباشد. و امّا راجع به سلیمان مرزا، او در آنموقع چه ارتباطی با شوروی‌ها داشت؟ بیاد دارم در آنموقع از سفیر آنها که شومیانسکی نامیده میشد خیلی اسم میبردند، بعدها گفتند در شوروی باتّهام طرفداری که از رضاخان کرده بود احضار شد و سپس در زمان استالین هم معدوم گردید. اینها را من شنیده‌ام ولی نمیدانم تا چه حدّی درست و یا غلط است. بهر حال در باره سلیمان میرزا بهیچ وجه قصّه ارتباط او با شوروی بنظر من نمی‌تواند مطرح باشد. چنین چیزی برای او در بین نبود، او کسی بود طرفدار جمهوری و رضاخان هم در اوائل چنین وانمود میکرد که میخواهد جمهوری و ترقّی و این قبیل چیزها را بیاورد. سلیمان میرزا معتقد به مرکزیّت و ضدفئودال بود و میدید که رضاخان اقداماتی در این زمینه بعمل میآورد، از این جهت حاضر شد که در کابینه سردار سپه شرکت بکند. ولی بعدها از خودش شنیدم که پس از دو سه ماهی که در آن دولت شرکت داشت کم‌کم متوجّه شد که موضوع آنطوری که او فکر کرده بود نیست و این با با سرش بجاهای دیگری بند است،

www.iran-archive.com

این بود که خود را کنار کشید. بهترین دلیل اینکه سلیمان میرزا بر مبنای طرفداری از جمهوریّت، نظرات و اعتقاداتش را منعکس کرده نطق‌هائی است که در مجلس ایراد نموده است. او به خلع سلطنت قاجار رأی داد ولی در مجلس مؤسّسان با سلطنت رضا شاه هم مخالفت کرد و بخصوص گفت که همه میدانید مرام من چیست، من طرفدار استقرار حکومت جمهوری و ترقّی بوده و با سلطنت موافق نیستم ولی حالا که میخواهید ایشان را بعنوان قدردانی، شاه بکنید چه دلیلی دارد که میخواهید شاه و سلطنت را موروثی درست کنید، از کجا معلوم که پسرش دیوانه و مجنون نباشد. از این قبیل استدلالاتی که همیشه علیه سلطنت موروثی میشود. اینها اظهارات او در مجلس مؤسّسان است و به همین دلیل هم به سلطنت رضا شاه رأی نداد. امّا اینکه مدرّس مخالف رضاخان بوده، حرف بیخودی است. تا موقعی با او مخالف بود که سردار سپه رئیس الوزراء بود و حرف او را گوش نمیداد و بطرف سلیمان میرزا گرائیده بود. ظاهراً او و ملک الشعراء بهار و یک اقلیّت ۱۴ نفری در مجلس با او مخالفت میکردند و حتّی دولت او را استیضاح هم کردند که آن خود جریان دیگری دارد که در روز استیضاح سردار سپه آمد و دستور داد مردم را زدند. ولی بعد خود مدرّس به رضاخان پیشنهاد کرده که شاه بشود و در مجلس مؤسّسان هم به سلطنت رضاخان رأی داده است. البتّه مدرّس آدم توطئه‌گری بود و رضاخان هم خوب او را می‌شناخت، میدانست که او توطئه میکند، باین دلیل هم از طرف شهربانی به او سوءقصد کردند و بعد هم او را گرفتند و پس از آن او را کشتند. ولی رضا شاه سلیمان میرزا را هم خوب می‌شناخت، البتّه منزل او را چندین بار از طرف شهربانی وقت تفتیش کرده و کتاب‌ها و کاغذهای او را مورد بازرسی قرار داده بودند و نتیجه را به رضا شاه گزارش کرده بودند. او گفته بود اگر سلیمان میرزا بخواهد کاری انجام دهد بصورت علنی میکند نه بطور مخفی لذا سربسرش نگذارید. سلیمان میرزا هم در خانه‌اش مانده بود، شاید هم از قدیم سمپاتی مختصری نسبت به او داشته، دیگر آنرا من نمیدانم. ولی اینکه مدرّس را در مقابل سلیمان میرزا قرار میدهد باید بگویم مدرّس بعنوان یک آدم جزء جناح ارتجاعی مجلس همیشه در مقابل سلیمان میرزا بوده و سلیمان میرزا همیشه با او مبارزه میکرده. تمام ارتجاع از نصرت‌الدوله و تیمورتاش و همه اینها جزو دار و دسته

www.iran-archive.com

مدرّس بودند و به همین دلیل هم بازار را تحریک کرد که به آنجا جلو مجلس آمدند. من در آن موقع دانشجو بودم و خودم در آنجا حضور داشتم. اینها آمدند و میگفتند که ما جمهوری نمی‌خواهیم، اسلام میخواهیم. اینها را مدرّس و دار و دسته‌اش آورده بودند، از قبیل سلطان علماء و حاج آقا جمال که همه اینها را تحریک کرده و آخوندها را آورده بودند. حالا، البتّه آقای طبری بمناسبت اینکه دیگر سجّاده پهن کرده، خواسته است به دولت جمهوری اسلامی اظهار لحیه‌ای کرده باشد، از مدرّس تملّق گفته همانگونه که از شیخ فضل‌اللّه هم تملّق گفته است.

بابک: فکر میکنم نکته‌ای که طبری راجع به توافق انگلستان و شوروی اشاره کرده مربوط به آن است که انگلستان موقعی که دولت شوروی را برسمیّت شناخت در قراردادی که منعقد شد و در آن لنین نقش بزرگی را بعهده داشت بطور ضمنی تعهّد شد که شوروی از تحریک کمونیست‌ها و انقلابیون برعلیه انگلستان در شرق خودداری ورزد. در حقیقت بطور کلّی بعدها سیاست شوروی تغییر پیدا کرد کما اینکه در مورد جریان جنگل آن نامه معروف روتشتین و پاسخ میرزا کوچک خان که ردّ و بدل شده مؤیّد آن است و طبری هم بآن اشاره کرده است. حتّی بعدا" هم موقعی که رضا خان به رشت میرود با کنسول شوروی در یک اتومبیل وارد شهر میشوند که این خود در واقع مستقیما" پشتیبانی کنسول شوروی را از سردار سپه نشان میدهد که برای سرکوب مخالفین آمده است. این است که بنظر من، منظور طبری از اشاره به این مطلب نه آنست که میخواسته بگوید موافقت بر مبنای قرارداد بوده بلکه مقصود حصول یک موافقت ضمنی بوده است، زیرا در آنموقع دو نظریه متباین در داخل دستگاه اتّحاد شوروی وجود داشت. همانطوری که رفیق ایرج هم گفت، یک عدّه طرفدار این عقیده بودند که رضا خان نماینده بورژوازی ملّی است و شخصی است ترقّی‌خواه و میخواهد سرمایه‌داری را رشد و توسعه بدهد و بایستی از او پشتیبانی کرد و مسلّما" از شاهان قاجار بهتر است. این تمایل که خیلی قوی بود ظاهرا" چیچرین وزیر امور خارجه و جناحی در وزارت امور خارجه و خود لنین را بدنبال داشت، گروه دیگر مانند ارژنیکیدزه و استالین که جناح ماوراء قفقاز بودند، مخالف این جریان بودند که خود

داستان مفصّلی دارد. به عقیده من متأسّفانه این یک واقعیّت تلخی در روابط ایران و شوروی است و اگر نخواهیم آنرا درچهارچوب استراتژی اتّحاد شوروی بعنوان اوّلین دولت سوسیالیستی که میخواست بهر ترتیبی که شده خود را حفظ کرده و در نطفه خفه نشود، قرار دهیم، باید بگوئیم که در حقیقت هیچگونه توضیح و توجیه انقلابی برای آن نداریم. بیاد دارم چندین سال پیش ضمن صحبت هائی که با رفیق ایرج داشتم من اتّفاقا" راجع به شرکت سلیمان میرزا در کابینه سردار سپه سئوال کردم، آنچه بصورت ضعیفی بخاطرم مانده آن است که شما گفتید سلیمان میرزا همیشه یک گله داشت و میگفت رفقا، خلاصه ما را در اینجا به هچل انداختند، یک چنین عبارتی، یعنی در حقیقت او در عین حالیکه متأسّف بود از اینکه شوروی‌ها از سردار سپه پشتیبانی کرده‌اند شاید هم از اینکه جمهوری‌خواهی او در دورانی منتهی به تقویت رضا خان گردیده نیز متأثّر بوده است. البتّه واقعیّت آن است که او وزیر کابینه بود، مصدّق هم بود و عدّه‌ای از شخصیّت های بسیار برجسته ملّیون در آن زمان در اوّلین کابینه سردار سپه شرکت داشته‌اند. من فکر میکنم که این مسئله یکی از گذرگاه‌های مهمّی است که مورد بحث تاریخ شناسان ایران میباشد. از جمله سلطانزاده که خود بعدها و در مقطع کنگره دوّم و بعد از آن جزو جناح مخالف رضا خان بود و یک عدّه‌ای در مقابلش قرار داشتند که از همان تزها دفاع می‌کردند، از جمله ایرانسکی و بقیّه که جریان مفصّلی دارد و بنظر من از حوصله بحث ما خارج میباشد.

آذرنور: طبری در جائی از یادداشت ها و نوشته هایش در مورد وقایع حزب به تألیفات انورخامه‌ای اشاره کرده و به آنها جنبه سندیّت میدهد. شما یگانه کسی هستید که می‌توانید در مورد انورخامه‌ای اظهار نظر کنید، بخصوص که اخیرا" در کیهان لندن از او بعنوان یکی از رهبران سابق حزب یاد شده است، اساسا" تا چه حد میشود به نوشته‌های خامه‌ای اعتماد کرد؟

اسکندری: من دو جلد اوّل کتاب های خامه‌ای را خوانده‌ام، البتّه در اینجا بایستی بین جلد اوّل و جلد دوّم کتابش یک تفاوتی قائل شد. در جلد اوّل که داستان ۵۳ نفر و زندان را نقل میکند چون خودش شخصا" و راسا" شرکت داشته و داخل در آن جریان بود، اغلب مطالبی که عنوان کرده، تا آنجائیکه

www.iran-archive.com

به خود مرکز بینی او که خیلی هم شدید و جنبه بیمارگونه دارد، لطمه وارد نسازد، نسبتاً" مطالبی است عینی راجع به زندان، البتّه قدری موضوعات را قاطی کرده و بعضی مسائل مخلوط را هم از کسان دیگری شنیده و آنها را به حساب خودش گذاشته است. ولی فاکت هائی هست که بطور کلّی درست میباشد و نسبت به اشخاص هم تا حدودی بطور عینی قضاوت کرده است. امّا جلد دوّم بهیچوجه چنین نیست. این جلد اوّلاً" مهر وزارت ارشاد ملّی خورده و این علامت آنست که مورد توجّه آنها قرار گرفته است. در جلد دوّم مقداری افسانه پردازی کرده و به حملات شخصی و خصوصیَ پرداخته است. در جلد اوّل در باره من نسبتاً" با قید و ملاحظه و تا حدودی هم مثبت صحبت میکند ولی از جلد دوّم ناگهان شدیداً" به من حمله میکند و همه جا اسکندری را سردمدار و نمیدانم فلان و اینها مینامد بطوریکه من واقعاً" تعجّب کردم. ولی بعد به این نتیجه رسیدم که خوب لابد وزارت ارشاد ملّی ارشادش کرده که چنین مطالبی را گفته. ولی تعجّبم بیشتر از این شد که وقتی نوشته های طبری را خواندم دیدم، با اینکه خامه‌ای در جلد اوّل کتاب خود طبری را آدم بسیار پست و بدی معرّفی کرده و چهره او را نشان داده و در کتاب دوّم هم او را شخصی فرصت طلب و ضعیفی نشان داده، با این حال طبری نسبتاً" با احترام در باره او صحبت کرده و بعد هم تمام گفته‌های او را، لااقلّ آنچه که مربوط به من است، تکرار کرده و عین همان مطالب را بیان نموده است. چیزی که متبادر به ذهن من شد اینست که همه گفته‌ها و حملاتی که به شخص من، به خانواده من، به سلیمان میرزا میکند از یک منشاء آب میخورد. مثلاً" او از جمله گفته که سلیمان میرزا با اردشیر میانه خوبی داشت، ولی با ایرج اسکندری روابطش بد بود. سلیمان میرزا عموی من بود و خیلی هم مرا دوست داشت. من نمی‌فهمم ایشان چطور و از کجا استنباط کرده که روابط عموی من با من، بدتر از روابط عمویم با اردشیر بوده است؟ بهر حال نمیدانم یک چیزهائی برای خودش گفته و بعد هم سعی کرده سلیمان میرزا را به شوروی‌ها چسبانده و بگوید که با آنها تماس داشته است. اینها بنظر من همان حرف هائی است که خامه‌ای هم زده و نه تقریباً" بلکه تحقیقاً" تکرار همان مطالب است. منشاء آن هم به عقیده من یکی است و پس از خواندن اظهاراتش دیگر هیچ تردیدی در این باره برای من باقی نمانده که همه اینها

www.iran-archive.com

یک مبنا بیشتر نداشته و از همان جا آب میخورد، مخصوصا" در باره من بهر دو نفر آنها تلقین شده است.

آذرنور: یعنی یک مثلث ارشاد جمهوری اسلامی ـ طبری ـ خامه‌ای؟

اسکندری: مثلث که نه، من نمیگویم با هم تبانی کرده‌اند، ولی گفته‌هایشان یک منبع دارد، یعنی به طبری گفته‌اند همین چیزها را تأئید بکند تا لااقل اظهارات خودش را با آنها تطبیق بدهد، چون تکرار همان مطالب است. در مورد من مثلا" ممکن نیست دو نفر که با شخصی خیلی هم بد باشند، این چنین حرف‌هایشان یک جور و مشابه درآید، اگر آنها را از یکدیگر نگرفته باشند و یا از یک محل معیّنی به آنها تلقین نشده باشد. من به اغلب اظهاراتی که طبری کرده رجوع کردم، عینا" همان مطالبی است که خامه‌ای گفته یا اینکه باید بگوئیم از روی کتاب او برداشته و نوشته است.

آذرنور: ولی بالاخره کتاب سندیّتی دارد؟

اسکندری: امّا راجع به خود کتاب که سندیّت دارد یا نه، همانطوری که گفتم باید آنرا تفکیک کنیم. قسمت دوّم آن داستان پردازی و جنبه تبلیغات ضد حزب توده‌ای دارد، ولی جلد اوّل آن تا حدّی عینی میباشد چون خود او هم در آن بوده است. در دوّمی ایشان ادّعا میکند که رهبر حزب بود، در صورتی که خودش در این کتاب نوشته که تا کنگره اوّل عضو حزب نبوده و بعنوان تماشاچی در کنگره حضور داشته است. بعد میگوید آقای پژوه در کنگره پیشنهاد کرد بپاس خدماتی که خامه‌ای در روزنامه رهبر، ارگان حزب کرده است، وی را بعضویّت بپذیرند، کنگره هم با کف زدن این پیشنهاد را تأئید کرد. در حالیکه در اوّل همان کتابش می‌نویسد که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ جزو رهبران حزب بوده است! و مطابق همین اعترافی که در همین کتاب در مورد پذیرش خود در کنگره کرده دروغش از اینجا واضح میشود که ایشان از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ که منتهی به تشکیل کنگره گردیده، عضو دستگاه رهبری نبوده است. در هیچ جای این کتاب هم جرأت نکرده بگوید که عضو کدام ارگان رهبری حزب بوده، عضو هیئت اجرائیه، عضو کمیته مرکزی، عضو مشاور،

www.iranarchive.com

یا حتّی منتخب در کنفرانس تهران؟ به این دلیل بایستی توجّه داشت که این آدم دروغگوئی است که میخواهد این چنین خود را قالب کرده و دیگران هم بعنوان سکّه نقد میگویند که او از رهبران درجه اوّل حزب بوده است. همین مقاله که شما به آن اشاره کردید چنین برداشت و تلقّی دارد. این را باید به شما بگویم که این آدم بعد از کامبخش کسی است که بیش از همه افراد ۵۳ نفر را لو داده است. در همین کیفرخواست خودش هم و با دفاعیه‌ای که در آخر همین کتابش چاپ کرده کاملا" معلوم است که در آنجا چه اشخاصی را مفصلا" معرّفی کرده است. البتّه در آن زمان جوان هیجده ساله شاگرد مدرسه‌ای بیش نبود، ولی بقدری منم منم می‌کند، مثل اینکه اصلا" آنموقع جزو سران درجه اوّل جریان کمونیستی بود، در صورتیکه چنین چیزی از حدود ادّعا خارج نمی‌باشد. این آدم با این سابقه و با این خودپسندی افراطی بیمارگونه، در جلد دوّم کتابش، اگر آنرا بدقّت خوانده باشید، صرفنظر از خودمحوری‌ها، مقداری مطالب تبلیغی بخصوص علیه حزب توده ردیف کرده است و مثل اینکه مخصوصا" کتاب خود را بهمین منظور نوشته است، حالا یا به او گفته باشند که آنرا بنویسد و یا خودش آنرا نوشته باشد من دیگر آنرا نمیدانم ولی اینکه ایشان بعنوان یکی از اعضاء رهبری حزب قلمداد شود واقعا" مضحک است. باوجود آنکه عضو حزب نبود، ما برای آنکه زندگی او تأمین شود، با موافقت رفقا به روزنامه رهبر آوردیم که در آنجا کار بکند، گویا ماهی یکصد تومان هم حقوق میگرفت و کار میکرد، حالا در کتابش طوری حرف میزند مثل اینکه روزنامه رهبر تماما" تحت نظر و زیردست او بود، همه‌اش دروغ و ادّعای واهی و پوچی بیش نیست.

آذرنور: طبری در باره تشکیل و تأسیس حزب توده میگوید معلوم شد کمینترن به کسانیکه مورد اعتماد بودند، از جمله رضا روستا، در مورد تأسیس حزب دستوراتی داده بود که برنامه اصلی آن می‌بایستی ایجاد اصلاحات اجتماعی بوسیله عناصر ملّی باشد و نیز قرار بوده که کمونیست‌ها سازمان مخفی و جداگانه‌ای تشکیل بدهند و فعالیّت حزب علنی را اداره کنند که طبق اظهار او، شما بعنوان کمونیست در این سازمان راه نیافتید. بالاخره برنامه کمینترن با عدم کامیابی روبرو میشود و پس از مرگ سلیمان میرزا روش حزب

تغییر پیدا میکند و شعارهای مارکسیستی جایگزین شعارهای سابق میشود. شما در بیانات گذشته خود، تأسیس حزب را بطور مستقلّ و بدون هیچگونه مداخله از خارج و به همّت شما و برخی از افراد ۵۳ نفر، سلیمان میرزا و عناصر ملّی دیگر ذکر کردید. با توجّه به اظهارات طبری و همچنین اعترافات برخی از افراد کمیته مرکزی که مشابه آنرا پس از دستگیری بیان داشته‌اند، آیا شما نظر قبلی خود را تأئید میکنید و آیا این افراد که مستقیما" در تشکیل حزب نقشی نداشته‌اند اساسا" صلاحیّت اظهار نظر در این باره را دارند؟

اسکندری: تشکیل حزب را من سابقا" بطور تفصیل تشریح کردم. در این مورد بهیچ وجه هیچ ارگان شوروی در این مورد دخالت نداشته، بهترین دلیلش اینست که من خودم دنبال تشکیل آن بودم و اصلا" در آن موقع شوروی‌ها مرا نمی‌شناختند و نه شوروی‌ها و نه کمینترن با من هیچگونه رابطه‌ای نمی‌توانستند داشته باشند.

آذرنور: کمونیست های قدیمی چطور؟

اسکندری: کامبخش نبود، اردشیر نبود، فقط روستا را آوردند که او هم در آغاز کار که ما به فکر تشکیل حزبی با ویژگی‌های حزب توده ایران بودیم هنوز در تبعیدگاه بود و اساسا" صاحب نظر نبود. قبلا" هم در این باره توضیح داده‌ام. روستا قبلا" در شرکت تجارتی شوروی‌ها کار میکرده که او را به اتّهام جاسوسی گرفته بودند. آنها به روستا اعتماد داشتند، حالا روستا با آنها چه صحبتی کرده بود، بنده اطّلاعی ندارم ولی همینقدر میدانم که حزب توده را خود ما تشکیل دادیم، پیشنهاد خود من بود، هم نام آن و هم مضمون آن. رفتم سلیمان میرزا را راضی کردم که قبول بکند. به خانه‌اش رفتم، او هم پذیرفت. اسم حزب توده و برنامه و ترتیب دعوت اشخاص همه بوسیله ما انجام شد، باور کنید، من به شما قول شرف میدهم که در آنموقع یک نفر شوروی را نمی‌شناختم، هیچکس را نمی‌شناختم که بتوان گفت با آنها ارتباط داشتم. حالا همه اینها میگویند اسکندری سردمدار تشکیل حزب توده بود، همین را خامه‌ای هم نوشته است. اصلا" شوروی‌ها مرا نمی‌شناختند، چه میدانستند، من شخصی بودم که گرفتارم کرده و به زندانم انداخته بودند.

www.iranarchive.com

لذا این حرف ها بکلّی دروغ است. البتّه این حرف درست است که ما می‌خواستیم یک حزب ملّی و دموکراتیکی تشکیل بدهیم که بر مبنای آن مارکسیست ها هم در آن باشند و بتدریج ما بتوانیم از آنها استفاده کنیم، یک چنین نقشه‌ای را شخصاً" من خیال میکردم و عقیده من آن بود که در آن موقع تشکیل حزب کمونیست در ایران بصلاح نبود و ما نمی‌توانستیم شعار سوسیالیستی بدهیم و بهتر بود که شعارهای دموکراتیکی داشته باشیم که همه مردم آنرا قبول داشته باشند و بهمین دلیل هم شعارهای کنفرانس اوّل تهران عبارت بود از کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه‌وران بر علیه ارتجاع و علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید. این دو شعار یعنی حفظ استقلال ایران و مبارزه با استعمار و بعد شعار ضد دیکتاتوری برای جلوگیری از بازگشت دیکتاتوری رضا شاه اساس و مبنای شعار کنفرانس بود. برنامه‌ای هم که نوشتیم حاوی مقداری اصلاحات اجتماعی بود. بدیهی است اگر در این باره از شوروی‌ها و کمینترن دستوری گرفته شده بود قاعدتاً" میگفتند که شعبه حزب کمونیست را درست کنید ولی منتها در شعارهایتان قدری هم ملاحظات زمان جنگ را در نظر بگیرید. پس بنابراین ابداً" چنین چیزی در بین نبوده است.

آذرنور: لطفاً" نظرتان را در باره خصوصیّات احسان طبری بدهید، یعنی از همان زمان ۵۳ نفر تا فعالیّتش در رهبری حزب و تا توبه کردن و مسلمان شدنش، همانگونه که خود تجربه کرده و می‌شناسید.

اسکندری: اگر بخواهیم بصورت عینی صحبت بکنیم، طبری مثل هر آدم دیگری نقاط منفی و مثبت دارد ولی از نظر کاراکتر ضعیف‌ترین عنصر در رهبری حزب توده ایران بود. نه اهل تصمیم بود و نه اهل اینکه در یک موردی بخودی خود نظر قاطعی را بیان بکند و همیشه سعی میکرد دو راه ایجاد بکند و خودش را در آن وسط قرار بدهد بطوری که نه مال اینطرف باشد و نه مال آنطرف. از نظر کاراکتر، هم ترسو و هم مذبذب بود، خودش دیگران را سیاست باز میگفت ولی عملاً" با اعمالش خودش از همه بیشتر سیاست باز بود. خیلی دلش میخواست همه دوستش داشته و احترامش بگذارند و بین همه محبوب باشد. اگر کسی چیزی برایش می‌نوشت بلافاصله جوابش آن بود

که البتّه شما حق دارید و درست میگوئید، منهم با شما موافقم، امّا خوب، بالاخره مقتضیّاتی و ضرورت هائی در بین است و از این حرف های کلّی. لذا اکثر اشخاصی که با او مکاتبه و مکالمه داشتند از او راضی بودند برای اینکه حرف آنها را تصدیق کرده بود. از نمونه های آن در اوایل انقلاب نامه‌نگاری‌های او با فردی بنام ناریا بود که نامه طبری را چاپ کرد که بخوبی شیوه رفتار طبری را افشا می‌کرد. طبری را، بطور کلّی از هنگام جوانی‌اش و از موقعی که با ما در زندان ۵۳ نفر بود بعنوان یک عنصر ضعیف و ترسو و درعین حال بی‌صفتی شناخته بودیم. او را مثلا" برده بودند در سلول فروهید، شوهر خواهر روستا، همان کسی که رادمنش و یک عدّه‌ای بنام دسته رشتی‌ها را لو داده بود که آدمی مثل شورشیان بود. و برای اینکه به اداره سیاسی نشان بدهد که کمونیست نمی‌باشد، طرفداری از هیتلر و فاشیسم میکرد، طبری هم با او هم آواز شده بود، تا اینکه طبری را بعد آوردند به فلکه پیش ما. کلاّ" کردار و رفتارش در زندان خوب نبوده است و ملکی راجع به این مطلب اشاره‌ای در کتابش کرده است. دو سه بار هم من به‌او تذکّر دادم. در اعتصاب غذا هم که شرکت نکرد، خامه‌ای هم آنرا نوشته است. البتّه از ترس بود. در تحقیقاتش هم هرچه میدانسته از سیر تا پیاز گفته و مثل اینکه دو کشیده‌ای هم به او زده بودند، البتّه خامه‌ای را شکنجه کرده بودند و خودش هم در کتابش به آن اشاره میکند ولی در مورد طبری به همان دو کشیده اکتفا شده بود و مطالب را هم گفته بود. لذا از قدیم ما او را عنصر سستی میدانستیم. ولی خوب از نظر شعر و ادب شخص واردی بود و در آنجا نشسته و بحث میکردند، نویسنده بود، و از این جهت نقاط مثبتی داشت. من دیگر زیاد از جریانات و ویژگی‌های شخصی او و اعمال گاه زشت او در دوران مهاجرت بعد از پلنوم چهارم که نزدیک به یکربع قرن همکاری از نزدیک می‌شود خودداری می‌کنم. چون هم خیلی طولانی می‌شود و ما را از موضوع اصلی دور می‌کند و هم آنکه خودتان تا حدّی بعد از پلنوم چهارم شاهد آن بوده‌اید.

آذرنور: بخاطر دارم چون در پلنوم‌ها دسته‌بندی شدید شده بود، بابک و من با هم تصمیم گرفتیم به طبری مراجعه کرده، او را تشویق کنیم که دبیر اوّلی

www.iran-archive.com

را قبول کند، زیرا خود را نه اینطرفی نشان میداد و نه آنطرفی. رفتیم در خارج از جلسه مسئله را مطرح کردیم. قبل از اینکه ما مطلب خود را تمام کنیم فورا" موضوع را فهمید و گفت نه، رفقا، من چنین رسالتی در خودم نمی‌بینم.

بابک: نه، گفت من نقش ویلن دوّم را بازی میکنم.

اسکندری: بلی، ایشان عقیده‌اش این بود و چنین فکر کرده بود که سوسلف حزب توده بشود، چون همیشه از سوسلف به نیکی یاد میکرد و ویلن دوّم در شوروی هم او بود. یعنی سوسلف که هم زمان استالین و هم در دوره دیگران بود، تئوریسین و همه‌کاره و ضمنا" همیشه سوسلف بود و نقش دوّم را داشت. طبری هم میخواست نقش او را بازی کند

بابک: ولی در پلنوم چهارم طبری از سوی کادرها به دبیری انتخاب شد، با وجود آن پشت تریبون آمد و استعفا داد برای آنکه شما بتوانید دبیر بشوید. و اینطور استدلال کرد که اینکار به انسجام حزب کمک می‌کند و در مصلحت حزب است. پس این را چه می‌گوئید؟

اسکندری: استعفایش دلیل داشت، برای اینکه اعضاء کمیته مرکزی منهای یک نفر به من رأی داده بودند نه به طبری. چون قرار این بود که اگر بین جلسه پلنوم وسیع و نظر کمیته مرکزی اختلاف پیدا شد موضوع را دوباره آورده و مطرح کنیم و تصمیم بگیریم. طبری چون از تصمیم قبلی کمیته مرکزی باخبر بود، لذا در جلسه پلنوم وسیع استعفا داد*.

---

* توضیح این نکته را برای روشنگری لازم میدانیم که در پایان پلنوم وسیع چهارم، در موقع انتخاب هیئت اجرائیه، تعدادی از اعضاء کمیته مرکزی بویژه ر. اسکندری برخلاف تعهدی که در آغاز پلنوم چهارم پذیرفته بودند که رای اکثریت کادرها را در همه مسائل خواهند پذیرفت، در این لحظه با این استدلال وارد میدان شدند (بخصوص اسکندری) که کارهای پلنوم وسیع تمام شده و از کادرها "تشکر" می‌کنند و حالا دیگر انتخاب هیئت اجرائیه از حقوق اعضاء کمیته مرکزیست! و این مانور موجب اعتراض شدید کادرها و بهم‌خوردن جلسه شد. در تنفس، رفقای کمیته مرکزی جلسه کردند و چون راهی نداشتند، از روی ناچاری به تعهد قبلی خود وفادار ماندند. بعدها فهمیدیم که این توصیه رفقای شوروی هم به آنها بوده است. کادرها بعلت رفتار غیردموکراتیک ر. اسکندری برای دبیری حزب به وی رای ندادند. استعفای طبری از دبیری و بحث‌های فوق با این مناسبت است (یادداشت از آذرنور و بابک).

آذرنور: اصولا" احسان طبری همه جا استعفاء میدهد، در این کژراهه هم می‌نویسد، از آن اوّل، در همان کنگره اوّل هم انتخاب شدم. می‌گوید استعفاء دادم، تا اینکه خلیل ملکی وارد کمیته مرکزی بشود.

اسکندری: ولی قضیه را ماست مالی می‌کند، برای همین هم هست که هم ملکی و هم خامه‌ای نسبت به او بصورت خیلی منفی رفتار کرده‌اند، زیرا اوبه آنهائی هم که همکاری کرده‌اند، نارو زده است. آنها بعنوان اینکه طبری عضو اصلاح طلب میباشد او را آورده و تا کنگره اوّل رساندند، تا عضو کمیته مرکزی بشود، و انتخاب هم شد. ولی اگر استعفاء میداد، مطابق اساسنامه آن وقت باید نفر بعدی میآمد و نفر بعدی خلیل ملکی بود. وقتی که او استعفاء داد، صحبت خلیل ملکی پیش آمد، بعد کسانی با هم صحبت کردند تا نگذارند خلیل ملکی وارد کمیته مرکزی بشود. لذا طبری استعفای خودش را پس گرفت و اینها برای همین کار با او نظر خوبی ندارند چون میگویند که به ما حقّه زد. ظاهرا" در جلسه اصلاح طلبان گفته شده که بهتر است ملکی بیاید و از او خواسته‌اند تا استعفاء دهد، طبری هم استعفاء داده، بعد دیگران، کامبخش یا کسان دیگر رأی او را برگردانده‌اند و او هم رفته و استعفای خود را پس گرفته است.

آذرنور: بنظر شما در باره اینکه طبری در حال حاضر مسلمان شده، آیا از صمیم قلب است یا ترس یا واقعا" یک ایده‌هائی، بستگی‌هائی از سابق داشت، هی حالا اعوذ باللّه...

اسکندری: یکی از مشخّصات بارز طبری بی‌ایمانی اوست، ایمان او به مارکسیسم خیلی سست شده بود، ولی می‌توانست صد جلد کتاب در باره آن بنویسد، تیپ او چنین است، دوگانگی و دوروئی ذاتی اوست. اگر حالا یکعده غیرمارکسیست با او برخورد کنند طوری حرف می‌زند که گوئی با آنها موافق است و فلان ایرادات به مارکسیسم وارد است. امّا در اینجا البتّه ترس و بی‌ایمانی با هم مخلوط و موجب این وضع رقّت‌بار او در زندان شده است. بنظر من کسی که ایمان داشته باشد این چنین زیر عقیده خودش نمیزند و یکدفعه ۱۸۰ درجه چرخش پیدا نمیکند. اگر انتقادی به نظریّات مارکس

www.iran-archive.com

و انگلس و لنین وارد است، بجای خودش. امّا اینکه بیاید بگوید اینها هیچکدام درست نیست ولی فقط اسلام درست است، آنهم در هفتاد سالگی، خیلی آب ورمیدارد. البتّه طبری نه باین، درست حسابی عقیده دارد و نه به آن یکی. فقط از این راه به ترتیبی خواسته گلیم خودش را از آب بیرون بکشد و این کار را هم کرده، زیرا برای او خانه مخصوصی درست کرده‌اند، کتابخانه و اینها که در آنجا نشسته و مشغول نوشتن و گفتن است، مأموریّت خاصّی به او داده‌اند، همان مأموریّتی که حزب توده در سابق به او داده بود حالا آنها داده‌اند، منتها در جهت عکس آن حالا عمل میکند.

بابک: این تنزّل را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ بالاخره طبری آدم باسواد و با استعدادی است، در حزب توده ایران بزرگ شده، مانند تمام رفقای توده‌ای با زندگی متوسّطی ساخته و بدنبال جاه و مقام آنطور، به آن معنی نرفته، پس چطور شده؟ حالا تصویر یک آدم بکلّی وارفته و بی‌کاراکتری است که در مقابل ما قرار دارد، چه توضیحی می‌توان بر آن داد؟

اسکندری: به عقیده من، طبری در مهاجرت رفته‌رفته ایمان خودش را از دست داده، شاید با مسائلی و مواردی مواجه شده است. البتّه آدم بی‌فهمی که نبود. شاید جرأت نداشته که در باب آنها سخنی بگوید. این امر بتدریج بنیان عقیده او را سست کرده، بعد هم مواجه با چنین اوضاع و احوال شدید زندان جمهوری اسلامی و اختناق داخل آن روبرو شده و دیده است که جانش در خطر میباشد، آدم ترسوئی هم هست، خوب در نتیجه تسلیم آنها شده است. حتما" پیش خود فکر کرده که هرچه بود گفته‌اند و همه را که لو داده‌اند، من چرا حالا در این وسط فدا شوم؟ لذا شروع کرد، از آنطرفش. بنظر من این رفتار با کاراکتر طبری هم تطبیق دارد، بفرض در مورد خودم ممکن بود اگر فشاری به من میآمد از مارکسیسم بد میگفتم ولی دیگر فریاد مسلمانی نمیزدم. این کارهائی که او میکند بکلّی یک عمل عوام فریبانه بی‌معنائی است، همه میدانند که فریب و دروغ است، صلوات فرستادن و صحیفه سجّادیه خواندن و از این کارها...

آذرنور: جالب اینست چندنفری که از ایران آمده‌اند و بین آنها افراد

چپ و هم راست وجود دارد، باور نمی‌کنند، میگویند این‌ها را سروش برای آنها می‌نویسد.

اسکندری: نه خیر، صد در صد انشاء خودش است.

آذرنور: بله، انشاء خودش است، اسباب بدبختی است.

اسکندری: چرا، چه احتیاجی دارند بدهند شخص دیگری بنویسد، خودش با آن قلم شیوا، روان! دلیل ندارد.

آذرنور: بله، تردیدی نیست، بهرحال، نه تنها طبری، بلکه کلّیه افرادی از رهبری که دستگیر شده‌اند بهیچ‌وجه حق نداشته‌اند این حرف‌ها را بزنند.

بابک: من نامه‌ای را که صحبتش بود، نوشته‌ام، حالا به‌بینید چکارش باید بکنید، آنرا باید بخوانم؟*

اسکندری: چند صفحه است؟

بابک: زیاد است، یازده و نیم صفحه است. میخواهید آنرا فتوکپی بکنیم و به هریک بدهیم و اصلاحاتی هم بکنید.

اسکندری: آن بهتر است، چون من گوشم کاملا" مطالب را نمیگیرد.

---

* منظور نامه سرگشاده‌ایست که با امضاء سه نفری خطاب به اعضاء کمیته مرکزی بتاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ در رابطه با پلنوم ۱۸ فرستادیم. این نامه بصورت ضمیمه شماره ۲ در جزوه "نامه توضیحی به رفقای حزبی" در مرداد ۱۳۶۴ (اوت ۱۹۸۵) از سوی ما منتشر شده است. در این رابطه توضیح روشنگرانه زیر را نیز ضروری میدانیم. آقای حسین فرزانه بعلت کوته‌بینی و غرض‌ورزی این نامه را که به امضاء سه نفری اسکندری، آذرنور و بابک منتشر شده است، در کتاب یادمانده‌های ایرج اسکندری بعنوان نامه اسکندری و دو نفر دیگر! بدون قید نام آنها ذکر کرده است. چون درمجموعه خاطرات‌نوشته‌های ر. اسکندری چاپ می‌شود، اجبارا" موظف به این توضیح هستیم که اولا" نامه فوق‌الذکر را نخست بابک امیرخسروی تنظیم کرد و پس از اضافاتی بوسیله آذرنور، سه نفری آنرا امضاء کرده‌ایم. ثانیا" یک برگ توضیحی که مستقلا" بوسیله آذرنور ضمیمه این نامه بود، حذف کرده است. کافیست به مضمون و شیوه نگارش نامه مشابه دیگری که این بار به امضاء آذرنور، بابک و فرجاد رسیده (۲۵ اسفند ۱۳۶۴) تا روشن گردد که نگارنده نامه استنادی آقای فرزانه نمی‌توانسته است ر. اسکندری باشد. شایان ذکر است که آقای فرزانه که "مورخ و محقق" هم هستند، هردو نامه را که درکنار هم درجزوه واحدی چاپ شده است در اختیار داشته‌اند (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

بابک: عرض کنم که در قسمت دوّم از خاطرات،طبری صحبت از جلسه کمونیست ها میکند که در آغاز تشکیل حزب بوده، میگوید که با او یعنی با رفیق اسکندری مشورت کردند و او مخالفت کرد و بعد میگوید که کلاً" یک جلسه بیشتر نبود. طبری اظهار میدارد که چون اسکندری را به این جلسه دعوت نکردند، با تشکیل جلسه کمونیست ها مخالفت کرد. در همین رابطه خامه‌ای میگوید جلسات کمونیست ها بود که اردشیر تشکیل میداده و او را هم به آنجا دعوت کرده بودند، سئوال من اینست که آیا اصولا" واقعا" همین یک جلسه بود که طبری میگوید یا برطبق ادّعای خامه‌ای جَلسات متعدّدی بوده است و ثانیا" علّت اینکه شما با این جلسات مخالف بودید باین علّت بود که قبلا" توضیح دادید که اصولا" با اساس چنین امری مخالف بودید و یا مخالفت شما صرفا" برای آن بود که در آن جلسه دعوت نشده بودید؟

اسکندری: نه خیر، سابقا" مثل اینکه در این باره توضیح داده‌ام، اردشیر عقیده داشت که اصلا" حزب توده معنی ندارد و باید حزب کمونیست درست کرد، بعد که نمیدانم با مقامات کمینترن و با هر جا که مربوط بود تماس گرفت یا آنها نظر او را تأئید نکردند، یا خودش راسا" این کار را کرده بود، بهر جهت آمده و پیشنهاد میکرد که بیآئید یک فراکسیون کمونیستی در داخل حزب توده درست کنیم. با من صحبت کرد، به او گفتم رفیق اردشیر این کار معنی ندارد، ما بزحمت داریم یک عدّه از مردم ملّی و غیره را دور هم جمع میکنیم و تشکیل این فراکسیون هم که مخفی نخواهد ماند و چنانچه اینها از این موضوع مطّلع شوند، سوءظنّ پیدا کرده و پراکنده خواهند شد، بعقیده من بهترین راه همین است که حالا عمل میکنیم، رهبری حزب که دست ماست و خودمانرا هم که می‌شناسیم و میدانیم که چکار میکنیم، بنا براین اصلا" چه لزومی برای تشکیل این فراکسیون میباشد؟ لذا گفتم که من با این کار موافق نیستم. البتّه اردشیر و اشخاص دیگری از این حرف من خوششان نیامده بود و رفته با کسان دیگری از جمله بقراطی صحبت کرده بودند و اینها هم این پیشنهاد را ردّ کرده بودند. ولی بعد اردشیر بدون حضور من این کار را انجام داده زیرا میدانسته که من مخالفت خواهم کرد. اشخاصی را هم که اصلا" عضو حزب نبوده‌اند امثال خامه‌ای و غیره را جمع کرده برای اینکه عدّه را زیاد

www.iran-archive.com

کند، پس بنا بر این آنچه خامه‌ای در این باره میگوید غلط نیست، بعد هم اردشیر یواش یواش، یا به او گفته‌اند و یا اینکه خودش فهمیده که کار غلطی است آنرا ول کرده است. بهر جهت، جریان این بود والاّ نه اینست که مرا نخواسته‌اند دعوت کنند. خامه‌ای را کمونیست میدانستند و مرا نمیدانستند؟*

بابک: طبری میگوید که یک جلسه بیشتر نبوده، شما اطّلاع دقیق دارید؟

اسکندری: نه، من اطّلاع ندارم. جلسه که بوده، شاید با او یک جلسه بوده، شاید نخواسته‌اند به او بگویند، نمیدانم.

بابک: اینطور نوشته، نوشته که "بعلاوه تشکیل حوزه کمونیست‌ها پس از اوّلین جلسه تعطیل شد زیرا کسانیکه خود را کمونیست می‌نامیدند (مانند ایرج اسکندری) در آن راه نیافتند و در نتیجه شدیدا" اعتراض کردند"، این عین جمله اوست.

اسکندری: نه خیر، واقعیّت همان است که عرض کردم.

بابک: در اینجا راجع به جلسه مؤسّسان تشکیل حزب که صحبت میکند میگوید بیش از هشتاد نفر در آن شرکت کردند، که اسامی یکعدّه اشخاصی را ذکر میکند که من آنها را میخوانم، چنانچه اسامی دیگری را شما بیاد دارید، چون اهمیّت زیادی در بر دارد، یادآوری کنید. این اشخاص را تقسیم بندی میکند، عدّه‌ای را شخصیّت‌های ملّی می‌نامد، مانند سلیمان محسن اسکندری، عزّالممالک اردلان، عبدالقدیر آزاد، شمس زنجانی، موسوی تبریزی، عبّاس نراقی.

اسکندری: عبّاس نراقی که عضو حزب بود، جزو پنجاه و سه نفر بود.

بابک: بله، اینها را در همان ترکیب هیئت مؤسّسان ذکر میکند. بعلاوه از دکتر هشترودی صحبت میکند، بعد از پنجاه و سه نفر، ایرج اسکندری،

---

* این توضیحات رفیق اسکندری در رابطه با وجود هسته مرکزی کمونیستی که مدتی فعالیت داشته، با اظهارات و خاطرات ر. اردشیر حاکی از اینکه خود اسکندری هم جزو این هسته بوده و نامه‌ای هم به دیمیتروف مسئول کمینترن نوشته بودند، مطابقت ندارد (یادداشت از آذرنور و بابک).

نورالدّین الموتی، ضیاءالموتی، عماد الموتی، مرتضی یزدی، رادمنش، بقراطی، بزرگ علوی، عبّاس نراقی نام میبرد و سپس نوشین، خیرخواه و خاشع را بعنوان هنرپیشگان کمونیست ذکر کرده و از کمونیست های قدیمی نمونه هائی مانند رضا روستا و اردشیر پس از آمدن از تبعید را اسم می‌برد.

اسکندری: اردشیر در آن جلسه مؤسّسان نبوده!

بابک: بله، نبوده، قاطی کرده، میگوید که اردشیر هم پس از آمدن از تبعید پیوست. منظورم بیشتر اینست که بدانم شما چه اسامی دیگری را احتمالا" به خاطر دارید که می‌توانید اضافه کنید؟

اسکندری: خود طبری هم بود. از پنجاه و سه نفر، غیر از اینها کسی یادم نمیاد که شرکت کرده باشد. از کمونیست های قدیمی پیشه‌وری هم بوده است.

آذرنور: آیا عبّاس اسکندری نبوده؟

اسکندری: عبّاس اسکندری بود، محمّد یزدی برادر دکتر یزدی، حاج عزّالممالک چون دوست سلیمان میرزا بود و جزو سوسیالیست ها بود، در آن جلسه آمد ولی بلافاصله رفت.

بابک: این موسوی تبریزی که اسم می‌برد همان سیّدابوالقاسم موسوی از کمونیست های قدیمی است؟

اسکندری: بله، قبلا" در باره او صحبت کرده‌ام.

بابک: راجع به شمس زنجانی چه اطّلاعاتی دارید؟

اسکندری: شمس زنجانی یکی از دموکرات های قدیمی آذربایجانی است که معروفیّت دارد. زنجانی است و از اشخاصی است که جزو اجتماعیّون بوده و با سلیمان میرزا همکاری داشته و با دکتر ارانی هم قوم و خویش بوده است. اطّلاعات دیگری در باره او ندارم.

www.iran-archive.com

بابک: راجع به دکتر هشترودی چه اطّلاعاتی دارید؟

اسکندری: اطّلاعات خاصّی در باره او ندارم، همینقدر میدانم که او یکی از روشنفکرهائی بود که به حزب ما آمد ولی کم‌کم از آن دور شد.

بابک: طبری طوری صحبت میکند که کشاورز هم جزو این عدّه بوده است. کی وارد حزب شده است؟

اسکندری: کشاورز پس از تشکیل حزب وارد آن شده است. خودش هم چنین ادّعائی ندارد.

آذرنور: من اینطور شنیده‌ام که شوروی‌ها به کریم کشاورز توصیه کرده‌اند که برود ولی او گفته که از من گذشته، فریدون را ببرید.

اسکندری: ممکن است بعد به او گفته باشند، ولی در جلسات مؤسّسان نبوده است.

آذرنور: سیروس، کمونیست معروف، در آنموقع نبوده؟

اسکندری: نه، او در تاجیکستان بود و هیچوقت به ایران نیامده است. در باره دکتر کشاورز باید بگویم که او در زمان رضا شاه در پرورش افکار بوده و در آنجا سخنرانی کرده است و بعلاوه در مورد کشاورز بایستی به یک مطلب هم توجّه داشت که او استاد دانشکده طبّ تهران نبوده بلکه در دانشکده معقول و منقول بهداشت تدریس میکرده، ولی خودش طوری "پروفسور اونیورسیته" را ذکر میکند که ممکن است مفهوم دیگری از آن استنباط گردد.

بابک: در همین شماره از اطلاعات، طبری در باره جریانی صحبت میکند که خامه‌ای هم به آن اشاره کرده، و آن برخورد شدید لفظی است که بین اردشیر و سفیر شوروی در سفارت شوروی رخ میدهد که مربوط است به سال ۱۳۲۳ و اضافه میکند که این برخورد همیشه پرده سیاهی را بروی پرونده اردشیر کشید، ولی خامه‌ای در این باره میگوید مدّت کمی پس از این اتّفاق اردشیررا گرفتند، یعنی او را به سفارت شوروی دعوت و در آنجا توقیفش کردند و اینکار با

دخالت حزب و کمیته مرکزی فیصله پیدا کرد و او آزاد شد.

اسکندری: عرض کنم که چنین مطلبی را ما که دقیقاً" در آن وارد نبوده‌ایم، خود اردشیر تعریف کرده که گویا به آنجا رفته و با اسمیرنف دعواشان شده. او به اردشیر گفته است این‌کارهائی که تو میکنی صحیح نیست و چپ‌روانه است. بهرجهت، اینکه اردشیر مدّتی پیدایش نبود در آن تردیدی نیست، حالا من نمیدانم چطور شده بود، آیا خودش در زرگنده در سفارت شوروی مانده بود؟ بعضی‌ها میگفتند که او را به شوروی خواسته‌اند، خلاصه مدّت دو هفته‌ای آفتابی نبود، بعداً" دومرتبه پیدایش شد ولی من گمان نمی‌کنم کمیته مرکزی دخالتی کرده باشد.

بابک: در همین شماره از دوستی اسکندری با میس نیلاکوک صحبت میکند که از کارکنان سفارت انگلستان بود.

اسکندری: اشتباه میکند، یارو امریکائی بود.

بابک: و بعد میگوید در اطراف این موضوع صحبت‌هائی بود، البتّه اضافه میکند که این به آن معنی نیست که عیبی در کار خود اسکندری بود ولی چون این رابطه موجب بحث‌هائی شده بود و سئوالاتی انگیخته بود. لطفاً" توضیح بده که جریان از چه قرار بوده است؟

اسکندری: این یک خانم امریکائی و جزو دستگاه امریکائیها بود و نمیدانم در سفارت بود و یا چکاره بود. مثل اینکه در وزارت کشور بعنوان مستشار از او استفاده میکردند. من اتّفاقاً" در وزارت کشور بودم، ملایری در آنجا مدیر کلّ بود، در دفتر او مشغول صحبت بودم، دیدم خانمی آمد و ملایری مرا به او معرّفی کرد و این خانم هم با نهایت لطف و مرحمت و سمپاتی با من برخورد نمود. من در آنموقع وکیل مجلس بودم، گفت خیلی وقت بود که میخواستم با شما آشنا بشوم، منهم از او تشکّر کردم. یکی دو بار دیگر هم او را دیدم. یکدفعه هم از من خواست که اگر امکان دارد آمده و کلوپ حزب را بازدید کند. من از رفقا سئوال کردم، گفتند اشکالی ندارد. موقعی که در جلسه‌ای مشغول بحث بودند، من با او به کلوپ آمدم و به او گفتم اینها

که نشسته و بحث میکنند، رفقای ما هستند و اینجا هم کلوپ ماست، در اینجا سخنرانی میکنیم، بحث و انتقاد میکنیم. البتّه با من میانه‌اش بد نبود، شاید هم به احتمال زیاد سعی میکرد از من اطّلاعاتی کسب کند. البتّه وظیفه او حتما" چنین اقتضا میکرد. در آن موقع هنوز دکتر میلیسپو سر کار بود و او را برنداشته بودیم و بعد هم هنوز روابط بین شوروی و امریکا بصورت روابط بعد از روزولت درنیامده بود یعنی در چنین زمان و موقعی این رابطه برقرار بود. در یکی از روزهائی که من هنوز وزیر بودم، این خانم تلفن کرده و گفت که یکی دو نفر از سناتورهای امریکائی مایلند با شما ملاقات کنند، اگر اجازه میدهید وقتی تعیین کنید که به آنجا بیایند. منهم موافقت کردم و آنها به دفتر وزارت برای ملاقات آمدند، اسمهایشان هم یادم نیست، گفتند ما سناتور هستیم و آمده‌ایم با شما صحبت کنیم و به شما قول میدهیم هر حرفی که شما بزنید، اگر نخواهید بازگو شود پیش ما خواهد ماند. به آنها گفتم که من حرف محرمانه‌ای ندارم، شما سئوال کنید و من جواب میدهم. بعد شروع کردند به سئوالاتی از این قبیل که اگر مثلا" شوروی‌ها به ایران حمله کنند حزب شما چه نظری خواهد داشت. گفتم به عقیده ما شوروی به ایران حمله نمیکند چون کشور امپریالیستی نیست. گفتند وصیّت نامه پطرکبیر و از این حرف ها. گفتم اینهائی که شما میگوئید مربوط به روسیه تزاری است و به دولت شوروی ارتباطی ندارد و ما معتقدیم که این دولت متجاوز نیست و واقعا" در آنموقع من چنین عقیده‌ای هم داشتم. گفتند حالا فرض کنیم که آمدند و حمله کردند، گفتم در این صورت وظیفه حزب ما اینست که از کشور ایران دفاع کند، زیرا آنوقت، مسئله به صورت دیگری مطرح است. اگر چنین چیزی اتّفاق بیفتد که ما آنرا محال میدانیم، البتّه وظیفه ما در آن صورت دفاع از میهن است.

در رابطه با یکی از سوالاتی که شما قبلا" کرده بودید، حادثه‌ای در خاطرم زنده شد که آن را میخواهم بگویم. در باره وجود ارتباط کیانوری با شوروی که سئوال کردید، حتّی موقعی که قبل از مهاجرت در ایران داشته است، من هیچ تردیدی ندارم، زیرا موقعی که در مسکو به رادمنش پیشنهاد کردم که آقا دارند رفقا را میگیرند، برای آنهائی که باقی مانده‌اند، کاری بکنید که زودتر خلاص شده و بیرون بیایند، رادمنش گفت که کیانوری میگوید که من سنگر را ترک نمیکنم. گفتم آقا، این حرف های مزخرف چیست، آخر اینها را خواهند

گرفت، دیگر کار به آخر رسیده، سازمان افسری هم کشف شده، جای دیگری هم ندارند. چند روز بعد در مسکو، دیدم رادمنش آمد و نوشته‌ای هم همراه داشت و گفت که رفقا [منظور رفقای شوروی است] چنین متنی را بعنوان کیانوری نوشته‌اند، امضاء کنید. من حتّی خواستم اصلاحی در نوشته بکنم، رادمنش آنرا یادداشت کرد و رفت. فردای آن روز آمد و به من گفت که رفقا میگویند همین جمله‌ای را که ذکر شده بود، نه کم و نه زیاد، عیناً" نوشته و امضاء کنید. او هم آنرا امضاء و به آنها تسلیم کرد و پس از آن بود که کیانوری از ایران خارج شد و به مسکو آمد.

آذرنور: این خود نشان‌دهنده وجود ارتباط است.

اسکندری: بنظر من تردیدی در این موضوع نیست. از آن وقتی هم که کیانوری به شوروی آمد، در مسکو که بودیم، من اطّلاع دارم که در آنجا هم خودش و هم خانمش ارتباطات مفصّلی داشتند، مثلاً" آن ورا خانم که در دستگاه حزب کمونیست اتّحاد شوروی بود.

آذرنور: فارسی هم بلد بود.

اسکندری: بله، فارسی هم میدانست، از مأمورین مخصوص بود و با مریم روابط خیلی نزدیکی داشت و مرتّب با هم صحبت و گفتگو داشتند. خود کیانوری هم با مقامات دیگری مربوط بود که شخصاً" نتوانستم بفهمم کدامند. ولی اینرا میدانم که در آنجا از او حمایت میکردند، سعی داشتند زندگی او را درست کنند، در مدرسه عالی حزبی برای خودش و خانمش ساعات درس پیش‌بینی کنند و یا حقوق و سایر کارهای مربوط به او را درست کنند. بعد هم که به آلمان آمد، این وضع به همین ترتیب ادامه داشت. منتها کامبخش در صف مقدّم ارتباط قرار داشت. آنچه بابک میگوید درست است، کامبخش نسبت به او ارشد بود ولی کیانوری در عین حال ارتباطات خاصّ خود را داشت و با سرویس‌های شوروی‌ها در آلمان هم کار میکرد. هر چند وقت او را میخواستند و من تعجّب میکردم از اینکه بدون تصویب کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه و بدون آنکه نه رادمنش و نه من خبر داشته باشیم، ناگهان سر و کلّه کیانوری در مسکو پیدا میشد، یا خودش و یا خانمش را به سوچی و یا یالتا [مناطق

کنار دریا و استراحتگاه ] دعوت میکردند. در صورتی که هیچوقت، هیچکدام از دیگر اعضای کمیته مرکزی را بدون اجازه یعنی بدون تصویب ما دعوت نمیکردند، و در این باره هم نوبت کاملا" رعایت میشد. ولی در باره ایشان گشاد دست بودند و مرتّب میرفت و میآمد بطوری که حتّی یک بار من به میلووانف اعتراض کرده و گفتم من نمی‌فهمم این تبعیضی که شما میکنید چه دلیلی می‌تواند داشته باشد، رفقای دیگر ما هم حق دارند، صدای آنها درآمده، ما اعضای دیگری هم در کمیته مرکزی داریم که آنها هم میخواهند استراحت بکنند. اگر جا دارید آنها را هم دعوت بکنید والاّ بترتیبی که عمل میکنید عادلانه نمی‌باشد. میلووانف جواب داد که اینکار مربوط به حزب نیست، سازمان بین‌المللی زنان، یا سازمان شوروی زنان از مریم خانم دعوت کرده، خوب شوهرش هم دعوت شده، نمیدانم سازمان فلان اینکار را کرده. بهرحال هر بار بهانه‌ای بود و اینرا چگونه ترتیب میدادند، من نمیدانم، ولی کاری میکردند از تیررس هیئت اجرائیه خارج باشد. بعد هر دفعه هم که کیانوری مراجعت می‌کرد، تقاضای ملاقات با هیئت اجرائیه را میکرد. چون در آنموقع عضو هیئت اجرائیه نبود، جلسه‌ای را در هیئت دبیران یا آن دوره‌ای که بوروی موقّت بود، معیّن میکردیم و به آنجا میآمد و یک رشته مسائل را در آنجا عنوان مینمود و معنای آن بیشتر آن بود که "به من گفتند تا به رفقا بگویم"! صورت جلسات موجود است. به این ترتیب تا حدّی هم وجود روابط ویژه خود را به رخ ما می‌کشید. پاره‌ای موضوعات را هم به رفقای شوروی تلقین میکرد که من تعجّب میکنم آنها چگونه و با چه معیارهائی آنرا می‌پذیرفتند. مثلا" وقتی شاه اصلاحات ارضی را شروع کرده بود، از کیانوری شنیدم که میگفت بایستی جنبید، ما بعد از اصلاحات ارضی دو سال بیشتر وقت نداریم. یعنی میخواست بگوید که شاه با دست زدن به چنین کاری همه را به طرف خود جلب خواهد کرد. یک بار به او گفتم این شعرها چیست که میگوئی؟ دو سال فرصت چیست؟ این حرف‌ها کدام است؟ چند ماه پس از آن که من به شوروی رفته بودم در ملاقاتم با میلووانف، او هم عین همین حرف را به من زد و گفت که شما دو سال بیشتر فرصت ندارید. من از این گفته او واقعا" تعجّب کردم که آیا چنین نظری را این به آن گفته و یا آن به این آموخته است، کدامیک آنرا به دیگری تلقین کرده است. در آنجا من استدلال کرده و گفتم

آقا من نمیدانم اوّلا" این مدّت دو سال را شما اصلا" بر چه مبنائی میگوئید و ثانیا" اینکه دهقانان زمین‌گرفته و از شاه راضی میشوند و ترقّی میکنند و پشتیبانی از او خواهند کرد و ما دیگر هیچ زمینه‌ای نخواهیم داشت نظر درستی نیست و اساس محکمی ندارد، این حرف‌ها را کیانوری هم میزد.

آذرنور: آیا این درست است که احسان طبری میگوید کیانوری این ارتباط را از طریق خاصّ خود اعمال میکرده، همانطور که شما هم آنرا گفتید؟

اسکندری: بله، راه‌های خاصّی داشته، در این مورد من هیچگونه تردیدی ندارم.

آذرنور: در مدّت چندین سالی که در آلمان بودید مثل اینکه روابط رفقای حزب کمونیست آلمان با کیانوری چندان درخشان نبوده است؟

اسکندری: بله، در این مورد من سابقا" مطالبی گفتم، در دوره‌ای که کیانوری دبیر شده بود بطور کلّی از آلمان‌ها توقّعاتی داشت که مقداری از آنرا آنها به ملاحظه و به مناسبت شوروی‌ها برآورده میکردند و مقداری دیگر را زائد میدانستند و من احساس میکردم که از این جهت از او زیاد راضی نبودند. زیرا موقعی که در برلن بود مرتّب نزد آنها میرفت و مسائلی را مطرح مینمود و انجام اموری را تقاضا میکرد که فلان بکنید و فلان نکنید و غیره. گوتمن [ مسئول ایران در حزب سوسیالیست متّحده آلمان] و همکارانش به من میگفتند این آقا مرتّب میآید و متقاضی امری است و خواسته‌هایش تمام شدنی نیست. به آنها میگفتم ما که مرجع تصمیم نیستیم، خود دانید و با خود او موضوع را مطرح کنید. در آن اواخر یک بار هم گوتمن به من گفت که خوب آقا، شما دبیر اوّل هستید این شخص را بردارید و کنار بگذارید. من جواب دادم، دبیر اوّل که دیکتاتور نیست، من چگونه به تنهائی می‌توانم چنین کاری را بکنم؟

بابک: این دقیقا" کی بود؟

اسکندری: تقریبا" اوائل سال ۱۹۷۸.

بابک: یعنی در حقیقت چند ماه قبل از تغییر دبیر اوّلی تو بوده است؟

اسکندری: بله، بله، در آستانه تغییرات.

www.iran-archive.com

بابک: یعنی در آستانه تغییرات، آلمان‌ها تا جائی رفته بودند که کیانوری را بردارند و تشکیل پلنوم برای آن بود که به این کار کاملا" جنبه مشروع و قانونی بدهند. در همین فاصله در شوروی هم حرکت دیگری در جریان بود که اسکندری را بردارند و کیانوری را به جای او بگذارند و آخرالامر هم جریان دوّم مسلّط میشود. این جریان را آلمان‌ها به صفری گفته بودند و او از آن اطّلاع داشت.

آذرنور: به همین صورت؟

بابک: به این وضوح نبوده ولی تقریبا" به او فهمانده بودند. زیرا موقعی که من به لایپزیک و برلن آمدم و این در نوامبر سال ۷۸ بود، صفری را در آنجا دیدم که به من گفت که خلاصه کیانوری را برمیداریم. صریحا" گفت او را برمیداریم و آلمان‌ها هم با این کار موافقند. من خیلی تعجّب کرده و با خود گفتم اینکه آلمان‌ها با این کار موافقند معنی‌اش آن است که شوروی‌ها هم با آن موافقت دارند. دیگر فکر نمیکردم که ممکن است شقّ دیگری هم وجود داشته باشد. ولی بعدا" معلوم گردید که در حقیقت در شوروی هم یک جریان وجود ندارد، بلکه چند جریان عمل می‌کند.

اسکندری: در هر حال من گفتم که من نمیتوانم به این سادگی دبیری را که از طرف پلنوم معیّن گردیده بردارم، بایستی این مسئله را در هیئت اجرائیه مطرح سازیم و در آنجا هم تصوّر نمی‌کنم چنین تصمیمی را اتّخاذ نمایند. گفت نه آقا، شما دبیر اوّل هستید و این شخص در واقع معاون شماست و می‌توانید او را بردارید. خلاصه دیدم استدلال بنده به گوش او فرو نمیرود و با طرز تفکّر و باصطلاح با معیارهای او تطبیق نمی‌کند. بعد هم گوتمن خودش به مسکو رفت و در مراجعت به من گفت که من این مسئله را در آنجا مطرح کرده و گفتم که باید ایشان را بردارند. یک نفر به اینجا خواهد آمد تا از دیگر رفقای هیئت اجرائیه تحقیق بکند. گفتم اشخاص دیگری هم هستند که می‌توانند نسبت به نحوه رفتار و مشی او شهادت داده و با او در این باره گفتگو کنند. این شخص آمد و از صفری هم در این باره پرسش‌هائی کرده بود و او هم علیه کیانوری شهادت داده و اظهار داشته بود که این شخص بدرد

نمی‌خورد و اسباب زحمت و دردسر میباشد. البتّه اینها در کادر مخالفت غلام یحیی با کیانوری هم قرار میگیرد که تا آن موقع خیلی با او مخالف بودند. تمام این گفته‌ها را سیموننکو که آمده بود یادداشت کرد. کیانوری هم از اینکه این شخص آنجا آمده بود و این مذاکرات صورت گرفته بود خیلی ناراضی بود و بدش آمده بود. سیموننکو این صحبت‌ها را با من کرد و گوتمن هم حضور داشت و مذاکراتی با ما کرد و رفت. بعد دیگر این قضایا چه شکلی بخود گرفت و چه عواملی موجب تغییر موضع آنها شد، کاملا" برای من روشن نیست.

بابک: پس این تغییر جهت سریع چگونه بود؟ اگر این عوامل را پهلوی هم قرار بدهیم این نتیجه‌ناشی میشود که آلمان‌ها به دلائل خودشان مخالف بودند، غلام یحیی و اعوان و انصارش بدلائل و جهات دیگری با او مخالفت میورزیدند، گوتمن هم که به شوروی رفته و در آنجا صحبت کرده بود و علی‌القاعده حرف‌ها و نظرات آلمان‌ها نمی‌توانست برای شوروی‌ها فاقد اهمیّت باشد و بدان اعتنائی نشود. از طرف دیگر یکنفر هم آمده و ملاقات‌هائی کرده و تحقیقاتی به عمل آورده و موضع افراد مؤثّر را سنجیده و نظرات آنها را در باره کیانوری استعلام کرده است. پس چه اتّفاقی افتاده و چه حادثه‌ای بنظر شما رخ داده که با وجود این عوامل منفی و علیرغم این مشکلات و موانع، ناگهان شوروی‌ها تصمیم به چنین تغییر غیرمترقّبه‌ای که با خشونت هم آمیخته است، بگیرند؟

اسکندری: تصوّر میکنم من این مطلب را سابقا" گفته باشم، بنظر من اشکال کار در این بود که وقتی وقایع ایران بطور سریعی اتّفاق افتاد این نحوه عمل را به شوروی‌ها تحمیل کرد. زیرا آنها یک آنالیز غلطی در وزارت خارجه‌شان از وقایع و اوضاع ایران کرده بودند. به شما گفتم که آنها در گفتگوهایشان با من عقیده داشتند که در ایران به احتمال قوی با مداخله قوای شاه جنگ داخلی آغاز میشود و بعد هم امریکائی‌ها ممکن است مداخله کنند. من استدلال میکردم که برای سرکوب نهضت اگر قرار باشد تانک و توپ و اسلحه بکار گرفته شود دیگر احتیاجی به دخالت قوای امریکا نیست، خود شاه باندازه کافی قوه و سلاح در اختیار دارد که بتواند به تنهائی این کاررا

انجام دهد. اصل مطلب اینست که آیا او جرأت دارد این کار را انجام دهد یا نه؟ در هر صورت آنها خودشان را آماده برای مداخله‌ای کرده بودند. بنا بر این در چنین وضع و موقعیّتی بنظر آنها دیگر اسکندری مثل اینکه نمی‌توانست منظور آنها را آنطور که لازم بود، برآورده و تأمین بکند. شاید هم آنها نظریّاتی داشتند که نمی‌خواستند با من مطرح کنند، بهر جهت گمان میکنم وقتی اوضاع ایران به آن سرعت دچار تغییر شد، آنها را وادار به اتّخاذ تصمیمات سریع کرد.

بابک: یعنی بنظر من این سیمونکو که در آلمان آمده و با شما و دیگران صحبت کرده و شما یک سلسله نظریّاتی داده‌اید، این نظریّات منطبق با این آنالیز نبوده هم از نظر نیروهای اپوزیسیون و هم نسبت به مذهبیّون و روحانیّت و غیره و غیره. از طرف دیگر کیانوری هم نظر خود را داده است، بعد هم تحلیل آنها بالنتیجه به آن منتهی شده که واقعاً" ممکن است در ایران جنگ داخلی بوقوع بپیوندد کما اینکه بنا برگفته اردشیر، شب و روز نیروهای زره‌پوش آنها از آنجا عبور کرده و به سوی مرزها میرفته. در مقابل چنین وضعی دیده‌اند که اگر قرار باشد در ایران کاری صورت بگیرد بایستی بدست سازمان مخفی یعنی "نوید" انجام پذیرد، یا بایستی سازمان نوید را از دست کیانوری گرفته و بدست اسکندری بدهند و یا باید رفیق اسکندری را از دبیر کلّی برداشته و کار حزب را بدست کیانوری سپرد، و چون احتمال برخورد مسلّحانه میرود، کیانوری شخص مناسب‌تری برای چنین جریانی میباشد. صرفنظر از مسائل دیگر، این تحلیل کاملاً" درست است.

آذرنور: پراگماتیسمی که احسان طبری هم آنرا مطرح میکند در اینجا نقش خود را مبنی بر اینکه کیانوری عهده‌دار امور بشود، ایفاء مینماید.

اسکندری: بله، دیگر آنها بنفع آن سیاستی که فکر میکردند مناسب‌تر است، عمل میکردند.

آذرنور: احسان طبری، انتقال رهبری به آلمان دموکراتیک را جزئی از دیپلماسی "استکباری" شوروی میداند که چون قصد توسعه روابط خود را با

www.iran-archive.com

رژیم محمّد رضا شاه داشت، حزب را بعنوان وسیله‌ای برای اجرای اهداف کوتاه و بلندمدّت خود قرار داده که پایه آن متّکی بر واقعیّات سیاست روز و دیپلماسی و پراگماتیسم از طرف شوروی میباشد، حتّی تعیین رادمنش بعنوان دبیر اوّلی و مسئول تجدید سازمان حزب علی‌رغم تمایل هیئت اجرائیه، ناشی از خواسته‌های شوروی بود که در دوران انتظار مایل نبود شخص پرکار و مبتکری بر سر کار باشد. نظرتان چیست؟

اسکندری: یعنی چه؟ رادمنش از کنگره دوّم بعنوان دبیر کلّ حزب انتخاب شده بود.

آذرنور: طبری استدلال می‌کند که شوروی‌ها مخصوصا" میخواستند رادمنش به این سمت انتخاب بشود و شخص پرکار و مبتکری روی کار نباشد، برای آنکه با شاه آنها سازش کرده بودند.

اسکندری: از آن خیال‌پردازی‌هاست. ایشان از این حرف‌ها خیلی زده است. رادمنش را آنها مطابق سیستم خودشان از اوّل بعنوان دبیر کلّ قبول کرده بودند و همه کارها در دست او بود و فقط با او مذاکره داشتند و شخص دیگری را هم تا موقعی که او در شوروی بود قبول نمی‌کردند و بعد از استالین که خروشچف آمد و گفت دبیر کلّ لازم نیست و من دبیر اوّلم، ایشان هم اسم خودش را دبیر اوّل گذاشت. امّا راجع به آمدن ما به آلمان، یک بار ما را خواستند، بعد از پلنوم چهارم بود. نمیدانم چه کسی بود که ما را خواست.

بابک: خودش در اینجا نوشته، عجب حافظه‌ای دارد.

آذرنور: از یکنفر فنلاندی نام می‌برد که عضو کمیته مرکزی حزب و هشتاد سال داشت.

اسکندری: بله، بله، فهمیدم، حالا فوت کرده، از آن کمینترنیست‌های سابقه‌دار بود. بله، ما را خواستند و گفتند که شما میخواهید در ایران فعالیّت کنید (چون ما چندین بار به آنها مراجعه و گفته بودیم که باید

www.iranarchive.com

رادیو داشته باشیم، روزنامه منتشر کنیم و میخواهیم با ایران ارتباط داشته باشیم، از اینجا که شما نمیگذارید ما این ارتباط را برقرار کنیم، برای شما اشکالاتی وجود دارد). بالاخره ما را خواسته و گفتند با حزب سوسیالیست متّحده آلمان صحبت کرده‌ایم و شما را در آنجا می‌پذیرند و در آنجا با آلمان غربی و برلن غربی نیز می‌توانید ارتباط داشته باشید و با ایران تماس برقرار کنید و کارهایتان را در آنجا براه بیندازید و رادیو هم در اختیارتان قرار خواهد گرفت و خواستند که ما یکنفر را به آنجا اعزام داریم تا ترتیب انتقال ما را بدهد. رفقا هم تصمیم گرفتند که من رفته و با آلمان‌ها مذاکره کنم و کیانوری هم که آلمانی میدانست همراه من باشد. با هم رفتیم و با آنها صحبت کردیم و قرار شد من در آنجا مانده و ترتیب کارها را برای خانه و زندگی و غیره بدهم و بعد هم رفقا همه به آنجا منتقل شدند. این جریان انتقال ما بود، حالا نمیدانم آن بحث‌هائی که ایشان در این باره میکنند ناظر به چه امری است؟

آذرنور: این را ناشی از دیپلماسی استکباری شوروی قلمداد میکند.

اسکندری: این‌ها همه تبلیغات برای آنهاست.

بابک: بنظر من، توضیحاتی که رفیق ایرج داد، وضع را قدری بهتر کرده و نشان میدهد که حزب ما تقاضائی را قبلا" کرده بود. در صورتی که طبری میگوید آنها آمدند و گفتند که چنین کاری بشود. هر دو جنبه وجود دارد. یعنی رفقا مراجعه کرده‌اند، زیرا دیده بودند که تضادّی بوجود آمده به این معنی که در پلنوم توسعه فعالیّت مورد تصویب قرار گرفته و آنها از شوروی نمی‌توانند چنین تسهیلاتی فراهم کنند زیرا مشکلاتی در روابط آنها با ایران بوجود خواهد آورد، بنا بر این بهتر است که بجای دیگری که این مشکلات را نداشته باشد رفته و راحت بتوانند کارهای خود را انجام دهند و وسائل لازم هم در اختیار آنها قرار داده شود. من با تمام انتقاداتی که نسبت به شوروی ممکن است داشته باشم عقیده دارم که در این مورد کاملا" از جنبه پراتیک مسئله وارد شده‌اند، بخصوص که آن سال‌ها آلمان شرقی رابطه دیپلماتیک با ایران نداشت و امکان ارتباط با غرب و ایران هم از آنجا آسان‌تر بود.

اسکندری: هیئت دبیران که پس از پلنوم چهارم تشکیل شد، نامه‌ای نوشته و در آن خاطر نشان کردیم که پلنوم تشکیل شد و ضمن مصوّبات آن لزوم توسعه فعالیّت ما پیش‌بینی گردیده، و در اینجا متأسّفانه برای اجران آن اشکالاتی در بین است یا وسائل مربوط به گسترش فعالیّت را برای ما فراهم نمائید که ما امکان برقراری ارتباط با ایران را از اینجا داشته باشیم و یا اینکه راه دیگری برای انجام این کار در نظر بگیرید. بعد از دو سه هفته دیگر بود که ما را خواستند. این شخص اسمش مثل اینکه ککونن بود. با ما ملاقات کرد و جریان انتقال ما را به آلمان مطرح نمود.

آذرنور: طبری ضمنا" ایده و خواسته‌های مربوط به خزب واحد وحدت حزب توده با فرقه دموکرات را در ایران بوجود جریاناتی در حزب کمونیست شوروی ارتباط میدهد که با این تز موافق بوده‌اند و طرح و پی‌گیری آنرا از طرف افسران نتیجه دستور کامبخش و افسران مرتبط با K.G.B. میدانند، بطور روشنی در این نظریّات تضادهائی وجود دارد. من خودم شخصا" بخاطر دارم موقعی که در سال ۱۹۵۵ وارد عشق‌آباد شدیم یک موضوع بطور برجسته در خاطر ما نقش بسته بود و من حتّی فرمول‌بندی آنرا هم بخاطر دارم که "در یک واحد جغرافیائی ایران حزب توده ایران منهای آذربایجان هیچگونه معنی ندارد و باید به این تجزیه تشکیلاتی خاتمه داده شود". در آنوقت ما حساسیّت خاصّی نسبت به این مسئله داشتیم، تازه از ایران آمده بودیم، نه باقروف را می‌شناختیم و نه K.G.B. و اینها را، یعنی ابتکار خود ما بود. در پلنوم چهارم هم وقتی مطرح شد، کامبخش اصلا" یک کلمه هم در مورد ضرورت وحدت حرفی نزد. احسان طبری میگوید که مقامات شوروی یک چنین تمایلی داشتند و این تز را آنها پیش کشیده و بجلو راندند. بنا براین طبری در این‌باره مغلطه کرده زیرا خواست وحدت جنبش کارگری ایران یک جریان مستقلّی از طرف کمیته مرکزی بوده است.

بابک: بنظر من در باره وحدت، شوروی‌ها نقشی داشته‌اند، آنها آنرا میخواستند و من آنرا انعکاسی از تغییر سیاست شوروی بعد از مرگ استالین می‌دانم.

www.iran-archive.com

آذرنور: در مسئله وحدت، روستا در پلنوم چهارم گفت موضوع را پیش سوسلف بردیم و اظهار داشت که بروید برطبق پرنسیپ های لنینی آنرا حلّ کنید. این چیزی است که روستا در پلنوم چهارم گفت و من یادداشت دارم.

اسکندری: عرض کنم، مطلب اصلی عبارت از این است که در مورد وضع آذربایجان دو تمایل مختلفی در حزب کمونیست اتّحاد شوروی وجود داشته که یکی از آنها همان تمایل آذربایجانی‌هاست که آنها علاقه به این داشتند که فرقه‌ای باقی بماند و حتّی فکر میکردند که باز موقعیّتی و فرصتی پیدا شود که آن عدّه را راه بیندازند که برود، در آنجا برنامه‌های آنها را عمل کنند و تمایل دیگر مربوط به حزب کمونیست اتّحاد شوروی است. آنها میل داشتند که یک حزب توده وجود داشته باشد که آنها با کمیته مرکزی آن سر و کار داشته باشند چون از اختیار آنها خارج شده و عملا" می‌افتاد بدست حزب کمونیست آذربایجان که خود وضع مستقلّی داشت. ولی وقتی من به مسکو آمدم، متوجّه شدم که رفقا اقداماتی از زمان استالین کرده‌اند مبنی بر اینکه حزب بایستی یکی باشد. بعد در آنجا موضوع را با من در میان گذاشتند و من گفتم که این حرف کاملا" حسابی است و آنرا تعقیب کنید، حتّی مرا مأمور کردند که یک نامه مفصّلی در حدود ۲۰ صفحه به فارسی تهیّه کردم که بعد آنرا به روسی ترجمه کردند که در آن براساس اصول لنینی استدلال کرده‌ایم.

بابک: این نامه را ندارید؟

اسکندری: نه، آنرا ندارم، جمع نکرده‌ام، در آنجا استدلال کرده‌ایم که در یک کشور کثیرالملّه بیشتر از یک حزب کارگری نمی‌تواند وجود داشته باشد و طبقه کارگر را نمی‌توان با علائم ملّی از هم جدا کرد، لذا اگر فرقه دموکرات آذربایجان که یک حزب مارکسیستی ـ لنینیستی است بایستی با حزب توده یکی بشود ولی چنانچه یک حزب ملّی است آن مطلب دیگری میباشد و صریحا" آنرا باید معلوم بکنند، امّا وضعی که الان هست معلوم میشود که فرقه دموکرات خود را حزب کمونیستی میداند، لذا نمی‌توان در داخل ایران چنین دوگانگی را پذیرفت. اینست که از شما خواهش میکنیم که در این باره دخالت نمائید تا موضوع حل بشود. بالاخره پس از مدّتی، چشم آذر را که

در آن زمان صدر فرقه بود با یک هیئت نمایندگی فرستادند که جمع شدیم و مذاکرات مفصّلی با آنها که در آنطرف میز نشسته بودند انجام دادیم. از جمله یادم هست که در بین آذربایجانی‌ها آگاهی را هم آورده بودند که در واقع تئوریسین آنها بود. آگاهی شروع به استدلالاتی کرد که من عکس آنرا گفته و دلائل او را رد کردم. یکی دو نفر دیگر از رفقا از جمله قاسمی صحبت کردند، رادمنش هم سخنانی گفت، ولی چشم آذر زیربار نرفت و جلسه بدون نتیجه خاتمه پیدا کرد ولی ما موضوع را رها نکرده و اصرار خود در این باره را ادامه دادیم و فورا" نامه نوشته و تأکید کردیم که این موضوع بالاخره بایستی حل شود و در مذاکراتی که انجام شد نتیجه‌ای بدست نیامد. پس از مدّتی چشم آذر را که برداشتند و غلام یحیی بجای او صدر فرقه شد، گفتند یک ملاقاتی بکنیم، رادمنش و کامبخش و من و غلام یحیی بودیم که درتعقیب مذاکرات جلسات گذشته صحبت کردیم. غلام یحیی رفت و بعد از مدّتی خبر دادند که جلسه‌ای از دو طرف تشکیل میشود. این جلسه تشکیل شد و در آن دانشیان نوشته‌ای را قرائت کرد که ما وقتی آنرا تجزیه و تحلیل کردیم، دیدیم که با تزهای ما مطابقت دارد، منتها با این شرایط که یک عدّه از اعضاء مرکزی فرقه در حزب توده وارد شوند و یک عدّه از حزب توده هم در کمیته مرکزی فرقه راه یابند، در هیئت اجرائیه هم دو نفر یکی عضو اصلی و دیگری عضو مشاور پذیرفته شوند و اسم فرقه دموکرات هم بمناسبت افتخارات گذشته‌اش باقی بماند و بعنوان سازمان ایالتی حزب توده ایران تلقّی شود. در این باره نشسته و بحث کردیم تا به‌بینیم تا چه اندازه این پیشنهادات قابل قبول میباشد. رفقای هیئت اجرائیه به این نتیجه رسیدند که در هر صورت این پیشنهادات مثبت میباشد. البتّه روی این فکر که اسم مهم نیست تحلیل ما حرکت می‌کرد. بالاخره رسید به آنجائی که قرار شد کنفرانس وحدت تشکیل بشود و شما دیگر باقی آنرا میدانید. این خلاصه جریان امر بود، بنا بر این ما در باره آذربایجان اقدام کردیم و خیلی هم اقدام جدّی از طرف حزب شده، هم در زمان استالین و هم بعد از استالین و به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم و عقیده رفقا آن بود که بتدریج فرقه دموکرات در حزب توده ایران مستحیل خواهد شد ولی معلوم شد که در عمل اینطور نبوده و عکس آن صادق بوده است.

www.iranarchive.com

آذرنور: طبری هم در پلنوم به من گفت غصّه نخور فرقه در حزب مستحیل خواهد شد!

اسکندری: ولی در مهاجرت ممکن نبود، در ایران بله.

آذرنور: بغیر از جریان ترور مسعود چه مسائل دیگری از متن دفاعیّه روزبه حذف شده، اگر طولانی نیست لطفا" مواضع جناح ها را هم در این باره بفرمائید. قاسمی و اینها چه نقشی داشتند، اعتراض خصوصی چه بود. من خودم نمیدانم، از بابک هم پرسیدم نمیدانست که دستگاه رهبری از دفاعیّه روزبه چه مواردی را حذف کرده است.

اسکندری: اینرا من هم دقیقا" نمیدانم. آنجا چنین نظری دادند که کمیسیونی مرکّب از کسانی که در ایران بودند آنرا مطالعه و بررسی کرده و ببینند تا چه حدّی انتشار آن مقرون به مصلحت میباشد. یک مقدار مطالب آنجا مربوط به اختلاف در رهبری است که خسرو روزبه مطرح کرده، اسم اشخاص را آورده که البتّه آنها را حذف کرده‌اند، هم صحبت کیانوری هست و هم صحبت قاسمی هست، بخصوص نسبت به قاسمی خیلی منفی است. حتّی از من هم اسم برده، اینها چیزهائی است که من بیاد دارم. آن قسمت ها را حذف کرده و گفته‌اند صلاح نیست. متن اصلی دفاع در آرشیو حزب هست ولی آنچه چاپ شده پس از حذف موارد است.

آذرنور: آنچه خواندنیها چاپ کرده از روی مال شماست یا از منبع دیگریست؟

بابک: خواندنیها بازپرسی‌ها را چاپ کرده و چندین شماره آنرا من خوانده‌ام.

اسکندری: تا آنجائیکه من اطّلاع دارم این کمیسیون متشکّل از قاسمی، کیانوری و جودت و یا فروتن بود. گفته‌اند کسانی که در ایران بوده‌اند آنرا مطالعه نمایند. و آنها هم گفته‌اند که این جمله ها را مصلحت ندیدیم. جمله‌ها فقط نیست، در بعضی جاها راجع به قتل‌ها گفته و در باره محمّد مسعود هم گفته ما کشتیم، قتل لنکرانی و اینها از دفاعیّه حذف شده است.

www.iran-archive.com

آذرنور: طبری تحت عنوان حزب توده و مناسبات بین‌المللی، میگوید که مضمون اصلی انترناسیونالیسم در عمل تنها تبعیّت از شوروی بود. یعنی برای احزاب کمونیست انترناسیونالیسم بمعنای سویتیسم یعنی شوروی‌پرستی است. حزب توده ایران در تمام زندگی سیاسی خود این اصل را مراعات کرده است امّا شوروی و کشورهای سوسیالیستی در رابطه با رژیم ایران (با وجود خوش‌خدمتی و روش خاضعانه رهبران توده بر اساس تعبیرات گفته شده از انترناسیونالیسم) به منافع خود عمل میکردند مانند پذیرائی از خانواده پهلوی، اعطای درجات علمی، تحقیر هیئت های نمایندگی حزب در مجامع، محافظه کاری خود حزب در فعالیّت های مطبوعاتی، قطع رادیو و غیره. بالاخره خود اعتراف کرده و میگوید: منظره‌ای که ترسیم کردیم نشان میدهد که حزب خاضع و خاشع توده باوجود همه اطاعت ها مورد بی‌اعتنائی و بی‌توجّهی بود و غالب اوقات مهمانداران مایل بودند که این حزب گورش را گم کند و از نزدیک بجای دیگر برود. چاکرانی که جز مزاحمت سودی ندارند نبودنشان از بودنشان بهتر است. اینست انترناسیونالیسم در عمل.

اسکندری: سئوال شما ناظر به چه موردی است؟

آذرنور: طبری روابط بین‌المللی حزب را این چنین ترسیم کرده است.

اسکندری: بیخودی ترسیم کرده، او نظر خودش را گفته است. از من چه سئوالی میکنید، اگر از من می‌پرسید که انترناسیونالیسم چیست، آنرا تشریح کنم، ولی اگر منظورتان آن است که آیا حرف طبری را تأئید میکنم، میگویم نه، بمن چه، سئوال چیست؟

آذرنور: حزب توده در روابط خودش، من خودم آنرا از رادمنش شنیدم که در کنگره آنها را برده و در جای دوری نشاندند که احسان طبری هم آنرا میگوید، یا اینکه قطع رادیو و یا بی‌اعتنائی به حزب توده ایران، خوب اینها بوده است دیگر. حتّی من اطّلاع دارم که شما در مورد قطع رادیو نزد بلغارستان گله کرده‌اید.

اسکندری: خوب اینرا میدانم ولی چه ارتباطی با آنچه که مفصّل شما بیان کردید دارد، در آن سئوالی وجود ندارد.

آذرنور: اگر شما نمی‌خواهید جوابی در این مورد بدهید من اصراری ندارم.

اسکندری: آخر سئوالی نیست...

آذرنور: سئوال اینست که نظر شما در مورد این تحلیل طبری چیست؟

اسکندری: باید مفصّلا" در باره انترناسیونالیسم صحبت کرد، آخر این چه سئوالی است؟ تئوریک است؟

آذرنور: برای من انترناسیونالیسم روشن است. ولی او میگوید انترناسیونالیسم را ما به سوویتیسم یا شوروی‌پرستی تبدیل کرده بودیم.

اسکندری: بله، خوب، اغلب این چنین تعبیر کرده‌اند. بهر حال در این مورد من این سئوال را نمیدانم.

آذرنور: عیبی ندارد اگر حالا این سئوال مفصّل است، جواب ندهید.

اسکندری: چون نمیدانم بطور منجّز چه بایستی گفت، تا حالا راجع به شوروی صحبت کردیم که چه مداخلاتی کرده‌اند، حالا دیگر چه بگوئیم؟

بابک: جواب سئوال بنظر من روشن است. در این قسمت سوّم از کژراهه، طبری قدری راجع به یوسف افتخاری صحبت میکند. چون مسئله مهمّی است اگر اطّلاعی دارید بفرمائید. ظاهرا" در زندان او تروتسکیست بود و گویا با کامبخش هم اختلافاتی داشته...

اسکندری: با اردشیر داشته.

بابک: جریان آن در داخل زندان چه بود؟ گویا بحث‌هائی راجع به مسئله شوروی بود که خامه‌ای هم در کتابش مطالبی نقل میکند، داستانی از ارانی

www.iran-archive.com

را شرح میدهد، بطور کلّی این مطالب و هم چنین قالب های سندیکائی یوسف افتخاری چه بود، چون طبری توضیحاتی داده، که بنظر من واقعیّت هم هست، مبنی بر اینکه روستا پس از آنکه در داخل حزب موقعیّتی بدست نیاورد، چون در بین کارگرها فعالیّت کارچاق کنی زیادی داشت، بفکر ایجاد اتّحادیه کارگری افتاد و از طریق علیزاده و اینها که با افتخاری بریده بودند، شورای متّحده را با اتّحاد نیروهای دیگر پی‌ریزی کرد. طبری در باره اینکه اتّحادیه یوسف افتخاری در جریان فعالیّت های کارگری اهمیّت زیادی داشت، صحبت میکند، اینست که تقاضا میکنم اطّلاعات خودتان را در باره یوسف افتخاری چه در زندان و چه راجع به فعالیّت سندیکائی او و اینکه جریان تشکیل شورای متّحده مرکزی واقعاً" چگونه بود و هم چنین نقش روستا بیان نمائید.

اسکندری: وقتی ما وارد زندان شدیم، یوسف افتخاری قبلاً" در آنجا بود، ازآن عدّه زندانیان قدیمی مانند اردشیر و پیشه وری و غیره بود که قبلاً" گرفته بودند. او را به این عنوان که در زمان رضا شاه در نفت جنوب آن اعتصاب معروف (۱۳۰۸) را براه انداخته و در واقع رهبر آن محسوب میشد دستگیر و زندانی کرده بودند. البتّه او را به این دلیل ولی به اتّهام کمونیستی گرفته بودند، وقتی ما وارد زندان شدیم، بر اثر اختلافاتی که بین زندانیان سیاسی از جمله اردشیر و پیشه وری و همین یوسف افتخاری و عدّه دیگر وجود داشت، سعی هر یک بر این بود که خود را به ما نزدیک کرده و باب صحبت را باز نموده و ما را، بنفع خویش، بسوی خود جلب کنند. البتّه ما سعی کردیم از این جریان و کشمکش برکنار بمانیم ولی با وجود این یوسف افتخاری توانست بعضی از افراد ۵۳ نفر را بدام اندازد که از آن جمله قدوه و حکمی و مینو و چند نفر دیگر بودند. یوسف افتخاری آدم خیلی جالبی بود و کاراکتر یک کارگر را بتمام معنی دارا بود.

بابک: خودش کارگر بود؟

اسکندری: بله، خودش کارگر نفت بود. رفتار و عمل او طوری بود که اشخاص را جلب میکرد، مثلاً" حتی پیراهن حکمی را می‌شست و تمیز میکرد و اگر چیزی لازم بود میدوخت، برای اشخاص کار و خدمت میکرد و نسبت به آنها

www.iran-archive.com

دلسوزی مینمود، خوب این طرز رفتار اشخاص احساسی را جلب میکرد. اردشیر مدّعی بود که این آدم تروتسکیست است و لذا باید او را بایکوت کرد زیرا مخالف استالین و اینهاست. ما که راستش خیلی اطّلاع از تروتسکیسم و این حرف ها نداشتیم و روی گفته اردشیر فهمیدیم که چه معنی دارد. با خود افتخاری صحبت کردیم، البتّه احتیاط کرد و در اوّل چیزی علیه استالین نگفت ولی بتدریج عقاید خود را آشکار کرد. میگفت یک رشته کارهای ناصحیحی صورت میگیرد، تروتسکی خدمت کرده، فلان کرده، او را اخراج کردند، دیگران را یکی یکی کنار میگذارند و این ترتیب نهایتا" به دیکتاتوری می‌انجامد.

آذرنور: دیکتاتوری فردی! درک آن در آنموقع شعور فوق‌العاده میخواست!

اسکندری: بله، آدم باهوش و کارکشته‌ای بود. آن اعتصاب گسترده را او براه انداخته بود و چنین شایستگی‌هائی داشت. در زندان هم البتّه توانسته بود همانطور که گفتم، چند نفر را هم بسوی خود جلب کند. ما برای اینکه از این دعواها و کشمکش‌ها محفوظ بمانیم، با هر دو طرف صحبت و مذاکره میکردیم ولی حد و مرز معیّنی را هم همواره حفظ مینمودیم. البتّه اردشیر میخواست ما با او اصلا" قطع مراوده و معاشرت کنیم. یوسف افتخاری هم از نظر سازمان‌دهی و گردآوردن کارگران و غیره تجربه و شایستگی داشت، عدّه‌ای را جمع کرد و اتّحادیه تشکیل داد. بدین ترتیب او اتّحادیه‌ای از کارگران تشکیل داد و خلیل انقلاب هم بنوبه خود رفته و عدّه‌ای از کارگران را جمع کرده و او هم برای خودش یک اتّحادیه دیگری بوجود آورد.
توضیحی که طبری در باره انگیزه روستا از تشکیل شورای متّحده کارگران می‌گوید، من نمی‌دانم ولی قدر مسلّم آن است که حزب تصمیم گرفت، روستا رفته و شورای متّحده را سر و سامان داد.

بابک: نه، اینطور نمیگوید، اگر اجازه میدهید خلاصه ادّعای طبری اینست که ایراد کرده و میگوید اردشیر روشنفکران حزب را که در آن موقع کم نبودند تکیه گاه خود ساخت، غالب استادان و دانشیاران و دانشجویان دانشگاه تهران در دوران رونق انقلابی ۲۳ - ۲۵ توده‌ای بودند ولی روستا نتوانست

محبّت و نظر روشنفکران را بسوی خود جلب کند و لذا در جستجوی تکیّه گاهی بود و از آنجا که در "دوندگی" بسود کارگران و راهگشائی و کمک به آنها شهرتی یافته بود، در صدد برآمد اتّحادیه کارگران را موافق میل خود برپا کند.

اسکندری: در اینکه روستا عوامل ذهنی در کارهایش بود، کسی هیچ تردیدی ندارد ولی باید گفت که در مورد تشکیل اتّحادیه کارگران کمیته مرکزی بود که تصمیم گرفت و به او مأموریت داد که این کار را دنبال بکند، او هم رفت و اقداماتی کرد و البتّه بهر شکلی که بود ولی اقداماتش به نتیجه رسید. بعد سعی شد علیزاده نامی را از یوسف افتخاری جدا کنند و با تبلیغاتی مبنی بر اینکه او تروتسکیست میباشد و غیره کوشش کردند که او را به انزوا بکشانند. مثلا" حکمی که مدّتی دنبال یوسف را گرفته بود او را ول کرده و کنار گذاشت. خلیل انقلاب هم دست به تشکیل اتّحادیه‌ای زده بود که دوام زیادی نکرد و نتوانست در برابر شورای متّحده مقاومت نماید و از بین رفت. این بود که در یک روز همه سندیکاها با همدیگر جمع شده و شورای متّحده مرکزی را تشکیل دادند.

آذرنور: اینها مرکز فعالیّت شان در جنوب بود. خلیل انقلاب هم که بیشتر در شمال فعالیّت داشت.

اسکندری: یوسف افتخاری با کارگرهای تهران کار میکرد، مسافرت هم مینمود، عدّه‌ای از کارگران نفت او را می‌شناختند، با او بودند ولی انگلیس‌ها اجازه نمیدادند که اتّحادیه کارگری در جنوب تشکیل شود ولی او در تهران و اطراف آن نفوذی داشت.

بابک: خلیل انقلاب در آذربایجان بود.

اسکندری: خلیل انقلاب در آذربایجان بود. موقعی که ما را برای شرکت در اوّلین کنگره فدراسیون سندیکائی جهانی دعوت کرده بودند، دولت رضا روستا را توقیف کرده بود تا از عزیمت او جلوگیری کند. رفقا نظر داشتند که حتما" ما در اوّلین کنفرانس جهانی سندیکای جهانی که در پاریس تشکیل میشد

www.iran-archive.com

شرکت کنیم لذا این مأموریّت را به من واگذار کردند، چون من وکیل مجلس بودم و مصونیت پارلمانی داشتم و نمی‌توانستند مرا توقیف نمایند. من ویزا گرفته و به پاریس آمدم. در اینجا دیدم که یوسف افتخاری هم تقاضائی نوشته و اتّحادیه خودش را با همان اسمی که حفظ کرده بود، برای عضویّت فدراسیون معرّفی کرده است. البتّه این کار بیشتر بنظر من زیر سر انگلیس‌ها بود چون از اینطرف، دعوتی که از ما شده بود از طریق شوروی‌ها بود و در آنموقع افتخاری بنظر من بغیر از طریق انگلیس‌ها بترتیب دیگری نمی‌توانست به آنجا برود، حتما" آنها دعوت کرده بودند. شورای متّحده عتیقه‌چی را که به پاریس میرفته همینجوری بعنوان نماینده معیّن کرده بود. حکمی را هم به همین عنوان برگزیده بود. بیریا را هم از آذربایجان تعیین کرده بودند. به من هم گفته بودند که پرونده‌ها نزد عتیقه‌چی است و وقتی به آنجا رسیدی آنها را از او بگیر. خلاصه وقتی به برلن رسیدیم حدود یک هفته در آنجا معطّل شدیم چون در آنموقع هواپیما و اینها بسهولت امروز نبود، بعد از جنگ بود، ماه سپتامبر و چند ماه پس از جنگ بود. به برلن آمدیم، عتیقه‌چی و بیریا در یک خانه بودند. با حکمی به آنجا رفتیم، گفتیم رفیق عتیقه‌چی حالا که ما بایستی چند روزی معطّل شویم، پرونده‌ها را بیاورید بخوانیم و تصمیم بگیریم بر اینکه چگونه بایستی در آنجا عمل کنیم. گفت که پرونده‌ها پیش بیریاست، پرسیدم چرا، جواب داد که ایشان خواسته‌اند.

بابک: به‌بخشید رفیق عزیز، اینها را قبلا" توضیح داده‌اید که او پرونده‌ها را نمیداد و غیره.

اسکندری: گفته‌ام؟ خوب اگر گفته‌ام دیگر تکرار نمیکنم. خلاصه در جلسه کنفرانس شرکت کردیم و درَ آنجا یوسف افتخاری را در مقابل خود دیدیم. من در آنجا نطق مفصّلی ایراد کرده و ضمنا" برعلیه آنها صحبت کرده و وضع‌شان را فاش کردم.

بابک: بر چه اساسی فاش کردید؟

اسکندری: بر این اساس که اینها میخواهند یک جریان کارگری را منشعب

کنند. حالا یک اتّحادیه کارگری متّحد و واحدی تشکیل شده و همه کارگران را دربرگرفته، اینها اصرار دارند اتّحادیه دیگری را همچنان در جوار آن نگهدارند و این جز اینکه به ضرر طبقه کارگر باشد ثمر دیگری ندارد، از این حرف ها زیاد گفتم و بالاخره نتیجه آن شد که من موفقیّت زیادی در آنجا پیدا کردم. یوسف افتخاری که زبان بلد نبود، روسی هم که حرف میزد کسی به گفته‌اش گوش نمیداد ولی نطق مفصّل من به زبان فرانسه بود. پس از آن سایان مرا خواست و وعده داد که به تهران آمده و اتّحادیه شورای مرکزی را بپذیرند. به او گفتم حالا که به ایران برمیگردم به رفقا در این باره چه بگویم؟ گفت به آنها بگوئید که اتّحادیه شورای متّحده در حکم قبول شده است. بعد در مراجعت به ایران که به مسکو آمدم آن جریانات اتّفاق افتاد که سابقا" آنرا تعریف کرده‌ام. بعد ها که در فدراسیون در وین کار میکردم تمام آرشیو راجع به ایران هم در آنجا بود، ضمن سوابق، نامه یوسف افتخاری را دیدم که برعلیه من نوشته شده بود که این شخص شاهزاده است وپیه های شکمش نمیدانم از خون کارگران تشکیل شده و از این حرف ها، و اصلا" صلاحیّت اینرا که نماینده کارگران باشد، ندارد. این نامه به زبان روسی نوشته شده و به آنجا فرستاده شده بود. جریان یوسف افتخاری بطور کلّی از بین رفت و دیگر نتوانستند به فعالیّت های او رونقی بدهند و خود او هم دیگر قادر به انجام کاری نگردید. مدّتی همچنان بود تا اینکه روزی او را در موقعی که وزیر پیشه و هنر بودم، دیدم. دم درب ورودی وزارتخانه به من برخورد و در حرکاتش احتیاط زیادی دیده میشد، معلوم گردید با توصیه این و آن در وزارت پیشه و هنر کاری به او داده بودند، ترسیده و خیال کرده بود که با آن سوابقی که وجود داشت من لابد دستور اخراج او را خواهم دادو بوسیله شخصی پیغامی هم فرستاده بود. من گفتم نه آقا من با این کارها کاری ندارم. او هرچه هست برای خودش هست، من که با او اختلاف شخصی ندارم که بخواهم عکس‌العملی نشان بدهم، کاری در اینجا دارد، کارش را ادامه و انجام دهد و از این بابت هم نگرانی و تشویشی نداشته باشد. اینهم جریان یوسف افتخاری بود.

بابک: طبری در اینجا از ستادی بنام سنپتوم که روستا درست کرده بود،

www.iran-archive.com

صحبت میکند و از جمله میگوید که دکتر بهرامی را چند ساعت در آنجا توقیف کرده بود.

اسکندری: عرض کنم که روستا شخص عجیب و غریبی بود و همیشه میخواست حرف خودش را به کرسی بنشاند. در اتّحادیه کارگران کارهای بی‌قاعده‌ای میکرد. عرض کنم که در کلوپ اتّحادیه کارگران که تقریبا" در نزدیکی کلوپ حزب قرار داشت، روستا جائی درست کرده بود که نمیدانم گاراژ بود یا چه بود. با هر کسی که مخالف بود، او را گرفته و به آنجا میآوردند و نگاه میداشتند. من نمیدانم، ولی از قراری که میگفتند، کارگرهائی که دور و بر روستا بودند از آنها پول میگرفتند، خود روستا این کار را نمیکرده ولی میگفتند که کارگرهای او اشخاص را تلکه میکردند و به بهانه‌هائی آنها را آورده و در آنجا نگه میداشتند و اینها نیز از ترس تسلیم میشدند. یکی از موارد را من خود شاهد بودم، بقیّه را بصورت حکایت شنیده‌ام. داستان از این قرار است که یک روزی دیدم شخصی دوان و هراسان، نزد من، به کلوپ حزب آمد و گفت رفیق ایرج زود خود را برسانید، گفتم چه شده؟ گفت شخصی را گرفته و در اینجا حبس کرده‌اند و دو سه ساعت است که در آنجاست و مرتّب میگوید از رفیق اسکندری بخواهید که اینجا بیاید. من بلند شده و آنجا رفتم، دیدم دو نفر کارگر جلو آن گاراژ و یا انبار ایستاده‌اند، به آنها گفتم شما کسی را در اینجا توقیف کرده‌اید؟ چه شده؟ چرا؟ یکی از آنها گفت بله، ا روستا گفته! گفتم ا روستا بیخود گفته، مگر شخصی را همینطوری میشود حبس کرد، شما مگر شهربانی هستید؟ مگر پلیس هستید؟ اینکارها به شما چه مربوط است؟ گفتم در را باز کن، گفت باز نمیکنم، گفتم تو غلط میکنی وانمیکنی. خیلی عصبانی شد، به او گفتم بتو دستور میدهم در را باز کنی، در را باز کن، این حرف‌ها چیست؟ یارو دید که سنبه پرزور است، در را باز کرد. البتّه ما که زوری نداشتیم و آنها می‌توانستند به سادگی کلک مرا هم بکنند ولی هارت و پورت من باعث گردید که در باز شود. دیدم یک شخص بیچاره‌ای که اسمش یادم نیست آنجاست، وقتی مرا دید گفت آقا قربان شما، تقصیر من آخر چیست؟ به آنها گفتم این آقا مگر چه کاری کرده است؟ گفتند که او به طبقه کارگر فحش داده، گفتم کی و کجا فحش داده؟ خلاصه به این

عنوان پوچ و چرند. گفتم آقا را ولش کنید، آقا بفرمائید بروید، بنده از شما خیلی معذرت میخواهم، اینها اشتباه کرده‌اند، نفهمیده‌اند، اینکار را بیخود کرده‌اند. گفت آقا اصلا" معذرت لازم نیست فقط من میخواهم بدانم چکار کرده‌ام آخر؟ دست تانرا هم می‌بوسم. شخص بیچاره‌ای بود. گفتم این آقا را بگذارید برود. گفتند نمیشود، جواب آقای اروستا را ما چه بدهیم؟ گفتم بگوئید جوابش را اسکندری خودش میدهد. خلاصه آن شخص را تا کوچه همراهی کرده و گفتم زود بزن بچاک که دوباره نگیرندت. این یک مورد. مورد دیگر این بود که روزی در روزنامه رهبر واقع در خیابان سوّم اسفند نشسته و مشغول کار بودم که تلفن زنگ زد، آنطرف هوشنگ مقدّم یکی از آشنایان من بود که با برادر و خانواده‌شان هم آشنائی داشتم. میگفت آقای اسکندری، دستم بدامنت، بیا و به‌بین، دارند پدر ما را درمیآورند، گفتم مگر چه شده، گفت این کارگرها خانه ما را از هرطرف محاصره کرده‌اند و نمیگذارند بیرون بیایم و میگویند تو باید این اجاره‌نامه‌ای را که ارائه میکنیم امضاء کنی. هر چه به آنها میگویم که این خانه مال برادر من است و به من تعلّق ندارد و من نمی‌توانم اجاره‌نامه را امضاء کنم بگوششان فرو نمیرود و میگویند تا اینرا امضاء نکنی از این خانه نمی‌توانی خارج شوی، مرا حبس کرده‌اند و من حالا چکار می‌توانم بکنم؟ این خانه‌ای بود که اتّحادیه از برادر این هوشنگ مقدّم اجاره کرده بود و حالا اتّحادیه میخواست میزان مال‌الاجاره را بزور تقلیل بدهد و بعد هم یقه این برادر را چسبیده بودند و از او امضاء میخواستند، او هم هرچه میگفت که آقا این خانه مال من نیست، اگر امضائی هم بکنم فایده و اثری نخواهد داشت، اینها سرشان نمیشد. به او گفتم همانجا بنشین، الان خودم میآیم. رفتم و دیدم واقعا" منزل محاصره است، یک عدّه کارگر را جمع کرده‌اند که در هرصورت جزو طبقه کارگر بودند و حالا کارشان چه بود و کجا بود من نمیدانم. به آنها گفتم اینجا چه خبر شده؟ کسی را در اینجا نگاهداشته‌اید؟ چرا اینجا ایستاده‌اید؟ گفتند آقای اروستا به ما گفته است که بایستی از ایشان امضاء بگیریم. گفتم او که میگوید خانه مال من نیست، اینکه فایده ندارد، من خودم وکیل هستم، به شما میگویم که این امضاء یک پول سیاه ارزش ندارد، بدهید من آنرا امضاء میکنم، هیچ اثری ندارد، فقط باید مالک منزل آنرا امضاء کند، خود او هم که نیست، این شخص

www.iran-archive.com

را چرا نگهداشته‌اید؟ گفتند او را گرو نگهداشته‌ایم تا برادرش بیاید. گفتم این کار ناصحیح و بیخودی است. بهر ترتیبی که بود به داخل منزل رفتم، هوشنگ مقدّم و اهل خانه همه ترسیدند. به من گفت ما چه غلطی کردیم، آمدیم منزل برادرم، من که نمیدانستم اینجا چه خبر است. خلاصه به هر مصیبتی که بود او را بیرون آوردم، کارگران مانع بودند. بالاخره با تندی آنها را قانع کردم و به آنها گفتم که من ایشان را می‌شناسم و کارش هم به من مربوط است. ولی اینکه دکتر بهرامی را هم گرفته باشند من هیچ اطّلاعی ندارم و خیال نمیکنم جرأت دست زدن به چنین کاری را میداشتند، بهرامی بالاخره دبیر حزب بود.

بابک: در این قسمت از دو گروه‌بندی صحبت میکند و میگوید یک طرف حزب روشنفکران قرار داشتند که تکیه‌گاه اردشیر و کامبخش و نوشین و امیرخیزی و دکتر بهرامی بودند که به آنها اصلاح طلبان میگفتند و طرف دیگر رهبرانی نظیر اسکندری، یزدی و رادمنش بودند که با روش کامبخش و اردشیر و یارانش مخالف بودند و حزب را پایگاه نامطمئنّی یافته و روستا را علی‌رغم تضادّی که با او داشتند تقویت میکردند. میخواهم به‌بینم این جریان واقعاً" چگونه بود و این گروه‌بندی چه ماهیّت و مبنائی داشته است؟

اسکندری: حقیقت اینست که اینها استنباط خود طبری است، چنین گروه‌های مشخّصی در آنجا وجود نداشته است. ولی در اینکه من شخصاً" با اردشیر و کامبخش و اینها موافق نبودم، اصل آن مربوط میشود به چندی قبل از تشکیل کنگره اوّل، که اردشیر عدّه‌ای را جمع کرده بود و این روشنفکرها هم بعلّت اینکه او چپ‌روی داشت بیشتر به طرف او میرفتند و او هم بعنوان لیدر قدیمی کمونیستی و از این حرف ها از این وضع استفاده میکرد و حتّی یک جزوه‌ای هم راجع به تشکیلات دیکته کرد و طبری نوشت.

بابک: یعنی همان کتاب "اصول تشکیلات حزبی"؟

اسکندری: بله، اردشیر دیکته کرده، طبری نوشته است. اینها یک عدّه بودند که در حقیقت دارای مشخّصات خاصّی بودند. البتّه بغیر از اردشیر، کسانی

بودند که کامبخش جمع کرده بود و اکثرشان از ناراضی‌های گروه ۵۳ نفر بودند و دیگران را لو داده بودند که از جمله آنها طبری و خامه‌ای را می‌توان ذکر کرد. کامبخش اینگونه اشخاص را دور خودش جمع کرده بود چون خود او هم چنین وضعی داشت. بعد هم اردشیر از این موقعیّت استفاده کرد و کامبخش را هم تشویق کردند و این جمع گروه اصلاح طلبان را بوجود آورد که خامه‌ای آنرا گفته، یعنی در واقع انشعابیون بعدی. هدف اینها آن بود که رادمنش و من و عدّه‌ای را از ترکیب رهبری حذف کنند.

بابک: چرا میخواستند شما را حذف بکنند؟

اسکندری: برای اینکه من با کامبخش مخالف بودم، او اینرا میدانست، جریان کاملا" روشن بود و من با آن خط هم مخالف بودم.

بابک: در باره فعالیّت طبری و شما در مازندران یک سلسله مطالبی در سلسله مقالات طبری آمده است که خوبست توضیحاتی بدهید. مطلب اوّل اینست که او میگوید که اسکندری مرا رقیب انتخاباتی خود میدانست و باین مناسبت علیه من دست به تحریکاتی میزد، بعد میگوید اسکندری با توصیه قوام السلطنه و با کمک متنفّذین محلّی، با وجود آنکه اهل مازندران نبود، از آنجا انتخاب شد. نگرانی اسکندری از طرف من بود که مازندرانی بودم و چنین تصوّر میکرد که من آنجا رفته‌ام تا زمینه انتخابم را برای دوره بعد فراهم کنم، چون در آن دوره سنّم برای شرکت در انتخابات کافی نبود و قس علیهذا. این مطالب تا چه حدّی درست است؟

اسکندری: ایشان با تمام یادداشت‌هائی که در اختیار دارد و با آن حافظه‌اش، متوجّه و ملتفت این موضوع نشده که قوام السلطنه در آنموقع هیچ‌کاره بود. در آن هنگام سهیلی نخست وزیر بود، چرا من باید با توصیه قوام السلطنه انتخاب شده باشم؟ این از آن دروغ‌های شاخدار است که از خودش در آورده و نفهمیده و با بعد مخلوط کرده است. پس از آنکه من وکیل شدم، قوام السلطنه به نخست وزیری منصوب گردید.

بابک: خوب، قوام السلطنه در شمال بالاخره نفوذ داشت، شاید به این علّت گفته است؟

www.iranarchive.com

اسکندری: در گیلان بود، نه در مازندران. او کجا نفوذ داشت، نفوذ دولتی هم که نداشت، اصلا" حرف بیخودی است. این مطلب را به شما بگویم که انتخاب من برخلاف بعضی‌ها کاملا" طبیعی و عادی بود.

بابک: شما چرا از آنجا کاندیدا شدید؟

اسکندری: علّت آن بود که گفتند از تهران چهار نفر وکیل بیشتر نباشد، سلیمان میرزا و چند نفر را برای تهران گذاشتند. به من هم گفتند به یکی از استان‌ها بروم مثلا" گیلان. من به گیلان رفته و دیدم که در رشت عملی نیست، برای اینکه در آنجا کشاورز با امینی‌ها زدوبند کرده و با شوروی‌ها قرار گذاشته بود که از بندر انزلی انتخاب شود، دو نفر هم قرار بود از رشت انتخاب گردند. من فکر کردم بنا براین بهتر آن است که به مازندران بروم چون هم منطقه کارگری بود و حزب در آنجا نفوذ داشت و بهشهر و زیرآب و شاهی و شیرگاه هم دارای کارخانه‌هائی بودند که اکثر کارگران آن عضویّت حزب را داشتند. بالاخره گفتم که جای من آنجاست و اگر کسی بخواهد به من رأی بدهد بایستی از آنجا بدهد. اینست که من به حزب آمدم و موضوع را مطرح کردیم و تصمیم موافق اتّخاذ شد و قرار شد فعالیّت خود را دنبال کنم. ولی من در این باره شیوه کامبخش و کشاورز و اینها را که بروم با شوروی‌ها صحبت و قضیّه را حل بکنم، دنبال نکردم. من نزد سهیلی که نخست وزیر بود رفتم. به او گفتم آقا شما که در انتخابات مداخله میکنید، گفت، نه، چنین چیزی نیست. گفتم خواهش میکنم این حرف‌ها را به من نگوئید، من میدانم حقیقت امر چیست، فقط میخواهم یک چیزی را به شما بگویم و آن اینست که من از مازندران کاندیدای نمایندگی مجلس هستم و میخواهم به آنجا بروم و فقط هم یک خواهش بیشتر از شما ندارم و آن اینست که در انتخاب من دخالت نکنید. بنده هیچگونه توقّعی ندارم که به من کمک بکنید، فقط میخواهم این قول را به‌من بدهید که کارشکنی در کار من نکنید. البتّه سهیلی خیلی اظهار محبّت کرد و گفت که چقدر با سلیمان میرزا دوستی نزدیک دارد. ولی من گفتم این روابط هرچه باشد من از شما متقاضی هیچ چیزی نیستم و هیچگونه کمکی نمی‌خواهم فقط در کار من اخلال نکنید، یواشکی به استاندار نگوئید که نگذارید فلانی انتخاب بشود، بقیّه را خود من درست میکنم. سهیلی

قول داد و قول شرف داد و گفت هرچه از دستم برآید برای شما میکنم. گفتم همینقدر که دخالت نکنید کافی است. بعد از آن من به مازندران آمدم، در آنجا منوچهر کلبادی با من خیلی دوست بود. جریان آن را قبلا" گفته‌ام و تکرار نمی‌کنم. خلاصه من با ۱۵۰۰۰ رأی انتخاب شدم. البتّه یک موضوع مسلّم است و آن اینکه در انتخاب خودم هیچگونه مراجعه‌ای به شوروی‌ها نکردم. تنها یک بار اینها مداخله کردند و آن عبارت بود از اینکه شریف‌اوف کنسول شوروی شهمیرزادی را که او هم کاندیدای نمایندگی بود و قادیکلائیها به اتّکاء او در انتخاب من شلوغ و اخلال میکردند، از مازندران تبعید کرد. البتّه این کار را بدون اطّلاع من کردند، به نظر من چون دیده بودند کار انتخاباتی من پیش میرود، خود آنها به این نحو مرا تقویت میکردند و مثل اینکه دستور گرفته بودند. ایراد آنها به شهمیرزادی این بود که گفته بودند اینجا پشت جبهه جنگ است و شما حق ندارید شلوغ کنید.

بابک: خوب، تأثیر گذاشته است دیگر. رقیب انتخاباتی شما را از منطقه بیرون کردن پشتیبانی بزرگی بوده است.

اسکندری: بله، در حقیقت در انتخاب من بطور غیرمستقیم دو سه رقیب را بدین ترتیب از میدان بدر کردند.

بابک: طبری در مقالات خود میگوید که به دستور اسکندری یوسف لنکرانی حزب طبرستانی را ایجاد کرده بود.

اسکندری: این دروغ است.

بابک: و تدارک جنگ پارتیزانی را میدید، عین اینرا خامه‌ای هم گفته و احتمال دارد از همدیگر تکرار گرفته باشند.

اسکندری: بله، اینها تکرار کرده‌اند.

بابک: منتها طبری خودش در آنجا بود و از شهودات عینی خود صحبت میکند.

اسکندری: بیخود میگوید، در آنوقت او در آنجا نبوده.

www.iran-archive.com

بابک: بعد میگوید، اسکندری این جریان را برای رقابت با فرقه درست کرد و میخواستند که چون در آنجا حرکاتی تدارک دیده میشود در مازندران هم دست به کارهای پارتیزانی بزنند و این بود که چنین حزبی را بوجود آورد. در همین رابطه میگوید که بعدها برخوردهائی هم شد و یک پرونده قتلی برای یوسف لنکرانی درست کردند و تشکیلات پارتیزانی او هم توقیف شد.

اسکندری: البتّه این جریان را ایشان مطابق میل خودش توضیح داده است. عرض کنم که اوّلا" این تز دولت ایران علیه من هست مبنی بر اینکه اسکندری میخواست جمهوری طبرستان درست کند. در آن پرونده‌ای که برعلیه من درست کرده بودند و در دادگاه نظامی غیابا" منتهی به صدور حکم اعدام اوّل من گردید چنین اقدامی مورد ادّعا و استناد قرار گرفته است. میدانید که من دو بار بطور غیابی محکوم به اعدام شده‌ام. ثانیا" اصل قضیّه این بود که من موقعی که در مازندران بودم اقداماتی کردم که دکتر محسن نصر به استانداری مازندران انتخاب و منصوب بشود. او افکار مترقّی داشت که به طرف سوسیالیسم نزدیک بود، هنوز هم زنده است، چون شخص خیلی موجّه و خوبی بود به کمک شریعت‌زاده و تجدّد دیگر وکلای مازندران توانستیم اینکار را انجام بدهیم.

بابک: مازندران چند نفر وکیل داشت؟

اسکندری: چهار نفر که دو نفر از اینطرف بودند و دو نفر از آنطرف. من در حقیقت شریعت‌زاده را گول زدم، به او گفتم آقا تا کی این آقایان چی‌چی الممالک‌ها را باید استاندار بکنند؟ چرا این جوان‌های تحصیل‌کرده نظیر دکتر نصر و امثالهم را به این سمت‌ها انتخاب نمی‌کنند؟ گفت حرف صحیحی است. گفتم اگر من آنرا عنوان کنم ممکن است تصوّر کنند که نظر و مقصودی دارم، شما در این کار پیشقدم باشید. بهرحال در معیّت شریعت‌زاده نزد وزیر کشور رفتیم و او هم موضوع را مطرح کرد. جریان از این قرار است که مرتّب کارگرهای شاهی آمده و شکایت میکردند که قادیکلائیها به آنها حمله میکنند و آنانرا مورد ایذاء و آزار قرار میدهند، حتّی دو نفر را هم بقتل رسانده بودند. یکی از دفعات نزد من آمده و گفتند که تکلیف ما چیست؟

همینطور ایستاده و نظاره گر باشیم و اقدامی نکنیم؟ من موضوع را به دکتر نصر گفتم و خاطرنشان کردم که بالاخره امنیّت مردم را شما باید حفظ کنید و یا اینکه بگوئید قادر به حفظ آن نمی‌باشید. گفت نه، شوروی‌ها اجازه نمیدهند که ما بیش از ۲۰ نفر ژاندارم در اینجا داشته باشیم، بنا براین کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. گفتم این که نمیشود، بیایند مردم را بکشند پس لااقل اجازه بدهید که آنها از خودشان دفاع کنند. گفت خوب دفاع کنند، گفتم آخر اسلحه ندارند، به آنها اسلحه بدهید تا قادر به آن باشند. گفت حالا میگوئی چه؟ گفتم بیست قبضه اسلحه دولتی در اختیار آنها بگذارند تا اگر اتّفاقی افتاد از خودشان دفاع کنند. قبول کرد و دستور داد ۲۰ قبضه تفنگ برنو تحویل بدهند و ما هم سلاح ها را در اختیار کارگران شاهی قرار دادیم که سرکرده آنها لنکرانی و برومند بودند. ولی من این تذکّر را به آنها دادم که مبادا یکدفعه اینها شلوغ بکنند و این اسلحه‌ها در تحویل آنها باشد و در موقع ضروری اگر لازم شد برای دفاع مورد استفاده قرار گیرد. مدّتی گذشت و اینها البتّه ترق و تروقی کرده و قادی‌کلائیها را ترسانده بودند و چون دیده بودند که اینها اسلحه دارند دیگر به سراغ آنها نیامده بودند. بعد از مدّتی که جریان تخلیّه ایران بوسیله ارتش سرخ شروع شد، دکتر نصر با من صحبت کرد و خواست که سلاح های دولتی مسترد گردد زیرا اطّلاع پیدا کرده بود که ارتش آنرا بهانه قرار داده و در نظر دارد ناگهان اقدام به محاصره محلّه کارگری کرده و اسلحه‌ها را با تشبث به قوّه قهریه اخذ و دارندگان آنرا هم در دادگاه نظامی محاکمه نماید و لذا وضع خطرناکی‌پیش آمده است. بعد هم به من خبر داد که قرار گذاشته است که ساعت فلان روز پنجشنبه قوای ارتش بریزند و نقشه خود را در محلّه کارگری شاهی بموقع اجراء بگذارند. من به شاهی رفته و همین لنکرانی را خواستم و به او تأکید نمودم که اسلحه‌ها را فورا" تحویل بدهند و ضمنا" به او گفتم که من اطّلاع پیدا کرده‌ام که فرداشب در نظر دارند اینجا را محاصره کنند و لذا برای همه اسباب زحمت فراهم خواهد شد. رفت و برگشت و گفت که کارگرها اسلحه‌ها را نمی‌دهند. گفتم چطور ممکن است از تسلیم اسلحه دولتی خودداری کرد، نمیدهند چیست؟ جواب داد که گفتند نمیدهیم. گفتم حالا که چنین است یک کار دیگری بکنید، لااقلّ این اسلحه‌ها را از منازلتان خارج کنید که اگر فردا

www.iran-archive.com

شب آمده و تفتیش کردند آنها را پیدا نکنند. گفت چکار کنم؟ گفتم سلاح ها را با کامیونی ببر و در زیراب جاسازی کن. او هم بلند شد و همراه یکی دو نفر از کارگرها براه افتاد. قدری طول کشید و دیدم که برنگشتند. شوفری داشتم که او را خواسته و مأمورش کردم به زیراب رفته و خبری بیاورد، او هم رفت، بعد به من خبر رسید که شوفر را هم آنجا گرفته وتوقیفش کرده‌اند و ژاندارم ها هم زیراب را محاصره کرده و مشغول تیراندازی به اینطرف و آنطرف هستند و از آنطرف هم بسوی آنها تیراندازی میشود، بطوریکه چند نفر از ژاندارم‌ها بر اثر اصابت گلوله کشته شده‌اند و قوای دولتی نیز هجوم برده و دو نفر از کارگران زیراب را دستگیر و در همانجا اعدام کرده‌اند. لنکرانی هم در رفته و به جنگل زده است. من دیدم که وضع فوق‌العاده بدی شده و لنکرانی را هم که پیدا نمیکنم ناچار از راه چالوس عازم تهران شدم چون آن یکی راه را گرفته بودند. وقتی به تهران رسیدم فورا" به کمیته مرکزی حزب رفته و ماوقع را گزارش دادم که چنین وضعی پیش آمده و به این مرحله رسیده است و حتّی آنها را در جریان نامه‌ای که بموجب آن دستور کتبی به لنکرانی داده بودم، قرار دادم. این نامه مختصری بود که طیّ آن دستور داده بودم که هرچه در دست دارید بگذارید و معطّل نکنید و فوری بیائید. در هر صورت یک چنین پرونده‌ای را دولت برای من درست کرده است. بعدا" متوجّه شدم که برومند جاسوس پلیس و همه‌کاره آنها بود و جریانات را قبلا" خبر داده و آنها هم زیراب را محاصره کرده‌اند. در این پرونده قبل از همه برومند شهادت داده بر اینکه فلانی به ما دستور داده فلان بکنید و یا نکنید و جعلیّات دیگری هم ردیف کرده‌اند که گویا بنده میخواسته‌ام جمهوری طبرستان ایجاد کنم و یا وه‌هائی از این قبیل.

بابک: رفیق ایرج، این واقعا" نشان میدهد که بخش‌هائی از "صد خاطره" طبری در حقیقت بر اساس اسناد و پرونده‌سازی‌های دستگاه تنظیم شده و هر چه آنجا بود، جا به جا در نوشته طبری گنجانده شده است.

اسکندری: بله، تردیدی نیست، تردیدی ندارم.

بابک: احتمال دارد مطالبی را که او نوشته، برداشته و بعدا" جابجا

کرده‌اند و آنچه دلشان خواسته به آن افزوده‌اند.

اسکندری: این ماجرای مازندران تز دولت است که من همیشه آنرا تکذیب کرده‌ام و واقعاً" من به شما بگویم که پرونده‌سازی شده است و واقعیّت همان است که من الان گفتم. همانطوری که گفتم در آنوقت طبری در آنجا نبوده و این مطالب را بیخودی قاطی کرده است.

آذرنور: معلوم میشود که مطالب را دستکاری کرده‌اُند.

اسکندری: در هر صورت این پرونده‌ای است که برای من ساخته‌اند و بعد هم لنکرانی را شکنجه کرده و وادار کرده‌اند مطالب برومند را تأئید و بدین ترتیب خواسته‌اند از او اعتراف گرفته باشند. خود لنکرانی در مسکو به من گفت آنها مرا زیر شکنجه کشتند! البتّه بعداً" معلوم شد که اینها سوءاستفاده‌هائی کرده و مرتکب اعمالی شده بودند از جمله یک نفر از قادیکلائیها را کشته و جسدش را به چاه انداخته بودند. اتّحادیه کارگری که روستا در شاهی تشکیل داده بود، یک باند درست کرده بودند.

بابک: بله، طبری در این "صد خاطره" هم نوشته که: یوسف لنکرانی بازداشت شد و معلوم گردید که او و ساحلی مرتکب قتل شده و شخصی بنام اعظمی قادیکلاهی را گرفتار کرده و کشته‌اند و جنازه‌اش را هم پنهان کرده‌اند. عکس یوسف لنکرانی در کنار نعش اعظمی در روزنامه‌ها چاپ و منتشر شده بود.

اسکندری: اینرا من نمیدانم، چون آن روزنامه‌ها را ندیده‌ام و قاعدتاً" طبری هم نبایستی دیده باشد مگر اینکه حالا روزنامه را در اختیار او قرار داده باشند. قضیّه از این قرار است که وقتی من در مسکو و در خارج از کشور بودم اطّلاع یافتم که اینها شخصی را کشته و جسد او را به چاه انداخته‌اند که بعد کشف شده و برمبنای اعترافات و اقاریر برومند و لنکرانی رفته وجسد را از آنجا بیرون آورده‌اند. البتّه این موضوع جز به همین باند به هیچ کس دیگری مربوط نیست، باندی که روستا تشکیل داده بود، از جمله ابراهیم زاده وزنش راضیه خانم که معروف بود چکمه می‌پوشید و هفت‌تیر به کمرش می‌بست. بعد

www.iran-archive.com

هم عدّه‌ای از کارگرها در آنجا بودند که آرامش را بهم زده بودند. یک بار با ترن از مازندران میآمدم، قطار در شاهی توقّف کرد، دیدم ابراهیم‌زاده آمد و چیزی را که در دستمال بسته شده بود بمن داد، نگاه کردم دیدم یک قبضه ده‌تیر است، گفتم این چیست که به من میدهی؟ گفت پنهانش کنید، پنهانش کنید، گفتم چرا، برای چه؟ گفت اینرا من برای شما آورده‌ام، گفتم من آنرا نمی‌خواهم، البتّه سلاح خوبی است، مال کجاست؟ گفتم من اصلا" بلد نیستم آنرا درکنم، لازم هم ندارم، خلاصه آنرا به او برگرداندم. اینها در آنجا خیلی از این کارها کردند. در این موضوع تردیدی ندارم که من در آنجا خیلی جلو آنها را گرفتم. مثلا" یک روز که در شاهی و در کلوپ حزب بودم دیدم دو نفر کارگر وارد اطاق شده و گفتند خلیل "انقلافی" را آورده‌ایم، گفتم چطور آورده‌اید؟ گفتند او را گرفتیم، گفتم کجا و چرا؟ گفتند توی ترن بود، او را گرفتیم. گفتم آخر برای چه؟ با همان لهجه ترکی گفتند خوب "خلیل انقلافی‌دی". خلیل انقلاب بین دو کارگر مسلح رنگ از رخسارش پریده بود، چشمش که به من افتاد، با آنکه میانه‌اش با من در زندان خیلی بد بود، مثل اینکه دنیا را به او دادند. گفت آقای اسکندری شما اینجا هستید؟ گفتم بله، آقای انقلاب شما را برای چه گرفته‌اند؟ گفت والّله من با ترن میخواستم به بهشهر رفته و خواهرم را به‌بینم و اینها آمده و مرا از قطار پائین کشیده و به اینجا آوردند. گفتم شما فقط برای دیدن خواهرتان میخواهید به آنجا بروید، گفت بله، گفتم کار دیگری در آنجا ندارید، کار اتّحادیه انقلابی و غیره؟ گفت نه‌خیر، گفتم قول میدهید؟ گفت بله، گفتم آقا ایشان را مرخص کنید. گفتند آخر برای چه؟ ده! خلیل انقلافی را ولش کنیم؟ گفتم مگر میخواهید او را تیرباران کنید، میخواهید چه کار کنید؟ بهرحال آنها از این کارها زیاد میکردند.

بابک: این قسمت از "ضد خاطره" را بخوانم به‌بینید چگونه میگوید. مینویسد زمان عمل نهائی رسید (یعنی میخواهد بگوید توطئه علیه مملکت). ایرج اسکندری و علیزاده و ابراهیم‌زاده تصمیم گرفتند که بدست عدّه‌ای کارگرنما که در واقع جمعی افراد حادثه‌جو و کاملا" در اختیار آنها بودند رسما" به من توهین کنند. چند نفر با لحن توهین‌کننده‌ای در جائی که من حضور یافتم به

من خطاب کرده و فهماندند تو در اینجا شخص مزاحمی هستی و خوب است هرچه زودتر مازندران را ترک کنی.

اسکندری: من به شما قول میدهم، قول شرف میدهم که این دروغ است. اصلا" دلیلش چیست؟ برای چه آخر؟ اصلا" دروغ است. من که به شما توضیح دادم با چه تدارکاتی به مازندران رفته و وکیل شدم، آخر با من چه رقابتی داشته؟ بعلاوه سنّش اصلا" به حدّ نصاب سنّ وکالت نرسیده بود. بهرجهت این حرف هائی که ایشان راجع به خودش میزند بکلّی دُروغ است و چند موضوع را با هم مخلوط کرده است.

بابک: شاید این مطالب را واقعا" اضافه کرده‌اند و او اصلا" به این شکل نگفته است. مثلا" این قسمت از نوشته روزنامه دیده می‌شود که تکه‌هائی بریده شده، کاملا" معلوم است چیزهائی را حذف کرده‌اند، حتّی حروف چینی نکرده‌اند.

اسکندری: بهر صورت در اینکه علیه من تنظیم شده هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. در مورد نوشته‌های خامه‌ای هم این موضوع صادق است. اینها چند موضوع را بهم بافته و مخلوط کرده‌اند.

بابک: این شهادت‌ها بنظر من حائز اهمیّت فراوانی است. این تغییر عقیده و فکر چه جوری بود؟ یعنی اعمال فشار به چه صورتی انجام میشد؟ دو نکته مربوط به جریان پیشه‌وری است یکی ردّ اعتبارنامه او در کنگره و دیگری ردّ اعتبارنامه‌اش در مجلس شورای ملّی است. ردّ اعتبارنامه او در کنگره بعلّت تسلیتی است که بمناسبت فوت رضا شاه گفته و طبری در این باره میگوید که این کار را او حتما" به توصیه میرجعفر باقراوف انجام داده برای اینکه بتواند خود را جا کرده و زمینه رشدی در جامعه پیدا کند ولی راجع به ردّ اعتبارنامه‌اش در مجلس توضیح کافی نمیدهد و تنها میگوید که این مرد دل‌شکسته که بعنوان یک آدم سیاست‌مدار در همه جا ردّ شد به آذربایجان رفت و تدارک فرقه را دید. ردّ شدن اعتبارنامه او در مجلس اساسا" به چه نحوی بود و چرا اعتبارنامه او و خوئی ردّ شد؟

www.iran-archive.com

اسکندری: علّت ردّ اعتبارنامه او در کنگره که معلوم است، اردشیر و اینها با او سخت مخالف بودند و بعد هم موضوع تسلیت را بهانه قرار داده و بیرونش کردند و اعتبارنامه‌اش را هم بعنوان نماینده کنگره لغو و بلااثر اعلام داشتند*. ولی در مجلس واقعیّت آن بود که یک عدّه از وکلای مرتجع بکمک وکلای آذربایجان که ضمن داشتن حساب شوروی‌ها زیرجلگی علیه او تبلیغ میکردند، تصمیم گرفته بودند اعتبارنامه او را ردّ کنند. ما خود در مجلس شاهد جریان بودیم. روزی که قرار بود رأی‌گیری بعمل آید ما فکر میکردیم که بهرجهت اعتبارنامه او تصویب میشود زیرا وکلای آذربایجان و شمال خود را ملزم میدانستند که بنفع او رأی دهند، حساب ما این بود که پنجاه و دو سه رأی آورده و اکثریّت خواهد داشت، چون عدّه وکلای حاضر در جلسه ۱۰۰ نفر بود، ولی پیشنهاد اخذ رأی مخفی شد و این نشانه آن بود که قبلاً" قرار و مدار لازم برای ردّ طرح اعتبارنامه گذاشته شده بود. اخذ رأی بعمل آمد و نتیجه ۵۰ به ۵۰ شد. در آنوقت من خطاب به سیّد محمّد صادق رئیس مجلس فریاد زدم که آقا رأی‌گیری تجدید شود. زیرا این رأی برای طرح اعتبارنامه بود و برای خود اعتبارنامه بایستی رأی مجدّد اخذ گردد. دستی بلند شد و مخالفت کرد و استدلال نمود که مطابق اساسنامه داخلی مجلس اعتبارنامه کسی قبول میشود که طرح آن با نصف بعلاوه یک رأی بتصویب رسیده باشد و ایشان این رأی را نیاورده است لذا اعتبارنامه‌اش ردّ شده تلقّی میشود و نبایستی مجدّداً" رأی‌گیری بعمل آید. منهم بلند شده و عکس آنرا استدلال کردم ولی خوب حرف علی دشتی محکم‌تر از نظر من بود ولی بهرحال من بلند شده و دفاع خود را کردم اصرار ما برای تجدید اخذ رأی بجائی نرسید و مجلس تصمیم‌اش را بر ردّ اعتبارنامه رسمیّت داد.

بابک: هروقت آراء برابر باشد باید رئیس مجلس رأی میداد، چطور شد که این رویّه صورت نگرفت؟

---

* در این باره به توضیحات تفصیلی ر. اردشیر در خاطراتش که در آینده نزدیکی منتشر خواهد شد توجه بشود (یادداشت از آذرنور و بابک).

اسکندری: محمّد صادق طباطبائی می‌ترسید. این مردک آنقدر می‌ترسید، یک آدم وافوری و بی‌حالی بود. بالاخره نظر دشتی مورد تصویب و تأئید مجلس قرار گرفت و در نتیجه اعتبارنامه پیشه‌وری مردود تلقّی شد و مسئله مختومه گردید.

بابک: در قسمت پنجم سلسله مقالات "صد خاطره"،طبری راجع به آذربایجان صحبت میکند. مسئله‌ای که در اینجا برای من مطرح میباشد اینست که مخالفت رهبری با تشکیل فرقه که شما در باره آن قبلا" توضیحات مفصّلی دادید، که چگونه کمیته مرکزی با آن مخالفت کرد و بعد هم نامه‌ای برای استالین برده شد و غیره، تا چه حدّ این مخالفت واقعا" متّکی و مبتنی بر اصول بوده است؟ و اختلافات سابق پیشه‌وری با حزب توده ایران در آن دخیل نبوده و اساسا" تصوّر شما این نبوده که او به آذربایجان رفته و دکّانی در مقابل حزب درست کرده است؟ به عبارت دیگر آیا این مخالفت کمیته مرکزی نوعی عکس‌العمل طبیعی در مقابل کارها و اعمال پیشه‌وری و متأثّر از پیشداوری‌های قبلی نبوده است؟

اسکندری: حقیقت آنست که در مورد فرقه دموکرات بطور کلّی همه مخالف نبودند، مثلا" کامبخش موافق نبود، اصلا" خود او با پیشه‌وری و کسانش از راه دیگری مربوط بود، ولی البتّه اردشیر شخصا" بطور جدّی مخالف بود.

آذرنور: مخالف با تشکیل فرقه؟

اسکندری: بله، چون اصلا" با پیشه‌وری خیلی بد بود.

بابک: پس در این مورد تا حدّی عامل پیشه‌وری نقش بازی کرده است؟

اسکندری: بله، بله، خلیل ملکی هم مخالف بود زیرا به آذربایجان که رفته بود، شوروی‌ها او را از آنجا بیرون کرده بودند، او هم میگفت که تشکیل چنین حزبی در آنجا بی‌فایده است و حزب توده بایستی در آنجا باشد ولی نمیگذارند، او رویهمرفته مخالف بود. من که اصلا" مخالف با این بودم که اعضاء حزب توده به فرقه بپیوندند و سر این کار پیشه‌وری تا آخر با من بد

www.iranarchive.com

بود. من معتقد بودم که این کار غلط و غیراصولی است. قبلا" هم به شما گفتم که آن نامه مخالفت کمیته مرکزی را هم خود من به مسکو بردم.

آذرنور: کمیته مرکزی در مخالفت خود اعلامیه‌ای هم تهیّه کرده که کامبخش آن را درج نکرده است.

بابک: آن اعلامیه مربوط به بعد از شکست است.

اسکندری: منتهی بعد از شکست فرقه است که بلافاصله که هیئت اجرائیه موقّت تشکیل شده بود اعلامیه‌ای نوشته بودند که جنبه انتقادی داشت. من در آنموقع مخفی بودم، شوروی‌ها آنرا به من نشان داده و گفتند که این اعلامیه بی‌معنائی است که مبادرت به تنظیم آن کرده‌اند، و عقیده مرا هم در باره آن استعلام کردند. من اعلامیه را خواندم دیدم بی‌معنی هم نیست، به آنها گفتم که خوب هیئت اجرائیه ما لابد مطالعه کرده و بعد تصمیم گرفته است، ولی معلوم بود روی همین زمینه کامبخش و اینها با این اعلامیه موافق نبوده‌اند و لذا کامبخش هم جلو انتشار آنرا گرفت. بلافاصله هم کامبخش و اردشیر از ایران خارج شدند و منهم یک هفته، ده روز بعد از آنها، از ایران خارج شدم.

بابک: طبری میگوید که من از طرف حزب مأموریّت یافتم که با علی‌اوف و اینها ملاقات کرده و راجع به این اعلامیه توضیحاتی بدهم. آنها سخت استدلال میکردند و منهم شدیدا" مقاومت می‌ورزیدم و بالاخره نتیجه آن شد که بخشی از این انتقادات را پذیرفتیم و براساس آن یک سلسله مقالاتی در روزنامه مردم منتشر کردیم که به این علّت خلیل ملکی اعتراض کرد واز موقعیّت دبیر اوّلی استعفاء داد.

اسکندری: اینها همه در غیاب من اتّفاق افتاده است.

بابک: طبری در مقالات خود در رابطه با قیام افسران خراسان و جریان اسکندانی از جمله میگوید که اسکندری مسئولیّت آنرا به گردن کامبخش و کامبخش هم بگردن اسکندری می‌اندازد! واقعیّت چه بوده است؟

www.iran-archive.com

اسکندری: عرض کنم که در این باره کامبخش در واقع ناروئی به من زده که بعدها من آنرا فهمیدم، و آن اینست که موقعی که وکیل مجلس بودم، در شمیران منزلی را اجاره کرده بودم که فصل تابستان را در آنجا بگذرانم. روزی دیدم که بهرام دانش و سرهنگ آذر به آنجا آمده و به من گفتند که یک کار فوری با من دارند. سرهنگ آذر فورا" نقشه‌ای از جیبش بیرون آورد و گفت وضع ما در این نقاط چنین و چنان است و در نظر داریم از اینجا حرکت کنیم، و آنجا خلع سلاح کنیم و فلان و غیره. گفتم این برای چه کاری است و هدف آن چیست؟ آیا میخواهید قیام بکنید؟ گفت نه افسرهای ما را ارفع میخواهد متفرّق کرده و به کرمان و جاهای دیگر بفرستد و ما هم تصمیم گرفته‌ایم که جمع بشویم و یکپارچه با هم برویم و این بعد می‌تواند مبداء یک قیامی بشود. گفتم آن چیزهائی را که شما میگوئید من نمیدانم، کمیته مرکزی باید تصمیم بگیرد. این کار سرخودی نمیشود. گفتند آمده بودیم از شما بپرسیم آیا شما موافق هستید یا نه؟ گفتم من نمی‌توانم چیزی بگویم. امروز بعدازظهر جلسه کمیته مرکزی است، من آنرا مطرح میکنم و بعد شما بیائید و نتیجه را به‌شما میگویم. گفتند ما عجله داریم و همین امشب میخواهیم برویم. گفتم خوب طرف عصر بیائید من جواب آنرا به شما بدهم که رفقا در این باره چه میگویند. خوب بیادم هست که آذر با لباس شخصی به کلوپ آمد. کامبخش هم غائب بود. من موضوع را مطرح کردم، رفقا همه گفتند نه آقا این کارها چیست؟ اینها کجا میخواهند بروند؟ آنجا در اشغال شوروی است، و به این ترتیب کمیته مرکزی جواب منفی داد. پائین آمده و دیدم که آذر در آنجا منتظر است و پرسید چه شد؟ گفتم رفقا با این کار موافقت ندارند، عصبانی شد و گفت پس باید رفقا را در مقابل امر انجام شده بگذاریم. گفتم آخر چرا؟ پس چرا مشورت میکنید؟ بروید و هرکاری دلتان میخواهد بکنید. این گذشت و معلوم شد همان شب اینها حرکت کرده‌اند. البتّه بعدها فهمیدم که کامبخش برایشان کامیون گرفته و آنها را فرستاده بود. من در مجلس بودم که دیدم کامبخش آمد و گفت میدانی چطور شده؟ این افسران در خراسان قیام کرده و پس از خلع سلاح بطرف صحرای ترکمن رفته‌اند. گفتم من که به آنها گفتم که کمیته مرکزی با این عمل موافق نیست. کامبخش گفت اینها میگویند چنین چیزی را ایرج گفته. گفتم من بهشون گفتم؟ اینها را چه کسی براه انداخت؟ بالاخره معلوم

شد که همان شب دانش و آذر کامیون گرفته و آنها را سوار کرده و به خراسان فرستاده است. و بعد هم این کار را انجام داده‌اند.

بابک: یعنی اسکندانی و طرفدارانش کار را در خراسان شروع کرده بودند. اسکندانی طرفدار این فکر بود که این کار را انجام دهند و بنا براصطلاحی که خودش بکار برده، گفته، این طنابی است که یک سرش بگردن ما و سر دیگرش بگردن حزب بسته است. اگر ما آنرا بکشیم حزب هم دنبال ما کشیده می‌شود. از آنطرف هم کامبخش و اینها از تهران این افسران را بدلیل مشکلاتی که با ستاد ارتش داشتند روانه میکند که به آنها بپیوندند. این مسائل تا آنجائی که من یادم هست در پلنوم چهارم مطرح شد.

اسکندری: این قضیّه که اتّفاق افتاد و خیلی هم بد شد و گذشت. بعد که من به مسکو رفتم، رادمنش گفت یک پرونده‌ای هم راجع به شما هست. گفتم چیست؟ گفت در باره افسران خراسان. معلوم شد که کامبخش در آنجا اظهار کرده که اینکار را ایرج کرده است. البتّه من یک شهادت نیم‌بندی از آذر و دانش گرفته بودم. بعد هم گفتم که حالا مرا با آنها روبرو کنید، البتّه آذر و دانش اتّهام را تکذیب کردند. آنچه را که بین من و این دو رفیق صورت گرفته بود تکرار کردم. گفتند بله درست است*

آذرنور: در پلنوم چهارم ما اصرار کردیم، سرهنگ آذر نیامد توضیح بدهد.

---

* و اینک عین گزارش رفیق اسکندری در پاسخ پیشنهاد رحمانی (اسم مستعار رفیق رادمنش) در باره واقعه افسران خراسان که بخط خود نوشته و در پرونده شخصی ایشان بایگانی بوده درج میگردد:

بتاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۵۳

بنا بر پیشنهاد رفیق رحمانی برای روشن شدن واقعه فرار افسران خراسان (که تاریخ دقیق آن در نظرم نیست) مراتب زیر را توضیح میدهم:

بخاطر دارم که در تابستان آن سال روزی سرهنگ آذر با تفاق یکی دیگر از افسران بهرام دانش به منزلی که من در شمیران اجاره کرده بودم آمد و اظهار داشت کار بسیار مهمی دارد که میخواهد با من مطرح کند و موضوع نقشه فرار افسران خراسان را پیش کشید و گفت که نظر به تصمیمی که ستاد ارتش و سرلشکر ارفع دائر به تبعید افسران آزادیخواه گرفته است مسلم است که

بابک: یک مطلب هم در رابطه با تدارک پلنوم چهارم وجود دارد میخواستم تقاضا کنم هر اطّلاعی که در این باره دارید به ما بدهید بر اینکه اصلا" چگونه

---

بقیّه از صفحه پیشین

در ظرف همین چند روز عده‌ای از افسران ما که در خراسان هستند به کرمان و یا نقاط دیگر فرستاده خواهند شد و افسران مزبور برای جلوگیری از این واقعه نقشه طرح کرده‌اند که به شما ارائه میشود و سپس نقشه‌ای که در آن واحدهای نظامی عرض راه و غیره قید شده بود بمن نشان داد و اظهار کرد که افسران مزبور قادر هستند که با مقداری اسلحه و اتومبیل ارتشی فرار کرده واحدهای عرض راه را خلع سلاح نمایند. خوبست نظر خودتان را در این خصوص بگوئید. من اظهار کردم این امر خطیری است و اقدام به چنین امری بدون مطالعات قبلی و تصویب کمیته مرکزی حزب صحیح نیست و بعلاوه اکنون جنگ در جریان است و ارتش شوروی هم در شمال ایران است، صلاح نیست که برای آنها دشواری‌هائی از این قبیل ایجاد شود و اگر از آنها هم سئوال شود قطعا" موافقت نخواهند کرد. سرهنگ آذر جواب داد اصولا" با این قبیل اقدامات مراجع شوروی موافقت نمی‌کنند زیرا آنها نمی‌خواهند در امور ایران مداخله نمایند ولی قطعا" وقتی موضوع واقع شد موافقت خواهند کرد، باید آنها را در مقابل امر انجام شده قرار داد، بنا بر این لزومی‌ندارد از آنها سئوال شود. گفتم در هرحال باید این موضوع با کسب اجازه کمیته مرکزی حزب توده انجام گیرد و غیر از این چاره ندارد و بالاخره قرار شد که من موضوع را در کمیته فورا" مطرح کنم زیرا سرهنگ آذر میگفت که آن افسر دیگر (که متاسفانه اسمش فراموشم شده) باید همین امشب حرکت کند والا مورد مواخذه ارتش قرار میگیرد و ضمنا" افسران هم در خراسان انتظار دارند و اگر خبری نرسد آنها مصمم هستند دست به اقدامات بزنند. من بلافاصله به شهر آمده مطلب را در کمیته مرکزی مطرح کردم و سرهنگ آذر هم در داخل کلوپ حزب منتظر جواب بود. بالاخره کمیته مرکزی با تفاق آراء با این عمل مخالفت کرد و من نیز بلافاصله نظر کمیته مرکزی‌را به سرهنگ آذر اطلاع دادم و گفتم جدا" رفقا مخالف این عمل هستند و آنرا یک نوع ماجرای بی‌حاصلی میدانند. سرهنگ آذر از این تصمیم خوشش نیامد و اگر حافظه‌ام خطا نکند اظهار کرد "پس کی میتوان کار مثبتی انجام داد؟" و رفت. دو یا سه روز بعد در موقع شروع جلسه مجلس رفیق کامبخش که گویا از مسافرتی مراجعت کرده بود بمجرد اینکه مرا دید گفت خبر داری که در خراسان افسران متواری شده و پست‌های عرض‌راه را خلع سلاح کرده‌اند. من تعجب کردم و گفتم با اینکه دستور کمیته مرکزی را به سرهنگ آذر ابلاغ کرده‌ام چگونه دست به چنین اقدامی زده‌اند. رفیق کامبخش گفت نمیدانم ولی بهر حال عملی کرده‌اند و پیش میروند شاید همین امروز سروصدای این موضوع در مجلس و روزنامه‌ها دربیاید. گفتم خوبست از سرهنگ آذر تحقیق بشود که چگونه افسران از دستور حزب تخطی کرده‌اند. گفت گمان میکنم همین امروز سرهنگ آذر هم حرکت میکند و شاید دسترسی به او نباشد.

اخبار این واقعه در همان روز در جراید تهران منتشر شد و بخاطر دارم که

تدارک شد، ملاک ها چه بود، چه کسانی موافق بودند. چون طبری میگوید عدّه‌ای موافق و عدّه‌ای مخالف بودند، از نقطه نظر اینکه به کادرها مثلا" رأی بدهیم و یا ندهیم. بحث هائیکه در آن دوران در داخل کمیته مرکزی مسکو در این رابطه جریان داشته و هم چنین در تعیین ملاک ها چه مسائل و مواردی را در نظر میگرفتید؟

اسکندری: خیلی سئوال دیگر دارید یا همین یک سئوال است؟

بابک: نه، باز هم دارم، چند سئوال دیگر هم دارم، چطور؟ خسته شده‌اید؟

اسکندری: آره.

بابک: پس من سئوال دیگری نمیکنم و همین جا هم قطع میکنم.

پایان

www.iran-archive.com

---

بقیّه از صفحه پیشین

من با تفاق رفیق کامبخش در شب همان روز با دوست خود ملاقات کردیم و از این واقعه اظهار تاسف کردند و بخاطر دارم که دوست مزبور در روی نقشه محل اقامت افسران فراری را نشان داد و اظهار کرد ما سعی خواهیم کرد تا حدی که مقدور است آنها را حفظ کنیم چون دولت میخواهد آنها را بگیرد و نیز برای جلوگیری از ادامه عملیات آنها. چندی بعد قضایای گنبد قابوس و کشتار افسران با طلاع ما رسید. اینست اطلاعات من تا آن حد که بخاطرم هست.

## بعدالتحریر

دو سه ساعت بعد از پایان آخرین گفتگوی ما با ایرج (۲۸ اسفند ۱۳۶۴)، ایشان پاریس را به قصد وین ترک گفت تا سال نو را همراه دخترانش که مقیم اطریش هستند برگذار کند. قرار بود از آنجا به آلمان دموکراتیک برود و پس از معاینات پزشکی و ادای مراسم تودیع برای اقامت قطعی به پاریس مراجعت کند. بیماری سرطان او که از همین پاریس به وخامت گرائیده بود، امّا خود وی از آن باخبر نبود، در آلمان رفیق ایرج را از پا انداخت و خلاء بزرگی را پشت سر گذاشت.
باشد که انتشار این خاطره‌ها، نام و خدمات وی را در راه آزادی و سعادت مردم ایران در اذهان نسل‌های آینده زنده نگهدارد.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق  ثبت است در جریده عالم دوام ما

www.iran-archive.com

## توضیح

آنچه در صفحات بعد می آید، شامل نوشته ها و یادداشت های پراکنده ایست که از زنده یاد ایرج برجای مانده است.
قسمتی از آنها را قبل از آخرین حرکت از پاریس به ما سپرد. قسمت دیگر آنرا، که اصل آنها پیش فرزندان وی است، قرار بود در مراجعت نهائی به پاریس، همراه بیاورد تا ضمیمه خاطراتش کند.
چنانچه از یادداشت ها پیداست، رفیق ایرج کار تحریر آن را آغاز کرده و طرح زندگینامه خود را به پنج دوره تقسیم کرده بود. افسوس که به نگارش بیش از صفحاتی توفیق نیافت. امّا همان چند صفحه ایکه از دوران کودکی اش آمده است، ارزش ادبی کاری را که در همان آغاز خود قطع گردیده، نشان میدهد.
ما کوشش کرده ایم با قرینه سازی و با استفاده از آشنائی های خود از زندگی حزب توده ایران، تاریخ نوشته ها و علّت آنرا مختصرا" بصورت زیرنویس نوشته ها توضیح دهیم.

آذرنور و بابک

www.iran-archive.com

برگهائی از دفتر یادمانده‌ها

## از دفتر زندگی سیاسی من

زندگی سیاسی و اجتماعی نگارنده زمانی بیش از نیم قرن را در بر می‌گیرد و طبعاً" با رویدادهای مهمّی از تاریخ کشور ما و وقایع بین‌المللی قرین است.

بسیاری ملاحظات اخلاقی و سیاسی همواره مرا از نوشتن خاطرات خود و از گردآوری و نگاهداری اسناد بازداشته‌اند. با خود اندیشیده بودم که اگر قرار باشد بنا به ملاحظات معیّنی یک رشته مسائل مهمّ در پرده بماند و یا تحریف شود، بهتر است چنین خاطراتی هرگز نگاشته نشود. ولی اکنون که اوضاع دیگری در کشور ما و در درون حزب توده ایران پدید آمده و تحریف تاریخ جنبش کارگری ایران بصورت وسیله‌ای برای لجن‌مال کردن نهضت بطور کلّی و حزب توده ایران بالاخص، برای کوچک کردن و یا مسکوت گذاشتن نقش دیگران بمنظور بزرگ جلوه دادن اقدامات خود و یک گروهبندی مشخّص درآمده و از سوی دیگر آفتاب عمر من به لب بام رسیده است، دریغ آمدم که یادمانده‌ها را بروی کاغذ نیاورم و بهمراه خود برای همیشه دفن کنم.

فاش شدن بسیاری از حقایق ضمن دروغ پردازیهای خفّت بار نورالدین کیانوری و اعترافات عدّه‌ای از اعضاء گروهبندی حاکم بر رهبری حزب توده ایران، نقض آشکار اصول عقیده‌ای و موازین حزبی و اخلاقی از سوی اغلب اعضاء این گروه، دیگر جائی برای استناد به انضباط حزبی در مورد پنهان سازی و سریّت مسائل باقی نمی‌گذارد. بدینسان راه نگارش این خاطرات گشوده شده است. باشد که انتشار آن بمنزله هشدار آگاه کننده‌ای برای نسل آینده انقلابی کشور ما در برابر زودباوریها و داوریهای نادرستی که ساخته و پرداخته تحویل می‌گردند و بدون بررسی پذیرفته می‌شوند، تلقّی گردد.

کوشیده‌ام زندگی سیاسی خود را به پنج دوره تقسیم کنم، از اینقرار:

www.iranarchive.com

۱) ایّام کودکی و تحصیل
۲) از بازگشت به ایران تا زندان
۳) از تشکیل حزب توده ایران تا شکست جنبش آذربایجان
۴) دوران مهاجرت
۵) انقلاب بهمن و مهاجرت دوّم من

www.iran-archive.com

# ایّام تحصیل و کودکی

## ۱ - محیط پرورش و آموزش

اکنون که به دوران کودکی می‌اندیشم، هرقدر به عقب برمی‌گردم، محیط زندگی بیادمانده خود را بطور عمده با انبوهی از مسائل سیاسی آمیخته می‌بینم. من یک ساله بوده‌ام که پدرم یحیی میرزا اسکندری درگذشته است. البتّه خود نمی‌توانم چیزی از پدرم بیاد داشته باشم ولی از هنگامی که امکان خاطره اندوزی یافته‌ام، همواره از مادرم، مادربزرگم (جدّه پدری)، پدر پدرم (محسن میرزا اسکندری) و پدر مادرم (علی خان میرزا اسکندری)، از عموها، دائی‌ها، عمّه‌ها و شاید کسان دیگر شنیده‌ام که پدرم در راه آزادی شهید شده، در زنجیر محمّد علیشاه در باغشاه بوده، از آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان بنام بشمار می‌آمده، مرد بااطلاع و ناطق زبردستی بوده است و خلاصه علیه‌استبداد محمّد علیشاه برخاسته و جان خود را در این مبارزه باخته است.

مادر بزرگم (مادر پدرم) که همواره با آه واندوه و نیز احترام فراوان از پدرم یاد می‌نمود، تعریف می‌کرد که روزی سیلاخوریها خانه ما را (خانه پدر بزرگ) محاصره کرده، در پی اجرای دستور بازداشت پدرم و همچنین عمویم (سلیمان میرزااسکندری) بودند که "جاسوسان و مستبدّین پنهانگاه آنها را دریافته و به باغشاه اطلاع داده بودند". پدرم و عمویم برای جلوگیری از ورود سیلاخوریها بدرون خانه تصمیم گرفته‌اند که از خانه بیرون آیند و برای نجات خود بکوشند. بدین منظور یحیی میرزا عمامه آخوندی را که برای تدریس عمّه‌ها سر خانه می‌آمد (چون در آنزمان هنوز هیچ مدرسه دخترانه‌ای وجود نداشت) بسر گذاشته و عبا و ردای او را به تن کرده و با این هیئت بکوچه میزند. در سر بازارچه سنگلج بچه‌ها که آخوندی را با کراوات می‌بینند سر و صدا راه انداخته فریاد می‌زنند: "انجیر و منجیرش کن - فکلی را زنجیرش کن". رنود خیراندیش نیز سیلاخوریها را متوجّه پدرم کرده و آنها نیز او را دستگیر نموده، به باغشاه می‌برند. ولی سلیمان میرزا

www.iran-archive.com

که ظاهراً" کارکشته‌تر از پدرم بوده، وقتی بوسیله چهار نفر سیلاخوری دستگیر می‌شود، از این دسته می‌پرسد برای چه او را دستگیر می‌کنند، آنها می‌گویند ما نمی‌دانیم، رئیس بما حکم کرده است. سلیمان میرزا می‌پرسد خوب رئیس شما از این بابت پولی هم بشما می‌دهد؟ جواب منفی داده‌اند: آنگاه سلیمان میرزا گفته است ولی من ۳۵ تومان پول در جیب دارم، اگر مرا بجای امنی ببرید، آن پول را بشما خواهم داد. سیلاخوریها که خود را مواجه با چنین وعده‌ای می‌بینند با هم شور کرده می‌گویند بشرط آنکه ساعت و لباست را نیز بدهی. سلیمان میرزا قبول می‌کند و می‌گوید مرا اوّل بجائی برسانید تا لباسها را از تن درآورده بشما بدهم، آنها می‌پذیرند و او را به منزل پدر بزرگ مادری من (علی خان میرزا اسکندری) می‌برند و پس از گرفتن پول می‌روند. سلیمان میرزا هم در آن باغ که آنوقت خارج از شهر بود (جی و بریانک) تا سقوط محمّد علی شاه می‌ماند.

مادر بزرگ که زن مومنه‌ای بود و دائماً" سر به قرآن و حدیث داشت، بی‌اعتنا به تبسّم انکارآمیز پدر بزرگ (محسن میرزا اسکندری ملقّب به کفیل الدوله)، که مرد تحصیل کرده و روشندلی بود، با کمال تأثّر به سخن خود ادامه داده می‌گفت می‌دانی چرا سلیمان میرزا نجات یافت و پدرت گیر افتاد؟ برای آنکه در حین خارج شدن از خانه عمّه‌ات قرآن آورد که هر دو ببوسند، پدرت با عجله‌ای که داشت اعتنائی نکرد و رد شد ولی سلیمان میرزا قرآن را گرفته و سه بار بوسید. بهمین جهت خدا او را نجات داد ولی یحیی میرزا به باغشاه کشانده شد.

بنا بر قانون شرع، جدّ پدری ولیّ قهری من بود و لذا از کودکی من تحت سرپرستی پدر بزرگم قرار داشته، فقط هفته‌ای یکبار (شب های جمعه) مرا به خانه مادر می‌بردند و فردای آنروز برمی‌گرداندند. بهمین جهت خانه پدر بزرگ عمده محیط پرورش دوران کودکی من بود.

این محیط یکدستی نبود. هم نماز و روزه و قرائت قرآن بطور طبیعی جریان داشت و هم ترقّی‌خواهی و مبانی دانش جدید. تفسیرهای آزاد و حتّی انتقاداتی (ولو سربسته) از جانب پدر بزرگ نسبت به مردودیّات دینی

مطرح می‌گردید و در میان "استغفرالله، استغفرالله مادر بزرگ" و بازخواست های خشم آلود وی موقتاً" خاموش می‌گردید. مثلاً" خوب بخاطر دارم که پدر بزرگ "ید بیضای موسی" را بدینسان توضیح می‌داد که گویا موسی در غیبت های متعدّد خود در کوه سینا به خاصیّت شب چراغی گوگرد پی‌برده بود و با آلوده ساختن دستها و بغل خود به گوگرد چنین وانمود می‌کرد که گویا معجزه‌ای در کار است. بدیهی است که این تفسیر مورد اعتراض مادر بزرگ بود و با برآشفتگی به پدر بزرگ پرخاش کنان می‌گفت: "آقا شما بجای آنکه بچه‌ها را بسوی دین تشویق نمائید زمینه های بیدینی را در آنها ایجاد می‌کنید". پدر بزرگ در مقابل اوتوریته مادر بزرگ (که در سراسر خانواده گسترده ما عنوان مطلق و منحصر شاهزاده خانم داشت) اضطرارا" سکوت می‌کرد و یا می‌خندید و می‌گفت بعکس می‌خواهم از لحاظ علمی درستی داستانهای مذهبی را توجیه نمایم. با وجود این، نماز و روزه پدر بزرگ سر جای خود بوده و هرشب پس از نماز سوره‌ای از قرآن را مطالعه می‌کرد و در عین حال تفسیر قرآن را نیز می‌خواند.

از لحاظ سیاسی نیز پیوسته مسائل جالبی مطرح می‌گردید که لااقلّ از هفت سالگی ببعد در خاطره من ثبت گردیده است. با آنکه خویشاوندی نزدیک با خاندان سلطنتی قاجار و شجره خانواده اسکندری با عباس میرزای نایب‌السلطنه و فتحعلی شاه دائما" بدلایل مختلفه گوشزد می‌شد و حتّی گاه صحبت از حسین‌قلی‌خان قاجار (پدر فتحعلی شاه و برادر کهتر آقا محمّدخان) و نیز محمّد حسن خان قاجار (نوه دختری شاه سلطان حسین صفوی) می‌کشید، معذلک مخالفت با استبداد ناصرالدین شاه و بویژه با اقدامات ضدمشروطه محمّد علی شاه (استبداد صغیر) و نیز وقایع انقلاب مشروطه در تهران و تبریز در زمره مسائلی بود که غالبا" میان عموها، جدّ پدری و مادری من که هر دو فرزندان حاجی محمّد طاهر میرزا بودند (مترجم کتابهای سه تفنگدار و کنت دو مونت کریستو و بسیاری کتابهای دیگر)، مورد گفتگو قرار می‌گرفت و هریک دیده‌ها و شنیده‌های خود و رویدادهائی که خود شاهد آن و یا شنیده بود حکایت می‌کرد و گوشه‌هائی از دوران سلطنت ناصرالدّین شاه، مظفرالدّین شاه و انقلاب مشروطه را یادآوری می‌نمود. بهرحال مادر بزرگ از کینه‌ای که

www.iran-archive.com

نسبت به محمّدعلی شاه داشت، بدون آنکه خود چیز زیادی از امور سیاسی بداند، ضد سلطنت و "آزادیخواه" شده بود و همچنین محمّدعلی شاه را محمّد علی میرزا می‌خواند.

بیاد دارم روزی که در عمارت بیرونی خانه پدربزرگ با بچه‌های دیگر قائم باشک بازی می‌کردیم و من برای پنهان شدن بزیر زمین عمارت بیرونی رفته بودم. در آنجا قطعات فلزی و جعبه‌های متعدّدی مشاهده کردم که نمی‌فهمیدم چیست و به چه کاری می‌خورد. شب از پدر بزرگ در باره آن اشیاء سئوال کردم. او گفت اینها اسباب چاپ است و متعلّق به پدر توست. بعدها دانستم که در زمان مشروطیت، پدرم و عمویم سلیمان میرزا باتّفاق عدّه دیگری از آزادی‌خواهان در اینجا چاپخانه مخفی دائر کرده بودند و روزنامه‌های چندی (از جمله روزنامه حقوق) و شبنامه و اعلامیه و غیره علیه محمّد علی شاه چاپ کرده، منتشر می‌ساختند.

در ابتدا مرا به مدرسه سپهر گذاشتند، مدرسه‌ای که عمارت آن (معروف به فرهنگ) با اعاناتی که بوسیله سلیمان میرزا قبل از جنگ اوّل جهانی جمع آوری شده بود، ساخته شده بود. در این دبستان نیز مدیر، ناظم و آموزگاران مرا همواره بعنوان "پسر مرحوم یحیی میرزا" مورد عنایت قرار می‌دادند و در هر جشن یا رویداد فرهنگی، در حالی که نقش سرود خواندن و دکلامه کردن را بمن واگذار می‌نمودند، در ابتدا این مطلب را که پدر من جان خود را برای آزادی فدا نموده است، با اشاره بمن گوشزد می‌کردند. بدیهی است که این خود در من غروری ایجاد می‌کرد و در عین حال دشمنی مرا نسبت به پادشاهی که پدرم را بزنجیر کشیده و کشته بود، ناخود آگاه هر روز بیشتر می‌کرد.

باری یکی از روزهای سال اوّل یا دوّم دبستان بود که عصر بهنگام بازگشت بخانه، منظره نامعهودی خاطر مرا متوجّه بخود ساخت. در یک طرف اطاق بزرگ ارسی دار عمویم، سلیمان میرزا روی یک صندلی سر برهنه نشسته بود و در گوشه‌های دیگر اطاق پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمّه‌های من همه با چشمانی گریان دیده می‌شدند. برای من علّت این تأثّر معلوم نبود، ولی چون

همه را گریان دیدم، من نیز نشستم و اشک ریختم. در این اثنا عموی کوچکترم عیسی میرزا وارد شد و او نیز قیافه‌ای گرفته داشت. پس از سلام و احوالپرسی معمولی رو به برادرش سلیمان میرزا کرده گفت: "خوب آقا داداش تصمیم برای کی گرفته‌اید؟" سلیمان میرزا گفت برای همین امشب ساعت ده. یکباره باز همه بگریه افتادند و من نیز که از این گفتگو چیزی نمی‌فهمیدم، با دیگران در اشک ریختن همکاری داشتم. عیسی میرزا می‌گفت آقا داداش من شما را تنها نمی‌گذارم، هم‌اکنون می‌روم و تا یکساعت دیگر برمی‌گردم. سلیمان میرزا ظاهرا" با این مسئله موافقت نداشت و می‌خواست بلکه برادرش را منصرف نماید، ولی وی گوشش بدهکار نبود و سرانجام برخاست و رفت. هنوز یکساعت نگذشته بود که با لباس شهری برگشت (عموی کوچکتر من، عیسی میرزا، در آنهنگام افسر نظمیّه بود که به سرپرستی سوئدی‌ها اداره می‌شد). همه عموها را با چشم گریان تا در خانه مشایعت کردند، مراسم وداع انجام گرفت و هر دو عمو رفتند و تا چند سال دیگر آنها را ندیدم. بعدها دانستم که سلیمان میرزا بهنگام جنگ اوّل جهانی برای جلوگیری از پیوستن قوای نظامی روس و انگلیس که بی‌طرفی رسمی ایران را نقض کرده و از دو سو وارد خاک کشور شده بودند، در رأس حزب دموکرات، نهضت تاریخی معروف به مهاجرت را سازمان داده، همه میهن‌پرستان را فرا خوانده بود که به نیروهای دموکرات و جنبش مقاومت ملّی بپیوندند. این جنبش مقاومت ملّی نه تنها بسیاری از ملّیون و دموکراتهای ایران را دربرمی‌گرفت بلکه در حدود ۱۲ هزار نفر از زاندارمری کلّ کشوری به آن پیوسته بودند و نیز شامل برخی از عشایر میهن‌پرست غرب کشور نیز بود. این نیروی مقاومت که مدّت دو سال از پیوستن قوای انگلیس و روس جلوگیری نموده بود، سرانجام در برابر نیروهای نظامی دو دولت بزرگ تاب نیاورد و متفرّق شد. جماعتی از آنان به ترکیه پناه بردند ولی سلیمان میرزا برای جمع‌آوری نیرو و ادامه مقاومت به ایل سنجابی رفت تا از سران آن که در زمره آزادیخواهان بنام بشمار می‌رفتند، استمداد نماید، ولی در دام محاصره قوای انگلیس افتاد و با برادرش اسیر شد و بعد از چندی به هندوستان منتقل شدند و تا سال ۱۹۲۱ هنوز اجازه مراجعت به ایران را نیافته بودند. البتّه این مطالب در زمره خاطرات من نیست و من فقط آنگاه از جریان آن آگاه شدم که عموها از اسارت نجات یافته، بایران

www.iran-archive.com

برگشته بودند. آنچه بیاد من مانده اینست که روزی مرحوم فضل‌الله بهرامی (شوهر عمّه من) مرا بهمراه پسر عمّه‌ام منوچهر حاتمی (اسکندری) با اتومبیل تا نقطه‌ای از راه قزوین که نام آنرا بخاطر ندارم، برای استقبال از عموها، برد. مردم بسیاری به استقبال سلیمان میرزا رفته بودند و چنانکه روزنامه‌ها نوشته بودند، در تمام مسیر حرکت از همدان تا تهران همه جا مردم از هر دو برادر پیشواز شایسته‌ای نموده بودند. ما عموها را در اتومبیل خود جای داده، متّفقاً" به خانه پدر بزرگ آوردیم. مهاجرت تاریخی برای من از این موقع مفهوم معیّنی بدست آورده بود و در باره آن مرتّباً" عموها را سئوال پیچ می‌کردم. عیسی میرزا بیشتر در این باره حاضر به گفتگو بود و آنچه در باره واقعه ایل سنجابی و اسارت دو عموی خود می‌دانم از او شنیده‌ام. بطوریکه او تعریف می‌کرد، پس از دستگیری عموها، مقامات نظامی انگلستان دادگاه صحرائی تشکیل داده و سلیمان میرزا را بجرم مقابله مسلّح با نیروهای انگلستان در زمان جنگ محاکمه نموده‌اند. در این دادگاه نظامی سر پرسی کاکس معروف شرکت داشته و وظیفه مترجم را نیز عهده‌دار بوده است. سلیمان میرزا هیچگونه پاسخی به سئوالات ژنرال رئیس دادگاه نمی‌دهد و سکوت اختیار می‌کند. سر پرسی کاکس میگوید معلوم می‌شود حضرت والا فقط در مجلس می‌توانید داد سخن بدهید ولی هنگامی که خود را در برابر محکمه صالحه می‌بینید جرأت حرف زدن ندارید. سلیمان میرزا می‌گوید من صلاحیّتی برای این محکمه نمی‌بینم که جوابی در برابر سئوالات آن بدهم. شما نیروهای بیگانه هستید که کشور ما را اشغال نموده و به خود اجازه می‌دهید که در اینجا محکمه تشکیل داده و ایرانیان را محاکمه کنید. من نمی‌خواهم با پاسخ های خود به محکمه غیرقانونی شما صورت قانونی بدهم. وقتی مطالب برای ژنرال رئیس دادگاه نظامی ترجمه می‌شود وی شرحی در باره صلاحیّت دادگاه نظامی صحرائی طبق قوانین انگلستان می‌دهد. سلیمان مرزا می‌گوید حتّی طبق قوانین انگلیس شما حقّ محاکمه مرا ندارید زیرا اوّلاً" من وکیل مجلس هستم و بنا بر قانون ایران و انگلستان نماینده مجلس مصونیّت دارد و کسی حق ندارد تا هنگامی که از او سلب مصونیّت نشده، وی را به محکمه جلب نماید و از سوی دیگر بنا بر قوانین انگلستان هم شما حق ندارید مرا در این دادگاه محاکمه کنید. ژنرال با تعجّب می‌پرسد مطابق کدام قانون؟ سلیمان

میرزا جواب میدهد همان قانونی که طبق آن لردها و شاهزادگان هر جرمی مرتکب شده باشند باید در مجلس لردها که هم‌قطاران آنها نشسته‌اند محاکمه شوند. سر پرسی کاکس فورا" گفت پس استعفای حضرت اقدس‌والا از شاهزادگی ساختگی بوده است؟ سلیمان میرزا جواب میدهد من در برابر ملّت ایران از شاهزادگی استعفا کرده‌ام ولی نه در برابر بیگانگان. محاکمه شاهزادگان باید در مجلس لردها انجام گیرد نه در محکمه صحرائی غیرقانونی در خاک کشور دیگر. عیسی میرزا می‌گفت پس از آنکه مطالب برای رئیس دادگاه ترجمه شد، وی پس از مشورت با افسران دیگر انگلیسی رأی دادگاه را دائر به حبس ابد برای سلیمان میرزا اعلام نمود. سلیمان میرزا با خونسردی رأی دادگاه را شنید و چیزی نگفت. آنگاه سر پرسی کاکس رو به سلیمان میرزا کرده و گفته است شما باید از ریاست دادگاه تشکّر کنید زیرا مستحقّ مجازات اعدام بوده‌اید ولی وی آنرا به حبس ابد تبدیل نموده است. سلیمان میرزا می‌گوید هیچ تشکّری ندارد زیرا یک حکم غیرقانونی را با حکم غیر قانونی دیگر عوض کرده‌اید.

در غیاب سلیمان میرزا و برادرش رویدادهای مهمّی ایران را تکان داده بود. آنچه از زمان کودکی بخاطر من مانده بطور عمده اسامی میرزا کوچک خان، خیابانی و کلنل محمّد تقی خان و شرکت در تظاهراتی بود که از سوی دبستان ترتیب داده شده و در میدان توپخانه برگذار شده بود. شاگردان مدارس همه با پرچم‌های ایران در این تظاهرات شرکت داشته و در میدان توپخانه در برابر تلگرافخانه (که در آن هنگام در دست انگلیس‌ها بود) دست به تظاهر زده بودند. برای چه؟ بر من معلوم نبود. فقط گفته می‌شد که ما ضد قرارداد هستیم و ما هم بدون چون و چرا آنرا پذیرفته و با بزرگسالان همصدا شده بودیم. دیگر از رویدادهائی که از زمان دوران کودکی بیاد مانده کودتای اسفند ۱۲۹۹ است. آنوقت سیزده سال داشتم و تازه سال اوّل متوسّطه را در دارالفنون می‌گذراندم. بخاطر دارم شب زیر کرسی خوابیده

بودم، یکبار صدای ترکش توپها مرا از خواب بیدار کرد. دیدم پدر بزرگ بیدار شده و نشسته است. پرسیدم چه خبر است، گفت چیزی نیست بخواب. من که شنیده بودم بلشویکها از رشت به تهران می‌آیند گفتم آیا اینها بلشویکها هستند؟ پدر بزرگ گفت بخواب این حرفهای نامربوط چیست‌که میزنی. فردای آنروز خبر آوردند که سید ضیاءالدین کودتا کرده و نخست وزیر شده است و قزاقها حکومت نظامی اعلام کرده‌اند. وقتی روز بعد بمدرسه رفتیم اعلاناتی بدر و دیوار چسبانده بودند که عنوان یکی از آنها "حکم می‌کنم" و عنوان دیگرش "هم وطنان" بود. از آنروز ببعد بچه‌ها در کوچه‌ها این شعر را می‌خواندند: هموطنان حکم می‌کنم شهر نظامی شده، آقا سید ضیاء تازه کلاهی شده. پدر بزرگ که تازه از خبر آزادی دو پسر خود از بند دولت انگلستان شاد و خندان شده بود و منتظر ورود آنها به تهران بود، هنگامی که دید سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد و کسی که به آنگلوفیلی معروف خاص و عام بود نخست وزیر شده و یکنفر میرپنج قزّاق بنام رضاخان شصت تیر یا رضا خان ماکسیم تظاهر به دیکتاتوری و قلدری می‌کند و عدّه‌ای از اشخاص سرشناس از قبیل نصرةالدوله وزیر خارجه قرار داد، پدرش فرمانفرما، قوام السلطنه برادر وثوق‌الدوله والی خراسان و غیره بحکم سید ضیاءالدین بوسیله مأمورین رضاخان بازداشت شده‌اند، نامه‌ای به سید ضیاءالدین نوشته در باره پسرانش استفسار نمود که آیا می‌توانند آزادانه به تهران بیایند؟ در جواب وی سید ضیاء نوشته بود "بهتر است فعلا" ایشان از آمدن به تهران خودداری نمایند و در همدان بمانند تا تکلیف قطعی معلوم شود". این نامه را بمحض وصول، پدر بزرگ در حضور مادر بزرگ و عمّه‌ها خواند و من نیز از مضمون آن مطّلع شدم و همانروز تلگرافا" مراتب به سلیمان میرزا و عیسی میرزا که در صدد آمدن به تهران بودند اطلاع داده شد. ضمنا" مبلغی هم پول حواله تلگرافی فرستاده شد که گذران آندو تأمین شود. اگرچه بنا به گفته عیسی‌میرزا وضع آنها طوری بود که نه از لحاظ مسکن و نه از نظر خوراک در مضیقه نبودند و افراد سرشناس حزب دموکرات که سلیمان میرزا را رهبر خود تلقّی می‌کردند از هیچ کمکی مضایقه نداشتند.

باری سلیمان میرزا همراه خود دو نفر مهمان آورده بود که یکی

از آنها کریم سنجابی پسر سردار و دیگری فریدون امینی (پسر وکیل الرعایای کرمانشاهی) بود. بطوریکه توضیح می‌دادند، این هر دو بنا به توصیه اولیاء خود تحت سرپرستی سلیمان میرزا به تهران فرستاده می‌شدند که تحصیل متوسّطه و عالی خود را در این شهر انجام دهند (در آنهنگام در کرمانشاه مدرسه متوسّطه نبود، یا اگر بود معلّم نداشت و ناقص بود). معلوم است که بلافاصله میان این دو نفر و من نوعی دوستی و هم بستگی برقرار شد. البتّه آن هر دو از من بزرگتر بودند ولی وجود سلیمان میرزا و احترام عمیق نسبت باو ما را بهم نزدیک نموده بود. کریم سنجابی پس از مدّت کوتاهی خانه‌ای اجاره کرد و از منزل عمو رفت، ولی فریدون امینی گمان می‌کنم بیش از یکسال در حیاط بیرونی خانه سلیمان میرزا منزل داشت. مقصود از ذکر این مطالب اینست که سلیمان میرزا تصمیم گرفت که هر سه نفر ما به مدرسه علوم سیاسی برویم و تحت نظر زنده‌نام علی‌اکبر دهخدا که مدیریت مدرسه را عهده‌دار بود، "تحصیلات متوسّطه و عالی" را باتمام برسانیم.

من که از سال اوّل دارالفنون چندان رضایتی نداشتم، با کمال میل این پیشنهاد را پذیرفته و دوباره در سال اوّل مدرسه علوم سیاسی ثبت نام کردم. مدرسه سیاسی تهران در آن زمان خود بمنزله یکی از مراکز مباحثات سیاسی بود و اولیاء مدرسه بویژه شخص دهخدا این گرایش دانشجویان را که ناشی از محیط جوشان جامعه ایران در آنزمان بود غیرمستقیم تشویق می‌نمود.

حوادث انقلابی گیلان، آذربایجان و خراسان و بویژه جنبش عظیم ضدامپریالیستی که متعاقب عقد قرارداد ۱۹۱۹ سراسر ایران را فرا گرفت از یکسو و پیروزی انقلاب اکتبر، واژگون شدن حکومت امپریالیستی و استبدادی تزارها، پیام برادرانه لنین و لغو همه قراردادهای تحمیلی حکومت تزاری روسیه از سوی دیگر، مهر و نشان خود را در مجموع اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بجای گذاشته بود. بهمین سبب، کودتای ۱۲۹۹ هنوز توفیق نیافته بود آزادیهای مصرح در قانون اساسی را یکباره زیر پا گذارد. اگرچه گاه بگاه روزنامه‌نگار یا مخالفی را می‌گرفتند و در قزاقخانه شلّاق میزدند، ولی باوجود این، روزنامه‌ها آزادانه منتشر می‌شدند و احمدشاه هم که از توطئه‌های

www.iran-archive.com

رضاخان و حامیان بیگانه وی آگاه بود و نیز در لندن باستناد قانون اساسی که شاه را از مسئولیّت مبرّی می‌نمود از تأئید قرارداد ۱۹۱۹ سرباز زده بود، تشکیل مجلس شورای ملّی را بهترین وسیله برای مقابله با نقشه دیکتاتوری رضا خان و خنثی ساختن فشاری می‌شمرد که از سوی دولت انگلیس در غیاب مجلس بروی شخص او اعمال می‌شد.

واژگون شدن حکومت تزاری و استقرار دولت سوسیالیستی در روسیه چنان شور و هیجانی در میان مردم میهن‌پرست ایران بوجود آورده بود که وصف آن در این نوشته نمی‌گنجد. این اوضاع و احوال بسیاری از جوانان ایرانی و از آنجمله مرا ناخودآگاه بسوی سوسیالیسم می‌کشاند. من بدون آنکه چیزی از تئوری انقلاب اجتماعی بدانم، بی‌آنکه کمترین اطّلاعی از نهضت سوسیالیستی جهان و تاریخ جنبش کارگری داشته باشم، بی‌اختیار خود را مجذوب آن می‌دیدم. از مارکس و لنین جز نام چیزی نمی‌شناختم. عکس لنین را که یکی از جراید آنزمان (روزنامه ناهید) در یک صفحه بزرگ انتشار داده بود، بریده و در بالای اطاق خود کوبیده بودم و بدون آنکه کوچکترین اطّلاعی از نظریّات او داشته باشم خود را پیرو وی می‌شمردم. بیاد دارم در آنزمان، زنده‌یاد فرّخی یزدی که روزنامه طوفان را منتشر می‌کرد، در اداره روزنامه‌اش واقع در خیابان لاله‌زار، تابلوهای رنگی متعدّدی از مارکس، انگلس و لنین آویزان کرده بود و با مقالات انتقادی تندی که انتشار می‌داد، می‌خواست روزنامه طوفان را بمثابه نماینده چپ‌ترین جناح جنبش انقلابی ایران درآورد. ولی روزنامه‌های چپ کم نبودند و بازار روزنامه‌نگاری فقط با مقالات تند و انقلابی مشتری داشت.

فراموش نمی‌کنم روزی که زنده‌یاد میرزاده عشقی با دانشجویان مدرسه سیاسی تماس گرفته می‌گفت می‌خواهم حزب "سوسیالیست جوان" تأسیس کنم، شما هم در جلسه‌ای که فردا در دفتر روزنامه قرن بیستم منعقد خواهد شد، حاضر شوید. من شخصاً با برخی دیگر از هم‌شاگردی‌ها، با شور و شعف این تصمیم را استقبال کرده در بالاخانه روزنامه اجتماع کردیم، ولی پس از یکی دو ساعت معلوم شد غیر از ما فقط یکی دو نفر از کارکنان روزنامه

قرن بیستم حضور یافته‌اند و لذا جلسه گشایش حزب سوسیالیست جوان سرنگرفت.

فزون بر این، تحت تأثیر انقلاب اکتبر و از سوی دیگر نظر به انشعاباتی که در غیاب سلیمان میرزا و دیگر رهبران حزب در سازمان حزب دموکرات بوجود آمده بود و علاوه بر گروههای تشکیلی و غیرتشکیلی، آنها که سلیمان میرزا و یارانش را رها کرده، در کابینه خیالی که بهنگام جنگ تحت رهبری نظام السلطنه مافی و به اتکاء دولت عثمانی و آلمان تشکیل شده بود و کسانی از قبیل مدرّس در آن شرکت داشتند (مدرّس بعنوان وزیر عدلیّه) دیگر از حزب دموکرات خارج شده، راه دیگری در پیش گرفته بودند، دموکراتهائی که سلیمان میرزا رهبر آنها شمرده می‌شد و کسانی چون میرزا طاهر تنکابنی، مساوات و سیّد جلیل اردبیلی در رأس آنها قرار داشتند، تصمیم گرفتند که حزب اجتماعیّون را بوجود آورند. مرامنامه این حزب، تا آنجا که من از یکبار خواندن اتّفاقی آن بیاد دارم، خواهان "تبدیل تملّکات خصوصی به تملّکات عمومی" و یک سلسله اصلاحات اجتماعی بود که اهمّ آنها بیمه کارگری، تقلیل ساعات کار، تعطیل هفتگی و سالیانه و واگذاری زمین به دهقانان بی‌بضاعت و غیره بشمار می‌رفت. در عین حال حزب اجتماعیّون مواضع سیاسی حزب دموکرات، یعنی مبارزه در راه استقلال ملّی و آزادی را همچنان نگاهداشته بود. ائتلاف با گروه سیّد محمّد طباطبائی موجب شد که حزب عنوان "اجتماعیّون ـ عامیّون" یعنی (سوسیال ـ دموکرات) یابد و این نام تا زمانی که سیّد محمّد صادق طباطبائی، رئیس گروه، از طرف رضا خان (که دیگر لقب سردار سپه یافته و نخست وزیر بود)، مأموریّت سفارت ترکیّه را نیافته بود، باقی بود و سپس حزب اجتماعیّون نام خود را از عامیّون جدا ساخت و تا آغاز سلطنت رضا شاه فعالیّت علنی داشت.

بیاد دارم روزی در کتابفروشی بروخیم که آنوقت جنب مدرسه دارالفنون در خیابان ناصریه بود چشمم به کتابی بزبان فرانسه افتاد که در بالای آن نام کارل مارکس نوشته شده بود. بی‌اختیار آن کتاب راخریداری کرده، با شتاب به منزل رفتم. هرچه کوشیدم با فرانسه کمی که در مدرسه

علوم سیاسی یاد گرفته بودم و بکمک فرهنگ از "فقر فلسفه" چیزی سر در آورم نشد که نشد. ناچار از خواندن آن صرف نظر کردم و به فقر آموزش خود تأسّف خوردم.

باری گشایش مجلس چهارم که انتخابات آن پیش از کودتا انجام شده بود، بخودی خود برای نیروهای ملّی و آزادیخواه کامیابی مهمّی بشمار می‌رفت. اگر چه اکثریت مجلس چهارم از نمایندگان زمین‌داران بزرگ و دیگر شخصیّت های روحانی و غیرروحانی متمایل بسیاست انگلستان ترکیب یافته بود و کسانی از قبیل نصرت‌الدوله فیروز (پسر فرمانفرما و وزیر خارجه عاقد قرارداد ۱۹۱۹)، سردار معظّم خراسانی (تیمورتاش)، معتمدالسلطنه، محمّد ولی میرزا فرمانفرمائیان،تدیّن، سلطان العلما، مدرّس و غیره در آن عضویّت داشتند، معذلک وجود عدّه‌ای از اعضاء بنام حزب دموکرات و شخصیّت هائی مانند سلیمان میرزا اسکندری، میرزا طاهر تنکابنی، مساوات، سیّد جلیل اردبیلی، میرزا شهاب کرمانی در این مجلس و محبوبیّتی فوق‌العاده بویژه سلیمان میرزا، نظر به شرکت فعّالش در انقلاب مشروطه و اقداماتش از دوره دوّم مجلس (که بجای پدر نگارنده به نمایندگی تهران انتخاب شده بود) ببعد و در ایّام جنگ و دوران اسارتش در هندوستان، در میان مردم کسب کرده بود به این اقلیّت اجازه میداد که نقش چپ ملّی و دموکراتیک را با موفقیّت انجام دهد و گاه در زد و خوردهای پارلمانی کامیاب گردد.

بدیهی است که این رویدادها و زد و خوردهای پارلمانی در دانشجویان بطور کلّی و بویژه در دانشجویان مدرسه علوم سیاسی مؤثّر بود و همواره مباحثاتی برمی‌انگیخت که بیشتر جنبه احساسی داشت. مذاکرات، زد و خوردهای مجلس و تظاهرات مردم بیش از پیش توجّه مرا بخود جلب می‌کرد و غالبا" از کارتهائی که در اختیار عموی من بعنوان نماینده مجلس بود و اجازه ورود به تالار جلسات مجلس می‌داد، استفاده کرده و در جلسات مهمّ و جنجالی حاضر می‌شدم. نطق‌های مهمّ سلیمان میرزا از جمله در مخالفت با اعتبارنامه نصرت‌الدوله فیروز بعنوان عاقد قرارداد و مخالفت وی با دولت قوام‌السلطنه و برخی استیضاحات و سئوالاتی که بنمایندگی فراکسیون اقلیّت

مطرح می‌نمود هنوز تا حدودی در ذهن من مانده است.

سلیمان میرزا با استفاده وسیع از احکام مذهبی و غالبا" با استناد به نهج البلاغه، دهان مخالفین خود از جمله مدرّس، سلطان العلما و غیره را می‌بست. ولی با این وجود، تحریکات علیه او از طرف ارتجاع آنگلوفیل بسرکردگی مدرّس، رفته‌رفته بصورت تکفیر درمی‌آمد. سندی منتشر کردند که گویا چند نفر از علمای نجف و مراجع تقلید سلیمان میرزا را تکفیر نموده‌اند، ولی بعدا" معلوم شد که سند از بیخ جعل است و فقط برای خراب کردن وجهه او در میان مردم دیندار و بازاریان ساخته شده است. در اشعاری که عشقی بمناسبت پایان دوره چهارم مجلس سروده است به این تکفیر اشاره کرده، می‌گوید: "تکفیر سلیمان نمازی و دعائی؟ - ملّت به کجائی؟ در بیستمین قرن سپس حربه تکفیر؟" و نیز در باره برخی دیگر از چهره‌های مهمّ این مجلس اشعاری سروده است که در واقع بازتابی از قضاوت عمومی ملّیون و آزادیخواهان آن عصر بشمار می‌رود.

علاقه مفرطی داشتم که در تظاهرات مردم حضور بهم برسانم. البتّه ناخودآگاه و چشم بسته هوادار حزب اجتماعیون و مخالف اکثریت بودم و لذا در اجتماعاتی شرکت می‌کردم که علیه ارتجاع تظاهر می‌شد. در واقع در آنزمان خیابان در دست دو گروه اقلیّت و اکثریّت مجلس بود و بازار نیز بدو دسته تقسیم شده بود: هواداران مدرّس، قوام السلطنه، نصرت‌الدوله و غیره و طرفداران سلیمان میرزا و اقلیّت مجلس. چند تا از این نمایشها را بخاطر دارم که آخرین آن مربوط به دوره پنجم مجلس و زمان نخست وزیری رضاخان (سردار سپه) است. اگرچه این تظاهرات همواره کم و بیش همراه با برخوردهائی با پلیس بود ولی چون در برابر مجلس انجام می‌گرفت و رئیس وقت مجلس موتمن‌الملک (پیرنیا) در مورد تظاهراتی که در برابر یا درون عمارت مجلس انجام می‌گرفت اجازه مداخله نمی‌داد و چون خود نفسا" آریستوکراتی لیبرال و هوادار مشروطیت و آزادیهای مصرح در قانون اساسی بود، شهربانی جرأت نمی‌کرد با مداخلات مستقیم خود مانع نمایشها گردد. ولی آخرین نمایش مهمّی که بیاد من مانده و خود در آن حضور داشته‌ام،

www.iran-archive.com

نمایش بزرگی است که از سوی مدرّس و وابستگان به اقلیّت دوره پنجم، یعنی فراکسیون ۱۴ نفری (مدرّس - ملک‌الشعراء بهار)، برای پشتیبانی از استیضاحی که همانروز باید از سردار سپه می‌شد سازمان داده شده بود. با اینکه سلیمان میرزا آنروز از دادن بلیط ورودی مجلس بمن امتناع کرده بود و می‌گفت امکان برخوردهائی هست و لذا بهتر است از حضور در مجلس خودداری نمائی، معذلک من بکمک دائی خود عبّاس اسکندری که آنزمان با سمت صاحب امتیاز و سردبیر روزنامه سیاست می‌توانست نه تنها خود به مجلس وارد شود، بلکه اشخاصی را بعنوان همکار روزنامه نیز همراه خود بیاورد، توانستم وارد عمارت بهارستان شوم. این نمایش عظیمی بود. مردم با شعارهای گوناگون نه تنها میدان جلوی بهارستان را اشغال نموده بودند بلکه بدرون مجلس راه یافته و با اجازه مؤتمن‌الملک در تمام باغ بزرگ بهارستان نفوذ نموده بودند. عدّه‌ای از اینها شعارهائی از این قبیل "ما جمهوری نمی‌خواهیم، اسلام می‌خواهیم" روی پلاکات‌ها نوشته، همراه آورده بودند. برخی دیگر از شعارها مستقیم و غیرمستقیم علیه شخص رضا خان و قلدریهای او و مأمورانش بود. من در میان جمعیّت در درون مجلس بودم و به صحبت‌ها گوش می‌دادم. یکی می‌گفت "اگر جلوی این رضا قلدر را نگیریم، بزودی مجلس تعطیل خواهد شد و سر تمام علما و بزرگان را زیر آب خواهند کرد". دیگری می‌گفت: "این مرد اصلا" بابی است و با اسلام طرف است". یکی دیگر می‌گفت: "نه بابا آخر این آدم در روضه‌خوانی‌ها و سینه‌زنی‌ها شرکت می‌کند و حتّی خودش گل به تن می‌مالد و سینه می‌زند. این چه جور بابی است؟". نفر اوّل جواب داد: "اینها برای فریب مردم است والاّ چرا می‌خواهد رئیس جمهور بشود و ایران را مثل ترکیه نماید؟". من به این گفتگو گوش می‌دادم و از مخالفت مردم با سردار سپه معنا" راضی و خرسند بودم. من سرگرم گوش دادن به این گفتگوها بودم که یکباره دیدم مردم بهم فشار می‌آورند و از هرطرف متوجّه درهای خروجی مجلس شده‌اند. جمعیّت مرا می‌برد. از کسی سئوال کردم چه خبر است؟ گفت یارو وارد مجلس شده است. گفتم خوب چه میشود برای جواب استیضاح حاضر شده است، گفت "آخر بدمصّب خودش می‌زند و به سربازها دستور حمله به مردم داده است". یکی دیگر گفت بهنگام ورود سردار سپه به مجلس برخی از تظاهرکنندگان آجر و سنگ بسوی او پرتاب کرده‌اند و او هم

www.iran-archive.com

برآشفته دستور حمله بمردم و تخلیه قهرآمیز بهارستان را داده است. بهر حال من بسوی یکی از درهای آخر باغ رانده شدم و با اینکه سربازان با تفنگ مردم را می‌زدند، نمی‌دانم چطور شد بمن نخورد و از در بی‌آسیب خارج شدم. بلافاصله درشکه‌ای گرفته، بتاخت بخانه رفتم تا نوبر خبرها را من برای پدر بزرگ و دیگران برده باشم. بعدا" شنیدم که عدّه‌ای کشته و جماعت بسیاری زخمی شده‌اند و روز بعد بار بار کفش و گیوه کسانی را که در حین فرار جا گذاشته بودند، از مجلس بخارج برده‌اند. از قراریکه عمومیم روز پس از این واقعه برای پدر بزرگ تعریف می‌کرد، مؤتمن‌الملک سخت برآشفته و سردار سپه را مورد عتاب و بازخواست قرار داده بود و بوی گفته بود مجلس خانه ملّت است و من بعنوان رئیس مجلس مسئول آن هستم، شما در خارج حکومت دارید و می‌توانید هر دستوری بخواهید بسربازان و مأمورین بدهید ولی در محوطه مجلس حکم با من است و سربازان و افسرانی که در اینجا بصورت گارد مجلس کار می‌کنند، زیر فرمان من هستند. می‌گفتند مؤتمن‌الملک حتّی تهدید کرده بود که فورا" جلسه علنی را تشکیل داده و حکم بازداشت سردار سپه را به تصویب مجلس برساند ولی وکلائی از قبیل تدیّن و دیگران از این اقدام جلوگیری کرده‌اند. بهرحال فردای همانروز سردار سپه از تهران خارج شده، بصورت قهر به رودهند ملکی که اخیرا" در راه دماوند بدست آورده بود، می‌رود. احتمال یک کودتای دیگر و مداخله امرای ارتش به پشتیبانی واشاره رئیس خود مجلس را وادار نمود هیئتی را به رودهند روانه کرده، از سردار سپه استمالت نموده خواهش کند دوباره به تهران برگردد.

باید اعتراف کنم که در مورد رضاخان (سردار سپه) در معرض تأثیر دو نوع ارزیابی مختلف قرار داشتم. از سوئی عموی من (سلیمان میرزا) بگمان اینکه سردار سپه عنصر ملّی و جمهوریخواه است و در نظر دارد اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ترقّیخواهانه‌ای انجام دهد، از او پشتیبانی می‌کرد، بحدّی که حتّی حاضر شده بود باصرار رضا خان و جمعی از هوادارانش تن دهد و در کابینه او با سمت وزیر فرهنگ شرکت نماید، عملی که، با وجود استعفاء او از وزارت و مخالفتی که در مجلس مؤسّسان با سلطنت رضا خان نموده بود،

آشکارا بزیان محبوبیّت او در میان بازاریان و طبقات متوسّط شهری تمام شد. از سوی دیگر، دائی من (عبّاس اسکندری) مدیر روزنامه سیاست با اقلیّت مجلس (به قیادت مدرّس) در ارتباط بود و سردار سپه را مردی ارتجاعی و ضد ملّی می‌دانست و به پشتیبانی دربار قاجار و عدّه‌ای از محافل مذهبی و ملّی برای برانداختن دولت سردار سپه می‌کوشید. از آنجا که محیط پرورش و آموزشی که من در آن قرار داشتم، مرا ناخودآگاه بصورت یک دموکرات درآورده بود، اصولاً" از زورگوئی، قلدری و دیکتاتوری منزجر بودم و لذا چون اقدامات خودسرانه سردار سپه با طبع دموکرات منشی من سازش نداشت، در این مورد بیشتر به سوی نظریّات دائی خود گرایش داشتم. گمان می‌کنم سلیمان میرزا خود، این واقعیّت را بزودی و در عمل دریافته بود (وچنانکه بعدها می‌گفت، شرکت در کابینه سردار سپه را اشتباه می‌شمرد و معتقد بود که سیاست دولت شوروی نیز مبنی بر پشتیبانی از دولت سردار سپه، نه تنها بسیاری از دموکراتهای انقلابی و سوسیالیست را به اشتباه انداخت بلکه حزب کمونیست ایران را نیز گمراه ساخت). از همین رو، هیچگاه درصدد برنیامد که مرا بسود سیاستی که حزب اجتماعیّون و خود او پیش گرفته بودند، متقاعد سازد. ولی از آنجا که بسیاری از مرتجعین سرشناس بموقع از قبیل شاهزاده فرمانفرما، قوام السلطنه، نصرت‌الدوله فیروز، تیمورتاش، محمّد ولی میرزا فرمانفرمائیان و روحانیانی چون مدرّس، سلطان‌العلما و حاج آقا جمال و غیره، در صف مخالفین سردار سپه قرار داشتند، تحلیل جریان برای من دشوار می‌شد و نمی‌توانستم این نعل وارونه سیاست‌بازان عصر و بیگانگانی را که الهام‌بخش آنان بودند، درک کنم. بنابراین عملاً" هم مقابل نظر عمو و هم در صف مخالف دائی خود قرار گرفته بودم و اطمینان محکم هم به قضاوت خود در مورد سردار سپه نداشتم زیرا عدّه‌ای از روشن‌فکران جوان آنزمان مانند عبّاس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، اقدامات او را در ایجاد ارتش واحد ملّی، استقرار نظام وظیفه عمومی، سرکوب گردنکشان فئودال و بویژه مخالفت با سلطنت قاجار و هواداری از جمهوریّت، دلائل و قرائن مسلّمی در جهت ترقّیخواهی وی می‌شمردند و لذا هرگونه مخالفت با سردار سپه را اقدامی بسود ارتجاع تلقّی می‌نمودند.

نمایشی را که عارف قزوینی علیه سلطنت قاجار به هـــــــواداری از جمهوریّت (در واقع بسود سردار سپه) ترتیب داده بود، از خاطرم نمی‌رود. در این نمایش که برنامه آنرا عارف خود تنظیم کرده بود و نوازندگـــــــی و خوانندگی تصنیف های ساخته خود را عارف شخصا" بعهده داشت، من نیـــز در زمره کسانی بودم که امکان حضور در این نمایش را، از دولت سر عمویـــم سلیمان میرزا، یافتم. وی، بلیط لژی را پرداخته بود، ولی خود بمناسبـــت آنکه وزیر فرهنگ دولت سردار سپه بود و نمی‌توانست رسما" در نمایشی بنفـع جمهوریّت شرکت نماید بلیط خود را در اختیار من و منوچهر اسکندری (عمّـــه زاده من) قرار داد و بدینسان هردوی ما در این نمایش حضور یافتیم. در این نمایش عدّه زیادی از روشن‌فکران، استادان و کارمندان دولتی، شعـــــرا و نویسندگان حضور داشتند. بخاطر دارم هنگامی که عارف یکی از تصنیف های خود را هماهنگ با تار خواند، تمام سالن به پا خاست و با کف زدنهـــای شورانگیز او را تشویق نمود. یکی دو بیت از آن تصنیف که بیادم مانده است بدینقرار بود:

"تا که آخوند و قجر زنده در ایرانند
این ننگ را کشور دارا بکجا خواهد برد"

"کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور
بزیر سایه آن زندگی مبارک بـــــاد"

این خاطرات فقط توصیف ناقصی از شرایط سیاسی و اجتماعی دوران کودکی و تحصیل من در ایران را منعکس می‌سازد. مدرسه علوم سیاسی که زیـر مدیریّت علی اکبر دهخدا، شخصیّت آزادیخواه و دانشمند معروفی اداره می‌شد، که نامش با آزادیخواهان صدر مشروطه و روزنامه صوراسرافیل پیوند یافتـــه است، خود بصورت مرکزی برای پرورش اندیشه های دموکراتیک و انقلابـــــی درآمده بود و اغلب استادان آن مدرسه نیز از میان کسانی انتخاب شده بودند که خود در زمره ترقّیخواهان و آزادی‌خواهان بشمار می‌رفتند.

حوادث انقلابی گیلان و آذربایجان و خراسان و جنبش عظیـــــــم ضدامپریالیستی خلق که متعاقب قرارداد اسارت آور ۱۹۱۹ سراسر ایـــــران

را فرا گرفته بود، مهر و نشان خود را در مجموع اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بجای گذاشته بودند. واژگون شدن حکومت امپریالیستی و استبدادی تزارها، پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پیام لنین دائر به[لغو] همه قراردادهای تحمیلی حکومت تزاری روسیه چنان شور و هیجانی در میان مردم میهن‌پرست ایران بوجود آورده بود که وصف آن در این نوشته نمی‌گنجد. این اوضاع و احوال بسیاری از جوانان ایرانی و از آنجمله مرا بطور ناخودآگاه بسوی جنبش انقلابی دموکراتیک و ضدامپریالیستی می‌کشاند. شرایط ویژه خانوادگی من که از آن در ابتدای این خاطرات سخن رفت نیز در من تأثیر ژرفی داشت. من بدون آنکه چیزی از تئوری انقلاب اجتماعی بدانم، بی‌آنکه کمترین اطّلاعی از نهضت سوسیالیستی جهان و تاریخ جنبش کارگری داشته باشم، بی‌اختیار خود را مجذوب سوسیالیسم می‌دیدم. از بنیادگذاران سوسیالیسم علمی، از مارکس و انگلس و همچنین از لنین جز نام چیزی نمی‌شناختم. تصویر لنین را که یکی از روزنامه‌های آنزمان (گمان می‌کنم روزنامه ناهید) در یک صفحه بزرگ انتشار داده بود، بریده و در بالای اطاق خود کوبیده بودم و بدون آنکه کوچکترین اطّلاعی از نظریّات او داشته باشم، خود را پیرو او می‌شمردم. روزی در کتابفروشی بروخیم که آنوقت در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) جنب مدرسه دارالفنون بود، چشمم به کتابی بزبان فرانسه افتاد که در بالای آن نام کارل مارکس نوشته شده بود، بی‌تأمّل آن کتاب را خریداری کرده، با شتاب به خانه رفتم. هرچه کوشیدم با فرانسه کمی که در مدرسه سیاسی یاد گرفته بودم، بکمک فرهنگ فرانسه و فارسی از کتاب "فقر فلسفه" چیزی سر درآورم، نشد که نشد. ناچار از خواندن آن صرف‌نظر کردم و به بیمایگی خود تأسّف خوردم.

برای من "انقلاب" بطور مطلق مطرح بود. میان انقلاب فرانسه (که در دبیرستان مجملی از تاریخ آنرا بما آموختند) و انقلاب روس (که جز نام چیزی از آن و هدفهایش ذکر نمی‌شد) تفاوتی قائل نبودم و در عالم تخیّل چنین می‌پنداشتم که یک روز مردم خود بخود برمی‌خیزند و مانند مردم فرانسه "قلعه باستیل" را تصرّف کرده، ستمگران را تار و مار نموده، حکومت را بدست می‌گیرند. ولی در پاسخ به این پرسشها که چگونه مردم با هم متّحد می‌شوند

و شورش می‌کنند، انگیزه و هدفهای اجتماعی آنها چیست و چه سازمان حکومتی را جانشین نظم موجود می‌کنند؟ عقلم قد نمی‌داد. فقط طوطی‌وار جمله‌ای را که در مرامنامه حزب اجتماعیّون نوشته شده بود و بخاطر سپرده بودم تکرار می‌کردم: "تبدیل تملّکات خصوصی به تملّکات عمومی" ولی هیچگونه تصوّر روشنی از مفهوم این شعار، لزوم طرح آن در شرایط ایران آنروز و حدود و چگونگی بسامان رساندن آن نداشتم. با این وجود دستگیره‌ای بود که بمدد آن می‌کوشیدم در مباحثاتی که میان دانشجویان مدرسه علوم سیاسی و یا خارج از آن درمی‌گرفت چیزی بگویم و در پیرامون آن گفتگو راه بیاندازم.

باری، با چنین توشه ناچیز سیاسی ولی با دلی آکنده از احساسات انقلابی و سری پر از شور آموختن و فراگرفتن مسائل سیاسی و اجتماعی راهی فرنگستان شدم. روز عزیمت را از تهران هرگز فراموش نمی‌کنم. پدر بزرگم (محسن میرزا اسکندری که لقب کفیل‌الدوله نیز داشت) مرا تا دم در خانه مشایعت نمود و با چشمانی گریان به من گفت: "خرسندم که زنده ماندم و توانستم وصیّت پدرت را در مورد اعزام تو به فرانسه انجام دهم. بقیّه با خود توست که با کار و کوشش خود در تحصیلات، روان پدر شهیدت را شاد سازی".

اینرا مدّتها پیش از مادرم، عموهایم، پدر بزرگم و دیگر خویشاوندان نزدیک مکرّر شنیده بودم که پدرم (یحیی میرزا اسکندری) در بستر مرگ تنها وصیّتی که کرده بود این بود که مرا در سنّ هیجده سالگی برای تحصیل به فرانسه بفرستند. بعدها که به اوراق و یادداشتهای بازمانده از پدرم دست یافتم، دانستم که او مانند اکثر انقلابیّون و ترقّیخواهان صدر مشروطه، کشور فرانسه را بعنوان مهد انقلاب اجتماعی، آزادی و ترقّی تلقّی می‌کرده و بدین سبب در واپسین دم خواسته است که یگانه فرزندش در آن "مکتب انقلابی" تربیت شود.

چند روز از ورود من به پاریس نگذشته بود که در زیرزمین مترو نام ایستگاه باستیل نظرم را جلب کرد. بی‌اختیار بکمک نقشه و راهنمائی عابرین، راه آن ایستگاه را در پیش گرفتم. هنگامی که در میدان سر درآوردم،

www.iran-archive.com

سرگردان بهر سوئی می‌نگریستم تا مگر ویرانه‌های آن قلعه را پیدا کنم. چون چیزی نیافتم بیکی از مأمورین پلیس راهنمائی مراجعه کرده، از او پرسیدم ممکن است ویرانه قلعه باستیل را بمن نشان دهد؟ وی با تبسّم پرمعنائی سر تا پای مرا وارانداز کرد و گفت: آقا این قلعه را ملّت ویران ساخته و اثری از آن بجای نگذاشته است. از نادانی خود شرمنده شدم و با خود قرار گذاشتم یکبار درست تاریخ انقلاب فرانسه را بخوانم تا دیگر چنین "روسیاهی" بار نیاورم.

جامعه فرانسه برای من از هر حیث آموزنده بود. کسی که تا آنوقت قدم خود را از تهران بیرون نگذاشته بود و تنها مسافرتش در آنزمان از تهران به تجریش و حدّاکثر از اوین و درکه تجاوز نمی‌کرد، ناگهان خود را در دنیائی جوشان و خروشان و زندگی پرتحرّکی می‌دید که همه چیز آن برای او تازگی داشت. تازه چند سال از پایان جنگ جهانی اوّل می‌گذشت و با اینکه فرانسه از آن جنگ فیروز بیرون آمده بود، با پی‌آمدهای نکبت‌بار جنگ دست بگریبان بود. ارزش فرانک هر روز نسبت به لیره انگلیسی و دلار تنزّل می‌کرد و ناچار کالاها گرانتر می‌شد و شرایط زندگی توده‌های مردم به سختی می‌گرائید.

در این اوضاع و احوال، برای اوّلین بار خبر اعتصاب کارگران معادن ذغال که در روزنامه‌ها، بویژه در روزنامه اومانیته، ارگان حزب کمونیست فرانسه، منتشر می‌شد، نظر مرا قویاً" بخود جلب کرد. کارفرمایان و دولت به خواستهای کارگران ترتیب اثر نمی‌دادند، لذا اعتصاب یکی دو هفته طول کشید و سرانجام با مداخله اتّحادیه‌ها، قسماً" به سود خواستهای معدنچیان شمال فرانسه پایان یافت. هنوز در تصوّری که من از مفهوم انقلاب داشتم، مقام اعتصابهای کارگری روشن نبود. گمان می‌کردم که اعتصاب صرفا" جنبه اقتصادی دارد و لذا در مفهوم سیاسی انقلاب نمی‌گنجد.

باری رفورم پولی پوانکاره و تثبیت فرانک، ماندن مرا در پاریس دشوار ساخت. ناچار از دانشگاه پاریس تقاضا کردم پرونده مرا به دانشگاه گرونوبل منتقل نمایند. پس از دریافت پاسخ موافق روانه شهر گرونوبل شدم

www.iran-archive.com

و توانستم در خانواده‌ای فرانسوی پانسیون نسبتا" ارزانی پیدا کنم و در دانشکده حقوق گرونوبل به تحصیل خود ادامه دهم. اگرچه علم حقوق و اقتصاد برای من بسیار جالب بود، ولی فلسفه و جامعه شناسی را بیشتر دوست می‌داشتم و بهمین جهت بیشتر اوقات من در کلاسهای دانشکده ادبیات (قسمت فلسفه) می‌گذشت.

www.iran-archive.com

## از دفتر یادمانده‌ها*

زندگی سیاسی نگارنده زمانی نزدیک به شصت سال را در بر می‌گیرد و طبعاً" با رویدادهای مهمّی از تاریخ کشور ما و وقایع بین‌المللی قرین است. بسیاری ملاحظات اخلاقی و سیاسی همواره مرا از نوشتن خاطرات خود و از جمع آوری و نگاهداری اسناد، باز داشته‌اند. ولی اکنون که اوضاع دیگری در کشورما و در درون حزب توده ایران پدید آمده و آفتاب عمر من نیز به لب بام رسیده است، دریغ آمدم که یادمانده‌ها را بروی کاغذ نیاورم و بهمراه خود برای همیشه دفن کنم. با سرنگون شدن رژیم پلیسی شاه و انحلال ساواک بسیاری از محظورات سیاسی در مورد انتشار این خاطرات از میان برداشته شده است و از سوی دیگر روش تحریف سیستماتیک تاریخ جنبش بسود سیاست گروه معیّنی، فاش ساختن حقایق تاریخی را در برابر نسل جوان انقلابی کشور ما تا حدّ یک وظیفه اجتماعی بالا می‌برد. در برابر نقض آشکار اصول عقیده‌ای و فرهنگی و اخلاقی از سوی رهبری کنونی حزب توده ایران، دیگر جائی برای استناد به انضباط حزبی و ملاحظات خصوصی باقی نمی‌ماند. بدینسان راه نگارش این خاطرات گشوده شده است. باشد که انتشار آن بمنزله هشدار آگاه کننده‌ای برای نسل انقلابی کشور ما در برابر زودباوریها و داوریهای نادرست تلقّی گردد.

۱ - از بازگشت به ایران تا زندان
۲ - دوران زندان
۳ - پس از رهائی از بند : الف) از تشکیل حزب تا کنگره اوّل
ب) نمایندگی مجلس و فراکسیون توده
ج) شرکت در دولت قوام
د) مسئله آذربایجان
هـ) شکست جنبش آذربایجان و دوران افول حزب
و) مهاجرت اجباری من و دیگران
ز) حادثه دانشگاه و ممنوع شدن حزب
ح) دوره زمامداری مصدّق

---

*این برگ منفرد که احتمالا" طرح دیگری برای آغاز خاطرات ر. اسکندری است در اسناد شخصی ایشان موجود بود.

www.iran-archive.com

## از بازگشت به ایران تا زندان

چنانکه سابقاً" متذکّر شدم، بنا بدستور تیمورتاش،دولت رضا شاه از پرداخت حقوق قانونی من سر باز زد و آنرا متوقّف ساخت. ناچار برای ادامه تحصیلات خود به پدر بزرگ خود وکالت دادم که خانه پدری، یگانه ارثیه‌ای که از پدر بزرگوار باقی مانده بود، بفروش رسانند. ولی فروش خانه مدّتی طول کشید و من در وضع مالی اسفناکی قرار داشتم و اگر اعتبار خانواده فرانسوی مهماندار من و کمک های دوستان عزیزی چون دکتر آزموده نبود، ادامه زندگی و تحصیل من در فرانسه امکان‌پذیر نمی‌بود. بهمین سبب خود را مجبور به مراجعه به سفارت ایران در پاریس دیدم. در آنهنگام حسین علا سفیر کبیر ایران بود و اسمعیل مرآت، ریاست اداره سرپرستی دانشجویان را بعهده داشت. مراجعه من نتیجه‌ای نداد و سفارت و اداره سرپرستی باستناد فعالیت سیاسی من صریحاً" از هرگونه کمک دریغ نمودند و حتّی با اصرار می‌خواستند مرا وادار کنند که تحصیل خود را ناتمام گذاشته بایران مراجعت نمایم و برای این منظور سفارت حاضر شده بود که مخارج مراجعت مرا به ایران بپردازد. من این پیشنهاد را رد کردم و گفتم تا تحصیل پایان نیاید به ایران برنخواهم گشت. باری، در این اثناء خانه بفروش رفته بود و تدریجاً" قیمت آن بصورت خرج تحصیل برای من فرستاده می‌شد. امتحانات لیسانس حقوق را با موفقیّت گذرانده و درصدد ثبت نام در دکترا بودم که از بخت بد مادام رنه، صاحب پانسیونی که اینهمه بمن محبت و مهربانی داشت و حاضر بود تا پایان تحصیلات بمن اعتبار کرده و مطالبات خود را وصول نکند، ناگهان درگذشت و پانسیون نیز منحل شد. ناچار اطاق محقّری را کرایه کردم و درصدد برآمدم که کاری برای خود دست و پا کنم، ولی بهر دری زدم جواب رد شنیدم. روز بروز عرصه بر من تنگ‌تر می‌شد. در این میان دکتر آزموده نیز از گرونوبل به پاریس منتقل گردید و استفاده از مهربانیهای برادرانه او نیز دیگر میسّر نبود. بدینسان همه درها بروی من بسته شد و چاره‌ای جز اینکه نوشتن رساله دکترا را رها کرده و به ایران مراجعت نمایم، نداشتم. پولی در بساط نبود که بتوانم وسائل مراجعت خود را آماده سازم. مرتضی علوی

www.iran-archive.com

و دکتر ارانی که از این وضع اطلاع یافتند، بمن پیشنهاد کردند که به آلمان بروم تا بلکه در آنجا راهی برای ادامه تحصیل من پیدا کنند، ولی سفارت آلمان بنا به اشاره سفارت ایران از دادن ویزا برای مسافرت به آلمان خودداری نمود. این اوضاع و احوال مرا واداشت که بار دیگر به سفارت ایران مراجعه کرده وعده گذشته آنها را برای پرداخت وسائل مراجعت من به ایران یادآور شوم. حسین علاءدر جواب من نوشت مقتضی است به مارسی مسافرت کرده، در آنجا از کنسول ایران بنام میزایانس وسائل حرکت را بگیرم. ناگزیر تن به این پیشنهاد داده، در تابستان سال ۱۳۱۰ بسمت مارسی حرکت کردم. آقای میزایانس اظهار داشت که فقط ۱۲۰۰ فرانک برای مخارج سفر شما در نظر گرفته شده ولذا یک بلیط کشتی از مارسی تا بندر باتوم در شوروی برای شما گرفته شده است. نگاه کردم دیدم بلیط کشتی درجه چهارم است و ۸۰۰ فرانک هم بمن داد و گفت پس از رسیدن به باتوم می‌توانید با راه آهن به ایران بروید. من نه از وضع درجه چهارم کشتی خبر داشتم و نه از میزان مخارج مسافرت از باتوم به ایران. ناگزیر بلیط و پول را گرفته، فردای آنروز به کشتی نشستم. معلوم بود که این راه را سفارت ایران از آن جهت انتخاب کرده است که مانع از مسافرت من از طریق آلمان بشود. در این کشتی دو ایرانی دیگر نیز با من همسفر بودند. یکی از آنها مهندس بازرگان و دیگری رادسر (پسر ادیب‌السلطنه رادسر رئیس کلّ شهربانی وقت) بود. در عرشه کشتی با هم بودیم و متّفقا" دریا را تماشا می‌کردیم ولی بهنگام غذا معلوم شد که باید از یکدیگر جدا شویم. آنها بلیط درجه ۲ داشتندو سالون معیّنی برای صرف غذا داشتند، ولی من هنگامی که از یکی از ملّاحان جویا شدم که سالن غذاخوری درجه چهارم کجاست نگاه استهزا آمیزی بمن کرد و عرشه را نشان داد. معلوم شد که باید خود به آشپزخانه کشتی بروم و غذای خود را گرفته و در عرشه روی زمین صرف نمایم. از خوابگاه جویا شدم معلوم شد که آنهم روی عرشه کشتی بدون تختخواب و لوازم خواب است. دریا حال مرا بهم زده بود، نه می‌توانستم غذائی بخورم و نه جای استراحتی داشتم. ناگزیر به یکی از افسران مراجعه کرده ۶۰۰ فرانک بلیط درجه سوّم گرفتم و فورا" به خوابگاه رفته تا دو روز از جا برنخاستم تا کم‌کم حال من بجا آمد و توانستم به سالون غذاخوری رفته، چیزی بخورم. دریا

آرامتر شده بود و حال من نیز بهبود یافته بود. خلاصه، سفر دریا یازده روزطول کشید و پس از توقّف در بندره پیره (یونان) و اسلامبول و بندر پستی، کشتی ما را در باتوم پیاده کرد. در گمرک باتوم چمدانهای ما را پلمب کردند و قرار شد به یکی از مهمانخانه‌های شهر برویم. من جمعاً" بیش از ۲۰۰ فرانک نداشتم و کاملا" معلوم بود که این پول حتّی برای اقامت در مهمانخانه و خوراک دو روزه کافی نیست چه رسد به خرید بلیط راه آهن و غیره. دو همسفر ایرانی من (مهندس بازرگان و رادسر) با اینکه وضع مرا می‌دانستند حتّی یک کلمه هم بصورت تعارف با من رد و بدل نکرده، از من‌دوری می‌جستند. فردای آنروز معلوم شد که آنها بلیط راه آهن خود را گرفته و از راه جلفا تبریز، عازم تهران هستند. این آقایان حتّی از من سئوال نکردند که با چه وسیله خیال مسافرت دارم و چگونه پول مهمانخانه و بلیط سفر را خواهم پرداخت. باری چاره‌ای ندیدم جز اینکه به کنسولگری ایران مراجعه کرده، برای ادامه مسافرت پولی قرض کنم. آدرس کنسولگری را از مهمانخانه گرفته بهر زحمتی بود خود را به آنجا رساندم. آقای کنسول تشریف نداشتند و ناچار تا نزدیک ظهر منتظر شدم تا ایشان آمدند و با هزار افاده مرا پذیرفتند. جناب کنسول پس از آنکه از منظور من آگاهی یافت، خود را بیشتر جمع کرد و کوشید با یک رشته معاذیر اداری از قبیل نداشتن بودجه، مشکلات ارتباطی و مبادلات ارزی و غیره مرا از سر خود باز کند. ولی اضطرار مرا واداشت که رو سفت کرده، اعلام کنم تا کنسولگری وسائل مسافرت مرا به ایران فراهم نکند، از محل کنسولگری خارج نخواهم شد. خلاصه جناب کنسول پس از آنکه دید اندرزهای پدرانه و بهانه‌های اداری و همچنین پیشنهادهای معامله لباس و غیره فایده‌ای ندارد قبول کرد که مبلغ چهار چروونس (۴۰ روبل) در مقابل تعهّد کتبی پرداخت چهار لیره انگلیسی در تهران بمن بپردازد. با این مبلغ فقط ممکن بود حساب مهمانخانه و نهایت یک بلیط درجه سوّم را تا باکو پرداخت. با وجود این پذیرفتم و با امید اینکه در باکو از تهران تلگرافا" پول بخواهم، با اوّلین قطار حرکت کردم. برخورد اتّفاقی من در مهمانخانه باکو با دکتر غلامحسین مصدق که بهمراه آقای ابوالنصر عضد و خانم دفتر الملوک خواهر دکتر مصدق از راه باکو عازم تهران بودند...

www.iran-archive.com

از یادمانده‌های دوران زندان*

## کریم لر

پیش از ظهر تیر، مرداد یا شاید اواخر خردادماه بود. آفتاب کورکننده‌ای فضای باغچه بند هفت زندان قصر را فرا گرفته بود. هرکدام از زندانیان سیاسی این بند زیر درختی خزیده بودند. برخی کتابی می‌خواندند و بعضی دیگر بساط شطرنج از خمیر ساخته زندانیان عادی را در زیر درخت‌ها پهن کرده و دونفر دونفر بازی میکردند. شماری زندانی دیگر که از گرما نه سامان حرکت داشتند و نه حوصله خواندن، گروه گروه دور شطرنج بازان ایستاده و مشغول "دوچاق کنی" بودند. یکی از بازی‌کنان اشتلم می‌کرد و به ترکی می‌گفت "ایندی توتر اوسیونه انظار تماشا". دیگری که ظاهرا" در حال باختن بود، برای توجیه حرکت نادرست خود یکی از دوچاق کنان را مورد خطاب و مواخذه قرار داده می‌گفت اگر تو نگفته بودی که اسب را بپا! من وزیر او را زده بودم یا پیاده‌ام را وزیر کرده بودم و گفتگوهائی از این قبیل که گاه به دعوا و فحاشی نیز می‌انجامید.

کریم زیر درختی کنار حوض چمباتمه زده بود، دو دست خود را به دو گوش چسبانده، با آهنگ یک‌نواخت و غم‌انگیزی لری می‌خواند. کلمات این آواز که با لهجه‌ای محلّی خوانده می‌شد کاملا" مفهوم نبود، ولی سرود با آهنگی اندوهبار و گریه‌آور خوانده می‌شد و همراه با نعره‌هائی بود که بیشتر به صدای حیوانات وحشی می‌مانست تا بفریاد انسان. یک دنیا رنج و بدبختی و محرومیّت که از لابلای آن آهنگ‌های پر از ناله تراوش می‌کرد، شنونده را بی‌اختیار تحت تأثیر قرار می‌داد و جهان نامردمی و ستمگر زندانی را در ضمیر وی مجسّم می‌ساخت.

من که از نیم ساعت پیش پشت درخت ایستاده و با چشمانی غمناک به این آهنگ یکنواخت و دل‌آزار و این فغان و شکایت از روزگار گوش می‌دادم، آهسته به کریم نزدیک شده، دستی به پشت او زدم. بیچاره بگمان اینکه گناهی کرده و گرفتار عتاب و خطاب "جناب آجودان" شده، یکباره ازجا جست و در حالی که خود را برای مجازات خودسرانه آجودان آماده

---

* عین عباراتی است که اسکندری برای خاطرات زندان انتخاب کرده است.

می‌کرد، چشمش به من افتاد. بی‌اختیار مثل اینکه دنیا را به او داده باشند، خوشحال شد و با چشمان ریز قیرگونش نگاه پرمحبت و درعین حال سپاسگزارانه‌ای بمن کرد و گفت: آخ آقای شازده کاری داشتید؟ گفتم نه، کریم باز هم بنشین و بخوان، از آوازت خوشم میاد، این چه تصنیفی است که می‌خوانی؟

ـ ای آقا! این که من می‌خوانم تصنیف مصنّف نیست، آواز لری است و قابل شما را ندارد.

ـ نه کریم، خیلی قشنگ است. نمی‌دانم چه می‌خوانی ولی آهنگش را دوست دارم.

کریم که تفاوتی میان تصنیف و آهنگ نمی‌شناخت و همه را زیر عنوان "خوان" یا "اوواز" یکی می‌گرفت، گفت: آخا این اوواز مال تیره طایفه ماست، در صحرا وقتی گوسفندها را می‌چرانیم، نی می‌زنیم و این آواز را می‌خوانیم. گفتم آنچه را که می‌خواندی برای من آهسته بخوان تا بلکه کلمات آنرا درست بفهمم.

گفت: آخا این لری است و خواندن پیش شما بی‌ادبی است.

گفتم: لری بی‌ادبی هم نیست، می‌خواهم یاد بگیرم، از سر بخوان.

کریم وقتی اصرار مرا دید یکبار دیگر چمباتمه زد و دستها را کنار گوش گذاشت و خواند. تا آنجا که در خاطرم مانده و بفهم خود کلمات آواز را با کمک کریم یادداشت کرده‌ام، مضمون ترانه به سه بخش توصیفی، عاطفی و رزمی تقسیم میشد، بدینقرار:

"فصل فصل بهاره ـ هنگام شکاره ـ گیسیا بانو سواره ـ خان رود کناره ـ گلنار جونم در انتظاره ـ صد پیل [پول] طلا ـ صد پیل نقره ـ شیربهای گلناره ـ هل تا گلنارو ستونی ـ زیر نمد تفت خراسونی ـ پیل‌ها نهانه ـ نمدو بردند های های ـ پیلارو خوردند های های ـ گلنار جون نمدو بردند وای وای ـ پیلارو خوردند وای وای ـ ته رو از مو ستوندند وای وای [تو را از من گرفتند] ـ هنگام شکاره ـ گیسیا بانو سواره ـ خان رود کناره ـ سه تیر کوتاه هی هی ـ نترس ز شاه هی هی ـ ز جا بجنب هی هی ـ اسب سیات پرّه ـ بزن بکوه و درّه ـ نمان بجات هی هی..."

کلمات یادداشت شده را سرهم کردم و آنچه نامفهوم بود از کریم پرسیدم. دیدم آنچه در این آواز ظاهری کودکانه و ساده‌لوحانه دارد، بازتابی از یک واقعیّت اجتماعی کشور ماست و کریم لر نمونه میلیونها مردم ستمدیده‌ای است که از شدّت فشار چاره‌ای جز به کوه زدن نمی‌بینند.

کریم از اینکه می‌توانست در بند هفت با زندانیان سیاسی محشور باشد و گاه بگاه در گوشه‌ای از باغ این بند بیاساید، خرسند بود و چون به وی اجازه داده بودند که مصدر یکی دو نفر زندانی سیاسی باشد، از روی سادگی خود را یکی از خوشبختان زندان قصر می‌شمرد.

کسانی که از دولت سر رژیم رضا شاه اجبارا" چندی از آب خنک قصر قاجار بهره‌مند شده‌اند، ناگزیر با اصطلاحاتی آشنا هستند که فقط در محدوده زندان دارای مفهوم مشخّصی است. از آنجمله است اصطلاح "مصدر". این کلمه که در گذشته به سربازانی گفته می‌شد که به خدمت افسران ارتش گماشته شده بودند، در زندان قصر مفهوم دیگری پیدا کرده بود. اداره زندان برای اینکه از طغیان یا بقول خودش از "شرارت" زندانیان عادی، بویژه آنها که به زندان ابد یا حبس‌های سنگین محکوم شده بودند، جلوگیری کرده باشد، تدابیری اندیشیده بود که یکی از تدابیر این بود که بعضی از کسانی را که خطرناک تشخیص می‌داد تحت عنوان "مصدر" نزد زندانیان سیاسی یا در خدمت برخی از کلّه گنده‌های عشایر زندانی می‌فرستاد. این مصدرها در ازاء پول مختصری که از زندانیان مرفّه دریافت می‌کردند و شرکتی که در غذای خانگی آنها داشتند، سلول را جمع و جور و تمیز می‌کردند، تخت خواب و رخت خواب زندانیان را مرتّب می‌کردند، غذای آنها را گرم می‌کردند و ضمنا" بنا به دستور مأموران زندان موظّف بودند اگر چیز غیرعادی دیدند یا شنیدند، فورا" گزارش کنند.

ولی کریم از آن آدمها نبود و بنا به فطرت ساده عشیره‌ای خود اصلا" خبرچینی را عیب می‌شمرد و حتّی در مواردی خود را بخطر می‌انداخت تا کتاب، روزنامه و مشروب قاچاقی ما را از بازرسیهای ناگهانی مأموران زندان دور نگاهدارد. اندامی لاغر و کشیده و چهره‌ای تیره‌رنگ داشت. چشمان سیاه و ریزش زیر پیشانی کوتاه و برجسته وی مثل چشمهای گربه وحشی می‌درخشید. با آنکه سنّش از سی و چند سال تجاوز نمی‌کرد، چین و چروکهای بسیار، آثار

یک زندگی پر رنج و مشقّت بار، چهره‌اش را فرا گرفته بود و او را مردی پنجاه ساله می‌نمود. سادگی و ساده‌لوحی و پاکی و زودباوری از گفته‌ها و رفتارش هویدا بود. پس از چند ماه گفت و شنود با کریم معلوم شد که مجموع کلماتی که بمدد آنها اندیشه‌های ساده خویش را منتقل می‌نمود، دست بالا از ۶۰۰ یا ۷۰۰ کلمه تجاوز نمی‌کرد. کریم به لر بودن خود با کمال سادگی می‌بالید و بی آنکه خود در این باره چیزی گفته باشد، این گمان در ذهن کسانی که با او صحبت می‌کردند خود بخود پیدا می‌شد. کریم بویژه از اینکه با زندانی شدن از دو چیز محروم شده است سخت ناراحت بود و دوست داشت همواره از زن و اسب سواری بگوید و بشنود. روزی یکی از رفقای زندانی بشوخی گفت: خوب کریم، حالا اگر زن نباشد رئیس زندان می‌تواند یکی از پسربچه‌هائی را که در دارالتأدیب دارد در اختیار تو بگذارد. خوبست این تقاضا را شخصاً" با رئیس یا مدیر زندان در میان بگذاری. کریم که با سادگی ذاتی خود مرزی میان شوخی و جدّی نمی‌شناخت، ابروها را درهم کشید و گفت: ای آق‌خا! لر هرگز این کار را نمی‌کند! چند روز بعد همان رفیق شوخ به کریم رو کرد و گفت: راستی دیروز چیز تازه‌ای شنیدم، این آرام ارمنی که در اطاق شماره ۱۵ زندانی است، بادکنکی دارد که وقتی بادش می‌کنند عیناً" مثل زن لخت خوشگلی می‌شود با همه مشخصات یک زن راستی. این ارمنی شبها وقتی مأمور کشیک بازرسی خود را تمام می‌کند و همه در اطاق‌های خود می‌خوابند، عروسک را باد می‌کند و آنرا در آغوش می‌کشد و هرکاری که دلش می‌خواهد تا صبح انجام می‌دهد و صبح باد آنرا خالی کرده و پنهانش می‌کند. من می‌خواهم با آن ارمنی وارد گفتگو شوم تا بلکه عروسک را یک شب بمن قرض بدهد، ولی گمان نمی‌کنم او زیر بار برود، زیرا اگر زندان بفهمد پدرش را درمیآورد. کریم با شنیدن این خبر مثل کسی که جریان برق به بدنش وصل شده باشد، یکدفعه از جا جست و التماس کنان رو به آن رفیق کرد و گفت ای آقای ن... بیا و بزرگی کن و این عروسک را یک شب برای من قرض کن، تا عمر دارم نوکریت را می‌کنم. آقای ن... گفت آخر کریم این ارمنی حاضر نمیشود این زن را به کسی قرض بدهد، از قراری که شنیده‌ام، خواهش همه دوستان خودش را هم که از موضوع آگاهی یافته و به او مراجعه کرده‌اند، رد کرده است، تا چه رسد به تو که گمان می‌کند مأموری و هرچه در بند هفت

هفت می‌گذرد گزارش می‌دهی. کریم برآشفته رو به من کرد و گفت آخـــای شازده، شما شاهدید که من کتاب های شما و روزنامه‌هائی را که آجودان مهدی هفت‌رنگ هر روز برای شما می‌آورد قایم می‌کنم و تا امروز هیچکس از ایـــن مطلب باخبر نشده است. خبرچینی کار من نیست. لر از این کارها نمی‌کنـد. گفتم کریم راست می‌گوید و چنین تهمت هائی باو نمی‌چسبد. آقای ن... گفـت من نمی‌دانم ولی آن ارمنی و دیگر زندانیان کریم را خوب نمی‌شناسند، ممکـن است اینطور فکر کنند و بهمین جهت محال است که آرام ارمنی عروسک را بـه کریم قرض بدهد. ناگهان کریم با چهره‌ای که از شدّت خشم و تمنّا تغییـــر کرده بود، گفت بخدا اگر دخترک را ندهد من همین امشب او را خفه می‌کنم. دیدم کار کم‌کم بیخ پیدا کرده و از حدود شوخی و تفریح گذشته است و اگـــر مداخله جدّی نشود ممکن است این مرد ساده و زودباور با روح پاک و بی‌شیلی پیلی خود دست به کارهای خشونت آمیزی بزند که در واقع مسئولیّت اخلاقـــی آن متوجّه ماست.

با مهربانی دست به پشت او زدم و گفتم کریم جان اینها شوخـــی است، آقای ن... می‌خواست تو را امتحان کند و به‌بیند تو باور می‌کنی یا نه. قصه عروسک آرام ارمنی از بنیاد دروغ است، اگر می‌خواهی خود آرام را اینجا صدا کنم و از او بپرسم یا هر دونفر برویم اطاق او و همه جا را بگردیم تـــا معلوم شود که چنین چیزی اصلا" وجود ندارد. کریم که نسبت به من اعتمـــاد بی‌حدّی پیدا کرده بود، گفت آخای شازده فرمایش شما را قبول دارم ولی هـم آقای ن... وهم آرام باید قسّم بخورند. گفتم چه قسّمی باید بخورند؟ گفـــت آقای ن... قسّم بخورد که آنچه گفته شوخی بوده و راست نیست. آرام را هـم شما بگوئید اینجا بیاید و قسّم بخورد که قصّه عروسک و بادکنک از بیـــــخ دروغ است.

رفیق ما ن... بحضرت عبّاس قسّم خورد که آنچه گفته شوخی بـــوده و می‌خواسته است سربسر کریم بگذارد. آرام را هم صدا کردیم به اطاق مـــا آمد. من مختصرا" جریان را برای او نقل کردم و از او خواستم که در حضور همه قسّم بخورد که این داستان سراسر دروغ است. کریم گفت او که حضرت عبّـاس را قبول ندارد، خوبست به سر مادرش قسّم بخورد. آرام گفت متأسّفانه مـادرم مرده. کریم با لحن تسلیت آمیزی گفت خوب به خاک مادرت قسّم بخـــور.

آرام شرط را پذیرفت و به اشاره ما پیشنهاد کرد کریم برود و اطاق او را بگردد. کریم گفت وقتی به خاک مادرت قسم خوردی دیگر این کار لازم نیست. بدینسان شرّ غائله‌ای که ممکن بود نتایج وخیمی ببار آورد کنده شد.

تازه او را مصدر ما کرده بودند که از علّت زندانی شدن و محکومیّتش به زندان ابد جویا شدم. گفت والله ندانم برای چه مرا حسب کرده و اینجا آوردند.

ـ آخر کریم کی تو را دستگیر کردند و وقتی تو را گرفتند هیچ نگفتند تقصیر تو چیست؟

ـ آخای شازده بخدا قسم اگر بدانم. یکروز در صحرا با اهل طایفه خودمان و چند جفت ورزو زمین را شخم می‌زدیم. ناگهان دو نفر سرباز با تفنگ آمدند و گفتند بیائید حضرت اجل با شما کار داره. ما را ریسه کردند و بردند تا رسیدیم بجائی که چند هتل ایستاده بودند. دیدیم توی هتل‌ها را پر از لر کرده‌اند. ما را هم سوار کردند و هر چه پرسیدیم که کجا می‌رویم و برای چه باید هتل سوار شویم. وکیل باشی می‌گفت خفه شید، بعد معلوم می‌شه کجا می‌رویم. هتل‌ها براه افتادند. شب را هم توی هتل‌ها گذراندیم تا روز بعد غروب رسیدیم به تهران و همه ما را راست آوردند همین زندان و گفتند بزودی تکلیف شما معیّن می‌شه، مرخص می‌شید.

ـ چند سال است اینجا هستی؟

ـ والله خود ندانم، هفت هشت ده برف یا شاید بیشتر اینجا دیده‌ام.

ـ آخر کریم تو را محاکمه نکردند؟

ـ ندانم آخای شازده. یکروز ما را بردند یک اداره که می‌گفتند مال قشون شاهه. بما گفتند همین جا توی راهرو به‌نشینید تا شما را حضرت اجل بخواد. چند تا سرباز با تفنگ هم مارو مثل سگ چهار چشم می‌پائیدند که مبادا دربریم. ما جائی نمی‌تانستیم بریم. آخر نه پیل داشتیم، نه در تهران کسی و آشنائی.

ـ خوب بعد چه شد؟

ـ هیچ. یکساعت ما را در راهرو معطّل کردند و بعد یک وکیل باشی آمد و یک کاغذ دستش بود. یکی یکی ما را صدا کرد و گفت چقدر حسب برای

www.iran-archive.com

ما بریده‌اند. بمن که رسید گفت تو حسب ابدی، باید تا عمر داری در زندان بمانی. گفتم آخر آجودان من چه کرده‌ام؟ گفت شرارت. همین و باز ما را آوردند زندان قصر در همان بند شش در را بروی ما قفل کردند. هرچه داد و بیداد کردم و سر بدیوار کوبیدم، اثری نداشت. یکبار هم مورو بردند توی باغ شلاق زدند و گفتند اگر باز سر و صدا کردی میندازیمت حسب تاریک و روزی صد شلاق می‌خوری تا آدم شی.

اظهارات کریم مرا سخت متأثّر کرد و از شرح حال این مرد پاکدل و ساده بی‌اختیار اشک از چشمانم روان شد. کریم که مرا گریان دید بلند شد و دستهای مرا گرفت و غرق بوسه کرد. گفت آخای شازده کریم لر قابل نداره که برایش اشک بریزید. اگر خودتان از این زندان شاه آزاد شدید، هرچه از دستتان بربیاد برای مرخصی من بکنید. من همیشه نوکر شما هستم. این گفتار مرا بیشتر متأثّر کرد و گفتم کریم بتو قول می‌دهم که اگر از زندان بیرون آمدم، هرچه در توان دارم برای مرخصی تو و هم شهریهای دیگرت بکوشم. بعد برای اینکه صحبت را قدری عوض کرده باشم، رو به کریم کرده و پرسیدم:

- راستی کریم اگر چند روزی بتو مرخصی بدهند و از زندان بیرون بروی چه خواهی کرد؟

گفت:

- ای آخا اینها مرخصی بده نیستند.

- گفتم می‌دانم ولی می‌خواهم بفهمم آرزوهای تو برای این چند روزه مرخصی چیست؟

- اگر یک سرتیر کوتاه هم بمن بدهند و پیل و پله‌ای هم داشته باشم، اوّل دلم می‌خواد زنی به‌بینم و بعد این آجودان یزدی را با یک گوله تفنگ خلاص کنم.

- کریم چرا آجودان یزدی را می‌خواهی بکشی، مگر آدم قحط است؟

- آخر آخا این بی‌شرف مرا شلاق زده و فحش ناموس داده. آخر زن و خواهر من به او چه کرده‌اند؟ این بیچاره‌ها در لرستان ویلان و سرگردانند و این بی‌شرف مرا می‌زند و به آنها فحش می‌دهد.

- کریم جان، از این آجودان یزدی‌ها زیاد هستند، این یکی را بکشی کس دیگر را جای او می‌گذارند و آنوقت تو را زیر شکنجه‌هائی از شلاق بدتر

می‌کشند. اگر زورمان رسید باید آنهائی را که دستور داده‌اند تـــــــــو و هم‌ولایتی‌هایت را ناگهان بگیرند و از لرستان اینجا بیاورند و زندانی کنند، ریشه‌کن کنیم تا دیگران جرأت نکنند با مردم بی‌گناه چنین رفتار نامردانه‌ای داشته باشند.

کریم قدری بفکر فرو رفت بعد یکمرتبه پرسید راستی شنیده‌اید کـــه سپهبد به لرستان آمد و بیست نفر از کلانتران لرستان را به خرّم‌آباد مهمـان کرد و وقتی آنها دعوت او را قبول کرده، به خرّم‌آباد آمدند، دستور داد همـه آنها را دار زدند؟

ـ پرسیدم کدام سپهبد را می‌گوئی؟

ـ اسمش را ندانم ولی همان کسی که بعد از دار زدن کلانتـــــران و کشتار فراوان مردم بیگناه تمام دارائی لرها و زر و زیور زنان لر را غـارت کرد و همراه خود برد.

بخاطرم آمد که چنین مطالبی در باره "لشکر کشی" احمد آقا خـــان سپهبد (که بعدها نام امیراحمدی برای خود اختیار کرد) در اکثر محافـــل تهران شیوع داشت و من پیش از آنکه به اروپا برای تحصیل بروم از اینگونـه مطالب در باره سرلشکرهای رضا خان مانند خزاعـی، حسین آقا خـــان، طهماسبی و غیره و "لشکرکشی" آنان شنیده بودم. وقتی حساب کردم، دریافتم که کریم و هم‌ولایتی‌های او، آنوقت که این گفتگو می‌رفت، لااقل ۱۲ تـــا ۱۴ سال می‌شد که بزندان افتاده بودند.

یکی از روزها که کریم برای ما چای درست کرده و خود او هم پهلـوی تخت‌خواب من چمباتمه زده بود و چای می‌نوشید، یکمرتبه از او پرسیـــدم، راستی کریم تو نماز می‌خوانی؟ نگاه تندی بمن کرد و مردمک چشمهای سیـــاه وحشی خود را چند بار دور چشم ها گرداند و با لحن بسیار جدّی و سرزنـــش آمیزی رو بمن کرد و گفت: ای آخا! حسب ابد هم نماز داره؟ این جـواب کـه در آن با کمال سادگی و بی‌آلایشی یک دنیا گله و سرزنش نسبت به خـــدای مورد پرستش کریم نهفته بود، در عین حال پرسش سربسته‌ای در باره قضـاوت و فتوای من بود. لختی اندیشیدم و دیدم حق با کریم است زیرا خدای او نـه تنها هیچ گلی بسر او نزده بلکه او را از ساده‌ترین زندگی آزاد نیز محـــروم کرده است.

www.iran-archive.com

گفتم: کریم جان حق با توست، حبس ابد بی‌گناهانی مثل تو اصلا" نماز نداره.

گل از گلش شکفت و گفت: من دانستم شما با من همراهید. وقتی آدمهائی مثل شما، آقای دکتر یزدی، آقای نراقی، آقای دکتر رادمنش، آقای علوی و اینهمه آقایان خوبی که اینجا هستند توی زندان می‌ریزند و آب از آب تکان نمی‌خورد، معلوم نیست خدا دنیا را می‌چرخاند یا شیطان؟

* * *

در شهریورماه ۱۳۲۰ که با ورود متّفقین به ایران رضا شاه مجبور به استعفا شد و عدّه‌ای از زندانیان سیاسی از جمله من آزاد شدند. در موقع وداع با دیگر رفقا که در زندان مانده بودند و کریم، باو گفتم از فردا برای نجات تو اقدام خواهم کرد. من بقول خود وفا کردم و از فردای آنروز از پا ننشستم تا شادروان مجید آهی وزیر وقت دادگستری را که خود و برادرش حمید آهی از قدیم با من دوستی نزدیک داشتند متقاعد ساختم تا قانون عفو عمومی را به مجلس آورد و به تصویب مجلس سیزدهم رساند. درست یکماه بعد از آزادی من و ۱۴ نفر دیگر از ۵۳ نفر (که رسما" به استناد حق شاه در مورد عفو یک چهارم مجازات و انقضاء مدّت مرخص شده بودیم) همه زندانیان سیاسی و نیز افراد عشایر که در واقع باتّهامات سیاسی در زندان بودند، مرخص شدند و بنا به اطّلاعی که یافتم، کریم لر هم یکی از آنها بود. من دیگر او را ندیدم.

سالهای دراز در زندان ماندن ناگزیر زندانی سیاسی را با چهره‌های گوناگونی از توده‌های مردم مواجه می‌سازد که برخی از آنها هرگز از یاد نمی‌روند. برای من کریم لر یکی از آن چهره‌هاست.

اکنون که پس از ۴۵ سال دارم این چهره فراموش نشدنی را به شما معرّفی می‌کنم نمی‌دانم کریم زنده است و یا در گوشه‌ای از زادگاه خویش در زیر کوهی از بدبختی‌ها، محرومیّت‌ها و ستمگری‌های دیگر حاکمین جامعه ما برای همیشه از قید رنج و عذاب نجات یافته است. هرچه باشد، از لحاظ این داستان فرقی نمی‌کند. کریم کریم است، خواه زنده باشد، خواه مرده، زیرا

در این میهن بلادیده و وامانده ما هنوز هم می‌توان همه جا میلیونها کریم هائی را یافت که اگر چه لر نباشند تمام یا بخش عمده‌ای از صفات عمیقا" انسانی و بی‌شیلی پیلی کریم لر را دارا هستند.

وین، ژانویه ۱۹۸۵

ایرج اسکندری

www.iran-archive.com

از یادمانده‌های دوران زندان

## سلمانی اعلیحضرت

تازه شش ماه از زندانی شدن ما نگذشته بود که روزی در راهروی بند دوی بازداشتگاه موقّت تهران صدای رفت و آمد و بروبیای نامأنوسی بگوش رسید. درهای همه سلولها بسته بود و چیزی دیده نمی‌شد. همینقدر فهمیدم که زندانی تازه‌ای را با تشریفات غیرعادی به بند ۲ آورده و در سلول مقابل من یعنی در نمره ۲۳ جا داده‌اند. از اینکه مدیر بازداشتگاه موقّت (سرتیپ زاده) و افسر کشیک همراه با دو نفر سرپاسبان زندانی را تا سلول شماره ۲۳ همراهی می‌کردند. بنظر می رسید که زندانی شخص مهمّ یا "خطرناکی" تلقّی می‌شود.

بدیهی است برای کسی که در زندان باصطلاح مجرّد، یعنی در سلول دربسته‌ای به ابعاد دو متر و نیم در یک متر چپانده شده و تقریبا" همه مناسباتش با دنیای خارج قطع شده است، هر پیش‌آمدی ولو کوچک باشد جالب است و کنجکاوی او را برمی‌انگیزد. ساعتی نگذشته بود که صدای ناله و ندبه زندانی شماره ۲۳ بلند شد. گریه می‌کرد و با خدای خودش راز و نیاز داشت، ولی با اینکه سلول شماره ۲۴ که من در آن بودم، مقابل سلول او قرار داشت، چیز زیادی از ناله و زاری وی مفهوم نمی‌شد. من صدا کردم آقای ۲۳، آقای ۲۳ گریه و زاری فایده‌ای ندارد، شما کی هستید و چرا شما را به زندان آورده‌اند؟ صدای زندانی سلول ۲۳ خاموش شد و پاسخی به پرسش من داده نشد. چون به یکی دو نفر از پاسبانها گاه‌بگاه پولی می‌دادم، با من میانه خوبی داشتند و وقتی کشیک ساعت ۱۰ و نیم شب سرکشی معمولی خود را انجام داده، می‌رفت، در اطاق مرا کمی باز می‌گذاشتند و حتّی گاه درجلوی سلول من می‌ایستادند و از صحبت‌های صد تا یک غاز دریغ نداشتند. به اینها چنین تلقین شده بود که گویا آنها مربّی زندانیان هستند و باید در عین بکار بردن کلمات تسلّی‌آمیز بکوشند تا زندانی را به این امر متقاعد کنند که گرفتاری او اگر هم نتیجه گناهی که اکنون به او نسبت میدهند نباشد، ناشی

از عمل بدی است که وی سابقاً مرتکب شده و اکنون از جانب خداوند به اینصورت مجازات می‌شود. یکی از این پاسبانها را نمی‌دانم بچه دلیل زندانیان عادی، "کرّه مار" لقب داده بودند. این همان پاسبانی بود که هر دو شب یکبار مأموریت بند ۲ بازداشتگاه موقّت را داشت و گاه‌بگاه مختصر پولی از جانب من باو داده می‌شد و یا از غذائی که از منزل برای من می‌آوردند، نصیبی می‌یافت.

آنشب از او پرسیدم آجودان مثل اینکه زندانی تازه‌ای امروز به بند ۲ آورده‌اند و با اشاره به سلول شماره ۲۳ آهسته پرسیدم این کیست؟ دیدم دست پاچه به این سو و آنسو نظری انداخت و به نشانه سکوت انگشت به لب گذاشت.

اصرار کردم، گفت والله منهم خودم از هویّت این زندانی اطّلاعی ندارم. امروز او را با تشریفات معیّنی اینجا آورده‌اند و حتّی کلید سلول او را زیر هشت، نزد افسر کشیک گذاشته‌اند. روزی دو بار حقّ رفتن به مستراح دارد، باید رفت کلید را از زیر هشت تحویل گرفت و بی سر و صدا و بدون آنکه با زندانی دیگری تماس پیدا کند، او را تا توی مستراح همراهی کرد و همانجا ماند تا کارش که تمام شد، دوباره با همان ترتیب او را به سلول خود رساند، در را بست و کلید را باز زیر هشت برد و به افسر کشیک تحویل داد.

* متأسفانه این داستان ناتمام مانده و بهمین‌جا ختم میشود. رفیق اسکندری از داستان‌های دیگری که طرح آنها را ریخته بود صحبت میکرد که متاسفانه اجل مهلت نداد [یادداشت از آذرنور و بابک].

www.iran-archive.com

## تزهائی چند راجع بمسائل حزبی ما*

### ۱ - در باره تعریف و ماهیّت حزب توده ایران

الف) تعریفی که در اساسنامه پیشنهادی از حزب توده ایران شده است بعنوان (حزب طبقات زحمتکش) صحیح نیست. زیرا اولا" حزب چند طبقه، مفهوم علمی ندارد، ثانیا" فقط در موارد معیّن و تحت شرایط خاص ممکن است در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره حزب مخصوصی (کارگر و دهقان) بوجود آید ولی در واقع این حزب نیست بلکه بلوکی از دو حزب است: (حزب کمونیست و حزب خرده بورژوازی)، ثالثا" تحقّق چنین بلوکی نیز منوط به اجتماع، بشرایط تاریخی و اجتماعی معیّنی است که در ایران تاکنون وجود نیافته است (رجوع شود بنطق استالین در دانشکده کشورهای مشرق، صفحه ۲۰۵ و بعد).

ب) حزب توده ایران حزب طبقه کارگر است زیرا:

۱ - متّکی به ایدئولوژی طبقه کارگر است
۲ - هدف نهائی آن سرنگون کردن رژیم استثمار انسان از انسان و استقرار حکومت پرولتاریا در ایران است
۳ - اسلوب مبارزه آن مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم است.

ج) در هر اجتماع منقسم به طبقات اجتماعی، هر طبقه یا قسمتی از طبقه بوسیله تشکیل حزب خواستها و دفاع از منافع خود را بیان میکند.

- حزب مرکب از گروه و افرادی است که برای تحقّق بخشیدن به هدفهای سیاسی معیّنی بگرد یک پرگرام و وسائل معیّن عمل جمع میشوند.

- مقصود این نیست که کلّیه اعضاء حزب باید تعلّق به طبقه یا قسمتی از طبقه داشته باشند که حزب برای دفاع از منافع آنان تأسیس یافته

---

* با توجّه به مضمون نوشته و تحلیل طبقاتی جامعه ایران و تعیین مرحله انقلاب، این نوشته باید به اوائل دهه ۳۰ تعلق داشته باشد (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

است. (در احزاب سرمایه‌داری حتّی کارگران گمراهی نیز هستند، چنانکه در حزب کارگر افرادی که تعلّق به قشرها و طبقات دیگر دارند شرکت مینمایند).

د) طبقه کارگر ایران انقلابی‌ترین طبقه اجتماع ایران و بنابراین در پیشاپیش کلّیه نیروهای انقلابی مردم ایران است. پس حزب توده ایران در عین اینکه از نظر ماهیّت حزب طبقه کارگر است عملا" حزب تمام طبقات زحمتکش کشور ماست. بهمین جهت حزب توده است که توده‌های مردم ایران را برای سرنگون کردن قدرت امپریالیسم خارجی و فئودالیسم برای استقرار جمهوری دموکراتیک و آماده کردن شرایط اقتصادی و سیاسی بمنظور پیش تاختن بطرف سوسیالیسم متشکّل کرده، رهبری مینماید.

هـ) بنابراین باین معنی میتوان گفت که حزب توده ایران حزب کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشن‌فکران پیشرو است (چنانکه در اساسنامه کنونی ذکر میشود). ولی اگر گفته شود که حزب توده ایران حزب طبقات زحمتکش است، صحیح نیست.

۲ ـ در خصوص مراحل انقلاب ایران

حزب توده ایران وارث بحقّ بهترین سنن انقلابی توده‌های مردم‌ایران است که برای استقلال و حاکمیّت ملّی ایران، برای رهائی از یوغ استعمار و فئودالیسم مبارزه میکنند (دموکراسی و صلح).

ـ توده‌های مردم ایران اکنون مرحله انقلاب ضدامپریالیستی را میپیمایند.

ـ این مرحله از انقلاب، از آخر قرن نوزدهم شروع شد و از اوایل قرن بیستم رونق گرفته است.

www.iran-archive.com

- انقلاب مشروطیت ایران در کادر مبارزه ضدامپریالیستی توده‌های مردم ایران انجام گرفته و با آن انقلاب نخستین دوران این مرحله خاتمه یافته است.

- انقلاب مشروطیت در نتیجه ضعف بورژوازی ناقص ماند و به سازش بورژوازی با فئودالیسم منجر گردید. قانون اساسی ایران سند این سازش است زیرا اراضی بین دهقانان تقسیم نشد و مالکیت بزرگ و نیمه فئودالی زمین بحال سابق خود ماند فقط در نتیجه انقلاب مشروطیت بورژوازی نیز قدرتی در دستگاه حکومت بدست آورد.

- حکومت بورژوا فئودال

- مبارزه ضدامپریالیستی توده‌های مردم ایران در نتیجه انقلاب مشروطیت بیشتر قوّت گرفت ولی بورژوازی بدو قسمت تقسیم گردید: جناح انقلابی بورژوازی ملّی و جناح سازشکار. این دو جناح در صدر مشروطیت بوسیله تشکیل دو حزب دموکرات و اعتدالیون تعبیر گردید.

- دوران دوّم مرحله انقلاب ضدامپریالیستی ایران با انقلاب سوسیالیستی روسیه و از پای درآمدن امپریالیسم تزاری خاتمه میابد و دوران سوّم آن شروع میشود.

- دوره سوّم این مرحله با دو دوره قبل،از این جهت متفاوت است که نه تنها امپریالیسم تزاری از پای درآمده است بلکه حکومت سوسیالیستی شوروی، حکومتی که باستقلال ملّتها احترام میگذارد و از منافع توده‌ها دفاع میکند برای اوّلین بار در تاریخ جهان در همسایگی کشور ما بوجود آمده است.

- تأثیر انقلاب روس در جنبش ضدامپریالیستی مردم ایران (انقلابات داخلی ایران) - پیدایش مقدّمات تشکیل حزب طبقه کارگر ایران

- دیکتاتوری رضا خان بدوره سوّم نهضت پایان میبخشد و جنبش انقلابی مردم ایران سرکوب میشود - رضا خان نماینده جناح راست بورژوازی

www.iran-archive.com

ملّی ایران یعنی جناح سازشکار آن است - در عین اینکه یک سلسله از خواستهای بورژوازی را اجرا میکند و جنبش انقلابی را سرکوب مینماید با امپریالیسم انگلستان میسازد و بورژوازی انقلابی را نیز میتاراند.

- مقدمات دوره چهارم نهضت انقلابی در حکومت رضا خان فراهم میشود - پیدایش صنایع جدید و توسعه سرمایه‌داری طبقه کارگر و نقش تاریخی آن. محصلین اروپا - دکتر ارانی - مجله دنیا.

- جنگ دوّم جهانی - پیدایش حزب توده ایران و رونق مجدّد نهضت انقلابی. تفاوت این دوره با ادوار سابق - نقش طبقه کارگر و حزب توده ایران - آغاز جنبش‌های دهقانی -

۳ - موضوع رهبری انقلاب

۱ - وضع طبقاتی در ایران:

الف - طبقه کارگر صنعتی جدید ضعیف است (تقریبا" دویست هزار نفر یعنی کمی بیش از یک درصد مجموع سکنه ایران). باین عدّه میتوان قریب ۲۰۰ ۰۰۰ کارگر پیشه‌وری را نیز افزود بطوریکه مجموع کارگران صنعت نماینده ۲ درصد کلیّه ساکنین کشور میشود).

ب - طبقات دهقانی که قسمت اعظم نفوس کشور را تشکیل میدهد (تقریبا" ۷۵٪) به قشرهای ذیل تقسیم میگردد: قشرهای پائین دهقانی - قشر متوسط - دهقانان بزرگ.

قشرهای پائین دهقانی:

۱ - کارگران کشاورزی یعنی کسانی که جز نیروی کار خود چیزی ندارند و در مؤسسات فلاحتی یا در زمین دیگران بطور مزدور (روزمزد - ماهیانه یا سالیانه) کار میکنند، خواه مزد آنها جنسی یا نقدی باشد.

www.iran-archive.com

۲ ـ نیمه‌پرولترهای ده یا نیمه‌دهقانان ـ یعنی کسانی که قسمتی از معیشت خود را از کارهای مزدوری در مؤسسات صنعتی یا فلاحتی سرمایه‌داری یا زمین دیگران تحصیل میکنند و قسمت دیگر معیشت خود را از قطعه زمینی که در ده دارند یا اجاره کرده‌اند تأمین میکنند. از این جمله هستند کارگران موسمی ـ خوش‌نشینان ـ انگورچینان ـ وجین کنندگان و دهقانانی که برای مدّت استحصال در کارخانه‌های قند، روغن کشی، پنبه پاک کنی و برنج کوبی و باغ چای اجیر میشوند.

۳ ـ دهقانان کوچک یعنی کشاورزانی که صاحب قطعه زمینی هستند یا آنرا اجاره کرده و خود و خانواده آنها در روی آن زمین کار میکنند بدون اینکه کارگری در استخدام داشته باشند و از اینراه معیشت خود را تأمین میکنند. از این جمله هستند پاگاوی‌های سیستان که متّفقاً" از زمینی که بآنها واگذار شده استفاده میکنند، کشاورزان اطراف شهرها که دارای باغ میوه هستند و دهقانان انفرادی در دهات و کوهپایه‌ها و غیره.

۴ ـ رعیت‌ها که در زمین‌های اربابی کار میکنند و از محصول سهم میبرند و اعیانی قطعه زمینی را در ده ارباب برای کشت شخصی خود دارند. اینها قسمت اعظم جمعیت دهات ایران و مهمترین قشر دهقانان استثمار شده هستند.

باین قشرها باید اکثریت مردم عشایر را نیز افزود.

این چهار گروه زحمتکشان ده متّفق طبیعی طبقه کارگر هستند و وظیفه حزب توده اینست که در متشکّل کردن و تربیت و هدایت این قشرها با تمام وسائل بکوشد. باید حوزه‌های حزبی ولو بسیار کوچک باشد در دهات تشکیل داد. باید به تشکیل اتحادیه‌ها و کئوپراتیوها برای اینان همّت گماشت و دائماً" دسته‌های کارگران را برای تربیت سیاسی اینان مأمور ده نمود. مخصوصاً" میتوان از کارگران کشاورزی و نیمه‌دهقانان که در نتیجه آمدن بکارخانه و تماس بیشتر با یکدیگر آگاه‌تر میشوند استفاده کرد.

www.iran-archive.com

قشر متوسط دهقانی - اینها کشاورزانی هستند که دارای زمین کوچکی از خود هستند و یا اجاره کرده‌اند و علاوه بر تأمین معیشت خود و عائلـــه خویش امکان تبدیل قسمتی از محصول را در سالهای خوب بسرمایه دارند و نیز در اغلب موارد از یکی دو کارگر یا رعیت استفاده میکنند.

دهقانان بزرگ - اینها همان کسانی هستند که در ایران معمـــولا" خرده مالک خوانده میشوند و زمینهای نسبتا" بزرگی در اختیار دارند و بـــا اینکه خود و خانواده آنها هم در ده سکونت داشته بکارهای کشاورزی اشتغال دارند، رعیت در زمین خود بکار میگیرند - اینها سرمایه‌داران دهات هستنـــد و بورژوازی ده را تشکیل میدهند.

مالکین بزرگ و فئودال‌ها- بموجب برآورد سرویس اقتصادی و اجتماعی شورای ملل متّفق، از ۱۶۳/۶ میلیون هکتار زمین قابل زرع در ایران فقـــط ۱۶/۸ میلیون هکتار آن زراعت میشود. ۱% از مالکین در ایران صاحب تقریبا" ۵۶% زمینهای مزروعی هستند یعنی ۹ ۴۰۸ ۰۰۰ هکتار زمین متعلّق به مالکیـن بزرگ و فئودالها است. تقریبا" ۲۰% اراضی مزروعی، خالصه دولت و موقوفه است یعنی قریب ۳ ۳۶۰ ۰۰۰ هکتار. بنابراین فقط ۴ ۰۳۲ ۰۰۰ هکتار بقیّه تعلّق به مالکین دیگر دارد، یعنی دهقانان بزرگ (میزان تقریبی ملک اینان معلـوم نیست) و دهقانان کوچک و نیمه پرولتر

لنین میگوید که مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت دولتی اســت. چه طبقه یا چه طبقاتی قدرت را در دست خود متمرکز کرده‌اند. چه طبقه یـا طبقاتی باید سرنگون شوند. چه طبقه یا طبقاتی باید قدرت را بدست گیرنـد، اینست مسئله اساسی هر انقلاب".

شعارهای اساسی استراتژیکی حزب که در دوران معیّنی از انقـــلاب باقی میمانند تا واجد این شرایط نباشند نمیتوانند شعارهای اساسی حـــزب تلقّی گردند.

"شعارهای اساسی نمیتوانند صحیح باشند مگر اینکه :
۱ - مبتنی بر تحلیل مارکسیستی نیروهای طبقاتی باشند.

۲ - نمودار صحیحی از گسترش نیروهای انقلابی در جبهه مبارزه طبقاتی بدهند

۳ - حرکت توده‌ها را بطرف جبهه مبارزه برای پیروزی انقلاب و بدست گرفتن قدرت بوسیله طبقه جدید به پیش برانند

۴ - فورماسیون یک سپاه سیاسی وسیع و نیرومندی که از بین توده‌ها برخاسته باشد برای حزب تسهیل نمایند.

مسئله شعارهای اساسی حزب را نباید با موفقیت‌ها و شکست‌های انقلاب اشتباه نمود. ممکن است انقلاب موفقیت پیدا کند ولی یک سلسله از خواستهائی که از شعارهای اساسی استنتاج میشود بلافاصله اجرا نشده باشد و یا لازم باشد انقلابی دیگر برای اجرای آن کرد ولی از اینجا نمیتوان استنتاج کرد که شعارهای اساسی غلط بوده است. مثلا" انقلاب اکتبر سرنگون کردن بورژوازی و بدست گرفتن قدرت بوسیله پرولتاریا را موفق شد ولی یکسره موفق نگردید که بطور کلّی انقلاب بورژوائی را تمام نماید و کولاک‌ها را منفرد سازد. مدّتی طول کشید. ولی شعار اساسی انقلاب که عبارت بود "با دهقانان بی‌چیز ضد سرمایه‌داری شهر و ده با صنعتی کردن طبقه متوسط دهقانی برای قدرت پرولتاریا" صحیح بود.

نباید شعارهای اساسی حزب را از لحاظ نشیب و فرازی که در مبارزه پیدا میشود و یا از لحاظ مدّتی که تحقّق آن طول میکشد سنجید. ملاک تشخیص همانا تحلیل مارکسیستی نیروهای طبقاتی و گسترش نیروهای انقلابی در جبهه مبارزه است ولی Thème اساسی شعار استراتژیک موضوع قدرت در دوران معیّنی از انقلاب است. موضوع اینکه چه طبقه سرنگون میشود و چه طبقه قدرت را بدست میگیرد.

www.iran-archive.com

شعار اساسی ما در مرحله کنونی انقلاب ضدامپریالیستی و ضـــــــد فئودالی اینست:

با بورژوازی ملّی غیر سازشکار و تمام خرده‌بورژوازی شهر و ده و تمـام طبقات دهقانی علیه امپریالیسم خارجی و مالکین بزرگ زمین.

www.iran-archive.com

۱۷ اوت ۱۹۵۴

## در باره بیطرفی

چندی است بموازات تبلیغات پردامنه‌ای که از طرف محافل دولتی و مطبوعات وابسته بآن برای کشاندن ایران به بلوک تهاجمی دولت های غربی میشود، موضوع سیاست خارجی کشور ما بطور کلّی و مسئله بیطرفی بخصوص در محافل ملّی ایران مورد بحث قرار گرفته و از جمله دامنه آن به حزب ما نیز سرایت کرده است.

در حالیکه عدّه‌ای از رهبران بورژوازی ملّی با توجّه به نگرانی بجائی که از طرف اکثریت مردم ایران در مقابل گرایش خطرناک سیاست خارجی حکومت زاهدی ابراز میشود، صریحا" تز بیطرفی را پیش کشیده‌اند. حزب ما بمناسبت مسئولیّت خطیری که بعنوان رهبر نهضت نجات‌بخش مردم ایران بعهده دارد با مسائل جدیدی روبرو شده است: آیا شعار بیطرفی با اصول اساسی حزب ما تطبیق میکند یا با آن مغایرت دارد؟ در صورت مغایرت آن با اصول حزبی به چه نحو میتوان با طرفداران این نظریه برای مبارزه ضداستعمار در جبهه واحدی همکاری نمود؟ آیا باید به طرفداران تز بیطرفی تاخت یا بعکس باید از آنها در برابر مهاجمه دستگاه دولتی و تبلیغات ارتجاعی پشتیبانی نمود؟ این پشتیبانی (در صورتی که لزوم آن شناخته شود) به چه نحو باید انجام گیرد؟ و غیره.

پیش از آنکه به این سئوالات پاسخ دهیم بهتر است بطور خلاصه نظریه حزب توده ایران را در باره بیطرفی و دلائل صحّت این نظریّه را در شرایط کنونی ایران روشن سازیم. این نکته مسلّم است که حزب توده ایران همچنانکه در سیاست داخلی بیطرف نیست، در سیاست خارجی نیز نمیتواند بیطرف باشد. این نظریّه کاملا" با منافع حقیقی مردم ایران تطبیق میکند، زیرا:

۱ ـ حفظ استقلال و حاکمیّت ملّی ما ایجاب میکند که با استعمار و نفوذ امپریالیسم مبارزه کنیم و مبارزه با امپریالیسم مستلزم جهت‌گیری در سیاست خارجی است یعنی طرفداری از سیاستی که بتواند در مقابل دولت‌هائی که میخواهند کشور ما را تحت استثمار و استعمار خود درآورند به مقابله برخیزد یعنی جانبداری از سیاست خارجی که مبتنی بر استقلال و حاکمیّت ملّی ایران باشد ـ در مقابل امپریالیسم جهانخوار که دشمن استقلال ملّت‌هاست، مردم کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره نمیتوانند بیطرف باشند مگر اینکه فرض شود از استقلال و حاکمیّت خود صرف‌نظر کرده‌اند. مبارزه در راه تأمین استقلال و حاکمیّت ملّی نفسا" محتوی مبارزه با امپریالیسم و بالنتیجه مستلزم جهت‌گیری در سیاست است. نفس مبارزه خود نافی مفهوم بیطرفی است، و ناچار ملّتی که برای آزادی و استقلال خود نبرد میکند، بیطرف نیست.

۲ ـ مبارزه در راه استقلال و حاکمیّت ملّی مستلزم جانبداری از مبارزه کلّیه ملّت‌هائی است که برای آزادی خود با امپریالیسم در نبرد هستند زیرا هر پیروزی که در هر نقطه جهان نصیب این ملّت‌ها شود موجب تضعیف امپریالیسم در مقیاس جهانی و بالنتیجه کمکی به موفقیّت نهائی ما در مقابل امپریالیسم است، چنانکه شکست هرکدام از آنها در نبرد ضدامپریالیسم (ولو بطور موقّت) موجب تقویت امپریالیسم در مقیاس جهانی و باعث دشواری‌های بیشتری در شرایط مبارزه ما میشود.

تجربیّات چند ساله اخیر مردم ایران خود این حقیقت را تأئید میکند. جنبش عظیم مردم کشور ما برای ملّی کردن صنایع نفت نه تنها در مبارزه مردم کشورهای خاورمیانه و نزدیک و از جمله مصر، عراق، سوریه و لبنان تأثیر بسزائی نمود و دامنه تأثیر آن به کشورهای افریقای شمالی (تونس ـ مراکش و الجزایر) کشانده شد بلکه در اقصی نقاط جهان، در کشورهای نیمه مستعمره امریکای جنوبی و جنوب شرقی آسیا نیز موجب تشویق و ترغیب مردم آن کشورها برای مبارزه علیه امپریالیسم گردید. بهمین جهت جنبش مردم ایران با شور و شوق تمام از طرف کلّیه ملّت‌های مستعمره و نیمه مستعمره استقبال گردید. بدون اینکه ما در این کشورها دست به کوچکترین تبلیغاتی زده باشیم خود

بخود جنبش ملّی ما مورد تکریم، علاقه و پشتیبانی مردم این نواحی گردید. از طرف دیگر جنبش مردم مصر و عراق برای راندن نیروهای امپریالیسم انگلستان از کشور خود، جنبش ملّی تونس، مراکش و الجزایر علیه سلطه امپریالیسم فرانسه، خودبخود از طرف مردم ایران مورد پشتیبانی قرار میگیرد.

این همدردی و همبستگی متقابل نتیجه مبارزه مشترک ضدامپریالیستی مردم این کشورهاست. در حقیقت جبهه مبارزه مشترکی، بدون مشورت قبلی، خودبخود بین مردم کلیّه کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره علیه امپریالیسم و استعمار بوجود آمده است.

امپریالیسم به این همبستگی استقلال طلبانه ملّت‌ها خود نیک واقف است و بهمین سبب نه تنها از لحاظ تأمین تسلّط اقتصادی و سیاسی خود دست به سرکوب هر جنبش ملّی میزند بلکه از آن جهت نیز که از تأثیر آن در کشورهای دیگر میترسد، به اقدامات شدید مبادرت میکند. روزنامه‌ها و محافل سیاسی امریکا و انگلیس مکرّرا" در مورد جنبش ملّی ایران این مطلب را بمیان آورده‌اند که اگر ملّی شدن صنایع نفت ایران تحقّق یابد، مردم سایر نواحی نفت خیز خاورمیانه (عراق - عربستان سعودی - کویت و بحرین) نیز خواه ناخواه به طرف اتّخاذ این رویّه کشانده خواهند شد. بیهوده نیست که امریکائی‌ها با انگلیسی‌ها کنار میآیند و در ایران کودتا میکنند. بی‌جهت نیست که بالاخره اصل دروغی تقسیم بالمناصفه منافع نفت را که در سایر کشورهای مورد استثمار معمول کرده‌اند به ایران نیز تحمیل میکنند. حتّی اگر در موادّ قرارداد تحمیلی اخیر دقّت شود، بخوبی مشهود میگردد که شرایط تحمیل شده به ایران بمراتب سنگین‌تر و بدتر از شرایطی است که در قرارداد با عراق و عربستان سعودی مقرّر گردیده است. بدین طریق بطور غیرمستقیم میخواهند به مردم سایر کشورهای خاور نزدیک و میانه بفهمانند که نهضت استقلال طلبانه ایران نه تنها نتوانست در برابر امپریالیسم امریکا و انگلستان موفقیّت پیدا کند، بلکه دچار شرایط بدتر و سنگین‌تری نسبت به کشورهای دیگر گردید.

حوادث اخیر گواتمالا و مهاجمه مسلّحانه امریکا به جنبش ملّی آن کشور

کوچک که از بسیاری جهات به جنبش اخیر ما شباهت داشت نیز دلیل دیگری برای اثبات این ادّعاست. گذشته از آنکه ملّی کردن زمین‌ها و مؤسّسات بزرگ امریکائی (یونایتد فروت) به منافع غارتگر امپریالیسم امریکا در آن کشور صدمه میزد، اصولاً" عمل ملّت گواتمالا از نظر امپریالیسم امریکا، "سرود یادمستان دادن بود" و موجب توسعه دامنه جنبش استقلال طلبانه در سایر کشورهای امریکای لاتین میگردید.

۳ - در مبارزه با امپریالیسم ملّت‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره تنها نیستند. اردوی صلح و دموکراسی که در پیشاپیش آن اتّحاد جماهیر شوروی قرار گرفته است با تمام نیروی معنوی و مادّی خود از استقلال ملّت‌ها پشتیبانی میکند. هنگامی که ملّت ایران برای ملّی کردن صنایع نفتی خویش متّفقاً" بپاخاست کی در مقابل امپریالیسم انگلیس و امریکا از حقوق حقّه او پشتیبانی کرد؟ دولت اتّحاد جماهیر شوروی و کلیّه کشورهای توده‌ای، سازمان‌ها و احزاب پیشرو و عوامل مترقّی کلیّه کشورهای جهان، مردم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره.

کی از حقوق مردم تونس، مراکش، الجزایر، مردم سیاه پوست افریقا و سایر ملّت‌های مظلوم امریکای جنوبی، آسیا، افریقا و اقیانوسیّه در برابر امپریالیسم دفاع میکند و همواره از نهضت استقلال طلبانه آنها پشتیبانی میکند؟ باز همین اردوی صلح و دموکراسی.

در این صورت آیا ملّت ایران میتواند در مقابل این دو روش (روش امپریالیسم و روش اردوی صلح و دموکراسی) بیطرف بماند یعنی نسبت به دشمنان خود از یکسو و نسبت به مدافعین حقوق خویش از سوی دیگر با یک چشم نگاه کند و سیاست هر دو گروه را با یک چوب براند؟ بیطرفی در این صورت نه تنها غیرمنطقی است بلکه اصولاً" موجب عدم تشخیص دوست از دشمن، مخلوط کردن این دو با یکدیگر است و این خود مطلوب سیاست امپریالیست‌ها است که همواره کوشش دارند جنبش ملّت‌ها را منفرد کرده، جدا جدا سرکوب نمایند.

www.iran-archive.com

۴ - جنگ یکی از مهمترین وسائل امپریالیسم برای اسیر کردن ملّت ها، استثمار آنها و چپاول دارائی و منابع طبیعی آنهاست. جنگ و تهیّه آن برای انحصارهای امپریالیستی یکی از بهترین وسائل برای بدست آوردن حداکثر بهره و یغمای ملّت هاست. جنگ برای ملّت ها اعمّ از کوچک و بزرگ جز تشدید استثمار و بدبختی، بی‌خانمانی، قحطی، ناخوشی و مرگ ثمر دیگری ندارد. در شرایط کنونی اوضاع جهان و باوجود سلاح های اتمی و میکربی و انواع دیگر سلاح های کشتار دسته جمعی، هیچ کشوری نمیتواند از خطر جنگ مصون بماند. از طرف دیگر بنام تدارک جنگ، دولت های امپریالیستی میکوشند، با کمک حکومت ها و دولت های دست نشانده در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نفوذ نظامی، اقتصادی و سیاسی بیشتری پیدا کرده، بیش از پیش مردم این کشورها را تحت اسارت خویش درآورند. به همین جهت بعناوین مختلفه در امور داخلی آنها مداخله میکنند، علی‌رغم تمایلات ملّی،حکومت این کشورها را به تبعیّت از سیاست جنگی خویش وامیدارند و خلاصه با تأسیس پایگاه های نظامی و سوق‌الجیشی، با وارد کردن مستشاران و تحمیل پیمان‌های نظامی و غیره کم‌کم زمینه ورود نیروهای مسلّح خویش را به این کشورها آماده میکنند. بنا براین واضح است که مبارزه در راه حفظ صلح جهانی در عین اینکه مبارزه علیه امپریالیسم، منشاء و سازمان‌ده جنگ هاست، مبارزه در راه استقلال و حاکمیّت ملّی و مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم است.

بنا بر این دلائل، حزب ما معتقد است که باید کلیّه نیروهای ضداستعماری کشور ما، کلیّه عناصر ملّی از هر طبقه، جمعیّت، حزب و مسلکی که هستند، برای مقابله با خطر بزرگی که اکنون استقلال و حاکمیّت ما را تهدید میکند، بسیج شده، در جبهه مشترک وسیعی متّفقا" برای جلوگیری از الحاق کشور ما به بلوک های نظامی تحت هرعنوانی که تظاهر کند (پیمان ترکیّه- پاکستان - بلوک دفاعی خاور میانه - بلوک کشورهای اسلامی و غیره) مبارزه نمایند.

دلائل ما منطقی و قانع کننده است و میتواند در صورتی که با تبلیغات منظّم، همه‌جانبه و پردامنه توأم شود، بزودی در توده های وسیع مردم ایران

عمقاً" رسوخ نماید و این خود یکی از مهمترین وظایف ما در دوران کنونی است.

ولی نباید چنین تصوّر کرد که این حقیقت از هم اکنون مورد تصدیق عموم است و صرف اعلام تمایل ما برای ایجاد چنین جبهه واحدی موجب تحقّق بخشیدن به آنست. بعکس، واقعیّت اوضاع ایران نشان میدهد که اگر نیل به این نتیجه امکان‌پذیر است، هنوز کوشش‌های بسیاری برای عملی کردن آن ضرورت دارد. بهرحال نباید این نکته را از نظر دور داشت که جبهه واحد مبارزه ضدامپریالیستی هنگامی بمعنای حقیقی خود بوجود میآید که قسمت عمده از توده‌های عظیم مردم ایران (کارگر، دهقان، روشنفکر، بورژوازی ملّی و سایر طبقات و قشرهای ضداستعمار کشور ما) از آن پشتیبانی نمایند. بنا بر این تشکیل جبهه واحد مبارزه از یک ائتلاف یا زد و بند کمابیش صوری با رهبران گروه‌های سیاسی یا حتّی چندین گروه سیاسی سرچشمه نمیگیرد، بخصوص که در کشور ما هنوز احزاب بورژوازی در معنای واقعی خود وجود ندارند و هیچکدام از گروه‌های سیاسی موجود نمیتوانند بحقّ ادّعا کنند که قسمت یا تمام بورژوازی ملّی از نظریّات و تعهدات سیاسی آنها تبعیّت خواهد نمود.

در اینصورت واضح است که قسمت اساسی کار ما باید در جهت تبلیغ و بسیج توده‌ها انجام گیرد. اگر خوب دقّت شود این کار باوجود اهمیّت عظیمی که دارد بمراتب آسانتر از ائتلاف با رهبران و گروه‌های سیاسی منجمله سران نهضت مقاومت است زیرا توده‌های عظیم مردم خالی از اغراض و زد و بندهای خصوصی هستند و بهمین جهت آسانتر مطالب منطقی و استدلال صحیح را میپذیرند. اگر ما بتوانیم دستگاه تبلیغاتی خود را برای این منظور مجهّز کنیم و با اسلوب صحیح و خالی از سلک‌پرستی (سکتاریسم) با صبر و حوصله در صدد متقاعد کردن و روشن کردن توده‌ها برآئیم، قطعاً" در زمان نسبتاً" کوتاهی به موفقیّت‌های بزرگی در این راه خواهیم رسید و بدین طریق به بهترین وجهی به وظایف رهبری خود عمل کرده‌ایم.

البتّه قبول این حقیقت مستلزم نفی لزوم ائتلاف با سران گروه‌های سیاسی نیست. باید هرگونه کوشش که لازم است در این راه نمود ولی همواره در نظر داشت که اساس کار ما ائتلاف با سران نیست. ائتلاف با رهبران

www.iranarchive.com

جبهه واحد را بوجود نمیآورد بلکه فقط وسیله‌ای برای تشکیل این جبهه است. تشکیل جبهه را آسانتر و کار تبلیغی ما را در بین توده‌ها سهل‌تر میکند و اگر احیانا" مساعی ما در این راه به نتیجه نرسید نباید نگران شد زیرا گره کار در اینجا نیست. تجربه کار توده‌ای نشان میدهد که با کار صحیح و منطقی بین توده‌ها میتوان رهبران را وادار به قبول نظریاتی کرد که قبلا" بهیچوجه زیر بار آن نمیرفتند.

از مطالعه جراید و انتشارات حزبی اینطور بنظر میرسد که ما هنوز کاملا" به اهمیّت تبلیغات صحیح و از روی نقشه پی‌نبرده‌ایم. تبلیغات ما بیشتر جنبه آژیتاسیون دارد. جنبه‌های احساسی آن همواره بر قسمت استدلالی آن میچربد، دشنام و ناسزا که اسلحه مردم ضعیف است در مطبوعات ما رواج دارد، مقالات ما اغلب ناپخته، کلّی و بی‌ارتباط با مسائل روز است. اینطور بنظر میرسد که شعارهای اساسی ما معیّن نیست و بهمین دلیل جراید و دستگاه تبلیغی ما مانند کشتی بی‌سکّان بهر طرف میرانند بدون آنکه از مجموع نشریّات هدف‌های اساسی معلوم باشد. شعارهای ما در مسائل مهمّه سیاسی باید طوری معلوم باشد که همه کس و قبل از هرکس کلیّه مسئولین و اعضاء حزب ما از آن باخبر باشند، در باره آن بحث کرده، مسائل را عمیقا" حلّاجی کرده باشند، به دلائل حزب ما در مورد این مسائل کاملا" آگاه باشند. در این صورت دستگاه تبلیغاتی ما بخوبی خواهد توانست مسائل روز را در چهارچوبه این شعارها (که برای مدّت معیّنی اعتبار دارند) برای توده‌ها تحلیل کرده، هر روز با دلائل جدید صحّت آنرا ثابت نماید و توده‌ها را به لزوم پشتیبانی از این شعارها متقاعد سازد. برای اینکه مطلب جنبه انتزاعی پیدا نکند، بحث را به مسئله مهمّ روز میکشانم.

یکی از شعارهای اساسی ما در مرحله کنونی مبارزه برای جلوگیری از الحاق ایران به پیمان نظامی ترکیه - پاکستان است. پس از آنکه کمیته مرکزی روش ما را دقیقا" در باره این مبارزه معیّن نمود، باید تبلیغات پردامنه برای توده‌ای کردن شعارها در پیش گرفت و دست به یک کامپانی تبلیغی زد، یعنی دستگاه تبلیغی ما باید همّ خود را متصوّر باین نماید که

www.iran-archive.com

کلیّه مسائل روز اعمّ از داخلی و خارجی را با این مبارزه توأم سازد. مثلا" کنفرانس ژنو موفقیّت یافت و جنگ هندوچین خاتمه پذیرفت، آیا نمیتوان ضمن توضیح علل این موفقیّت، نقشه های جنگ طلبانه امپریالیسم امریکا را افاش نمود، مطلب را به پیمان های نظامی و منجمله پیمان ترکیه و پاکستان کشانند و ثابت نمود که این پیمان نیز یکی از حلقه های همان نقشه تهاجمی است؟ همچنین مسئله مبارزه مردم فرانسه برای جلوگیری از الحاق کشورشان به پیمان "دفاع مشترک اروپا"، شکست کنفرانس بروکسل و ردّ پیمان پاریس از طرف پارلمان فرانسه، اتّفاقات گواتمالا و هزاران مطلب دیگر میتواند ما را در این کامپانی یاری کند. بهمین طریق میتوان از کلیّه مسائل داخلی ایران (گرانی قیمت ها، نفت، مباحثات پارلمانی، بودجه، مسافرت ها، رفت و آمدها، نطق ها و اظهارات رؤسای حکومت های امپریالیستی و جراید آنها در باره ایران و غیره) بدین منظور استفاده کرد و تا هنگامی که این شعار کهنه نشده یعنی شعار سیاسی دیگری جانشین آن نگردیده است باید مرتّبا" هر روز و هر ساعت از هر وسیله استفاده کرد و با دلائل جدید کامپانی را به پیش راند. در این صورت مسلّما" کار تبلیغی در بین توده ها مؤثّر میشود و شعارهای ما نفوذ میکند. همچنین در مورد نشان دادن سیاست صلح جویانه دولت اتّحاد شوروی و مدافعه که از حق حاکمیّت و استقلال ملّت ها و منجمله ایران میکند هر روز دلائل جدیدی ظهور میکند. آیا میتوانیم ادّعا کنیم که تبلیغات ما کاملا" از این امکانات استفاده کرده است؟ بعقیده من نه. آیا میتوان مدّعی شد که مردم ایران بقدر کافی از گذشت هائی که دولت اتّحاد جماهیر شوروی از بدو پیدایش خود به ایران کرده و اقداماتی که برای تحکیم حقّ حاکمیّت و استقلال ایران نموده است استحضار دارند؟ آیا ما بقدر کافی به مردم نشان داده ایم که بمحض تأسیس دولت شوروی قرارداد اسارت آمیز ۱۹۰۷ را باطل نمود، موجب شد که نیروهای انگلیس کشور ما را تخلیه کنند، قرارداد ۱۹۱۹ ملغی گردید، کاپیتولاسیون لغو شد، کلیّه امتیازات حکومت تزاری و قروض دولت ایران لغو گردید و...؟ آیا از رفتار مسالمت آمیز دولت شوروی در خصوص مسئله شیلات و سایر مسائل مورد اختلاف

با ایران و مقایسه این روش با عمل دولت های امپریالیستی بقدر کافی برای معرّفی کردن و شناساندن سیاست دولت شوروی استفاده شده است؟ باز هم نه. بنا بر این انتظار اینکه مردم خودبخود شعارهای ما را درک کنند و به حقّانیت آن پی ببرند بیجاست.

از طرف دیگر ما باید در تبلیغات خود به این نکته همیشه توجّه داشته باشیم که مسئله اساسی در مرحله کنونی عبارت از بسیج نیروهای وسیع مردم ایران در جبهه واحدی برای مبارزه با امپریالیسم است. ولی همه عناصر ضداستعمار مجبور نیستند کلیّه پروگرام ما را قبول داشته باشند و عدّه‌ای از آنها هم اصولا" با قسمت اعظم پروگرام ما، نظر به منافع طبقاتی خود، مخالفت دارند، بنا بر این اگر هدف، یعنی تشکیل جبهه واحد ضداستعماری، در مرحله کنونی صحیح است و به آن ایمان داریم، باید تبلیغات خود را طوری جهت گیری کنیم که با این هدف مغایرت پیدا نکند، یعنی تبلیغات ما بجای جمع آوری نیروها موجب اختلاف و تفرقه نشود. دلایل ما در این صورت باید مطالعه شده، دقیق، ساده و عموم پسند باشد و بیشتر بر مسائل مورد توافق یعنی استقلال و حاکمیّت ملّی، صلح و دموکراسی و امثال آن تکیّه کند نه بر مسائل مورد اختلاف. دقّت در این مسائل به ما، سرحدّ بین سلک پرستی (سکتاریسم) و سازشکاری (اپورتونیسم) را نشان خواهد داد. من بحث در باره این مسئله را به موقع دیگر میگذارم تا از اصل موضوع این رساله که بیطرفی است، دور نیافتیم.*

* * *

در اظهار عقیده‌ای که سابقا" در باره طرح مرامنامه حزب کرده‌ام، به این نکته اشاره شده است که بورژوازی ملّی ایران طرفدار بیطرفی در سیاست خارجی است. این فکر در کشور ما سابقه دارد و در طی تاریخ اخیر میهن ما به صور مختلفه تجلّی کرده است. فکر بیطرفی در سیاست خارجی در توده های مردم کشور ما سابقه دارد و حتّی بنظر قسمت اعظم مردم ایران در عداد اصول مسلّمه محسوب میشود. تا انقلاب اکتبر که بورژوازی ایران دوران اعتلاء خود را میپیمود، در عین اینکه با امپریالیسم خارجی (روسیه تزاری و انگلستان)

---

*در حاشیه این پاراگراف بخط احسان طبری یادداشتی نوشته شده که روی آن با علامت × خط کشیده شده است: نتیجه: تبلیغات ما از سکتاریسم عاری نیست و از حقایق تاریخی و وقایع سیاسی برای اثبات تزعمومی ما در سیاست کم استفاده میشود.

www.iran-archive.com

شدیداً" مبارزه میکرد (وانقلاب مشروطیّت خود یکی از مظاهر بارز این مبارزه ملّی است) سعی داشت در سیاست خارجی تا آنجا که مقدور است بین دو دولت امپریالیستی تزاری و انگلستان سیاست موازنه پیش گیرد، تا از اختلافات و رقابت بین آن دو دولت بنفع استقلال ملّی ایران استفاده نماید. با شرایط آن زمان این سیاست صحیح و منطقی بود، زیرا در جهت حفظ استقلال کشور ما سیر میکرد. از نطق‌ها و اظهارات سلیمان میرزا، شیخ محمّد خیابانی و سایر زعمای جناح انقلابی بورژوازی ایران در مجلس دوّم وسوّم میتوان دلائل و شواهد بسیاری بر تأئید این گفتار آورد. بورژوازی ملّی ایران در عین اینکه شدیداً" در مقابل اولتیماتوم‌های روسیه تزاری و تجاوزهای حکومت تزاری و دولت انگلیس مقاومت میکرد، در عین اینکه با تمام نیروی خود علیه قرارداد ۱۹۰۷ دائر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ برخاست، از بیطرفی ایران در نخستین جنگ جهانی جدّاً" پشتیبانی نمود و حکومت را وادار کرد که رسماً" بیطرفی ایران را اعلام دارد. بدین طریق بورژوازی ملّی ایران بخوبی دریافته بود که مبارزه در راه استقلال و حاکمیّت ملّی مستلزم شرکت در جنگ امپریالیستی نیست ولی در عین حال هنگامیکه نیروهای مسلّح انگلستان و حکومت تزاری علی‌رغم بیطرفی ایران از دو سو خاک کشور ما را مورد تجاوز قرار دادند، همان بورژوازی کلیّه نیروهای ملّی را برای مقابله مسلّحانه با متجاوزین بسیج نمود، و تا آنجا که امکان داشت در مقابل آنان مبارزه کرد (داستان مهاجرت در زمان جنگ اوّل بین‌المللی به رهبری حزب دموکرات و تحت قیادت سلیمان میرزا از صفحات درخشان مبارزه ضدامپریالیستی مردم ایران است).

بطور خلاصه جناح انقلابی بورژوازی ملّی ایران مبارزه در راه استقلال و حاکمیّت ملّی را تا سر حد مبارزه مسلّحانه علیه هرگونه تجاوز امپریالیسم تجویز میکرد بدون اینکه این مبارزه را با شرکت در جنگ مخلوط نماید و یا آنرا معارض با سیاست موازنه بداند. این نظریّه چون با تمایلات ملّی مردم ما تطبیق میکرد، بزودی در توده‌های وسیع مردم نفوذ یافت و در نتیجه فشار افکار عمومی، حکومت‌های ایران ناگزیر شدند که خواه ناخواه آنرا بمثابه روش و خط‌مشی سیاسی ایران اعلام دارند.

با انقلاب اکتبر و سرنگون شدن حکومت تزاری سیاست موازنه بطور قطع اهمیّت خود را از دست داد زیرا موازنه بین حکومت شوروی، حکومتی که بر اساس منافع توده‌ها، بر مبنای صلح و احترام به استقلال و حاکمیّت ملّت‌ها برقرار شده بود و حکومت امپریالیستی انگلستان دیگر مفهوم و معنائی نداشت. از این ببعد سیاستی که با استقلال و حاکمیّت ملّی ایران تطبیق میکرد عبارت از استقرار روابط صمیمانه محکم با دولت اتّحاد جماهیر شوروی بر اساس حسن همجواری و احترام متقابل بود.

توده‌های عظیم مردم ایران که در نتیجه انقلاب اکتبر و واژگون شدن حکومت تزاری از شرّ یکی از خشن‌ترین استعمارها رهائی یافتند، تشکیل حکومت انقلابی روسیه را با شور و وجد فوق‌العاده استقبال نمودند. در اغلب نقاط ایران از جمله در آذربایجان که بیش از سایر ایالات از جور عمّال تزاری رنج دیده بود، مردم جشن‌ها گرفتند و حتّی در تبریز آزادیخواهان باتّفاق سربازان انقلابی روسی بر سر مزار شهدای روز عاشورا (ثقه‌الاسلام و غیره که در سال ۱۹۱۱ از طرف نیروهای تزاری بدار آویخته شده بودند) رفته گل ریختند و کمیته ایالتی حزب دموکرات در بیانیه‌ای که بدین مناسبت به امضاء خیابانی صادر نمود، چنین نوشت: "....." *
جناح انقلابی بورژوازی ملّی بخوبی به اهمیّت ایجاد مناسبات نزدیک و صمیمانه با دولت شوروی برای مبارزه مردم ایران در راه استقلال ملّی و آزادی پی‌برده بود و بهمین جهت برای عملی کردن آن میکوشید. از جمله سران ملّیون که جدّاً" به لزوم این سیاست معتقد بودند باید یکبار دیگر از شیخ محمّد خیابانی، سلیمان میرزا، حیدرخان عمواقلی و میرزا طاهر تنکابنی نام برد. این چند نفر از جمله زعمای انقلاب ملّی ایران هستند که تا دم مرگ بر این عقیده ثابت و استوار ماندند و حتّی سلیمان میرزا (سلیمان محسن اسکندری) در افکار و عقاید انقلابی خود روز بروز به سوسیالیسم نزدیک‌تر شد، تا آنجا که ریاست حزب توده ایران را پذیرفت.

در اثر فشار افکار عمومی و کوشش ملّیون، قرارداد ۱۹۲۱ و مکمّل آن قرارداد تضمین متقابل و بیطرفی (۱۹۲۷) بین دولت ایران و دولت اتّحاد

---

*در دست نویس بهمین صورت یک سطرونیم خالی است.

www.iranarchive.com

جماهیر شوروی امضاء گردید. در این دو قرارداد که اساس روابط بین ایران و شوروی است، طرفین پس از تذکّر لزوم مناسبات حسنه و حسن همجواری، متعهد شده‌اند که در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند، ورود افراد، دستجات یا سازمان‌ها یا نیروهای نظامی کشور ثالثی که ممکن است منافع یا امنیّت کشور دیگر را در خطر بیاندازد، به خاک خود اجازه ندهند، از هرگونه تعرّض و تجاوز نسبت به طرف دیگر خودداری نمایند، و در صورتی که خاک یکی از طرفین مورد تجاوز یک یا چند دولت دیگر گردید، طرف دیگر بیطرف بماند و نیز طرفین متعهد میشوند که از شرکت در اتّحادها یا پیمان‌های سیاسی که علیه امنیّت طرف دیگر است خودداری نمایند و کلّیه اختلافاتی که ممکن است بین طرفین بروز کند از طریق مسالمت آمیزبین خود حل و فصل نموده، در تحکیم روابط اقتصادی بر مبنای تساوی حقوق و منافع متقابل بکوشند.

پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ نمونه سیاست صلح جویانه دولت اتّحاد جماهیر شوروی و احترام به حقوق ملّت‌هاست. در این قرارداد دولت شوروی از ایران نخواسته است که سیاست خود را با سیاست خارجی شوروی وفق دهد، از ایران تقاضای ورود در یک اتّحادیه سیاسی یا نظامی نکرده است، پایگاه نظامی یا امتیاز سیاسی نخواسته است، از ایران نخواسته است که با دولت‌های دیگر از در جنگ و مخاصمه درآید. آنچه در این قرارداد تعهد شده است، اینست:

۱ ـ عدم تجاوز به خاک یکدیگر.
۲ ـ عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر.
۳ ـ شناسائی تساوی حقوق دو دولت.
۴ ـ عدم ورود در دسته بندی‌های نظامی و سیاسی علیه یکدیگر.
۵ ـ جلوگیری از ورود افراد، دستجات یا سازمان‌ها یا نیروهای نظامی کشور ثالثی که ممکن است امنیّت یکی از طرفین را به خطر اندازد.
۶ ـ بیطرفی هریک از طرفین در صورت تجاوز یک یا چند دولت خارجی به خاک یکی از آنها.

کدام ایرانی میهن‌دوستی است که این شرایط را مخالف مصالح ملّی

ایران تشخیص دهد؟ آیا معنای حسن روابط همجواری غیر از اینست که طرفین در امور یکدیگر مداخله نکنند، در تحکیم روابط اقتصادی و فرهنگی فیمابین بکوشند، از تجاوز به یکدیگر خودداری کنند و از اعمالی که موجب تسهیل تجاوز به خاک یکدیگر است یا امنیّت هریک از طرفین را به خطر میاندازد خودداری نمایند؟ یک سیاست خارجی واقعا" ملّی باید اصول این پیمان‌ها را سرمشق رفتار خود قرار دهد و با هر دولتی که حاضر است این شرایط را بپذیرد بر مبنای همین مقرّرات پیمان ببندد. اینست سیاست صلح، همزیستی مسالمت آمیز و احترام به آزادی، استقلال و حقوق ملّی.

امّا در فاصله بین دو جنگ، اوضاع در ایران تغییر فاحشی کرد. جناح راست بورژوازی ملّی که از توسعه نهضت انقلابی در ایران سخت بوحشت افتاده بود، سیاست مسالمت‌آمیز و ارتباط اقتصادی و فرهنگی نزدیک با دولت اتّحاد جماهیر شوروی را مخالف مصالح طبقاتی خود میدانست، به مقتضای خاصیّت نوسان کننده خود با بورژوازی کمپرادور و مالکین بزرگ زمین (که پس از واژگون شدن حکومت تزاری اختلافات قدیم خود را که ناشی از رقابت بین دو امپریالیسم تزاری و انگلیس بود کنار گذاشته و یکسره به امپریالیسم انگلستان سرسپرده بودند) متّحد شد و موجبات سرکوبی نهضت دموکراتیک ایران (نهضت گیلان، آذربایجان و خراسان) را فراهم آورد.

حکومت دیکتاتوری رضا خان به پشتیبانی این بلوک (بلوک نصرت‌الدوله - سردارمعظّم خراسانی (تیمورتاش) - داور و مدرّس، تقی‌زاده و غیره) و حمایت علنی انگلستان بوجود آمد. نهضت‌ها سرکوب شدند، آزادیخواهان و ملّیون یکی پس از دیگری حبس، تبعید یا مقتول شدند، روزنامه‌ها تحت کنترل شدید دولت دیکتاتوری درآمد، احزاب منحل شد و خلاصه زمینه تبلیغات ضدشوروی فراهم گردید.

با این وجود، قدرت افکار عمومی مانع از این بود که دولت علنا" سیاست یکطرفه اتّخاذ نماید. بهمین جهت سیاست کهنه موازنه که پس از تشکیل حکومت شوروی دیگر، چنانکه بیان شد، مفهوم ملّی خود را از دست داده بود، مجدّدا" از آرشیوها بیرون کشیده شد و حکومت رضا خان سعی کرد

سیاست خارجی خود را براساس آن نظریّه بیاراید و چنین نشان دهد که از سیاست قدیم ملّی ایران منحرف نشده است. "تئوری موازنه سیاسی بین همسایه شمالی و جنوبی" نه تنها بهیچوجه مزاحم سیاست انگلستان نبود بلکه بالعکس از تأئید و پشتیبانی آن نیز برخوردار بود، زیرا بدین‌طریق علاوه بر آنکه به سیاست حکومت دیکتاتوری ظاهرا" وجهه ملّی داده میشد، در عین حال به تبلیغات ضدشوروی نیز (از این جهت که حکومت شوروی را بصورت یک دولت امپریالیستی نظیر انگلستان معرّفی میکرد) کمک مؤثّری بود. از پیمان‌های منعقد بین ایران و شوروی، از گذشت های عظیم حکومت شوروی نسبت به ایران، از کمک بزرگی که حکومت شوروی برای حفظ استقلال و تمامیّت ارضی ایران کرده بود، از توسعه مناسبات اقتصادی و فرهنگی دیگر صحبتی نبود. بالعکس روزنامه‌های موجود که همه تحت فرمان حکومت وقت بودند و کلّیه دستگاه تبلیغاتی، همّ خود را مصروف به این میکردند که سیاست صلح جویانه ومسالمت‌آمیز دولت شوروی را سیاست تجاوز و مخالفت با استقلال ملّی و تمامیّت ارضی ایران جلوه دهند و بیش از پیش بر فشار دستگاه پلیسی و ارتشی به مردم ایران بیافزایند.

بنا بر این جای تعجّب نیست که پس از سقوط رضا خان باز تز دروغی "موازنه بین همسایه شمالی و جنوبی" همچنان مورد تصویب و تأئید محافل دولتی و طبقات حاکمه ایران بود. معذلک سقوط حکومت دیکتاتوری، پیدایش حزب توده ایران و توسعه نهضت ملّی از یکطرف و رفتار دوستانه و برادرانه ارتش سرخ در ایران و مقایسه آن با رفتار ارتش‌های دولت های امپریالیستی از طرف دیگر چشم و گوش مردم را کم‌کم باز میکرد. مردم ایران درمییافتند که سیاست باصطلاح موازنه که حکومت های ایران خود را طرفدار آن نشان میدادند جز وسیله فریب و اغفال مردم برای پوشاندن سیاست یکطرفی آنها چیز دیگری نیست. حکومت های ایران در زیر روپوش "سیاست موازنه" سعی میکردند وضع موجود یعنی طرفداری از سیاست امپریالیسم انگلستان را حفظ نمایند. انتخابات دوره‌چهاردهم‌مجلس و مخصوصا" موضوع ورود هیئت نمایندگی دولت شوروی به ریاست کافتارادزه و جار و جنجالی که حکومت ساعد و طبقات حاکمه در این زمینه راه انداختند کاملا" نشان داد که "سیاست موازنه"

ادّعائی جز ظاهری برای پوشاندن واقعیّت تمایلات حکومت های ایران چیز دیگری نیست. از این تاریخ است که بعضی از نمایندگان بورژوازی ملّی و منجمله دکتر مصدّق در مقابل تئوری رسمی دولتی شعار "موازنه منفی" را به میان میآورند. اگر خوب دقّت شود، منظور حقیقی این شعار اینست که تا حدّی به استقبال تمایلات بورژوازی ملّی رفته، ضمنا" شکست سیاست رسمی موازنه را در مقابل افکار عمومی جبران نماید. به همین جهت طرفداران این شعار مدّعی بودند که باید با هر دو همسایه بیک نحو معامله کرد و بهترین راه برای نیل بدین منظور به عقیده آنان این بود که برای هیچکدام از آن دو امتیازی قائل نشد، در مقابل هر دو مقاومت منفی کرد و اگر لازم شد دولت ثالثی را نیز وارد "میدان موازنه" کرد (یعنی دولت امریکا).

شعار "موازنه منفی" بهیچوجه نمیتوانست موجب پیشرفت جنبش استقلال طلبانه مردم ایران شود زیرا علاوه بر آنکه راه مثبتی برای بدست آوردن حقوق حقّه ملّت ایران در پیش پای مردم نمیگذاشت و مانند تز قدیمی موازنه، دولت اتّحاد جماهیر شوروی را با حکومت امپریالیستی انگلستان بیک چوب میراند، اصولا" قابل اجرا نبود. در حقیقت ادّعای احتراز از تفویض هرگونه امتیاز به دو دولت همسایه در حالیکه یکی از آنها (انگلستان) قسمت اعظمی از منافع نفتی ما را در دست داشت و بر کلیّه شئون اقتصادی و سیاسی کشور ما حکومت میکرد جز تثبیت امتیازات امپریالیسم انگلستان معنای دیگری نمیتوانست داشته باشد. تعقیب این سیاست عملا" به معنای همکاری با سیاست امپریالیسم، فریب دادن مردم در باره سیاست یکطرفه دولت، پوشاندن نظریّات ضدشوروی حکومت های ایران بود.

وقایع کشور ما پس از خاتمه جنگ دوّم جهانی نیرنگ و فریبی را که در پس فورمول عوام‌فریبانه موازنه مخفی بود بیش از پیش فاش کرد و هر روز دلیل تازه‌ای بر نادرست بودن این تز در شرایط کنونی بین‌المللی اقامه نمود. حوادث زمان حکومت دکتر مصدّق خود بهترین دلیل بر شکست این نظریّه است زیرا نه تنها مصدّق نتوانست سیاست "موازنه منفی" را که خود وقتی علمدار آن بود عملی نماید بلکه جریان ملّی شدن صنایع نفت، خلع ید، مذاکرات و مداخلات دولت امریکا، قطع ارتباط سیاسی با انگلستان، محاصره اقتصادی

و بالاخره دفاع برادرانه دولت اتّحاد جماهیر شوروی و کشورهای تـــــوده‌ای از منافع ایران در مراجع بین‌المللی عملا" نشان داد که سیاست "موازنه" اعمّ از منفی یا مثبت جز سرابی بیش نیست و هر حکومتی که بخواهد، ولو بطـــور ناقص، در جهت حفظ منافع مردم و دفاع از استقلال و حاکمیّت ایران قـــــدم بردارد، ناگزیر است به سیاست ادّعائی "موازنه" پشت پا بزند والاّ جـــــز مماطله، دست بهم مالیدن و فرصت پربها را بدست امپریالیسم و عمّـــال آن دادن ثمـــــر دیگری نخواهد داشت.

* * *

کودتای ۲۸ مرداد بهترین دلیل صحّت این نظر است. این کودتا نقـش واقعی امپریالیسم امریکا را بمثابه خشن‌ترین و درّنده‌ترین استعمارگران بـــه مردم ایران نشان داد. بدین طریق آخرین رؤیای آن قسمت از رهبـــــران بورژوازی ملّی که مدّعی بودند با دخالت و "کمک" دولت امریکا میتوان بـــر امپریالیسم انگلستان چیره شد و حکومت ملّی در ایران برقرار کرد، در میـــان غرّش تانک های شرمن و شلّیک توپ های امریکائی ناپدید گردید.

تحوّل اوضاع ایران در جریان سال گذشته، واگذاری مجدّد منابع نفتـــی ایران به شرکت های امریکائی و انگلیسی، محو کلّیه آزادی‌های دموکراتیـــک مردم ایران و دخالت مستقیم عمّال امریکائی و انگلیسی در امور داخلی کشور ما این حقایق را در جلوی چشم مردم ایران روشن‌تر میسازد.

عنوان شدن ورود ایران در بلوک نظامی ترکیه ـ پاکستان از طرف محافل دولتی و جراید و وکلای وابسته به آن، همزمان با این حوادث، بخوبی نشـــان میدهد تا چه درجه موضوع حفظ استقلال ملّی و دموکراسی با مسئله صلح ارتباط دارد و در عین حال وابستگی این مسائل را با مبارزه ضدامپریالیستی آشکـــار میسازد.

این حوادث در طبقات مختلفه مردم ضداستعمار کشور ما تأثیر میکنـــد و ناگزیر در نظرّیات، قضاوت و افکار سیاسی آنها تغییراتی ایجاد مینمایـــد. بورژوازی ملّی ایران امروز دیگر نمیتواند با همان چشمی که در دو یا سه سال

www.iran-archive.com

پیش به دولت امریکا مینگریست نگاه کند. سیاست عوام‌فریبانه امریکا مخصوصا" پس از کودتای ۲۸ مرداد آشکار شده است. همه کس دانسته است که دولت امریکا نه تنها از منافع استعماری انگلستان در ایران پشتیبانی کرده، بلکه خود نیز مانند انگلستان دست به استعمار ایران زده است. به قانون ملّی شدن نفت پشت پا زده، به منابع نفتی ما دست انداخته است، مستشاران نظامی آن علنا" نقشه مهاجمه به اتّحاد جماهیر شوروی را از راه ایران طرح میکنند، ارتش ایران را قبضه کرده، در صدد وارد کردن کشور ما به بلوک تهاجمی ضدشوروی است.

اینها حقایق انکارناپذیر است. امّا منافع طبقاتی مانع از اینست که بورژوازی ملّی و رهبران آن از کلّیه این واقعیّات نتایج منطقی برای مبارزه جدّی، پی‌گیر و بی‌امان با امپریالیسم بگیرند. بورژوازی نظر به مبانی طبقاتی خود دودل است. از طرفی منافع طبقاتی وی، در شرایط کنونی کشور ما، ایجاب میکند که با نفوذ امپریالیسم بجنگد و این واقعیّت به بورژوازی ملّی خاصیّت انقلابی میدهد، از طرف دیگر از توسعه جنبش توده‌ها بیم دارد و از این جهت در مقابل هرگونه اقدامی که منجر به پیشرفت قطعی نهضت ملّی شود عقب مینشیند و یا آنرا ترمز میکند. این جنبه ارتجاعی بورژوازی ملّی است.

واضح است که شرایط عینی اوضاع اجتماعی رفته رفته جناح انقلابی بورژوازی ملّی را از جناح ارتجاعی آن جدا میکند و قسمتی از این طبقه را بیش از پیش بطرف صفوف توده‌ها میراند ولی هنوز در شرایط ایران این انشعاب بطور وضوح و کامل انجام نشده است.

باری، همین خاصیّت دودلی بورژوازی است که در مورد سیاست خارجی تحت فورمول بیطرفی تجلّی میکند. مبارزه برای استقلال ملّی وی را از بلوک امریکا و انگلستان (دشمن استقلال و حاکمیّت ایران) برحذر میدارد و غریزه طبقاتی او را از نزدیکی با دولت اتّحاد جماهیر شوروی منع میکند. غریزه طبقاتی وی را به طرف امپریالیست‌ها میکشاند ولی شرایط عینی مبارزه استقلال طلبانه منافی با هرگونه اتّحاد با امپریالیسم است. غریزه طبقاتی

www.iran-archive.com

بورژوازی را از اتّحاد جماهیر شوروی و کشورهای توده‌ای دور میکند ولی سیاست ضداستعماری دولت اتّحاد شوروی، احترام واقعی که این دولت بزرگ همسایه نسبت به استقلال و حاکمیّت ملّی ایران دارد و پشتیبانی بی‌شائبه‌ای که از حقوق ملّی ما میکند خواه ناخواه بورژوازی ملّی را متوجّه اهمیّت دوستی اتّحاد شوروی برای استقلال کشور ما مینماید. بدیهی است که تبلیغات مسموم امپریالیسم و عمّال آن در ایران و فشار شدیدی که حکمفرماست، خود عوامل دیگری برای جلوگیری از ابراز علاقه علنی نسبت به اتّحاد جماهیر شوروی است.

محتاج به استدلال نیست که الحاق رسمی ایران به بلوک تهاجمی غربی تحت قیادت امپریالیست های امریکائی و انگلیسی، امضاء پیمان‌های نظامی با این کشورها خواه مستقیما" و خواه بطور غیرمستقیم (بوسیله ورود در یکی از حلقه‌های دستگاه جنگی آنها نظیر پیمان ترکیه - پاکستان یا هر پیمان دیگری از این قبیل) کشور ما را بصورت یکی از پایگاه‌های جنگی علیه همسایه شمالی ایران (اتّحاد جماهیر شوروی) درمیآورد. تحقّق این امر نه تنها نقض صریح پیمان‌هائی است که ایران با اتّحاد شوروی براساس منافع طرفین امضاء کرده است بلکه موجب تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی و بخطر انداختن امنیّت خارجی کشور ما میگردد.

جای تردید نیست که جز عدّه بسیار معدودی که منافع خود را در بقاء سلطه و نفوذ امپریالیسم میدانند و مصالح مردم و کشور ایران را فدای مطامع استعمار میکنند، هیچ ایرانی دیگری نیست که از چنین سیاستی پشتیبانی نماید و بدست خود کشور ما را بخاطر حفظ بهره‌های کلان جهانخواران امریکائی و انگلیسی به کام بدبختی و جنگ خانمانسوز بیافکند.

در دوران کنونی و باوجود سلاح های اتمی و هیدرژنی هیچ ملّتی نمیتواند از مبارزه در راه حفظ صلح جهانی و جلوگیری از تنش در روابط بین‌المللی سر باززند زیرا در صورت بروز جنگ هیچ ملّتی در هیچ نقطه از جهان نمیتواند از آسیب آن برکنار باشد. یک بمباران شدید اتمی با قدرتی که سلاح های مخوف هیدرژنی دارند در هر نقطه از جهان بوقوع پیوندد، آثار آن به نقاط دیگر سرایت میکند و چنانچه این بمباران‌ها تکرار شود، مسلّما" به انقراض

نسل بشری خواهد کشید. بنا بر این دخول در بلوک های جنگی و کمک به نقشه های تهاجمی ماجراجویانه امپریالیستی نه تنها موجب از دست رفتن استقلال و حاکمیّت ملّی ما در زمان صلح است بلکه با معاونت در تحکیم دستگاه جنگی امپریالیسم موجب پیشرفت سیاست جنگ طلبان و ترغیب آنها به انهدام نوع بشر و تمدّن عالی آنست. و نیز این خود واضح است که در صورت بروز جنگ، اگر ایران به بلوک نظامی امپریالیسم پیوسته باشد، نظر به موقعیّت جغرافیائی خود نمیتواند از جنگ برکنار بماند و ناگزیر میهن ما یکی از میدان‌های خونین و وحشتناک آن خواهد شد.

آن کسانی که امروز از راه نادانی یا کینه طبقاتی یا از لحاظ وابستگی منافع با امپریالیسم امریکا و انگلستان این سیاست ماجراجویانه را میستایند و دم از ورود در بلوک های نظامی میزنند، اگر به عواقب مخوف این سیاست نیک بیاندیشند، خواهند دریافت که تحقّق بخشیدن به این سیاست مآلا" به ضرر خود آنها نیز تمام خواهد شد.

بهر حال مسلّم است که اکثریت قریب باتّفاق مردم ایران دانسته یا بطور غریزی با این نظریّه مخالفند، زیرا به تجربه دریافته‌اند که سیاست مورد نظر دولت های امپریالیستی همواره در جهت عکس منافع ملّی ما سیر میکند. قدرت افکار عمومی بحدّی است که با وجود تمایلات علنی حکومت شاه ـ زاهدی به درهم آمیختن با سیاست امپریالیست های امریکائی و انگلیسی و علی‌رغم فشار پلیسی و ترور نظامی شدیدی که از ۲۸ مرداد ببعد در ایران حکمفرماست، هنوز زمامداران کنونی حکومت ایران موفّق نشده‌اند آشکارا کشور ما را به این سیاست ملحق نمایند.

شعار بیطرفی که اخیرا" جسته و گریخته از طرف رهبران بعضی از گروه‌بندی‌های سیاسی نسبت به بورژوازی ملّی عنوان میشود، در عین اینکه ناشی از دودلی بورژوازی است، محقّقا" انعکاسی از تشویش اذهان عمومی مردم ایران (از جمله بورژوازی ملّی) در مقابل کوشش‌هائی است که از طرف امپریالیسم امریکا و انگلستان برای وارد کردن ایران در یکی از حلقه‌های تهاجمی دستگاه جنگی امپریالیسم با کمک مستقیم شاه ـ زاهدی و دستیاران حکومت کنونی میشود.

در حالی که بعضی از رهبران بورژوازی مفهوم بیطرفی را با مفهوم "موازنه" مخلوط میکنند و شعارهائی از قبیل "بیطرفی کامل ایران"، "عدم ورود در بلوک های نظامی و سیاسی اعمّ از شرق و غرب" وغیره عنوان مینمایند، برخی دیگر مسئله را با جهت گیری در سیاست مشتبه کرده، ضمن شعار "مبارزه با نفوذ بیگانگان" نام اتّحاد جماهیر شوروی را نیز با دولت های امپریالیستی امریکا و انگلیس مخلوط کرده، حتّی بتقلید از تبلیغات امپریالیستی، اتّحاد شوروی را "امپریالیسم سرخ" میخوانند.

گروه دیگری از رهبران بورژوازی ملّی در مورد بیطرفی نظریه "مقاومت منفی" گاندی را بمیان میآورند. جماعتی دیگر میخواهند ایران "سوئیس آسیا" شود، یعنی کلّیه همسایگان و کشورهای دیگر بیطرفی رسمی ایران را بپذیرند. عدّه دیگری از آنها از ایجاد یک "نیروی سوّم" مرکّب از کشورهای آسیا وخاور میانه دم میزنند و بالاخره بعضی دیگر تا سر حد نظریّات جواهر لعل نهرو نخست وزیر هندوستان پیش میروند.

باوجود اغتشاش و ابهامی که اکنون در نظریّات رهبران بورژوازی ملّی ایران در باره روش سیاست خارجی ما وجود دارد، از مجموع فرمول های پیشنهاد شده و با توجّه به خط سیر افکار عمومی مردم ایران میتوان چند نتیجه کلّی استخراج کرد.

۱ - بورژوازی ملّی ایران با عقد هرگونه قرارداد نظامی یا اتّحاد با امپریالیسم انگلستان و امریکا مخالف است.
۲ - بورژوازی ملّی ایران از عواقب وخیمی که جنگ سوّم جهانی (درصورت وقوع) برای کشور ما ببار خواهد آورد سخت نگران است، بهمین جهت توجّه وی بیشتر معطوف به برکنار داشتن ایران از جنگ است.
۳ - روش بورژوازی ملّی در این موارد در جهت نظریّه اکثریت مردم ایران سیر میکند.
۴ - بورژوازی ملّی نظر به منافع طبقاتی خود از سیاست نزدیکی با اتّحاد جماهیر شوروی تحاشی دارد و بهمین جهت سعی میکند دولت

www.iran-archive.com

شوروی را با دولت های امپریالیستی در یک کفّه قرار دهد. در این مورد نظریّه بورژوازی ملّی در جهت عکس مصالح واقعی مردم ایران سیر میکند.

بنا بر این میتوان گفت که افکار بیطرف خواهی بورژوازی ملّی با توجّه به شرایط کنونی ایران و اوضاع بین‌المللی از آنجهت که با نقشه‌های جنگ طلبانه امپریالیست‌ها تصادم پیدا میکند، از آنجهت که تیزی آن متوجّه مبارزه با سیاست امپریالیسم انگلیس و امریکا دشمن استقلال و حاکمیّت ملّی ایرانست، محقّقا" دارای وجهه مترقّی است، و بهمین سبب باید مورد پشتیبانی حزب ما قرار گیرد.

پشتیبانی ما در این مورد از تز بیطرفی نه تنها عدول از اصول و مواضع حزبی نیست بلکه در جهت پیشرفت و تحقّق بخشیدن به این اصول خواهد بود.

واضح است که حزب ما نظر به مبانی طبقاتی خود و بنا به وظایفی که در جنبش آزادیبخش مردم ایران دارد، نمیتواند بیطرف باشد، یعنی در هیچ مورد نمیتواند از مبارزه در راه هدف‌های خود امتناع نماید و یا از جهت‌گیری صریح در مسائل اجتماعی و سیاسی احتراز جوید و یا در باره امور مربوط به سیاست داخلی یا خارجی هیچگونه نظریّه مثبت یا منفی نداشته باشد. خلاصه آنکه حزب ما نظر به مبانی و اصول خود نمیتواند هیچگاه تز بیطرفی را شعار خود سازد. تز بیطرفی شعار بورژوازی و ناشی از طرز تفکّر آن طبقه است. طرز تفکّر طبقه کارگر که پیشروترین وانقلابی‌ترین طبقات در اجتماعات کنونی است ذاتا" با مفهوم بیطرفی تعارض دارد زیرا برچیدن بساط کهن مستلزم درهم‌شکستن قدرت امپریالیسم است و بنا بر این طبقه کارگر که در عین حال بحکم تاریخ نقش رهبری جنبش‌های میهنی عصر ما را به عهده دارد منطقا" نمیتواند در مقابل اردوی امپریالیستی بیطرف بماند.

در روزگار ما نبرد طبقه کارگر بمنظور رهائی از قید استثمار با نبرد تمام ملّت برای استقلال ملّی، صلح و دموکراسی چنان درهم آمیخته است که تفکیک آن امکان‌پذیر نیست. بهمین سبب در کلّیه کشورها طبقه کارگر که

www.iran-archive.com

انقلابی‌ترین و پیشروترین طبقات است، قدرت اساسی نهضت آزادی‌بخش ملّی و مهمترین نیروی جنبش صلح و دموکراسی است.

ولی صرف قبول این اصل که (طبقه کارگر قدرت اساسی نهضت آزادی بخش ملّی و مهمترین نیروی جنبش صلح و دموکراسی است) مستلزم پذیرفتن این حقیقت است که طبقه کارگر تنها و یگانه عامل این نهضت نیست و طبقات و قشرهای دیگری از مردم نیز هستند که در این جنبش شرکت میکنند، اگر غیر از این بود، رهبری طبقه کارگر و کوشش در راه تأمین هژمونی آن‌دیگر موضوعی نداشت و یا رهبری صرفا" منحصر بداخله طبقه کارگر و قشرهای آن میگردید.

ما میدانیم که در واقع چنین نیست و جنبش مردم ایران برای تأمین استقلال ملّی، صلح و دموکراسی در حقیقت در جبهه‌ای انجام میگیرد که در درون آن بغیر از طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و قشرهای دیگری از بورژوازی ملّی شرکت دارند. این جبهه ولو اینکه هنوز بطور ارگانیک در ایران تشکیل نیافته است ولی عملا" و بطور خودبخودی وجود دارد و در موارد بسیار حسّاس سیاسی بدون اینکه بوسیله ارگان معیّنی منظّم شده باشد تجلّی میکند. حوادثی که منجر به ملّی شدن صنایع نفت در ایران گردید و وقایعی که در جریان خلع‌ید از شرکت انگلیسی نفت بوقوع پیوست بهترین نمونه وجود واقعی این جبهه است. چنانکه میدانیم در این حوادث نه تنها کارگران شرکت داشتند بلکه قشرهای مختلفه بورژوازی ملّی و قسمتی از دهقانان نیز سهیم بودند.

بنا بر این مسلّم است که حزب ما نمیتواند متوقّع باشد که شعارهای سیاسی طبقه کارگر دربست و بی‌چون‌وچرا در درون این جبهه مورد قبول واقع شود. چنین چیزی انتظار داشتن نشانه عدم توجّه به واقعیّات و موجب بریدن ارتباط با توده‌هاست. رهبری طبقه کارگر باین معنا نیست که شعارها و پروگرام سیاسی وی بی‌گفتگو به همه تحمیل شود. این روش نه تنها رهبری نیست بلکه موجب گمراهی توده‌ها و انحراف از مبادی و اصول انقلابی است.

www.iranarchive.com

در درون یک جبهه سیاسی، حزب ما در عین اینکه نماینده حدّاکثر خواست‌هاست، آن شعاری را میپذیرد یا از آن تزی پشتیبانی میکند که بیش از همه بسیج کننده توده‌ها و بنا بر این نزدیک‌تر به هدف‌های ماست.

از طرف دیگر واضح است که حزب ما نه تنها نظر به اصول ایدئولوژیکی خود، بلکه از جهت منافع واقعی مردم ایران نمیتواند اتّحاد جماهیر شوروی را که بر رأس اردوگاه صلح و دموکراسی قرار دارد با دولت‌های امپریالیستی امریکا و انگلستان در یک کفّه قرار دهد.

کمیته مرکزی حزب ما در نامه سرگشاده‌ای که به کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملّی نوشته و همچنین در مطالبی که به پاسخ کمیته مرکزی نهضت مقاومت انتشار داده است (شماره‌های ۲۴۲ و ۲۵۲ روزنامه مردم) این‌مطلب را بطور روشن بیان کرده است:

"انترناسیونالیسم حزب ما بمعنای دوستی و همکاری با تمام نیروهای جهانی اعمّ از اینکه توده‌های مردم و احزاب آزادیخواه ملل مستعمره و نیمه مستعمره باشد یا مردم دمکرات و صلح‌دوست در کشورهای انگلیس و امریکا و بطریق اولی دوستی و همکاری با دولت‌هائی که با انقلاب‌های آزادی‌بخش، خود را از چنگال رژیم امپریالیستی خلاص کرده و تبدیل به دولت‌های آزاد، دمکرات، سوسیالیست و ضداستعمار شده‌اند نه تنها بهیچوجه مغایر با ناسیونالیسم واقعی نیست بلکه شرط جدائی ناپذیر آنست. ما اگر حاضریم به اتّحاد شوروی، کشور سوسیالیسم، اعتماد کنیم، بدین جهت است که یقین داریم این‌کشور از لحاظ ماهیّت خود دشمن هرگونه استعمار است. بدین جهت است که یقین داریم اتّحاد شوروی، با استعمارگران، علیه هیچ کشوری بند و بست نکرده و نخواهد کرد. از این جهت است که یقین داریم اتّحاد شوروی دوست استقلال و آزادی کشور ماست و در رفتار خود با ایران چه در قراردادهای خود، چه در کنفرانس‌های بین‌المللی این حقیقت را بطور انکارناپذیری بثبوت رسانده است. ما این نظر کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملّی را که به تقلید از تبلیغات دول امپریالیستی به اتّحاد شوروی حمله میکند و آنرا "امپریالیسم سرخ" معرّفی میکند کاملا" نادرست و اشتباه‌آمیز میدانیم و معتقدیم که

اینگونه تبلیغات به مبارزات ضداستعماری ملّت ما ضرر میزند و عملا" در جهت تمایل حکومت کودتا و امپریالیست های انگلیسی و امریکائی است".

بنا بر این مقدّمات واضح است که تز بیطرفی در سیاست خارجی در صورتی که بمنظور جلوگیری از ورود ایران در بلوک های نظامی امپریالیستی و برای برکنار داشتن کشور ما از شرکت در یک جنگ تهاجمی باشد، میتواند و باید مورد پشتیبانی حزب ما قرار گیرد.

مسلّم است که مقصود از پشتیبانی این نیست که ما از اصول اساسی حزبی خود عدول کرده، تسلیم نظریّات بورژوازی ملّی بشویم. بورژوازی ملّی ممکن است در ضمن فورمول بندی نظریّه خود دولت اتّحاد شوروی را نیز با کشورهای امپریالیستی در یک کفّه قرار دهد. ما البتّه با این نظر موافقت نداریم و بنا بر این نمیتوانیم در امضاء آن شرکت کنیم، ولی عدم امضاء این فورمول بهیچوجه مانع آن نخواهد شد که ما از تز بیطرفی در سیاست خارجی پشتیبانی نمائیم. ما بخوبی میدانیم که دولت شوروی از ایران و یا از هیچ کشور دیگری نخواسته و نمیخواهد که با وی پیمان تهاجمی علیه کشور یا کشورهای دیگری منعقد نماید. ما نیک میدانیم که حکومت اتّحاد شوروی هیچگونه بلوک نظامی و تعرّضی علیه کشورهای دیگر تشکیل نداده و نخواهد داد، زیرا اساس سیاست خارجی اتّحاد شوروی مبتنی بر حفظ صلح بوسیله همزیستی مسالمت آمیز با کلّیه کشورها بر اساس احترام متقابل به استقلال ملّی و تساوی مطلق است. بنا بر این به صرف اینکه در فورمول های مورد نظر بورژوازی نام اتّحاد شوروی هم‌تراز با دولت های امپریالیستی ذکر شده باشد و یا اگر بعضی از رهبران بورژوازی ایران عقیده داشته باشند که فرقی بین دولت شوروی و دولت های امپریالیستی امریکا و انگلستان نیست، این نظریّه بهیچوجه نمیتواند در ماهیّت سیاست صلح جویانه دولت شوروی تغییری بدهد و به همین جهت چنانچه در فورمول بیطرفی صحبت از امتناع از ورود در "بلوک های نظامی اعمّ از شرق و غرب" بشود و یا عبارت دیگری از این قبیل ذکر گردد، مآلا" چنین نظریّه‌ای ضد سیاست تهاجمی کشورهای امپریالیستی خواهد بود زیرا فقط آنها هستند که میخواهند کشور ما را در دستگاه تهاجمی خود وارد کنند و سیاست کشور ما را وابسته به سیاست ماجراجویانه و استقلال شکنانه خود نمایند.

ما در عین اینکه وظیفه داریم در هر مورد سیاست دوستانه و صلح جویانه اتّحاد جماهیر شوروی را تشریح کرده و تفاوت اساسی این سیاست را با روش دولت های امپریالیستی فاش نمائیم، کاملا" میتوانیم از تز بیطرفی بورژوازی ملّی نیز از آن جهت که مآلا" علیه سیاست جنگ طلبانه امپریالیست های امریکائی و انگلیسی است، پشتیبانی نمائیم.

دولت اتّحاد جماهیر شوروی خود در ۱۹۲۷ (چنانکه قبلا" تذکّر داده شد) پیمانی با ایران منعقد نمود که در یکی از موادّ آن تصریح شده است که در صورت تجاوز یک یا چند دولت دیگر به خاک یکی از طرفین، طرف دیگر متعهد میشود (یعنی دولت شوروی یا ایران) که بیطرف بماند. اگر بیطرفی در قبال نقشه های تعرّضی در روابط دولت ها عدول از مبانی و اصول یک حزب کارگری بود، دولت اتّحاد جماهیر شوروی قطعا" چنین پیمانی با ایران یا هیچ دولت دیگری امضاء نمینمود.

بالاتر آنکه در ۱۹۳۹ دولت شوروی با آلمان هیتلری که بزرگترین دشمن طبقه کارگر و سوسیالیسم در آن زمان بود پیمانی مبنی بر بیطرفی و عدم تعرّض منعقد نمود. آیا معنای این پیمان غیر از این بود که دولت شوروی بدین وسیله کشور اتّحاد شوروی را برای مدّتی هرچند کوتاه از تعرّض جنگ مصون میداشت؟ آیا میتوان گفت که با انعقاد این پیمان دولت شوروی از مبارزه اصولی خود علیه فاشیسم منصرف گردید؟ البتّه جواب هر دو سئوال منفی است. اعمال این سیاست در این قبیل موارد در حقیقت همان تعقیب سیاست صلح جویانه است که تحت فورمول قضائی بیطرفی تجلّی میکند.

چندی قبل یکی دیگر از ایدئولوگ های بورژوازی ملّی، دکتر متین دفتری، ضمن سلسله مقالاتی که در روزنامه اطّلاعات در خصوص بیطرفی انتشار داده، به تعریف واضح تری از بیطرفی رسیده است. این تعریف چنین است:

"بیطرف نه فقط بمعنای بیطرفی زمان جنگ، بلکه بمعنای ممنوع و محترز از هرگونه تجهیز است و ساختمان های نظامی که ناظر به جنگ های خارجی تعرّضی باشد و مصون از هرگونه فعالیّت سیاسی عمّال بیگانه که ایجاد کشمکش و رقابت بین المللی در این منطقه بکند".

ما وارد چگونگی استدلالی که دکتر متین دفتری را به این نتیجه کشانده است نمیشویم ولی این تعریف بخودی خود محتوی یک سلسله جهت‌گیری‌های صحیح است.

نتایج منطقی این تعریف اینست که اوّلا" ایران به هیچ کشوری هجوم نکند و خود وسیله یا پایگاه جنگی برای هجوم به کشور دیگر نشود. ثانیا" از ورود دستجات، نیروهای نظامی و مستشاران نظامی خارجی بمنظور تدارک جنگ علیه کشور دیگر جلوگیری بعمل آورد. ثالثا" از فعالیّت سیاسی عمّال بیگانه که هدف آن تحریک علیه کشور دیگر یا تدارک جنگ به هر اسم و عنوان باشد مخالفت نماید. رابعا" از شرکت در هر بلوک نظامی علیه هر کشور دیگر خودداری کند. اگر خوب دقّت شود، بیطرفی به این مفهوم در حقیقت مدافعه از سیاست صلح است و هر حکومتی که این اصول را بپذیرد و صادقانه برای اجرای آن بکوشد مورد تأئید و پشتیبانی عموم صلح طلبان و از جمله حزب ما خواهد بود.

پرواضح است که این اصول میتواند مبنای مذاکره و توافق با کلّیه طرفداران صلح از هر طبقه یا گروه سیاسی که باشند واقع شود. این قبیل موافقت‌ها نه تنها موجب نقض اصول حزبی ما نخواهد بود بلکه برای تحقّق بخشیدن به آن و تشکیل جبهه واحد مبارزه ضداستعمار نیز کمک شایانی است.

خلاصه کنیم:

حزب توده ایران معتقد است که سیاست خارجی کشور ما باید برمبنای دفاع از استقلال و حاکمیّت ملّی ایران و شرکت عملی در حفظ صلح جهانی استوار باشد.

منطقی‌ترین و قطعی‌ترین راه برای رسیدن به این مطلوب همکاری صمیمانه و صادقانه با اردوی صلح و دموکراسی است که در پیشاپیش آن همسایه بزرگ ما، دولت اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار دارد. اجرای کامل مقرّرات پیمان‌های تضمین متقابل و بیطرفی ۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ منعقد بین

www.iranarchive.com

ایران و اتّحاد شوروی که کشور ما را از ورود در بلوک های تهاجمی (نظیر پیمان ترکیه - پاکستان یا پیمان‌های دیگری از این قبیل که از طرف امپریالیست های امریکا و انگلیس برای الحاق کشورهای خاورمیانه و نزدیک به دستگاه جنگی خود طرح ریزی شده است) منع میکند و اساس یک همزیستی مسالمت آمیز را بین ایران و اتّحاد شوروی برمبنای دوستی صمیمانه و احترام متقابل، تساوی و حاکمیّت مطلق بین پیمان‌کنندگان فراهم میکند، بهترین راه برای نیل بدین منظور در مرحله کنونی است.

این نظریّه حزب توده ایران راجع به سیاست خارجی مورد پشتیبانی پیشروترین افراد کشور ماست ولی برای اینکه بتواند به مقیاس وسیع در توده های مردم ما نفوذ کند هنوز مساعی و کوشش‌های فراوانی لازم است.

بنا بر این حزب ما در عین اینکه با کلیّه وسائل ممکنه برای ثبوت صحّت این نظریّه و تحقّق بخشیدن به این سیاست کوشش خواهد نمود، همواره از نظریّات و سیاستی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم ما را به این منظور نزدیک نماید پشتیبانی میکند و آنچه که ما را از این هدف دور میکند با شکیبائی و دوراندیشی برای توده های مردم ایران توضیح میدهد و آنها را از عواقب آن برحذر میدارد.

در مرحله کنونی، هر کوششی که بقصد جلوگیری از ورود کشور ما در بلوک های تهاجمی نظیر پیمان ترکیه - پاکستان یا پیمان ترکیه - عراق یا پیمان‌های امپریالیستی دیگری از این قبیل بشود، مورد پشتیبانی جدّی و عملی حزب ما قرار خواهد گرفت، ولو اینکه این کوشش‌ها بصورت نظریّات بیطرفی یا عناوین دیگری ظهور نماید.

در این زمینه هرگونه مذاکره و توافقی بین حزب ما و گروه‌های سیاسی یا دستجات دیگر امکان‌پذیر است و حزب ما در راه ایجاد چنین موافقت هائی تا آنجا که ممکن است کوشش خواهد نمود.

در عین حال، حزب ما با تبلیغات صحیح و پردامنه خود، با انتقادات

www.iran-archive.com

صحیح و استدلال منطقی خواهد کوشید نظریّات یا فورمول‌هائی را که موجب ایجاد شبهه در اذهان عمومی راجع به نقش صلح‌جویانه و سیاست ضداستعماری دولت اتّحاد شوروی میشود (مانند مخلوط کردن فورمول‌های موازنه با موضوع بیطرفی و غیره) روشن ساخته، از آنهائیکه با حسن نیّت به دام این تبلیغات امپریالیستی افتاده‌اند، رفع اشتباه نماید.

ولی صرف وجود این قبیل فورمول‌ها در ضمن نظریّاتی که ماهیّت و محتوی آن ضد نقشه‌های جنگی امپریالیستی و علیه ورود ایران در بلوک‌های نظامی است، نمیتواند ما را از پشتیبانی نسبت به محتوی واقعی آن نظریّات باز دارد، ولو اینکه کوشش‌های ما برای حذف این قبیل فورمول‌ها بجائی نرسد و بالنتیجه به توافق کامل با طرفداران آن نظریّات منجر نگردد.

حزب ما در مرحله کنونی با تمام قدرت مادّی و معنوی خود برای بسیج کلّیه نیروهای دموکراتیک ایران علیه الحاق کشور ما به پیمان ترکیه ـ پاکستان یا ترکیه ـ عراق و یا هر پیمان نظامی امپریالیستی دیگری از این قبیل خواهد کوشید.

ایرج اسکندری

www.iran-archive.com

کمیته مرکزی کنگره اول

| | | |
|---|---|---|
| امیرخیزی | اسکندری | طبری |
| کامبخش | رادمنش | الموتی |
| بهرامی | اردشیر | پروین‌گنابادی |
| بقراطی | کشاورز | |

کنگره دوم *

| | |
|---|---|
| امیرخیزی | اسکندری |
| یزدی | بهرامی |
| بقراطی | رادمنش |
| علوی | فروتن |
| جودت | کیانوری |
| قاسمی | نوشین |
| روستا | بابازاده |
| حکیمی | طبری |
| کامبخش | شریفی |

موقت کنفرانس اول تهران

سلیمان میرزا

| | |
|---|---|
| یزدی | اسکندری |
| رادمنش | امیرخیزی |
| بقراطی | کشاورز |
| روستا | اردشیر |
| الموتی | ضیاء |
| بقراطی | اعزازی |
| نوشین | شریفی |

رادمنش ، اسکندری ، امیرخیزی ، کشاورز ، بقراطی، بهرامی

هیئت اجرائیه موقت

رادمنش - کشاورز - بهرامی

خلیل ملکی - یزدی - طبری

فروتن

---

* ظاهرا" این یادداشت برای پاسخ به سئوال‌های مکرر ما درباره ترکیب رهبری حزب توده ایران در گذشته تهیه شده است که متاسفانه هنوز هم کامل نیست [یادداشت از آذرنور و بابک ] .

www.iran-archive.com

۱ ـ اختلاف در کمیته مرکزی موجود است. کار حزب را فلج کـــرده، جلسات کمیته مرکزی را بی‌حاصل نموده است ـ معایب آن بقدری است که مورد توجّه کلیّه کادرها شده ـ پنهان داشتن آن نه اصولا" صحیح است و نه بنفـــع مصالح حزبی است.

۲ ـ این اختلاف در رهبری حزب تازگی ندارد و از بدو پیدایش حزب با آن همراه بوده است. این اختلاف از زندان قصر شروع شد و دنبالـــــه آن تاکنون ادامه یافته است ـ تاریخچه این اختلافات و دوره‌های مختلفـــه آن ـ صفات مشخّصه اختلافات درون حزبی ما.

۳ ـ آیا این اختلافات فقط جنبه شخصی دارد؟ مسلما" نه، زیرا افراد رهبری در مدّت ۱۵ سال تغییر کرده‌اند، ولی اختلافات باقی مانده اســـت ـ این اختلافات مبنای ایدئولوژیک دارد با اینکه طرفین اختلاف آنرا بـــروز نمیدهند ـ چپ روی و سکتاریسم ـ عدم اعتقاد بکار صحیح توده‌ای ـ عدم اعتقاد بکار جمعی در حزب ـ قرار دادن شخص خود مافوق حزب و مصالـــح آن ـ فراکسیونیسم ـ مرید بازی ـ خشونت و تحکّم ـ روش ابستروکسیون و جلوگیـــری از کار کمیته مرکزی ـ تبلیغ ضد کمیته مرکزی در خارج و تحریک کادرهـــا ـ تشبیه روش اینها با خلیل ملکی ـ جنبه خانوادگی دادن بکارهای تشکیلاتـــی ـ روش ارعاب و تحقیر افراد. *

---

* با توجّه به متن، قاعدتا" بخشی از یادداشت های وی در آستانه تشکیل پلنـــوم وسیع چهارم و یا مربوط به بحث های کمتیه مرکزی مقیم مسکو در قبل از همیـــن پلنوم می‌باشد (یادداشت از آذرنور و بابک).

رفیق کیانوری در جلسه ۶ دسامبر ۱۹۵۶ ضمن بیانات خود اظهار کرد که "حزب الان دچار یک بحران فوق‌العاده شدید است. نه کمیته مرکزی، کمیته مرکزی است، نه حزب در مهاجرت وجود دارد، نه در ایران. به تمام معنی دچار انحطاط شده‌ایم و مرکز آن کمیته مرکزی است زیرا هیچ مسئله‌ای را نمیتواند حل کند... یکسال و نیم است ما در اینجا بهر زبانی صحبت میکنیم، همه شیوه‌ها را ما زده‌ایم. دیگر چه معجزه‌ای از این امامزاده انتظار داریم. سه راه در مقابل کمیته مرکزی هست، یکی اینکه ببریم و بگذاریم کنار. من معتقدم اگر رفقا این شهامت را در خود ببینند، ببرند و بگذارند کنار، کیانوری را بگذارند کنار، من اینرا بنفع حزب میدانم. دوّم اینست که در این ترکیب به موافقت‌هائی با هم برسیم. تجربه بی‌انصاف نشان داده است که این تئوری‌هائی که میخواسته است از این راه حل کند پوچ است. تناقضات ما بحدّی است که امکان حل این مسائل در این ترکیب نیست. حالا رفقا هر فرمول تشکیلاتی میخواهند برای آن قائل شوند. فورمول تشکیلاتی هیچوقت نمیتواند واقعیّات را تغییر دهد. بگذارید یکبار این مسائل تمام شود. من فکر میکنم دیگر هیچ راه دیگری نیست، هر راه دیگری سراب است..."

بازاز همین جلسه ۶ دسامبر ۱۹۵۶:

"هر تصمیمی که این جلسه بگیرد و باحتمال من این تصمیم قاطع را این کمیته مرکزی نخواهد گرفت، ولی بهر حال بعقیده من بنفع حزب است".

www.iran-archive.com

۱۷ ژوئیه ۱۹۵۶

در جلسه ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۶ قرائت گردید

کمیته مرکزی حزب توده ایران*

رفقای عزیز،

نامه‌ای که رفیق محمد زمان پهلوان در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۵۶ به کمیته مرکزی نگاشته است، ملاحظه شد.

رفیق پهلوان اطّلاعات خود را در باره مطالبی که از قول او رفیق قاسمی در جلسه کمیته مرکزی (بطور غیرمستقیم و بصورت سئوال در باره یکی از جمله‌های مندرج در کتاب رفیق علوی "ایران رزمنده" مطرح کرده، در اختیار کمیته مرکزی گذاشته است، و نیز در این نامه اشاره به یک سلسله مسائل دیگر شده که هم از لحاظ حزبی و هم از لحاظ شخصی قابل توجّه است.

بدوا" اجازه میخواهم در خصوص مسئله طرح شده در کمیته مرکزی یعنی موضوع ملاقات من با قوام السلطنه در پاریس توضیحات لازم را برای روشن شدن رفقای کمیته مرکزی بدهم و سپس به سایر مطالب مطروحه در نامه بپردازم.

۱ - موضوع ملاقات با قوام

چنانکه در جلسه کمیته مرکزی توضیح داده‌ام، من بنا به تقاضای منوچهر کلبادی که چندین بار بدیدن من آمد و اظهار میکرد که قوام‌السلطنه از ایران آمده و مطالبی دارد که میخواهد با من در میان بگذارد با مشارالیه در هال مهمانخانه ژرژ ۵ که محل اقامت او در پاریس بود ملاقات کردم. تاریخ دقیق این ملاقات را اکنون نمیتوانم معیّن کنم ولی تصوّر میکنم در اواخر ژانویه یا اوایل فوریه سال ۱۹۵۰ باشد (گمان میکنم منوچهر کلبادی نیز در این ملاقات حضور داشت).

---

* این نامه بعد از انتقال ر. اسکندری از فدراسیون جهانی کارگران به مسکو و بدنبال پرونده سازیهای اعضاء کمیته مرکزی نسبت بیکدیگر و اوج گرفتن اختلافات آنان نوشته شده است. در صفحات مختلف جلد سوم خاطرات به این جریان اشاره می‌شود (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iranarchive.com

البتّه دقیقا" ممکن نیست مطالبی که بین ما در این ملاقات رد و بدل شد بیاد بیاورم ولی آنطور که بخاطر دارم قوام شرحی از اوضاع بد ایران و مخالفتهائی مدّعی بود از طرف شاه نسبت باو میشود بیان نمود و سپس از "حسن نیّت" خود نسبت بحزب توده ایران سخن گفت و بالاخره با اشاره به تمایل نخست وزیر شدن خود نظر مرا در باره اینکه اگر دومرتبه در رأس حکومت قرار گیرد چه کارهائی باید انجام دهد سئوال نمود. من در پاسخ او گفتم که شما در تاریخ زندگی خودتان یکمرتبه به چنین شانس بزرگی نائل شدید که حزب توده ایران و عدّه‌ای از عناصر ترقّیخواه کشور از حکومت شما پشتیبانی نمودند و شما میتوانستید باتّکاء آنها یک سلسله اقدامات مفید برای مردم و کشور بکنید ولی متأسّفانه علی‌رغم وعده‌هائی که چه قبل از زمامداری خود و چه بعد از آن دادید بعوامل ارتجاعی و سیاست خارجی تکّیه کرده نیروهای دموکراتیک را سرکوب نمودید بنابراین دیگر تصوّر نمیکنم چنین فرصتی از نو بدست شما بیاید.. در جواب خواست از خود دفاع کند و تمام تقصیرات را بگردن شاه بیاندازد. او میگفت که من بهیچوجه خیال بریدن با حزب توده ایران را نداشتم ولی شاه آنرا جدا" از من میخواست و من مدّتی بدفع‌الوقت گذراندم و موافقت نکردم تا اینکه خود شما در جلسه هیئت وزرا حاضر نشدید و شاه مرا احضار کرد و گفت وقتی خود حزب توده هم میل ندارد با حکومت همکاری کند شما دیگر چه اصراری دارید. این بود که من استعفا دادم و از نو کابینه را بدون شرکت وزرای توده‌ای تشکیل دادم. من باو گفتم صحبت سر شرکت در کابینه نیست، خود بخاطر دارید که حزب توده ایران هیچگاه تقاضائی دائر به شرکت در دولت از شما نکرد و بعکس این شما بودید که اصرار داشتید و این پیشنهاد را نمودید، بنابراین شرکت یا عدم شرکت اعضاء حزب در دولت اصل مطلب نیست، آنچه مهمّ است روش شما علیه نیروهای دموکراتیک و بخصوص سرکوب نهضت دموکراتیک آذربایجان است که آنرا خود برسمیّت شناخته بودید. او گفت من مخالف لشکرکشی به آذربایجان بودم ولی شاه علی‌رغم میل من دستور اعزام نیرو بآنجا داد. گفتم در اینصورت چرا استعفا ندادید و مطلب را در مقابل مردم فاش نکردید، بموجب قانون اساسی شاه مسئولیّتی ندارد و هرعملی هم که او میکند دولت جوابده آنست، بنابراین کسی نمیتواند از شما این مدافعه را بپذیرد. سخن

در این زمینه دراز شد. آنطور که بخاطر دارم او میگفت که من (یعنی قوام) جدا" با حبس و تیرباران‌ها و عملیّاتی که در آذربایجان شد مخالف بودم و تمام اینکارها را نظامیها بدستور شاه کرده‌اند و حتّی راجع به اعدام برادران قاضی، من بهیچوجه مستحضر نبودم، وقتی اطلاع حاصل کردم، نزد شاه رفته جدّا" اعتراض کردم. او خندید و گفت منهم با اینکار موافق نبودم فرماندهان نظامی اینکار را کرده‌اند. این بود تقریبا" آنچه که از مضمون مذاکرات اکنون بخاطر من مانده است. من همانطور که در جلسه کمیته مرکزی اظهار کردم، همانوقت ضمن نامه‌ای که به تهران نوشتم سربسته حزب را از این ملاقات مستحضر نمودم. میگویم سربسته زیرا با وضعی که در ایران پیش آمده بود، رفقا از ایران تأکید میکردند که کاغذهای پاریس سانسور میشود، در نوشتن دقّت کنید. ولی بهرحال در نامه خود موضوع ملاقات و اینکه قوام میخواهد از نو نخست وزیر شود را گزارش دادم.

پس از چندی نامه مورّخ [قیدنشده] که بامضاء رفیق بهرامی و ظاهرا" بخط رفیق قریشی است بمن رسید که در آن نامه توضیحات بیشتری از من راجع به تمایلات قوام خواسته بودند. چون از مفهوم نامه اینطور استنباط کردم که گویا افسون این کهنه‌کار عیّار در نزد رفقای ما تا جائی مؤثّر واقع شده است (چنانکه از متن نامه مزبور که تقدیم کمیته مرکزی شده است برمیآید و در آن از سکوت حزب در برابر قوام سخن رفته است) من فورا" نامه مفصّلی نوشته رفقا را یکبار دیگر از دسایس این شخص برحذر داشتم. آنطور که بخاطرم مانده، در آن نامه مخصوصا" نوشتم که البتّه اگر فی‌المثل شمر هم روزی سرکار بیآید و حزب ما را قانونی اعلام کند ما این عمل او را خواهیم ستود، ولی با سوابقی که از قوام داریم نمیتوان وعده‌های او را دربست پذیرفت و از حالا به امّید اجرای وعده‌های او با وی موافقت کرد. در نامه دیگری بتاریخ [قید نشده] که بخط رفیق قاسمی و امضاء رفیق بهرامی است و در جلسه مورّخ [قید نشده] با نامه سابق تقدیم کمیته مرکزی شده است و چنانکه ملاحظه میکنید پاسخ بنامه من است، رفقا صریحا" مینویسند "نظر شما راجع بآن پیرمرد هشتاد ساله صحیح است".

این حقایق چنانکه رفقا ملاحظه میکنند تنها متّکی بادّعای صرف من نیست و لااقلّ در قسمت دوّم آن متّکی بدو سند کتبی بامضاء رفیق بهرامی و خط رفقا قریشی و قاسمی است.

۲ ـ داستان ماشین پولی‌کپی و نامه قوام

رفیق پهلوان با اشاره به نامه سرگشاده‌ای که قوام خطاب به شاه نوشته است و متن آن در مطبوعات آن زمان انتشار یافته، در نامه خود چنین مینویسد: "اینجانب مشکوکم باینکه در تدوین و یا تحریر نامه قوام به شاه رفیق اسکندری شرکت داشته است" و سپس کوشیده است جهاتی را که موجب ایجاد چنین سوءظنّی نزد وی شده، تشریح نماید. بطور کلّی رفیق پهلوان بااتّکاء بر سوءظّن خود سه فاکت ذکر کرده است بدین قرار: ۱ ـ اسکندری بنا بدعوت عباس اسکندری به مونت کارلو رفته است، در حالی که قوام هم آنجاست، ۲ ـ چند روز پس از مراجعت اسکندری از مونت کارلو نامه قوام انتشار یافته است، ۳ ـ وجود یک ماشین پولی‌کپی در منزل اسکندری متعلّق به عبّاس اسکندری.

بدیهی است کسی نمیتواند به رفیق پهلوان ایراد کند که چرا در مورد بخصوص نسبت بیکی از رفقای حزبی سوءظنّی پیدا کرده است. بعقیده من این قبیل دقّت در امور و توجّه به رفتار و اعمال رفقای حزبی نه تنها قابل سرزنش نیست بلکه نشانه هشیاری انقلابی کادرهاست و مخصوصا" در شرایط کار مخفی میتواند در حکم یک وظیفه مهمّ حزبی بشمار آید. بنابراین منظور از مطالبی که ذیلا" ذکر میشود این نیست که برفیق پهلوان از جهت ابراز سوءظنّ در مورد خاصّی نسبت بیکی از اعضای کمیته مرکزی ایراد شود (گو اینکه بهر حال بطریق ابراز این سوءظنّ ایراد تشکیلاتی وارد است) بلکه غرض روشن کردن مطالب و رفع هرگونه ابهام در این باره است.

اگر فرض شود که کلیّه فاکتهای مورد توجّه رفیق پهلوان کاملا" صحیح و مطابق با واقع است تازه معلوم نیست چگونه میتوان از آن استنتاج نمود

www.iran-archive.com

که گویا من در "تدوین و یا تحریر نامه قوام بشاه" شرکت کرده‌ام. این استدلال عینا" شبیه باین است که ادّعا کنیم مثلا" چون یکی از رفقای حزبی یک هفته قبل از کودتای ۲۸ مرداد زاهدی را در یکی از شهرهای ایران دیده است و پس از یک هفته در خانه او یک دستگاه ماشین تحریر دیده شده که فرضا" متعلّق بیکی از نزدیکان زاهدی است، پس ممکن است که اظهارات زاهدی مثلا" در رادیوی تهران با نظر این رفیق تنظیم شده باشد. اگر چنین استنتاجی صحیح باشد آنوقت میتوان ضرورت وابستگی عقلانی صغری و کبری و نتیجه را در احکام منطقی نفی نمود و از آن منطق جدیدی ساخت که هر چیز بتواند دلیل چیز دیگر شود. واقعا" اگر درست دقّت شود، مبنای سوءظنّ رفیق پهلوان غیر از این نیست که اسکندری به مونت کارلو رفته در حالیکه قوام نیز آنجا بوده است و یکهفته بعد هنگامیکه نامه سرگشاده قوام انتشار یافته در خانه اسکندری یک دستگاه پولی‌کپی که بنا بگفته رفیق پهلوان متعلّق به عبّاس اسکندری است، دیده شده، بنابراین چنین گمان میرود که اسکندری در تدوین یا تحریر نامه قوام بشاه شرکت داشته است. اصولا" معلوم نیست چرا وجود ماشین پلی‌کپی دلیل بر تدوین یا تحریر نامه است، مگر نامه‌ها را با ماشین پولی‌کپی تدوین و تحریر میکنند؟ حدّاکثر سوءظنّی که ممکن بود رفیق پهلوان پیدا کند، این میتوانست باشد که مبادا نامه قوام را من پولی‌کپی کرده باشم. تازه این سوءظنّ هم نمیتوانست پایه محکمی داشته باشد زیرا اوّلا" معلوم نیست قوام که نامه خود را بتمام جراید و روزنامه‌ها میفرستد، چه احتیاجی داشته است که نامه او پنهانی پولی‌کپی بشود. مگر در فرانسه فقط یکدستگاه پولی‌کپی وجود داشته و آنهم در خانه اسکندری بوده است؟! ثانیا" دستگاه کوچک پولی‌کپی که در خانه من بود، چنانکه قبلا" در جلسه نیز توضیح داده‌ام، حدّاکثر بیش از ۲۰ تا ۳۰ نسخه نمیتوانست چاپ کند، در حالیکه دستگاه برقی پولی‌کپی در هر ساعت بیش از ۵ هزار نسخه بیرون میدهد و قوام میتوانست با کمال سهولت و با قیمت بسیار کم نامه خود را در چندین هزار نسخه طبع کرده، منتشر نماید. ثالثا" از نظر سیاسی چه نفعی برای قوام از شرکت من در این کار متصوّر بود، بخصوص در حالیکه موضوع فاش نشده و اسمی از اسکندری در جائی برده نشده است. مگر اینکه فرض شود اسکندری که در هنگام وزارت خود حاضر نشد حتّی

www.iranarchive.com

یک تقاضای قوام را برای امضاء جواز صدور برنج امضاء کند و در سر این موضوع علی‌رغم قوام، آرامش، دبیر حزب باصطلاح دموکرات او را از معاونت وزارت پیشه و هنر خلع نمود، اکنون باین درجه از انحطاط رسیده است که سمت ماشین نویسی قوام را میپذیرد!!

گمان میکنم همه رفقا تصدیق دارند که اگر چنین وضع روحی برای من پیش آمده بود، دستگاه حاکمه ایران لااقلّ بیش از مقام ماشین نویسی برای من ارزش قائل میشد.

حال از این استدلال بگذریم و ببینیم خود فاکتها تا چه حدّ دقیق و صحیح است.

۱ ـ همانطوریکه در جلسه کمیته مرکزی گفته‌ام، صحیح است که من یک هفته بنا بدعوت عبّاس اسکندری (دائی خود) و خانمش (خواهر زن و دختر عمه من) برای دیدار آنها و فرزندانشان که تازه از ایران آمده بودند، با اجازه فدراسیون سندیکائی جهانی، به مونت کارلو رفتم. گمان قریب بیقین دارم که در آن اوان قوام در مونت کارلو نبود و چنانکه در جلسه نیز گفته‌ام، تصوّر میکنم اصلا" در کشور فرانسه اقامت نداشت و گویا به انگلستان برای عمل جراحی رفته بود. ولی چون رفیق پهلوان مدّعی است که من باو گفته‌ام "یکروز از دور قوام را دیده‌ام"، در این باره اصرار نمیکنم زیرا ممکن است نظر بگذشتن زمان، برای من اشتباهی در تاریخ رخ داده باشد.

۲ ـ اینکه نامه قوام چند روز پس از مراجعت من به پاریس انتشار یافته است یا قبل از آن، دقیقا" نمیتوانم تعین کنم، زیرا تاریخ مسافرت خود را به مونت کارلو بهیچوجه بخاطر ندارم، همینقدر بیادمیاورم که این مسافرت قبل از ماه مه بود، زیرا بخوبی بخاطر دارم که در موقع مسافرت از پاریس، از طرف رؤسای فدراسیون سندیکائی جهانی بمن تأکید شد که بیش از یک هفته نمانم و هرچه زودتر مراجعت کنم، زیرا تدارک جلسه کمیته یا هیئت اجرائیه فدراسیون برای ماه مه در پیش بود. باین دلیل از قبول این اظهار رفیق پهلوان که میگوید نامه سرگشاده قوام چند روز پس از ورود من

به پاریس منتشر شد، تردید دارم، زیرا طبق خبر مندرج در روزنامه "خاور میانه" Moyen-Orient طبع پاریس، شماره ۱۱، نامه قوام در ۱۷ مارس ۱۹۱۰ انتشار یافته است و در اینصورت تاریخ مسافرت من به مونت کارلو بنا به گفته رفیق پهلوان باید در حدود ششم یا هفتم ماه مارس انجام گرفته باشد و بعید بنظر میرسد که فدراسیون سندیکائی جهانی برای تدارک کاری که سه ماه بعد باید انجام گیرد بمن چنین تأکیدی کرده باشد.

۳ ـ همانطور که در جلسه کمیته مرکزی اظهار داشته‌ام، ماشین پلی‌کپی بخصوصی را شخصاً" از یک مغازه واقع در خیابان ژرژ پنجم با امضاء یک سند رسمی و گرو گذاردن گذرنامه خود و چند هزار فرانک (گویا ۵ هزار فرانک) بابت قسط اوّل آن، بشرط اینکه اگر مورد پسند واقع نشد، پس بدهم، گرفته بودم و غرض من از اینکار این بود که امتحان کنم در صورتیکه ماشین مزبور حوائج رفقای حزبی را (که چون ماشین تحریر فارسی نداشتند مجبور بودند با میخ روزنامه مردم مخفی را روی کاغذ مخصوص پولی‌کپی بنویسند و بعد با ماشین عادّی پولی‌کپی چاپ کنند) رفع میکند، نگاهداریم، والاّ پس بدهیم. چون پس از امتحان معلوم شد که ماشین مزبور اشکالات دیگری برای ما پیش خواهد آورد (واز جمله از روی خط، نویسنده را خواهند شناخت و نیز برای پولی‌کپی کردن بیش از دویست نسخه که مورد احتیاج ما در فرانسه بود، میبایستی لااقل ده بار تمام جریان چاپ را تجدید کرد) پس از یکی دو هفته ماشین را به مغازه مزبور پس دادم. قطعاً" کلیّه اسناد مربوط باین معامله در دفاتر آن مغازه موجود است و شاید امکان داشته باشد که بوسیله رفقای حزبی ما در پاریس این مطلب تحقیق شود. با این تفصیل نمیدانم چگونه ممکن است من، چنانکه رفیق پهلوان اظهار داشته، گفته باشم که این ماشین مال عبّاس اسکندری است. بخوبی امکان دارد که این اشتباه از طرف رفیق پهلوان معلول اختلاطی باشد که در فکر وی بین نتیجه‌گیری از فاکتها و خود فاکت حاصل شده است. بهرحال چنانکه فوقاً" ذکر شد، از مجموعه این فاکتها بهر صورتیکه تلقّی شود، بهیچوجه نمیتوان چنانکه رفیق پهلوان تصوّر کرده، چنین نتیجه گرفت که گویا من در تنظیم و تحریر نامه قوام شرکت کرده‌ام و حقیقت هم اینست که من کوچکترین شرکتی در این امر

www.iran-archive.com

نداشته‌ام. اگر متن فارسی نامه را میشد پیدا کرد، قطعاً" از روی سبک انشاء آن برای رفقا تشخیص این حقیقت به بهترین وجهی امکان‌پذیر میگردید.

بهترین دلیل عدم صحّت چنین سوءظنّی نسبت بمن همانا مطالبی است که در مجلّه مواین اوریان شماره ۱۱، مورّخ مه ۱۹۵۰، بلافاصله پس از انتشار نامه قوام در این خصوص درج شده است. عنوان مقاله مندرج در روزنامه مواین اوریان چنین است: "آقای قوام اظهار تنفّر میکند... ولی قدری دیر است". پس از اشاره بانتشار نامه قوام در مطبوعات ایران و نقل چند جمله از آن که حاکی از سلب آزادیهای دموکراتیک در ایران و پویه دیکتاتوری شاه و نقض اصول قانون اساسی است، چنین نتیجه‌گیری شده است: "البتّه نمیتوان این اظهارات آقای قوام را تصدیق نکرد ولی در عین حال نمیتوان از این قضاوت خودداری نمود که این اظهارات بسیار دیر و مخصوصاً" شگفت‌آور است وقتی از قلم مردی تراوش میکند که خود در هنگام زمامداری خویش به تعطیل قوه مقننه کمک کرده و علیه حقوق و تمایلات خلقی حکومت نموده است".

بنا بمراتب فوق واضح میشود که ملاقات من با قوام بهیچوجه جنبه اسرارآمیزی نداشته و کاملاً" در حدود موازین و مقرّرات حزبی انجام شده‌است، بخصوص که طبق اعتبارنامه مورّخ اوّل ژوئیه ۱۹۴۹، حق تماس با محافل و مؤسّسات بین‌المللی، ملّی و دولتی برای من از طرف کمیته مرکزی حزب رسماً" شناخته شده است. اینک سواد آن اعتبارنامه:

"اوّل ژوئیه ۱۹۴۹ ـ اعتبارنامه ـ رفیق عزیز ایرج اسکندری عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، شما طبق این اعتبارنامه، نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران در اروپا و امریکا هستید و در تماس با محافل و مؤسّسات بین‌المللی، ملّی و دولتی سمت نمایندگی حزب توده ایران را دارید. کمیته مرکزی حزب توده ایران. رضوانی. مهر کمیته مرکزی".*

بنابراین اعتبارنامه، اگر من با اشخاص در اروپا و امریکا، حتّی بنام نماینده کمیته مرکزی حزب هم تماس گرفته بودم، نمیتوانست تخلّف

---

* رضوانی اسم مستعار دکتر بهرامی است.

تشکیلاتی محسوب شود تا چه رسد باینکه من، چنانکه توضیح داده‌ام، با قوام بهیچوجه بنام حزب مذاکره نکرده‌ام و این ملاقات را نیز در موقع خود باطلاع کمیته مرکزی رسانده‌ام.

۳ - در باره روش رفیق قاسمی

پس از این مقدّمه، سئوالی که پیش میآید اینست که منظور رفیق قاسمی از طرح این مسئله اکنون چیست. البتّه فرض اینکه رفیق قاسمی خواسته‌اند صرفا" یک موضوع تشکیلاتی را روشن نمایند بنظر من منتفی است زیرا اگر رفیق قاسمی چنین منظوری داشتند بهترین راه آن این بود که پس از ورود من به مسکو یکبار این مطلب را صریحا" در کمیته مرکزی مطرح میکردند، توضیحات مرا نیز میشنیدند و پس از اظهار نظر صریح خود قضاوت امر را بکمیته مرکزی واگذار میکردند و یا لااقلّ مطلب را یکبار با خود من صادقانه بمیان میگذاردند تا ایشان را روشن کنم، ولی رفیق قاسمی بجای این عمل تشکیلاتی ترجیح داده‌اند مطابق سلیقه معمولی خود، موضوع را درخارج از کمیته مرکزی بنحوی که رفیق پهلوان در نامه خود گزارش داده است، طرح نمایند.

بنابراین نمیتوان باور کرد که غرض رفیق قاسمی روشن ساختن یک امر حزبی و یا رسیدگی به تخلّف تشکیلاتی یک عضو کمیته مرکزی بوده است. ممکن است تصوّر شود که رفیق قاسمی در نتیجه اطلاع از اظهارات رفیق پهلوان یا کسان دیگر نسبت بروش سیاسی و ارتباطات من با محافل ارتجاعی سوءظنّی پیدا نموده و خواسته‌اند از این جهت را مطلب را روشن نمایند. در اینصورت باز راه صحیح حزبی این بود که موضوع را با صراحت در کمیته مرکزی اظهار میکردند و قرائنی را که موجب ایجاد سوءظنّ در ذهن ایشان راجع بروش سیاسی اسکندری شده است بیان نموده، از کمیته مرکزی تقاضای رسیدگی بآن میکردند، نه اینکه باز در خارج از کمیته مرکزی و بدون اجازه آن شخصا" دست بگشودن آنکتی علیه اسکندری بزنند و آن را برانگیزند که علیه اسکندری گزارشی بکمیته مرکزی بدهد. مضافا" بر اینکه رفیق قاسمی که

خود نویسنده نامه مورّخ [قید نشده] تقدیم شده بکمیته مرکزی است و با خط خود به اسکندری مینویسد "نظر شما راجع بآن پیرمرد هشتاد ساله درست است"، لااقلّ نمیتواند راجع بنظریّات اسکندری در باره قوام شکّی داشته باشد، بویژه که نظر اسکندری راجع بقوام چنانکه از متن دو نامه تقدیم شده برمیآید، کمیته مرکزی و از جمله خود ایشان را از ارتکاب خطای سیاسی در باره قوام برحذر داشته است. بعلاوه با اطلاع از مقالات متوالی که بقلم و امضاء من در مجلّه مواین اوریان پاریس راجع بحزب توده ایران انتشار یافته و در آن شخص قوام و سیاست او شدیدا" مورد انتقاد قرار گرفته است، دیگر نمیتوانست شکّی برای رفیق قاسمی در باره نظریّه من راجع به قوام باقی بماند (شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مجلّه). بنا بمراتب مذکور راجع به منظور واقعی رفیق قاسمی، فرض دیگری باقی نمیماند جز اینکه ایشان خواسته‌اند از این موضوع بنفع سیاست گروهی ضد کمیته مرکزی استفاده نمایند. شرحی که رفیق پهلوان در نامه خود میدهد خود بهترین دلیل این مدّعاست. رفیق پهلوان مینویسد: "در اواسط ماه ژوئیه ۱۹۵۴، یکشب ساعت یازده باتّفاق رفقا اختر کامبخش و آذر طبری در مترو آئروپورت با رفیق قاسمی برخوردیم. رفیق قاسمی برفقا گفت که با مازیار*کار دارم و خواهش کرد که با هم برویم. رفیق قاسمی و من از رفقا جدا شدیم و در خیابان تا نزدیک ساعت بعد از نیمه‌شب صحبت کردیم. رفیق قاسمی پس از اشاره بوجود دسته بندی در داخل کمیته مرکزی اظهار داشت که اسکندری از وین رابط بین یزدی و دارودسته او با رام** ست و روستا در مسافرتهای خود باروپا وسیله این ارتباط است. بالاخره رام و اسکندری و روستا نظریّه خود را به یزدی دیکته میکنند. اسکندری کیانوری را عامل امپریالیسم میداند و او را متّهم میکند که کاندیدای فرمانفرمائیان را او پیشنهاد کرده است، در صورتیکه حقیقت مطلب عکس آنست و کیانوری با کاندیدای فرمانفرمائیان مخالف بوده است. رفیق قاسمی گفت که من نمیگویم اسکندری عامل امپریالیسم است ولی اسکندری گناههای حزبی زیادی را مرتکب شده است که در خور دقّت است و باید رسیدگی شود از آنجمله زمانی که او وزیر پیشه و هنر بوده با فروش برنج به دولت شوروی امتناع ورزید و به فرانسویها برنج فروخت. رفیق قاسمی از قول عیال خود رفیق اعظم نقل میکرد که اسکندری وقتی بامریکا رفت، مدّت

---

* مازیار نام مستعار پهلوان است.

** منظور رادمنش میباشد.

اعتبار پاسپورتش تمام شد ولی با اینکه اسکندری از نظر دولت ایران مجرم شناخته میشود، کنسول ایران در واشنگتن پاسپورت او را تمدید کرد. رفیق قاسمی اظهار داشت که چندی پیش از دهن بقراطی پرید که از قول روستا میگفت در جلسه‌ایکه از خانواده قاجار در اروپا تشکیل شد، ایرج بدون کسب اجازه از حزب در آن شرکت نمود. رفیق قاسمی بمن گفت که شنیده است من در باره ایرج اسکندری و رابطه او با قوام السلطنه اطلاعاتی دارم و مرا ترغیب میکرد که وظیفه افراد حزبی است که این مسائل را بمیان بکشند تا حقیقت فاش گردد...". باز در جای دیگر رفیق پهلوان چنین مینویسد:

"از کمیته مرکزی اجازه میخواهم این نکته را نیز متذکّر شوم. با اینکه رفیق قاسمی اصرار داشت که من انتقادات خود را در باره رفیق اسکندری در اختیار کمیته مرکزی بگذارم تا قضیه هرچه زودتر رسیدگی شود، خودشان این مطلب را پس از گذشت هشت تا ده ماه صلاح دیدند در کمیته مرکزی مطرح کنند و یکروز در منزل ایشان بودم، صحبت رفیق اسکندری‌را بمیان کشید و گفت وضع اسکندری در F.S.M.* خراب شده است و او را به مجارستان فرستادند ولی کمیته مرکزی ما بجای اینکه در صدد رسیدگی علّت این امر برآید تصمیم گرفت باو شغل مهمتری بدهد... پس از آمدن رفیق اسکندری بمسکو، رفیق قاسمی با ایشان اظهار دوستی و صمیمیت میکرد و بموازات آن هروقت مرا میدید بمن اصرار میکرد و گاهی این اصرار صورت تهدید بخود میگرفت که "شما پوزیسیون گرفتید" و به کمیته مرکزی نمینویسید که اسکندری در پاریس کارهای خلاف قاعده‌ای کرده است. بالاخره یکروز در منزل رفیق قاسمی بایشان گفتم اگر شما میخواهید مرا آلت نظریات خصوصی خود علیه یکی از اعضاء کمیته مرکزی قرار دهید، مطمئن باشید که در اشتباهید، ثانیا" اگر شما عقیده دارید که کارهای خلاف قاعده رفیق اسکندری باید در کمیته مرکزی مطرح شود پس چرا آنچه رفیق اعظم قاسمی در باره رفیق اسکندری گفته است و فاکتهائیکه خود شما علیه رفیق اسکندری دارید در کمیته مطرح نمیکنید و ثالثا" چرا پس از هشت یا ده ماه موضوع اسکندری را در کمیته آنهم تنها از زبان مازیار مطرح...[ناخوانا] بعقیده اینجانب روش رفیق قاسمی که از یکطرف بظاهر نسبت بیک نفر

---

* فدراسیون سندیکای جهانی.

www.iran-archive.com

عضو کمیته مرکزی اظهار صمیمیّت مینماید و از طرف دیگر علیه او یک فرد حزبی را تحریک مینماید، روش غیر حزبی است".

این همان روشی است که از کنگره اوّل تاکنون از طرف عدّه‌ای از اعضاء رهبری حزب و از جمله رفیق قاسمی بطور سیستماتیک در حزب توده ایران تعقیب میشود، یعنی مبارزه مخفی علیه آن عدّه از اعضاء کمیته مرکزی که تن به فرماندهی ایشان نمیدهند، تحریک افراد حزب علیه کمیته مرکزی و اکثریت اعضاء آن، تهیّه و جمع آوری "اسناد و مدارک" علیه هریک از اعضاء کمیته مرکزی نه بمنظور فاش کردن آن باصطلاح اسناد و مدارک از طرق صحیح حزبی، بلکه برای استفاده‌های گروهی و ارعاب و اعمال فشار به اعضاء کمیته مرکزی، اشاعه اخبار گوناگون راجع به اکثریت اعضاء کمیته مرکزی در بین افراد و کادرهای حزبی، سلب حیثیت کمیته مرکزی با تخطئه سیستماتیک تصمیمات و لجن‌مال کردن اعضاء آن، فاش نمودن مطالب داخلی کمیته مرکزی و متّهم کردن سایر اعضاء به فاش نمودن این اسرار...

مثلا" در حینی که رفیق کیانوری در جلسه ۱۳ ژوئیه از اشاعه پاره اخبار راجع بخود شکایت میکند و با اشاره به اظهاراتی که پهلوان در ملاقات با او کرده است، منشاء این شایعات علیه خود را از ناحیه اسکندری یا یکی دیگر از اعضاء کمیته مرکزی میانگارد. رفیق قاسمی بهیچوجه در صدد نیست که با یک کلمه رفع شبهه از رفیق کیانوری بکند و باو بگوید که خود وی سابقا" در این باره اطّلاعاتی به پهلوان داده است. احتمالا" بهمین طریق است بعضی شایعات راجع به ۱۵ بهمن، هیئت سه نفری کمیته مرکزی و پاره‌ای مسائل دیگر که گاه‌گاه از گوشه و کنار بعنوان نقض سریّت مطرح میشود و رفیق قاسمی یا بعضی دیگر از رفقا مدّعی هستند که دیگران عامل فاش شدن این اطّلاعات هستند.

بنظر من این روش بهیچوجه با موازین صحیح حزبی وفق نمیدهد و هنگامیکه شیوه عادی کار قرار گیرد بصورت یک انحراف بزرگ تشکیلاتی و حزبی درمیاید و چنانچه از آن جدّا" جلوگیری نشود عواقب وخیمی برای حزب ببار میاورد، چنانکه اکنون همه شاهد نتایج حاصله از تعقیب این شیوه هستیم.

www.iran-archive.com

## ۴ - در باره پاره‌ای اتّهامات دیگر

در نامه رفیق پهلوان بیک سلسله اتّهامات دیگر که از طرف رفیق قاسمی با وی مطرح گردیده و از جمله به قصّه فروش برنج بفرانسویها در زمان وزارت پیشه و هنر من، بموضوع تجدید تذکره من در امریکا و داستان شرکت در جلسه خانواده قاجار اشاره شده است. و نیز در جلسه ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۶ هنگامیکه موضوع رفیق کامبخش و جریان ۵۳ نفر مطرح بود، رفیق قاسمی بشیوه معمولی خود ناگهان اتّهام جدیدی را علیه اسکندری بطور فرعی طرح نمود و ادّعا کرد که گویا من در زندان اعتصاب شکنی کرده‌ام.

اگر چه رفیق قاسمی هیچگاه نخواسته است تاکنون این مطالب را در جلسه کمیته مرکزی رسما" و صریحا" مطرح نماید و شاید هرکدام از این اتّهامات و ده‌ها امثال آنرا برای فرصت مناسبتری نگاهداشته است، معذلک من وظیفه خود میدانم که بهریک از آنها پاسخ دهم تا جای ابهامی برای کمیته مرکزی باقی نماند.

الف) قصه برنج - این بار اوّل نیست که موضوع برنج را شنیده‌ام. بیاد دارم سه سال قبل، پس از مراجعت رفقا امیرخیزی و طبری از بوداپست، پوریا بمن گفت که رفقا طبری و امیرخیزی ضمن صحبت راجع بتو گفته‌اند که "سیاست برنج اسکندری در زمان وزارت پیشه و هنر نادرست بوده است". من بدرستی نفهمیدم که کدام قسمت از "سیاست برنج" نسبت به من مورد انتقاد است، زیرا چنانکه رفقا مستحضر هستند من از بدو ورود خود بوزارت پیشه و هنر برای جلوگیری از دزدی و رشوه خواری و سوءاستفاده، جلوی کلیّه جوازهای صدور برنج را گرفتم و این روش را تا آخرین روز علی‌رغم فشار شدید قوام دنبال کردم و چون آرامش معاون وزارت پیشه و هنر و دبیر حزب دموکرات قوام بنا بدستور قوام از این تصمیم تخلّف نمود، بدون ملاحظه او را منفصل کرده، جوازی را که با امضاء خود صادر کرده بود لغو نمودم و سپس هرچه قوام اصرار ورزید که او را مجدّدا" بمعاونت وزارت پیشه و هنر برگردانم نپذیرفتم و در مقابل طرحی به هیئت وزراء بردم که جواز صدور

برنج بدون استثناء برای همه تجّار آزاد باشد بشرط اینکه در برابر جواز هر کیلو برنج، دهشاهی تمبر بخرند و با حساب دقیقی که در آنموقع شده بود در ظرف مدّت یک یا دو ماه بیش از ۳۰ میلیون تومان عایدی از این محلّ تأمین میشد و من در طرح تهیّه شده تصریح کرده بودم که عواید حاصله از این محل صرفا" برای عملی کردن تعلیمات عمومی در سرتاسر کشور بکار رود. البتّه این طرح را قوام نپذیرفت و تا هنگامیکه ما از حکومت خارج شدیم از هیئت وزراء نگذشت. چون این مطالب در موقع خود در روزنامه رهبر ارگان حزب منتشر شده بود، من تعجّب کردم که با وجود اطّلاع رفقا چه ایرادی به "سیاست برنج" وارد است که من خود از آن استحضار ندارم. اکنون از نامه رفیق پهلوان معلوم میشود که گویا بنا باظهار رفیق قاسمی، من به شورویها برنج نفروخته‌ام ولی به فرانسویها اجازه صدور برنج داده‌ام.

اوّلا" موضوع فروش به فرانسویها بکلّی دروغ است و تا زمانی که من در وزارت پیشه و هنر بودم یک گرم برنج به کشورهای خارجی (جز به اتّحاد جماهیر شوروی) فروخته نشد. ثانیا" در موضوع فروش به اتّحاد شوروی من به نمایندگی بازرگانی شوروی پیشنهاد کردم که بجای چهل هزار تن برنج، چهل هزار تن قند بما بفروشند، زیرا در آنموقع قند در ایران کمیاب شده و قیمت آن بسیار بالا رفته بود. من اینطور استدلال میکردم که قیمت تمام شده قند در اتّحاد شوروی با قیمت خرید برنج از بازار ایران فرق محسوس ندارد، بنا بر این هم از لحاظ کمک به مردم ایران و هم از جهت تبلیغات برای اتّحاد جماهیر شوروی بهتر است که در ازاء هر کیلو برنج بما یک کیلو قند تحویل دهید. ضمنا" به نماینده بازرگانی شوروی تذکّر دادم که این اقدام بخصوص در موقعیکه وزارت پیشه و هنر در دست حزب توده است، تبلیغ بسیار سودمندی بنفع حزب خواهد بود. نماینده بازرگانی شوروی جدّا" با این پیشنهاد مخالفت کرد و میگفت قیمت قند در بازار ایران بمراتب گرانتر از برنج است و این معامله برای ما صرف ندارد. من این موضوع را همانشب با سفیر شوروی رفیق سادچیکف از نو مطرح کردم و از او خواستم که مساعدت کند این معامله بهمین صورت سرگیرد ولی او هم زیر بار نرفت و بهمین جهت فردای آنروز من طرح تصویبنامه فروش چهل هزار تن برنج به اتّحاد شوروی

را از قرار هرکیلو هفت ریال به هیئت وزراء برده، از تصویب گذراندم ومعامله بدین طریق عملی گردید.

حال از رفقا میپرسم کجای این باصطلاح سیاست برنج عیب و علّتی داشته است؟ و چه ایرادی بمن وارداست که رفیق قاسمی آنرا با این آب و تاب در خارج از کمیته مرکزی منتشر میکنند؟ تحقیق در باره فروش چهل هزار تن برنج و اظهارات من راجع به مذاکراتی که با نماینده بازرگانی اتّحاد شوروی و سفیر شوروی کرده‌ام شاید اکنون نیز امکان‌پذیر باشد.

ب) موضوع تجدید تذکره من در امریکا - هنگامیکه من در سال ۱۹۵۲ بنا بدستور فدراسیون سندیکائی جهانی مأمور شدم که در جلسه شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متّفق بنمایندگی فدراسیون در نیویورک شرکت کنم دو ماه بیشتر از مدّت قانونی تذکره من نمانده بود و چون در ژنو، نظر به مخالفت کنسول ایران موفّق به تمدید آن نشدم ناچار با تذکره‌ای به نیویورک وارد شدم که بیش از یکماه از مدّت آن نمانده بود و اگر تمدید نمیشد ناچار میبایستی قبل از خاتمه کار شورای اقتصادی و اجتماعی امریکا را ترک نمایم. از طرف دیگر پنج سال مدّت تذکره من هم از همان اوان منقضی میشد و اگر موفّق به تجدید تذکره نمیشدم دیگر مراجعت من به اطریش و کشورهای دیگر سرمایه‌داری میسّر نبود. بهمین جهت بلافاصله پس از ورود، در صدد تجدید تذکره برآمدم و چون معلوم شد که فروغی پسر ذکاءالملک سرکنسول ایران در نیویورک است، چون مشارالیه با من سابقه دوستی ممتدّی از زمان مستشاری من در وزارت دارائی داشت و نسبت به حزب هم همواره اظهار سمپاتی میکرد بخصوص که با پیشه‌وری هم قرابت سببی داشت، فرصت را غنیمت شمرده، در خارج از کنسولگری با او ملاقات کردم و از او خواستم که هرطور هست تذکره جدیدی بمن بدهد. او هم قبول کرد و بمن گفت فردای آنروز رسماً" به کنسولگری رفته تقاضای تجدید تذکره کنم. او هم برای اینکه اشکالی برایش پیش نیاید، تلگرافی به وزارت خارجه نمود باین مضمون که اسکندری تقاضای تذکره میکند اگر نظر مخالفی دارید تا دو روز دیگر اطلاع دهید والاّ به مشارالیه تذکره داده خواهد شد. خود او بمن گفت نظر بخرابی اوضاع داخلی وزارت خارجه تا این تلگراف به وزیر برسد دو روز منقضی شده

www.iran-archive.com

است و من با ستناد اینکه جوابی نیامده بشما تذکره خواهم داد و همینطور هم شد. دو روز بعد تذکره جدید مرا صادر کرده، خود امضاء نمود (این همان تذکره‌ای است که اکنون در دست من است).

بنا براین ملاحظه میفرمائید که موضوع تجدید تذکره داستان مرموزی نیست که بتوان از آن چیزی علیه اسکندری ساخت. اگر برای رفیق قاسمی در روش سیاسی من تردیدی هست بهتر است آنرا بطور صریح مطرح نموده، بگویند که از این داستان تذکره چه استفاده‌ای میخواهند بکنند. برای اطمینان خاطر بهتر بودرفیق قاسمی بجای این قبیل مطالب بشرایط استثنائی سختی که دولت امریکا پس از دو ماه معطّل کردن من در ژنو برای دادن ویزا و ورود من بامریکا قائل شد توجّه میکردند (متن ورقه‌ای که بتذکره من از طرف سفارت امریکا در ژنو الصاق شده است، ضمیمه است)، به جملات شدیدی که از طرف نماینده امریکا در شورای ملل متّفق (کابود لوج) علیه اسکندری (نه بعنوان نماینده فدراسیون سندیکائی جهانی بلکه بعنوان شخصیت سیاسی) شده است توجّه میکردند، نطق‌های ساراپکین نماینده شوروی را در دفاع از اسکندری میخواندند و نطقهائی را که اسکندری در شورا علیه امپریالیسم امریکا و انگلیس کرده است مطالعه میفرمودند، باین نکته توجّه میکردند که در سال ۱۹۵۴، در نتیجه مأموریت جدیدی که از طرف فدراسیون سندیکائی جهانی برای عزیمت به امریکا بمن داده شد، وزارت خارجه ایران بوسیله بخش نامه‌ای تذکره مرا لغو کرد و بتمام سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های خود در خارجه دستور داد که اگر اسکندری مراجعه کرد تذکره او را ضبط نمایند، باین نکته توجّه میکردند که بنا باشاره دولت ایران و فشار امریکائیها دولت فرانسه مرا، در ۱۹۵۱، از خاک خود تبعید نمود و دولت اطریش نیز حکم تبعید مرا صادر نمود.

گمان میکنم قریب سی سال سابقه فعالیت انقلابی من بقدر کافی معرّف روش سیاسی من هست که احتیاجی بدلائل دیگر برای جلب اطمینان رفیق قاسمی نداشته باشم.

ج) داستان جلسه خانواده قاجار - اظهار اینکه من درجلسه‌ای مرکّب از اعضاء خانواده قاجار شرکت کرده‌ام بکلّی دروغ است ولی در سال ۱۹۴۵ وقتی که نماینده مجلس بودم و بعنوان نماینده شورای متّحده مرکزی برای شرکت در کنگره اوّل فدراسیون سندیکائی جهانی به پاریس رفتم در دعوتی که مادر احمد شاه از عدّه‌ای از مدیران جراید و شخصیّت های ایرانی که در پاریس بودند و از جمله من نمود، شرکت کردم. در این مهمانی، حسین فاطمی، مدیر باختر امروز، گنجه‌ای، مدیر روزنامه باباشمل، ملکی، مدیر روزنامه ستاره، خلیل ملکی نماینده روزنامه رهبر و رهنما که آنوقت سفیر ایران در پاریس بود و پسرهای او و عده‌ای دیگر که خاطرم نیست، شرکت داشتند. من هنگامیکه از فرانسه به ایران مراجعت کردم، گزارش این مهمانی را به هیئت سیاسی پنج نفری حزب دادم و گمان میکنم به کمیته مرکزی نیز گزارش شد. بهرحال در این دعوت دو نفر از برادران احمد شاه حضور داشتند و مانند میزبان از مدعوّین پذیرائی میکردند. با من هم که وکیل مجلس بودم، مثل دیگران در اطراف اوضاع ایران صحبت کردند و حتّی بخاطر دارم که یکی از برادران احمد شاه صحبت سلطنت قاجاریه را بمیان کشید. من باو گفتم که شما باید خیال رجعت سلطنت قاجاریه را از سر دور کنید زیرا اگر بخواهید بزور خارجیها برگردید دچار همان سرنوشت سلطنت پهلوی خواهید شد و اگر تصوّر میکنید که مردم برای برانداختن سلطنت پهلوی مبارزه کنند و شما را بتخت بنشانند، تصوّر باطلی است، زیرا اگر مردم ایران علیه سلطنت پهلوی قیام کنند، اساس سلطنت را برای همیشه برخواهند انداخت و شاهی را بجای شاه دیگر نخواهند نشاند.

اینست حقیقت امر در باره داستان جلسه خانواده قاجار که یکی از وسائل تبلیغ رفیق قاسمی علیه من قرار گرفته است.

د) اتّهام اعتصاب شکنی - اگرچه این مطلب را رفیق قاسمی و رفیق کیانوری در جلسه ۱۳ ژوئیه بطور ضمنی و بخیال خود بمنظور ارعاب من مطرح کردند و خود نیز اظهار کردند که ما از آن اطلاعی نداریم و رسیدگی باین

www.iran-archive.com

مطالب اکنون میسّر نیست، ولی چون بهرحال در جلسه کمیته مرکزی مطرح شده است و ممکن است در ذهن رفقا ابهامی ایجاد کند، ناچارم در اطراف آن توضیح دهم.

پیشنهاد اعتصاب غذا در زندان بنا به موافقتی که بین من و دکتر ارانی (پس از واقعه تازیانه زدن به خلیل ملکی)، در ضمن یکی از نقل و انتقالاتی که بعنوان مریضخانه زندان از کریدور ۷ به ۲ انجام میگرفت، تصمیم گرفته شد. من فورا" رفقای کریدور ۷ را از جریان مستحضر کرده، متّفقا" با رفقای کریدور ۲ تصمیم به شروع اعتصاب غذا گرفته شد. این اعتصاب پنج روز طول کشید. روز سوّم اعتصاب،ده نفر از رفقا را پلیس بخارج از کریدورها کشید و پس از آنکه بهر یک متفاوت از سیصد تا ۵۰ ضربه تازیانه زد، آنها را به توقیفگاه موقّت و حبس انفرادی فرستاد. روز چهارم ما همچنان اعتصاب را ادامه دادیم. ولی اخبار متواتری بما میرسید که در نتیجه فشار پلیس، رفقای کریدور ۲ به اعتصاب خاتمه داده‌اند، و از طرف دیگر کم‌کم آثار فتور در اعتصاب کنندگان کریدور ۷ نیز نمودار میگردید (بخصوص که در این کریدور علاوه بر آنکه عدّه‌ای از رفقا در اعتصاب شرکت نکرده بودند، چند نفر دیگر از اعتصاب کنندگان را نیز بخارج برده بودند). ظهر روز پنجم از رفقای اعتصاب کننده کریدور ۷ مشورت بعمل آمد. بجز چند نفر، همه عقیده داشتند که دیگر ادامه اعتصاب معنائی ندارد زیرا باوجود فشار شدید پلیس و شکستن اعتصاب از طرف رفقای کریدور ۲ و کمی عدّه اعتصاب کنندگان کریدور ۷ رسیدن به هدفهای اعتصاب غیرممکن است، بهمین سبب بنا به رأی اکثریت شرکت کنندگان در اعتصاب، روزه ساعت یک بعد از ظهر روز پنجم شکسته شد. بنابر این اظهار اینکه اسکندری اعتصاب شکنی کرده است جز یک اتّهام مغرضانه چیز دیگری نیست. اعتصاب غذا با تصمیم عموم رفقا شروع شد و با نظر اکثریت رفقای اعتصاب کننده خاتمه یافت. همان روز رفقائی هم که مخالف خاتمه دادن اعتصاب بودند، به تبعیت از رأی اکثریت، روزه را شکستند و به اعتصاب خاتمه دادند.

اگر اسکندری خود به تنهائی یا علی‌رغم نظر اکثریت روزه را شکسته بود، اتّهام اعتصاب شکنی نسبت باو وارد بود، ولی اگر اسکندری با اکثریت

رفقا به اعتصاب خاتمه داده است دیگر چگونه ممکن است او را اعتصاب شکن نامید.

۵ ـ در باره انتقادات رفیق پهلوان

رفیق پهلوان ضمن نامه خود شرحی هم از فعالیت حزبی و زندگی خصوصی من نوشته و در بعضی قسمت ها آنرا مورد انتقاد قرار داده است. نظر باینکه طبق تصمیم جلسه کمیته مرکزی قرار است که من گزارشی در باره فعالیت حزبی خود در اروپا تهیّه و تقدیم نمایم، بحث در باره آن قسمت از انتقادات را که مربوط بکار حزبی است و جنبه عمومی دارد به آن گزارش محوّل میکنم ولی لازم میدانم از هم‌اکنون نظر جلسه را نسبت به برخی دیگر از انتقادات رفیق پهلوان روشن نمایم.

الف) موضوع علینقی حکمی ـ آنچه که رفیق پهلوان راجع بطرز رفتار علینقی حکمی نوشته است در خطوط کلّی صحیح است. چنانکه رفیق پهلوان نوشته است، در باره رفتار مشارالیه مفصّلا" به کمیته مرکزی گزارش داده شد. در جواب، رفقای تهران حکم اخراج او را فرستادند در صورتیکه چنین پیشنهادی از طرف کمیته اروپا نشده بود. من مجدّدا" شرحی به تهران نوشته به رفقا تذکّر دادم که این تصمیم در باره حکمی هنوز زود است و بنظر من امکان دارد که با صحبت و دلالت اصلاح نمود. رفقای ایران هم این نظر مرا تأئید کردند. من با حکمی مذاکرات مفصّلی کردم. او یکرشته انتقادات به اعضاء حوزه از جمله راجع به خشونت و درشتی رفیق پهلوان داشت و بالاخره پس از بحث و استدلال حاضر شد مجدّدا" در حوزه شرکت نماید و تا مدّتی هم پس از آن در حوزه‌ها شرکت نمود ولی رفته رفته انحرافات سیاسی او در نتیجه نفوذ محیط بورژوائی فرانسه و ترس از قطع حقوقش زیادتر میشد تا حدّی که در یک مباحثه مفصّل با من در درستی اساس سوسیالیسم در شوروی جدّا" اظهار تردید نمود و اظهاراتش کاملا" جنبه ضدّ شوروی یافت. از این تاریخ ما او را دیگر در حوزه و در کارهای حزبی شرکت ندادیم و دستور اخراج او را اعلام نمودیم. البتّه اطّلاعات رفیق پهلوان فقط مربوط به دوره‌ای است که خود

در فرانسه بوده است، بنابراین کاملا" از جریان مستحضر نیست و باید این علّت قضاوتی که میکند ناقص است.

ب) در باره پول قرض کردن - همانطور که رفیق پهلوان نوشته، وضع مادّی من در فرانسه بسیار بد بود. موقعیکه من از ایران حرکت کردم، مجموعا" هزار تومان پول با خود داشتم و رفقای شوروی هم در موقع عزیمت از مسکو به پاریس مقداری فرانک فرانسه که میزان آن دقیقا" خاطرم نیست در اختیار من گذاشتند. قریب یکسال و نیم (از فوریه ۱۹۴۷ تا ژوئیه ۱۹۴۸) من با همین پول در فرانسه زندگی کردم و تازه هنگامی هم که وارد فدراسیون شدم با ماهی ۲۴ هزار فرانک یعنی با حقوق یک کارگر ساده استخدام شدم و این مبلغ البتّه بهیچوجه کافی برای زندگی یکنفر خارجی در فرانسه نبود، بخصوص که رفت و آمدهای رفقا و سایر ایرانیانی که بدیدن من میامدند خود بخود به مخارج من میافزود. بنابراین اگر گاهی مبلغی از رفقای حزبی قرض کرده‌ام ضرورت چنین اقتضا داشته است والاّ معمولا" از مقروض بودن گریزانم.

البتّه اگر این قرض کردن بصورت یک پدیده مستمرّی درمیامد و پول رفقا را هم پس نداده بودم، آنوقت انتقاد رفیق پهلوان کاملا" درست بود، ولی چنین نبود و پس از آنکه وضع من بتدریج بهتر شد و حقوق من به ۴۰ هزار فرانک رسید، طلب رفقا را پرداختم و با همان حقوق فدراسیون زندگی خود را اداره نمودم.

ج) راجع به مطالعات تئوریک - البتّه من بهیچوجه ادّعا ندارم که تمام اوقات خود را در مدّت اقامت در فرانسه صرف مطالعات نموده‌ام و یا اینکه آنچه لازم بوده است فرا گرفته‌ام. من خود بخوبی به نقص اطلاعات تئوریک خود واقفم و بهمین جهت است که از مدّتی پیش جدّا" تقاضا داشتم که به شوروی برای تحصیل بیایم. ولی با این وجود خیال میکنم رفیق پهلوان به این موضوع توجّه ندارد که من در ظرف مدّت یکسال و نیم ابتدای اقامتم در فرانسه نه تنها امتحانات دکترای حقوق (رشته اقتصاد) را گذراندم بلکه در همین مدّت رساله دکترای خود را در باره تکامل اوضاع اقتصادی ایران تهیّه

www.iranarchive.com

کرده و با موفقیّت کامل گذراندم. ضمناً" همانطور که رفیق پهلوان در نامه خود اشاره میکند، در مدّت اقامت خود به ترجمه کتاب کاپیتال میپرداختم (ولی نه البتّه بطور دمونستراتیو) و خیال میکنم تا آنجا که مقدورم بود در تکمیل اطّلاعات تئوریک خود کوشیده‌ام.

بهرحال من از این انتقادات بهیچوجه ناراضی نیستم و چون با کمال صراحت و صداقت بیان شده است سعی خواهم نمود برای اصلاح خود از آن استفاده نمایم.

در خاتمه تقاضا دارم کمیته مرکزی : ۱ ـ در باره کلیّه اتّهاماتیکه به من وارد شده است (ملاقات با قوام ـ سیاست برنج ـ گرفتن تذکره در امریکا ـ شرکت در جلسه ادّعائی خانواده قاجار ـ اتّهام اعتصاب شکنی در زندان) نظر خود را اعلام دارد، ۲ ـ نسبت به روش رفیق قاسمی صریحاً" اظهار نظر نماید.

ضمائم :

۱ ـ نامه کمیته مرکزی ۲۹ اکتبر ۱۹۵۰
۲ ـ نامه کمیته مرکزی ۷ ژانویه ۱۹۵۱
۳ ـ اعتبارنامه اسکندری ـ اول ژانویه ۱۹۴۹
۴ ـ ورقه مربوط به شرایط ورود اسکندری به امریکا به زبان انگلیسی
۵ ـ شماره ۱۱ مجله مویان اوریان، مه ۱۹۵۰

www.iran-archive.com

# تاریخچه مختصری
# از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان
# و مناسبات آن با حزب توده ایران*

## ۱ ـ خلاصه‌ای از اوضاع سیاسی ایران قبل از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان (اوت ۱۹۴۵)

ورود ارتش سرخ به ایران (سپتامبر ۱۹۴۱) به دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه خاتمه داد و دوران جدیدی در تاریخ ایران آغاز گردید. سقوط رضا شاه، پیمان اتّحاد بین ایران، اتحاد شوروی و انگلستان (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) و شکست نیروهای فاشیستی در استالین‌گراد و جبهه‌های دیگر جنگ تأثیر بسزائی در اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران نمود.

رفتار دوستانه ارتش سرخ در ایران و کمک‌های برادرانه اتحاد جماهیر شوروی به مردم ایران (ارسال گندم، قند، پارچه، دوا و سایر مواد ضروری و غیره) نه تنها موجب شد که در مدّت بسیار کوتاهی آثار تبلیغات ضدشوروی حکومت دیکتاتوری رضا شاه از بین رفت بلکه روز بروز به محبوبیّت اتّحاد جماهیر شوروی در بین توده‌های وسیع مردم افزوده شد. نطق استالین در ششم نوامبر ۱۹۴۱ مبنی بر احترام به تمامیّت ارضی ایران و اعلامیّه کنفرانس تهران (اوّل دسامبر ۱۹۴۳) دائر به کمک اقتصادی و همچنین حفظ استقلال و حاکمیّت و تمامیّت ارضی ایران بیش از پیش رشته‌های علاقی خلقهای ایران را به اتّحاد جماهیر شوروی محکمتر نمود.

در نتیجه سقوط حکومت دیکتاتوری، مردم ایران فرصت یافتند که بار دیگر از آزادیهای دموکراتیک بهره‌مند شوند. تمایلات مردم ایران به تصفیه آثار دیکتاتوری رضا شاه، اعمال رفورمهای اقتصادی و اجتماعی، حفظ استقلال و حاکمیّت ملّی و مناسبات دوستانه با کشور بزرگ همسایه، اتّحاد جماهیر شوروی، با تشکیل حزب توده ایران در اکتبر سال ۱۹۴۱ بیان واقعی

---

* احتمالاً" این سند بمناسبت تدارک مذاکرات با فرقه دموکرات آذربایجان برای وحدت با حزب تنظیم شده است (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

یافت. در مدّت بسیار کوتاهی حزب توده ایران به یک سازمان بسیار وسیع توده‌ای مبدّل شد. ده‌ها هزار از بهترین کارگران، دهقانان، روشن فکران مترقّی و خرده‌بورژوازی شهر و ده بصفوف آن پیوستند (در نخستین کنگره حزب توده‌ایران‌که دراوّل اوت ۱۹۴۴ یعنی کمتر از سه سال پس از تأسیس حزب تشکیل گردید، اعضاء حزب توده ایران به ۲۵ هزار نفر بالغ بود که قریب ۷۰% آنرا زحمتکشان شهر و ده تشکیل میدادند

در این مدّت کوتاه حزب توده ایران نه تنها توانسته بود قشرهای مختلفه اجتماع ایران را برای مبارزه با عوامل ارتجاعی ایران و دست نشاندگان امپریالیسم انگلستان (سید ضیاء الدّین، سرلشگر ارفع، حکیمی، ساعد و صدر و امثال آنها) بکشاند .....

بالا بردن مزد و بهبود شرایط زندگی کارگران، برسمیت شناساندن سازمانهای صنفی طبقه کارگر و متشکّل کردن دهقانان برای مبارزه با بقایای رژیم فئودال، احیاء آزادیهای‌دموکراتیک از قبیل آزادی تشکیل احزاب، اجتماعات، آزادی نطق و قلم و غیره نائل شدند.

حزب توده ایران برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران موفّق گردید هشت تن نماینده طبقات زحمتکش ایران را به مجلس بفرستد و بدین طریق نفوذ خود را بیش از پیش در بین قشرهای وسیع مردم بسط دهد.

هنگامیکه جنگ جهانی دوّم بمرحله قطعی خود نزدیک میشد و دیگر برای طبقات حاکمه ایران تردیدی در پیروزی ارتش سرخ و متّفقین آن بر آلمان هیتلری باقی نبود، دو مسئله بیش از هر چیز محافل ارتجاعی ایران و امپریالیستهای انگلیس و امریکا را سخت نگران میکرد: از طرفی توسعه روزافزون جنبش دموکراتیک مردم ایران به رهبری حزب توده ایران و نفوذ بیسابقه این حزب در میان توده‌های وسیع مردم و از طرف دیگر محبوبیّت عظیم اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در بین کلّیه قشرهای اجتماع ایران.

بنابراین مبارزه شدید علیه حزب توده ایران و ضدّیت با اتّحاد جماهیر شوروی (ولو غیر آشکار) دوران اساسی سیاست داخلی و خارجی حکومتهای ایران گردید.

امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی بکمک ارتجاع ایران و دست نشاندگان خود نه تنها از پیشرفت دموکراسی در ایران جلوگیری میکردند بلکه از اوضاع خاص زمان جنگ استفاده کرده، بیش از پیش نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در ایران بسط میدادند. در پایان سال ۱۹۴۲، دولت امریکا ببهانه تأمین حمل و نقل مهمّات به اتّحاد جماهیر شوروی بدون هیچگونه قراردادی با دولت ایران نیروهای خود را بخاک ایران وارد کرده قسمتی از جنوب کشور را اشغال نمود. امپریالیسم امریکا با استفاده از ضعف انگلستان و شرایط خاص زمان جنگ بمقدار وسیعی موقعیّت خود را در ایران بسط داد. قرارداد بازرگانی بین ایران و امریکا که در ۸ آوریل ۱۹۴۳ در واشنگتن بامضاء رسید موجب شد که در ظرف مدّت کوتاهی امریکا مقام دوّم را در تجارت خارجی ایران احراز نماید (در سال ۱۹۴۴ ـ ۱۹۴۵ بیش از ۲۳/۳٪ تجارت خارجی ایران از آن امریکا بود). نیروهای امریکائی بنادر جنوب ایران (بندر شاهپور و خرمشهر) و همچنین قسمت جنوبی راه آهن ایران را اشغال کرده، در تهران و شهرهای دیگر ایران نیروهای نظامی خود را مستقرّ نمودند.

مستشاران لشکری و کشوری امریکا کم‌کم بکلّیه امور اقتصادی و نظامی ایران مسلّط میشدند. در دسامبر ۱۹۴۲ حکومت قوام دکتر میلیسپو را بسمت ریاست کلّ دارائی ایران منصوب نمود و بنا بر موافقتی که با دولت امریکا نموده بود از ۲۱ مارس ۱۹۴۳ میسیون نظامی امریکا بریاست ژنرال ریدلی Readley در وزارت جنگ ایران بعنوان مستشار نظامی دولت ایران مستقرّ گردید و ریاست کلّ ژاندارمری به ژنرال شوارتسکپف (رئیس سابق پلیس ایالت نیوجرسی) محوّل شد. سیاست ضدّملی حکومتهای ایران مخصوصا" در سال ۱۹۴۴ هنگامیکه مذاکرات و موافقت محرمانه دولت ایران با کمپانی‌های نفتی انگلیسی و امریکائی (روایال دوچ، استاندارد اویل و سینکلر) بمنظور واگذاری امتیاز استخراج نفت در بلوچستان ایران کشف گردید آشکار شد.

حزب توده ایران و محافل ترقیخواه مشغول تدارک کارزار شدید تبلیغاتی علیه واگذاری امتیاز نفت به امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی

بودند که میسیون دولت شوروی بریاست کافتارادزه در سپتامبر ۱۹۴۴ به تهران وارد شد. تقاضای امتیاز نفت ایالات شمال ایران از طرف دولت شوروی و ورود میسیون کافتارادزه بتهران بهانه خوبی بدست محافل ارتجاعی ایران داد تا کارزار تبلیغی شدید ضدشوروی خود را که از مدّتی پیش در کار تدارک آن بودند آغاز نمایند. امپریالیسم انگلستان که در عین عدم موافقت با تقاضای شوروی معنا" با تقاضای امتیاز نفت از طرف کمپانیهای امریکائی نیز مخالف بود موقع را غنیمت شمرده بوسیله دست نشاندگان خود در مجلس و دولت باین کارزار تبلیغاتی دامن زد.

اگرچه در نتیجه نمایشهای بزرگی که از طرف حزب توده ایران در تهران و سایر شهرهای مهمّ ایران ترتیب داده شد و در اثر مبارزه شدید پارلمانی و مطبوعاتی حزب ما و سایر محافل ترقیخواه حکومت ارتجاعی ساعد که آشکارا روش خصمانه نسبت به اتّحاد جماهیر شوروی اتّخاذ کرده بود ساقط شد ولی باوجود این، جریان تقاضای امتیاز نفت از طرف دولت شوروی، موازی با تقاضای امتیاز از طرف کمپانیهای نفتی امریکا و انگلیس موجب ناخرسندی بسیاری از مردم ایران و بویژه بورژوازی ملّی گردید و بهمین سبب*

---

* متأسّفانه دنباله مطلب در میان نوشته های اسکندری نبود. (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

## تزهائی در باره
## تاریخ تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان*

۱ ـ تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان (اوت ۱۹۴۵) و تأسیس حکومت خودمختاری در آن سامان (نوامبر ۱۹۴۵) که متعاقب تقاضای امتیاز نفت نواحی شمال (سپتامبر ۱۹۴۴) و توأم با امتناع دولت شوروی از تخلیه نیروهای خود از ایران در مدّت مقرّر در پیمان ۱۹۴۲ انجام گرفت، برای محبوبیّت و وجهه اتّحاد جماهیر شوروی در بین طبقات مختلف اجتماع ایران بویژه در میان بورژوازی ملّی و روشن‌فکران، تأثیر منفی داشته است.

۲ ـ مجموعا" حوادث سه‌گانه فوق به تبلیغات محافل ارتجاعی ایران و امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی دائر بر اینکه گویا اتّحاد جماهیر شوروی در صدد است که آذربایجان ایران و احیانا" قسمتی دیگر از نواحی شمالی ایران را بخاک خود ملحق نماید و نیز در نظر دارد که از وضع استثنائی جنگ و توقّف نیروهای خود در خاک ایران استفاده کرده امتیازات اقتصادی بنفع خویش از ایران بگیرد، کمک شایانی نمود.

۳ ـ حوادث سه‌گانه فوق حزب توده ایران را که یگانه مدافع صمیمی و پیگیر سیاست دوستی و اتّحاد مستحکم و خلل‌ناپذیر با اتّحاد جماهیر شوروی است دچار اشکال نمود و به تبلیغات ارتجاع ایران و محافل امپریالیستی که دائما" حزب توده ایران را سازمانی غیرملّی و عامل مستقیم دولت شوروی قلمداد میکردند میدان قدرت نمائی داد و نیز موجب شد که ارتجاع ایران فشار خود را به حزب توده ایران بمراتب تشدید نماید.

۴ ـ جنبش مردم آذربایجان از لحاظ ماهیّت توده‌ای خود و هدفهای ترقّی خواهانه‌اش جنبشی مترقّی است ولی شکل کنکرتی که بآن داده شد، برخی شعارهای غیرواقعی، محدود و چپ روانه آن و همچنین اسلوبهای غلطی که در رهبری جنبش بکار برده شد، مجموع جریان را بصورت اشتباه مهمّ

---

* احتمالا" این سند نیز که بنظر میرسد ادامه بخش قبلی باشد بمناسبت تدارک مذاکرات با فرقه دموکرات آذربایجان برای وحدت با حزب تنظیم شده است (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iranarchive.com

سیاسی مبدّل نمود.

۵ ـ تشکیل حزب مستقلّی در آذربایجان باوجود نفوذ عمیق حزب توده ایران در بین توده‌های وسیع کارگر و دهقان آذربایجان و باوجود وحدت هدفهای اجتماعی و سیاسی هردو سازمان، چه از لحاظ اصولی و چه از نظر تاکتیکی خطا بوده است.

۶ ـ فرقه دموکرات آذربایجان منحصرا" با کادرهائی که حزب توده ایران پرورش داده بود و با افرادی که عضو حزب توده ایران بودند امکان تشکیل یافت و این خود بی‌محتوی بودن تشکیل فرقه مزبور را نشان میدهد.

۷ ـ شعار خودمختاری آذربایجان و تأسیس حکومت جداگانه‌ای در آن سامان بهیچوجه با تمایلات واقعی مردم آذربایجان انطباق نداشت و لزوم آن برای اکثریت مردم ایران قابل درک نبود.

۸ ـ حمایت آشکار ارتش سرخ، مداخله مأمورین رسمی شوروی در پشتیبانی از فرقه دموکرات، از حکومت خودمختار آذربایجان و مداخله مأمورین رسمی دولت شوروی در امور فرقه و حکومت دموکرات آذربایجان توأم با تظاهرات نادرست برخی از رهبران فرقه دموکرات مبنی بر اتکاء به نیروی شوروی*.

۸ ـ دروضع آنروز ایران نه مردم آذربایجان و نه مردم سایر نواحی ایران برای قیام مسلّحانه و جنگ داخلی آمادگی نداشتند بنابراین حکومت آذربایجان خود به تنهائی قادر به حفظ مواضع خویش در مقابل نیروهای دولتی نبود. بهمین سبب قیام آذربایجان با حمایت آشکار ارتش سرخ و مداخله مستقیم مأمورین رسمی دولت شوروی انجام شد و این خود بیش از پیش جنبه‌های غیرواقعی قیام آذربایجان را آشکار ساخت.

---

* ماده ۸ بعد از نگارش، روی آن خط کشیده است. احتمالا" ماده بعدی بجای آن آمده است (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

۹ ـ فرقه دموکرات آذربایجان و تبلیغات غیراصولی دستگاه رهبری آن، نه تنها موجب تفرقه در نهضت کارگری ایران گردید بلکه برای تأمین هدفهای محدود خود به ایجاد اختلاف بین ملیّت های مختلفه ایران بویژه بین فارس‌زبانان و آذربایجانیان دامن زد و کوشید که دامنه این اختلاف را بنواحی دیگر ایران بسط دهد.

۱۰ ـ با وجود همکاری صمیمانه و پشتیبانی بی‌شائبه حزب توده ایران در امر تشکیل و توسعه فرقه دموکرات آذربایجان، ضدّیت با حزب توده ایران و تبلیغات آشکار علیه آن و تضیقات نسبت به اعضای حزب که برای تقویت کادرهای سیاسی و نظامی فرقه فرستاده میشدند روش معمولی رهبران فرقه دموکرات آذربایجان محسوب میگردید.

۱۱ ـ تشکیل فرقه دموکرات و تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان موجب ایجاد تفرقه در جنبش واحد ضدامپریالیستی خلقهای ایران گردید.

۱۲ ـ با اینکه نهضت مردم آذربایجان خود یکی از عوامل رونق جنبش توده‌ای ایران و توسعه سازمانهای حزب توده ایران در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ محسوب میشد، با این وجود تشکیل فرقه دموکرات و تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان توأم با حمایت و مداخله مأمورین رسمی شوروی، یکی از موجبات واقعی رمیدن بورژوازی ملّی از حزب توده ایران و عدم موفقیّت های بعدی در تشکیل نهضت واحد ضدامپریالیستی است.

۱۳ ـ جریان آذربایجان به پیشرفت سیاست همزیستی مسالمت آمیز و دوستی دولت ایران با دولت اتّحاد جماهیر شوروی لطمه های جدّی وارد ساخته است و هم‌اکنون نیز یکی از دلائل مهمّی است که ارتجاع ایران بمنظور جلوگیری از پیشرفت سیاست بیطرفی و همزیستی مسالمت آمیز با اتّحاد جماهیر شوروی بکار میبرد.

۱۴ ـ در اتّخاذ این سیاست اشتباه آمیز، شخص باقراف سهم بسزائی دارد. مشارالیه نهضت آذربایجان ایران را بمثابه یکی از وسائل پیشرفت نظریات شوینیستی و توسعه طلبانه خود بکار برده است.

www.iranarchive.com

۱۵ ـ عمّال باقراف نه تنها در آذربایجان ایران با جدّیت هرچه تمامتر این سیاست را دنبال میکردند، بلکه در سایر نقاط ایران نیز میکوشیدند که نهضت توده‌ای را از جاده صحیح خود منحرف نمایند (اغلب مأمورین شوروی در نواحی شمال ایران از آذربایجانیان شوروی انتخاب شده بودند: آتاکیشیف، ابراهیم‌اف، حسن‌اف، نوری قلی‌اف و غیره درآذربایجان سرگرد علی‌اف در نوشهر، شریف‌اف در مازندران...

۱۶ ـ جریان تقاضای امتیاز نفت در نواحی شمال ایران ـ عدم تخلیه ایران از نیروهای شوروی در مدّت مقرّر در پیمان ۱۹۴۲ ـ تشکیل حکومت خودمختار در آذربایجان ایران ـ عدم تسلیم بموقع طلاهای متعلّق به ایران ـ عدم حمایت جدّی از حکومت دکتر مصدّق ـ اینها لطمه‌هائی است که از کیش شخصی استالین به نهضت ایران وارد شده است.

پیشنهاد دکتر مصدّق دائر به منع مذاکرات در باره تفویض امتیاز نفت بخارجه که در دوّم دسامبر ۱۹۴۴ با سرعت بیسابقه‌ای از تصویب مجلس گذشت، در محافل بورژوازی ملّی با حسن استقبال تلقّی گردید.

کابینه‌های صدر و حکیمی که متعاقب حکومت بیات تشکیل گردید سیاست ضدشوروی و ضدحزب توده را با شدّت بیشتری دنبال کردند. دسته‌های فاشیستی حزب سید ضیاءالدین (اراده ملّی) با کمک باندهائی که بوسیله ژنرال ارفع رئیس ستاد ارتش مسلّح شده بودند و با پشتیبانی علنی نیروهای پلیس و ارتش در کلیه شهرهای ایران به حمله و هجوم به سازمانها و کلوبهای حزب توده و غارت و کشتار پرداختند. بموازات این اقدامات حملات روزنامه‌های ارتجاعی و دولتی به اتّحاد شوروی شدّت می‌یافت و هرقدر پایان جنگ نزدیکتر میشد این حمله‌ها با قوّت بیشتری تظاهر میکرد. بدیهی است در پشت سر این تبلیغات و هجوم ارتجاع، امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بودند که با توسعه جنبش دموکراتیک در ایران نفوذ و منافع خود را در خطر میدیدند.

خاتمه جنگ جهانی دوّم و مسئله تخلیه نیروهای خارجی بهانه جدیدی بدست محافل ارتجاعی ایران برای تشدید تبلیغات علیه اتّحاد جماهیر شوروی داد.

با این وجود، حزب توده ایران بنا بر ایمان راسخ خود به انترناسیونالیسم پرولتاری از کلیه این مواضع باقدرت هرچه تمامتر دفاع کرد و با تبلیغات پردامنه خود نه‌تنها کارزار افتراآمیز ارتجاع و محافل امپریالیستی را تا سرحدّ امکان خنثی نمود بلکه روز بروز بر قدرت تشکیلاتی و نفوذ معنوی حزب در بین قشرهای وسیع مردم افزود تا جائیکه در پایان سال ۱۹۴۵ کمترین نقطه از کشور ایران بود که در آنجا تشکیلات حزب توده ایران بوجود نیامده بود. فراکسیون حزب توده ایران‌در مجلس باوجود کمی عدّه اعضاء آن، موفّق شده بود همکاری خود را با نمایندگان بورژوازی ملّی و عناصر ترقیخواه مجلس محکم‌تر کند و عملاً" جبهه مهمّی در مقابل ارتجاع و امپریالیسم بوجود آورد. نظر باینکه دوره قانونگزاری مجلس ۱۴ در شرف اتمام بود و ارتجاع ایران ببهانه توقف ارتشهای خارجی انتخابات دوره ۱۵ را موقوف به بعد از تخلیه ایران کرده بود و از طرف دیگرعزیمت آینده ارتش سرخ از ایران خطر استقرار دیکتاتوری را بمراتب زیادتر میکرد، ناچار موضوع انتخابات دوره ۱۵ مجلس و حکومتی که میبایستی این انتخابات را انجام دهد برای دموکراسی و استقلال ایران اهمیّت بسزائی داشت. بنابراین مسئله اساسی روز متشکّل کردن کلیّه نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی و تشکیل جبهه متّحدی علیه ارتجاع و امپریالیسم برای سد کردن راه دیکتاتوری و پیروزی در انتخابات دوره پانزدهم بود.

در چنین اوضاع و احوال سیاسی است که سروصدای تشکیل حزب مستقلّی در آذربایجان ایران با پشتیبانی مقامات شوروی بنام فرقه دموکرات آذربایجان بلند میشود و بهانه دیگری برای تبلیغات وسیع ضدشوروی و ضدّ حزب توده ایران میگردد.

بنظر کمیته مرکزی حزب توده ایران هر سه عامل فوق : تقاضای امتیاز نفت نواحی شمال، عدم تخلیه نیروهای ارتش سرخ در مدّت تعیین شده

در قرارداد ۱۹۴۲ و موضوع تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان بدون شک برای محبوبیّت و وجهه اتّحاد جماهیر شوروی در بین طبقات و قشرهای وسیع اجتماع ایران تأثیر منفی داشته است.

## ۲ ـ چگونه فرقه دموکرات آذربایجان بوجود آمد

در آذربایجان اوضاع با سایر نقاط ایران فرق فاحشی نداشت. مبارزه ارتجاع با حزب توده ایران و سایر نیروهای ترقیخواه مانند سایر شهرستانهای ایران شدّت داشت. دسته‌های سید ضیاءالدین و ارفع با پشتیبانی نیروهای پلیس، ژاندارمری و ارتش دائما" به حزب توده ایران و اعضاء آن حمله‌ور میشدند، دهقانان و کارگران و روشن‌فکرانی که عضو حزب توده بودند مورد انواع آزار و توهین قرار میگرفتند. در عین حال تبلیغات پردامنه‌ای از طرف محافل دولتی و ارتجاعی علیه اتّحاد جماهیر شوروی میشد مبنی بر اینکه گویا دولت شوروی تصمیم دارد آذربایجان را از ایران جدا کرده بخاک خود ملحق نماید. این تبلیغات بوسیله خبرگزاریهای امریکا و انگلیس و همچنین روزنامه‌های ترکیه با آب و تاب تمام انتشار میافت و در جراید ارتجاعی ایران بعناوین مختلف منعکس میگردید.

حزب توده ایران باوجود مشکلات فراوانی که در سر راه وی ایجاد میشد با موفقیّت بر دشواریها غلبه میکرد و رفته رفته نفوذ خود را در بین توده‌های وسیع مردم مخصوصا" کارگران و دهقانان بسط میداد. اقدامات مؤثری که حزب توده ایران برای رسیدگی بشکایات توده‌های دهقان انجام داد و همچنین تصمیماتی که در مورد تصفیه دستگاه حزب در آذربایجان از عناصر اپورتونیست، چپ رو و فاسد اتّخاذ نمود بر حیثیت و اعتبار حزب در بین مردم آذربایجان میافزود بطوریکه در آستانه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان بیش از ۶۵ هزار و هفتصد نفر بعضویت در حزب توده ایران ثبت شده بودند. اکثریت مطلق کارگران در اتّحادیه‌های صنفی متشکّل شده بودند و دهقانان

بسیاری از نواحی آذربایجان دست به تشکیل سازمانهای مخصوص دهقانی زده بودند. حزب توده ایران در بین روشن‌فکران آذربایجان نفوذ بسیاری کسب کرده بود.

در چنین شرایطی است که موضوع تشکیل حزب مستقلّی بنام فرقه دموکرات آذربایجان تحت رهبری سید جعفر پیشه‌وری پیش کشیده میشود. سید جعفر پیشه‌وری که بمناسبت رفتار غیرتشکیلاتی خود و بمناسبت تخلّف از خط مشی حزب بموجب تصمیم کنگره اوّل از حزب توده ایران اخراج شده بود از دوران قبل از حکومت مساوات در آذربایجان شوروی با میرجعفر باقراف دوستی بسیار نزدیکی داشت و بهمین‌سبب در زمان اقامت خود در تبریز و فعالیت انتخاباتی برای نمایندگی مجلس در دوره چهاردهم امکان یافت که بوسیله آتاکیشیف، میرزا ابراهیم اف و حسن‌اف که در آن زمان در تبریز بودند از نو رابطه خود را با میرجعفرباقراف برقرار نماید.*

جریان‌های بعدی نشان میدهد که تشکیل حکومت مستقلّی در آذربایجان ایران مربوط به نقشه‌های آوانتوریستی و توسعه طلبانه باقراف و یاران او بوده است. بهرحال قدر مسلّم اینست که تا هنگام اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان حزب توده ایران بهیچوجه از این جریان مختصر اطلاعی نداشت و هیچگونه مشورتی هم با کمیته مرکزی حزب توده ایران در این باره نشده بود.

بدیهی است بانفوذی که حزب توده ایران در بین زحمتکشان شهر و ده آذربایجان داشت تشکیل سازمان دیگری بدون کمک و مساعدت حزب توده ایران امکان‌پذیر نبود. بهمین‌جهت کلیه مساعی مبتکرین فرقه دموکرات آذربایجان تا هنگامیکه کمیته مرکزی حزب توده ایران موافقت خود را با الحاق اعضاء حزب به فرقه دموکرات آذربایجان اعلام ننمود بی‌نتیجه ماند و تا آنوقت بیش از چند نفر در اطراف پیشه‌وری جمع نشده بود.

جالب توجّه است که در ابتدای امر کسانی دور پیشه‌وری برای تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان جمع شده بودند که کمیسیون تصفیه حزبی راجع به

---

* در حاشیه این پاراگراف ر. اسکندری با علامت × در داخل پرانتزی قید کرده است (قبول نشد).

صلاحیت آنها در عضویت حزب توده ایران نظر منفی داشت . از این جمله نام کسانی از قبیل بیریا ، شبستری، دکتر جاوید و کاویان[ناخوانا](کمیسیون تصفیه حزب در تابستان سال ۱۹۴۵ بتصدّی رفیق میرقاسم چشم آذر تشکیل یافته بود).

بیانیه‌ای که در سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۲ شهریور ۱۳۲۴) بنام فرقه دموکرات آذربایجان صادر شد فقط بامضاء ۳۱ نفر رسیده بود. کلیه امضاءکنندگان بیانیه باستثناء چند نفر از مؤسسین فرقه از ملاّکین و تجّار و اعیان آذربایجان بودند. از کارگران و دهقانان و روشن‌فکران مترقی کسی آن بیانیه را امضاء نکرده بود.

بمحض وقوف از جریان ، کمیته‌مرکزی حزب توده ایران موضوع را مورد بررسی قرار داد و باتّفاق آراء تشکیل حزب جداگانه‌ای را در آذربایجان نادرست دانست و تصمیم گرفت شرحی به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی نگاشته نظریه خود را در این باره اعلام دارد. در این نامه کمیته مرکزی حزب توده ایران علاوه بر آنکه عدم موافقت خود را با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان اعلام نمود، انتخاب پیشه‌وری را نیز برای رهبری ناصحیح دانست و صلاحیّت مشارالیه را برای این‌کارنفی نمود (این نامه دراواسط ماه سپتامبر ۱۹۴۵ درمسکو به نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی تسلیم گردید).

ولی در ماه اکتبر سال ۱۹۴۵ به کمیته مرکزی حزب توده ایران صریحا" اعلام شد که بنا بنظر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی، تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان ضروری است و لازمست که حزب توده ایران پشتیبانی بلاشرط خود را نسبت بآن اعلام دارد.

در همین هنگام از طرف مقامات نظامی شوروی در تبریز برفیق دکتر جودت که از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران مسئولیت اداره امور حزبی در آذربایجان را داشت، دستور داده شد که فورا" آذربایجان را ترک کرده به تهران عزیمت نماید (این دوّمین بار بود که بنا بدستور مقامات نظامی

شوروی نمایندگان حزب توده ایران از آذربایجان رانده میشدند) و نیز نایب کنسول شوروی در تبریز (رفیق نوری قلی‌اف) از رفیق قیامی نماینده دیگر حزب جدا" خواست که قبل از رسیدن اجازه کمیته مرکزی حزب توده به فرقه دموکرات ملحق شود.*

کمیته مرکزی حزب توده ایران به تبعیت از نظر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی بنماینده خود در آذربایجان (رفیق قیامی) صریحا" دستور داد که از فرقه دموکرات آذربایجان پشتیبانی نموده، با آن صمیمانه همکاری نماید و ضمنا" چون در بین کادرها و اعضاء حزب توده ایران در آذربایجان مخصوصا" کارگران عدم رضایت شدیدی نسبت به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان ابراز میشد، کمیته مرکزی بنماینده خود دستور داد که با توجّه به تمایلات اعضاء حزب جلسه‌ای از آکتیف حزب تشکیل داده، از راه اقناع و بصورت دموکراتیک موضوع الحاق به فرقه دموکرات را عملی نمایند.

بنا بدستور کمیته مرکزی، پس از تدارک لازم، جلسه آکتیف حزب توده ایران در آذربایجان مرکّب از ۱۰۱ نفر در تبریز تشکیل گردید (اکتبر ۱۹۴۵). پس از مباحثات طولانی در اطراف لزوم تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان جلسه آکتیف حزب توده ایران با این شرط به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان رأی داد که در کمیته مؤسس موقّت فرقه اکثریت از اعضاء حزب توده ایران باشد و بنابراین تصمیم ۵ نفر از اعضاء حزب توده ایران (رفقا: قیامی، پادگان، شیخ حسین برهان، واقف، یدالله کلانتری) بعنوان عضویت در کمیته مؤسس موقّت انتخاب شدند. پیشه‌وری و مؤسسین فرقه دموکرات نیز این نظر را پذیرفتند و چهار نفر برای عضویت در کمیته مؤسس فرقه انتخاب و معرّفی نمودند (پیشه‌وری، شبستری، رفیعی، بیرنگ).**

متعاقب تشکیل کمیته موقّت الحاق کلیّه سازمانهای حزب توده ایران به فرقه دموکرات آذربایجان عملی گردید. ۶۵ هزار و هفتصد نفر اعضاء حزب توده یکباره به فرقه دموکرات ملحق شدند (در حالی که اعضاء اصلی فرقه دموکرات در آنموقع از ۵۰ نفر تجاوز نمیکرد). هفتصد هزار ریال موجودی صندوق حزب توده ایران و قریب یک میلیون ریال اثاث متعلّق به حزب و کلیه

---

*ر. اسکندری در حاشیه این پاراگراف یادداشت کرده است: اردشیر و امیرخیزی، بایشان .... میکند و حسین نوری، راوندی - کنسول زنجان جهانشاهلو.

**در شروع این پاراگراف در حاشیه آن قید شده است: بدستور کمیته مرکزی نبود.

اماکنی که در اجاره حزب توده ایران بود به کمیته موقّت تحویل گردید. *

کنگره فرقه دموکرات در ماه نوامبر ۱۹۴۵ تشکیل شد. این کنگره طرح پروگرام اساسنامه فرقه را که قبلا" تهیّه شده بود با مختصر اصلاحاتی پذیرفت و کمیته مرکزی فرقه دموکرات مرکّب از ۴۱ نفر و هیئت رئیسه آنرا مرکّب از ۱۱ نفر انتخاب نمود.

با اینکه حزب توده ایران با کمال صمیمیّت در تشکیل و تقویت فرقه دموکرات آذربایجان کوشید، پیشه‌وری و مؤسسین فرقه دموکرات نسبت به اکثریت کادرهای حزب توده ایران که به فرقه دموکرات پیوسته بودند با نظر بدبینی و بی‌اعتمادی مینگریستند و حتّی نظر باینکه اکثریت مطلق اعضاء کمیته مرکزی و هیئت رئیسه آن از اعضاء حزب توده ایران بودند، تصمیمات راجع به کارهای فرقه در خارج از ارگانهای صلاحیتدار حزبی از طرف هیئت ۵ نفری مورد اعتماد پیشه‌وری (پیشه‌وری، شبستری، بیریا، دکتر جاوید و پادگان) و مشورت آتاکیشیف، ابراهیم اف و حسن‌اف اتّخاذ میگردید. این هیئت ۵ نفری در حقیقت بصورت فراکسیونی در خارج، کلیّه امور را حل و فصل میکردند، در صورتیکه از طرف پلنوم کمیته مرکزی بهیچوجه رسمیّتی نداشتند و حتّی دکتر جاوید که نه عضو کنگره بود و نه از طرف کنگره بعضویت ارگانهای رهبری انتخاب شده بود، در آن جلسه شرکت میکرد.

از جمله مسائل مهمّی که تصمیم آن بدون مشورت ارگانهای رهبری فرقه و بابتکار فراکسیون مخفی گرفته شده است موضوع تشکیل مجلس مؤسسان آذربایجان بود. مجلس مؤسسان در ۲۱ و ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ با شرکت ۷۴۴ نماینده از نواحی مختلفه آذربایجان در شهر تبریز تشکیل گردید. این مجلس خودمختاری آذربایجان را در کادر ایران و قانون اساسی آن تصویب نمود و نیز تصمیم به تشکیل مجلس ملّی آذربایجان گرفت. مجلس مؤسسان یک هیئت ملّی مرکّب از ۳۱ نفر انتخاب نمود و بوی اختیار داد تا تشکیل مجلس ملّی، زمام امور آذربایجان را بعهده بگیرد، انتخابات را انجام داده، در باره حلّ صلح آمیز مسئله آذربایجان با مراجع دولتی ایران وارد مذاکره شود.

---

* در حاشیه این پاراگراف اضافه شده است: در کلیه نقاط به نمایندگان حزب ما گفته شد که می‌باید اعلامیه صادر نمایند. علی‌اوف.

www.iran-archive.com

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵، مجلس ملّی مرکّب از ۱۰۱ نفر نماینده تشکیل گردید. مجلس مزبور تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان تحت ریاست پیشه‌وری را اعلام نمود و یک سلسله تصمیمات راجع به تعلیمات عمومی مجّانی بزبان آذربایجانی، گشایش اونیورسیته، انتخابات انجمن‌های ولایتی، تجدید سازمان فدائیان، قانون کارو تعیین روابط عادلانه بین دهقانان و مالکین و ضبط اموال مالکینی‌که از آذربایجان فرار کرده یا با حکومت خودمختار آذربایجان بدشمنی پرداخته‌اند و غیره، اتّخاذ نمود.

حکومت خودمختار آذربایجان در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ بیانیه‌ای خطاب به مردم آذربایجان صادر نمود که در آن ضمن پذیرش استقلال و تمامیّت ارضی ایران، پروگرام و آغاز کار خود را اعلام نمود.

در این اوان، خلع سلاح نیروهای ارتش دولتی، ژاندارمری و پلیس در تبریز، اردبیل، خوی، مراغه، اهر و سایر شهرهای آذربایجان انجام گردید. محتاج به توضیح نیست که تسلیم نیروهای دولتی بدون پشتیبانی و مداخله ارتش سرخ امکان‌پذیر نبود زیرا با وجود یک لشکر کامل مجهّز در آذربایجان کلیّه فرماندهان بجز فرمانده رضائیه بدون مقاومت حاضر به تسلیم شدند در حالیکه نیروهای فرقه دموکرات نه آمادگی داشتند و نه مهمّات کافی برای مقابله با نیروهای دولتی.

www.iranarchive.com

# اظهارات ایرج اسکندری
## در جلسه ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۷ *

رفقا!

هیئت نمایندگی حزب توده ایران نظریات خود را در باره یک سلسله مسائل مورد بحث جلسه کنونی ضمن گزارش رفیق رادمنش و بیاناتی که از طرف رفقای دیگر عضو هیئت نمایندگی ایراد شد بطور وضوح بیان نمود.

تزهای اصلی کمیته مرکزی حزب توده ایران ضمن نامه مورّخ ۲۳ اوت ۱۹۵۷ خطاب به کمیته فرقه دموکرات آذربایجان خلاصه شده است و حاجتی بتکرار آن نیست.

آنچه اساس نظریه کمیته مرکزی حزب توده ایران را تشکیل میدهد اینست که اصولاً" در درون حدود یک کشور بیش از یک حزب طبقه کارگر نمیتواند وجود داشته باشد و اگر هم در نتیجه یک سلسله عوامل تاریخی و سیاسی عملاً" تفرقه‌ای در صفوف حزب طبقه کارگر ایجاد گردد باید با تمام قوا کوشید تا از نو وحدت سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر برقرار گردد.

این نظریه هم از لحاظ تئوریک و هم از نظر شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران کاملاً" صحیح است. لنین بزرگ بکرّات و در موارد متعدّد این حقیقت را بیان داشته و پیش‌آهنگان طبقه کارگر کلیّه ملیّت‌ها را از تقسیم حزب طبقه کارگر برحسب علائم ملّی برحذر داشته است.

در این مورد ممکن است نقل قول‌های متعدّدی از لنین آورد ولی من برای صرفه‌جوئی در وقت، رفقا را به نوشته‌های ذیل که همه از آثار لنین است مراجعه میدهم: (تزهای لنین راجع بمسئله ملّی (جلد ۱۹ آثار لنین، صفحه ۲۱۹)، قطعنامه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات روسیه که بوسیله

---

* این اظهارات در یکی از جلسات مشترک بین رهبری حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان که مسئله وحدت آن دو را تدارک می‌دید، صورت گرفته است.

www.iran-archive.com

شخص لنین تهیّه شده است (جلد ۱۹ صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶)، یادداشت های انتقادی در باره مسئله ملّی (جلد ۲۰ آثار لنین)، خطابیه لنین به کارگران یهودی (جلد دهم، صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹)، طرح قطعنامه برای کنگره متّحد حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه خطاب به احزاب ملّی سوسیال دموکرات، رساله حق ملّتها در تعیین سرنوشت خود.

در کلیّه این نوشته ها، لنین از ضرورت وحدت حزب طبقه کارگر در داخله حدود جغرافیائی یک کشور و امتزاج کارگران کلیّه ملیّت های یک کشور در درون سازمانهای واحد سیاسی، حرفه ای، فرهنگی، کوپراتیوی و غیره سخن میگوید. لنین حتّی تشکیل فدراسیون را در ساختمان حزبی و تشکیل گروههای مختلفه ملّی را در درون حزب واحد طبقه کارگر شدیدا" نفی میکند (رجوع شود به بند ۸ از تزهای لنین در مورد مسئله ملّی، جلد ۱۹ صفحه ۲۱۹).

نظریه وحدت حزب طبقه کارگر در کشور چندملّتی مبتنی بر این منطق بسیار ساده است که در درون یک کشور و در حدود جغرافیائی آن بیش از یک طبقه کارگر وجود ندارد و نمیتوان کارگران هر بخش یا ناحیه ای از کشور و یا کارگران ملیّت های مختلفه را که در داخل آن کشور زیست میکنند بعنوان طبقه کارگر جداگانه تلقّی کرده، بر اساس آن احزاب متعدّد طبقه کارگر بوجود آورد. در کشور ایران فقط یک طبقه کارگر وجود دارد و آن طبقه کارگر مجموع کشور ایران است.

کارگران تهران، اصفهان، آذربایجان یا آبادان وجود دارند ولی طبقه کارگر خاص هریک از این نواحی وجود ندارد.

قطع نظر از استدلال تئوریک اصولا" ساده ترین منطق چنین حکم میکند که تقسیم نهضت کارگری باجزاء مختلفه موجب ضعف آنست و از طرف دیگر در نتیجه رهنمودهای مختلف و عدم هم آهنگی در رهبری جنبش که معلول وجود احزاب متعدّد طبقه کارگر است، ناگزیر مجموع نهضت با شکست مواجه خواهد شد. همچنانکه وجود چند ستاد مجزّی و مستقلّ در یک ارتش قهرا" موجب اغتشاش در فرماندهی و عدم موفقیت آن میگردد.

www.iran-archive.com

در مقابل این استدلالات که از ساده‌ترین اصول سرچشمه میگیرد، هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان به مسئله ملّی استناد جسته و اظهار میکند که چون در آذربایجان ملّت جداگانه‌ای زندگی میکند، بحزب خاصّی احتیاج دارد تا از حقوق ملّی وی دفاع نموده، احتیاجات خاص سیاسی و اجتماعی او را برآورد. اگرچه رفیق رادمنش ضمن گزارشی که از طرف هیئت نمایندگی حزب توده ایران بجلسه حاضر تقدیم نمود، باین استدلال پاسخ کافی داد، ولی با وجود این لازم میدانم برای روشن شدن موضوع توجّه رفقا را بچند نکته در این خصوص جلب نمایم.

اوّلا" دفاع از مصالح ترقیخواهانه ملّتهای مختلفی که در سرزمین واحدی زندگی میکنند بهیچوجه ایجاب نمیکند که حزب طبقه کارگر به اجزاء مختلفه تقسیم شده هریک از آنها منافع خاص ملّت جداگانه‌ای را مدافعه نماید، زیرا طبقه کارگر مصالح ملّی خاصّی ندارد و برحسب ماهیّت خود انترناسیونالیست است. رقابت‌های ملّی خاص احزاب بورژوائی است و بهیچوجه ارتباطی با منافع طبقه کارگر ندارد.

لنین در یادداشت‌های انتقادی در باره مسئله ملّی (جلد ۲۰ آثار لنین) صریحا" به این نکته اشاره کرده، مینویسد: "در مقابل رقابت‌های ملّی بین احزاب مختلفه بورژوائی در اطراف مسائل مربوط بزبان و غیره، دموکراسی کارگری خواست ذیل را قرار میدهد: اتّحاد مطلق و امتزاج کامل کارگران همه ملیّت‌ها در کلیّه سازمانهای کارگری، سندیکائی، کوپراتیوهای مصرفی، تربیتی و غیره، برخلاف هرگونه ناسیونالیسم بورژوائی...

ثانیا" وجود حزب واحد طبقه کارگر در کشور چند ملّتی بهیچوجه مانع از طرح مسائل خاص ملّتهای مختلفه و دفاع از جنبه‌های ترقّیخواهانه خواستهای ملّی نیست زیرا حزب واحد طبقه کارگر پروگرام خود را در باره مسئله ملّی تصریح میکند و کمیته‌های حزب در نقاط مختلفه کشور این پروگرام و شعارهای کلّی را با اوضاع خاص هر ناحیه تطبیق داده، بر طبق آن عمل میکنند.

www.iran-archive.com

ثالثا" برای طبقه کارگر مسئله ملّی در مجموع خود بعنوان خواست مخصوص طبقاتی وی مطرح نیست بلکه طبقه کارگر و حزب آن فقط از جنبه های مترقّی شعارهای ملّی مدافعه مینماید.

بهمین سبب، شعارهای حزب طبقه کارگر، چنانکه لنین بزرگ بما تعلیم داده است (یادداشت های انتقادی) بیشتر جنبه منفی دارد تا مثبت. ما با هرگونه ستم ملّی مبارزه میکنیم، ما با هرگونه امتیاز و رجحان ملّتی بر ملّت دیگر مبارزه میکنیم، ما طرفدار تساوی ملّتها و حق آنان در تعیین سرنوشت خود تا حدّ جدا شدن هستیم ولی از این حدّ پا فراتر نمیگذاریم، زیرا در وراء این حدود ناسیونالیسم بورژوائی خفته است و با مارکسیسم سروکاری ندارد. لنین در همین رساله مینویسد: "مبارزه علیه هرگونه یوغ ملّی، مسلّما" بلی - مبارزه برای هرگونه توسعه ملّی، برای "فرهنگ ملّی" بطور کلّی، مسلما" نه".

بنابراین واضح است که حزب طبقه کارگر نمیتواند کلیه خواست های ملّی را در درون یک کشور چند ملّتی دربست بپذیرد و برای آن مبارزه کند. حزب طبقه کارگر طرفدار حق ملّتها در تعیین سرنوشت خود است ولی دفاع از این حق بآن معنی نیست که خصوصیّات ملّی و تفرقه بین ملّتها را تشویق کنیم و برای جدائی ملّتها از یکدیگر تبلیغ نمائیم. بعکس پرولتاریا طرفدار امتزاج و اختلاط و پیوند هرچه بیشتر ملّتها با یکدیگر و فروریختن دیوارهای قرون وسطائی است که بین ملّتهای مختلف در درون یک کشور فاصله ایجاد میکند و آنها را از یکدیگر دور مینماید.

باز در همان رساله فوق‌الذکر، لنین مینویسد: "پرولتاریا نمیتواند از هیچگونه توشیح ناسیونالیسم پشتیبانی نماید. بعکس او از هرچه که به ازبین رفتن تفاوتهای ملّی کمک میکند، دیوارهای ملّی را برمیاندازد، از هرچه که ارتباط بین ملیّت ها را بیش از پیش تنگ تر میکند، از هرچه موجب امتزاج ملّتها میشود، پشتیبانی مینماید".

بعضی از اعضاء هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان و از آنجمله رفقا چشم آذر و آگاهی در ضمن بیانات خود به نقائص پروگرام حزب توده ایران در مورد مسئله ملّی اشاره کرده‌اند. آنطور که استنباط میشود، رفقا میخواهند چنین نتیجه بگیرند که گویا این نقیصه است که تجزیه حزب طبقه کارگر را برحسب علائم ملّی تجویز میکند. با اینکه حزب توده ایران نظریّات خود را در مورد مسئله ملّی اعلام داشته و در تمام دوران موجودیّت خود عملا" نیز از این اصول بخصوص در مورد نهضت دموکراتیک خلق آذربایجان پشتیبانی کرده است، اگر هم کلیّه ایراداتی که هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان نسبت به پروگرام و عمل حزب توده ایران در مورد مسئله ملّی وارد میداند کاملا" صحیح فرض کنیم، تازه معلوم نیست بچه مناسبت چنین نقائصی در برنامه حزب باید موجب آن گردد که وحدت سازمانی و سیاسی حزب طبقه کارگر متزلزل گردد و بجای حزب واحد طبقه کارگر چند حزب بوجود آید. مگر نقص در برنامه حزب دلیل تجزیه است؟ و یا باید در مقابل هر نقیصه‌ای که در پرگرام حزب موجود است، حزب دیگری تشکیل داد که آن نقیصه را جبران نماید؟ در برنامه حزب توده ایران نقائص دیگری هم موجود است، آیا باید در مقابل هرکدام از آنها تشکیل حزب دیگری را تجویز نمود؟ من یقین دارم که خود رفقا چنین قاعده‌ای را صحیح نخواهند دانست.

نکته دیگری را که لازم بتذکّر میدانم، موضوعی است که رفیق آگاهی ضمن بیانات امروز خود در باره آسیمیلاسیون ذکر کردند. رفیق آگاهی پس از توجّه به سیاست حکومت ایران در باره آسیمیلاسیون فرهنگی و زبانی اشاره‌ای نیزبه آسیمیلاسیون اقتصادی در مورد آذربایجان نمود و کلیّه این جریان را در عداد ستم های ملّی دولت ایران نسبت بخلق آذربایجان دانستند. در اینکه در مورد زبان و فرهنگ دولت های ارتجاعی ایران سیاست آسیمیلاسیون نسبت به خلق آذربایجان در پیش گرفته‌اند، تردیدی نیست. بدیهی است ما با این سیاست جدا" مخالفیم و علیه آن مبارزه میکنیم، ولی در عین حال با هرگونه آسیمیلاسیون (بشرط اینکه بعنف و زور مبتنی بر امتیاز و رجحان نباشد) مخالف نیستیم، زیرا آسیمیلاسیون مخصوصا" آسیمیلاسیون اقتصادی جنبه مترقّی دارد و بخصوص در کشورهای عقب افتاده

موجب رشد و پیشرفت و اختلاط و همبستگی ملیّت های مختلفه است.

لنین در رساله پیش گفته (یادداشت های انتقادی در باره مسئله ملّی) در این مورد چنین مینویسد: "آنکس که در خرافات ناسیونالیستی غرق نشده است، نمیتواند در این پروسه آسیمیلاسیون ملّت ها بوسیله سرمایه داری ترقّی تاریخی عظیم، انهدام عادات ملّی محجّر (روتین) نقطه های دورافتاده من‌جمله در کشورهای عقب‌افتاده مانند روسیه را نبیند"، و قدری پائین‌تر در همین رساله باز مینویسد:

"هرگونه تبلیغ در جهت جدا کردن کارگران یک ملّت از کارگران یک ملّت دیگر، هر انتقاد علیه "تمایلات آسیمیلاسیون" مارکسیستی، هر عملی که در مسائل مربوط به پرولتاریا یک فرهنگ ملّی را در مجموع خود در مقابل یک فرهنگ ملّی دیگر باصطلاح کلّی‌تر و غیره قرار دهد، این خود ناسیونالیسم بورژوائی است که علیه آن باید قطعا" و بی‌امان مبارزه نمود"..."پرولتاریا نه‌تنها از توسعه ملّی هر ملّت دفاع نمیکند بلکه توده‌ها را از چنین اوهامی برحذر داشته، دفاع کاملترین آزادی روابط سرمایه‌داری را بعهده گرفته، بهرگونه اسیمیلاسیون ملّتها باستثناء آسیمیلاسیون بعنف یا مبتنی بر امتیازات درود می‌فرستد".

از این مقدّمات چنین نتیجه میشود که بهرحال آسیمیلاسیون اقتصادی را در صورتیکه بزور و مبتنی بر رجحان نباشد نه تنها نمیتوان در عداد ستم ملّی قلمداد کرد بلکه بعنوان یک پدیده مترقّی باید استقبال نمود..

مطلب دیگری را که لازم بتذکّر میدانم موضوع مربوط به تعریف فرقه دموکرات آذربایجان است. در باره ماهیّت فرقه دموکرات آذربایجان و تعریف آن ابهامی وجود دارد. از یکطرف در مرامنامه فرقه دموکرات آذربایجان مصوّب ۱۱ مهرماه ۱۳۲۴ بهیچوجه تصریحی راجع به تعریف و ماهیّت فرقه وجود ندارد و از طرف دیگر پایه طبقاتی آن بکلّی مبهم گذارده شده است.

رفقای هیئت نمایندگی فرقه دموکرات هم در این جلسه مشورتی تاکنون کمکی به رفع این ابهام نکرده‌اند. مثلا" رفیق چشم‌آذر در ضمن

بیانات خود چنین عنوان میکنند که "در آذربایجان یک حزب نوع جدیدی لازم بود که بتواند حرکات اعتراض‌آمیز توده‌های خلق را متمرکز کند، اعتماد آنها را جلب نماید و بتواند آنها را در راه آزادی متمرکز نماید و این فرقه دموکرات آذربایجان بود". در جای دیگر رفیق چشم‌آذر همین مفهوم را باین صورت بیان کرده‌اند: "فرقه دموکرات تمام آزادیخواهان را دعوت میکند و یک مرکز ثقل ملّی ایجاد مینماید". از این عبارات چنین مستفاد میشود که فرقه دموکرات آذربایجان بر مبنای طبقاتی تشکیل نیافته است و در حقیقت بجای حزب طبقه کارگر، یک نوع جنبشی است که نمایندگان کلّیه طبقات را در کادر ملّی آذربایجان مجتمع میکند". از طرف دیگر، رفیق ولائی ضمن گفتار خود در جلسه حاضر اظهار داشته‌اند که فرقه دموکرات آذربایجان "حزب مارکسیستی نوع جدیدی بود که منافع طبقه کارگر و هژمونی آنرا برتر میداشت" و در جای دیگر چنین بیان میکنند: "فرقه دموکرات آذربایجان حاکمیّت توده‌های خلق را در آذربایجان ایجاد کرده و بر اساس افکار مارکسیسم - لنینیسم سیاستی را پیش برده و افکار مارکسیسم - لنینیسم را در آذربایجان بطرز خلّاقی بکار برده است"، ولی در قسمت دیگر از بیانات خود میگویند: "فرقه دموکرات آذربایجان بهتر از هر تشکیلات دیگر میتواند آنهائی را که با امپریالیسم مبارزه میکنند در درون خود متشکّل سازد". بدیهی است بغیر از طبقه کارگر که پیشروترین مجاهد ضدامپریالیست است، طبقات و قشرهای دیگری از اجتماع هستند که علیه امپریالیسم مبارزه میکنند از قبیل دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملّی. آیا فرقه دموکرات آذربایجان حزب این طبقات و قشرها نیز هست؟ اگر نیست چگونه میتواند آنها را در درون خود متمرکز نماید؟ این باز تضادّی بین مفهوم حزب و جنبش بوجود میآید که موجب ابهام در درک ماهیّت طبقاتی و پایه واقعی حزب دموکرات آذربایجان میشود. امیدوارم رفقای هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان در رفع آن و روشن کردن موضوع کمک نمایند.

در پاسخی که از طرف هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان به سئوال هیئت نمایندگی حزب توده ایران داده شد، در باره اینکه آیا فرقه دموکرات آذربایجان حزب طبقه کارگر است یا نه، چنین ذکر شده است:

"نیروی اساسی فرقه دموکرات کارگران و دهقانان هستند. پیشروان طبقاتی را که برای مبارزه برای تحصیل آزادی ملّی و ایجاد حاکمیّت خلقی آماده‌اند، در صفوف خود متشکّل مینماید".

متأسّفانه این جواب نیز ابهام را برطرف نمیکند، زیرا از یکطرف نیروهای اساسی فرقه را کارگران و دهقانان میداند و از طرف دیگر پیشروان طبقاتی دیگر را که "برای مبارزه برای تحصیل آزادی ملّی و ایجاد حاکمیّت خلقی آماده‌اند در صفوف خود متشکّل مینماید".

درست است که دهقانان عمده‌ترین متّحد طبقه کارگر هستند، ولی پایه منحصر حزب طبقه کارگر همانا طبقه کارگر است و بس. احزاب دوپایه‌ای (کارگر و دهقان) ممکن است برحسب ضرورت ایجاد شوند، ولی در آنصورت دیگر اطلاق حزب طبقه کارگر بآن احزاب از نظر علمی ممکن نیست، بخصوص در صورتیکه پیشروان طبقات دیگر را نه از لحاظ قبول ایدئولوژی طبقه کارگر بلکه صرفا" برحسب اینکه برای تحصیل آزادی ملّی و حاکمیّت خلقی آماده باشند در صفوف خود متشکّل نماید. در چنین حالتی حزبی که فقط بر پایه ملّی استوار باشد و نمایندگان منافع کلیّه طبقات را در درون خود متشکّل نماید، ناچار بصورت یک حزب بورژوائی درمیآید.

شاید اینطور بنظر آید که این بحث صرفا" جنبه انتزاعی و تجریدی دارد و در مباحثات کنونی ما ضرورتی برای طرح آن دیده نشود، ولی بنظر من این مطلب از این جهت بسیار مهمّ است که روشن شدن آن راه حلّ مسائلی را که مورد بحث جلسه حاضر است باز میکند، زیرا مسئله وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر وقتی میتواند میان ما مطرح شود که هر دو یکدیگر را حزب طبقه کارگر بدانیم، در چنین صورتی سخن از ائتلاف صحیح نخواهد بود، زیرا طبقه کارگر با خودش نمیتواند منطقا" ائتلاف کند. اصولا" ائتلاف با احزاب و سازمانهای سیاسی است که از لحاظ ماهیّت با حزب طبقه کارگر تفاوت داشته باشند، نه بین دو حزب طبقه کارگر. وحدت حزب طبقه کارگر، اتّحاد محکم و جاویدان با دهقانان، ائتلاف بر سر مسائل معیّن و برای مدّت یا دوران مشخّص با احزاب و سازمانهای غیرپرولتاری، اینست روشی که طبق اصول مارکسیم ـ لنینیسم میتوان پذیرفت.

www.iran-archive.com

بنابراین فایده عملی این بحث واضح میشود و اگر این مطلب حلّ شود، پیشنهادی که هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان دائر به وحدت حرکت یا وحدت عمل احزاب دموکراتیک کشور است در مورد حزب توده ایران، که خود را یک حزب طبقه کارگر میداند، خودبخود منتفی میگردد و منطقاً" تز هیئت نمایندگی حزب توده ایران مبنی بر وحدت سازمانی و رهبری جانشین آن میگردد.

آخرین نکته‌ای را که لازم بتذکّر میدانم، مربوط به مسئله‌ای است که رفیق چشم‌آذر ضمن طرح گزارش هیئت نمایندگی فرقه دموکرات آذربایجان بیان نموده‌اند. رفیق چشم‌آذر ضمن گزارش خود با اشاره به اینکه "دوران معاصر، دوران جنبش‌های ملّی در شرق است"، گویا خواستند وجه تشابهی بین مبارزه ملّی در آذربایجان و جنبش‌های نجات‌بخش ملّی در کشورهای مستعمره و وابسته جستجو نمایند و از آن راه وجود فرقه دموکرات آذربایجان را بعنوان فرقه مستقلّ از مجموع حزب طبقه کارگر ایران توجیه نمایند.

اگر چنین تعبیری از نطق ایشان درست باشد، ناچار از این تذکّر خواهم بود که جنبش استقلال طلبانه ملّتهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و از آنجمله ملّتهای مشرق هم از لحاظ محتوی و هم از نظر ماهیّت با مبارزه علیه ستم ملّی در درون یک کشور تفاوت اساسی دارد و بهیچ عنوان قابل تشبیه نیست. مبنای جنبش‌های نجات‌بخش خلقهای مستعمره و وابسته، مبارزه علیه امپریالیسم خارجی است در صورتیکه مبارزه علیه ستم ملّی مبارزه‌ایست علیه ارتجاع داخلی یک کشور و بهمین جهت در دوران کنونی مبارزه اساسی خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته از جمله ایران را تشکیل نمیدهد. تضادّ اساسی جامعه ما که در مرحله اوّل باید حلّ شود، تضادّ با امپریالیسم امریکا و انگلستان است نه تضادّ ملّی داخلی. بنابراین، وظیفه اساسی ما در دوران کنونی، کوشش در استحکام پیوندهائی است که خلقهای کشور ما را بیکدیگر نزدیک میکنند و نبرد علیه امپریالیسم را تسهیل مینمایند، نه تشدید اختلافات ملّی داخلی. فقط با پیروزی بر امپریالیسم و موفقیّت در ایجاد حکومت توده‌ای و دموکراتیک است که خلقهای ایران میتوانند آزادانه حاکم بر سرنوشت خود شوند و از قید یوغ ستم‌های ملّی نجات یابند.

تزهای لنینی راجع به مسئله ملّی:

۱ ـ یک راه حلّ برای مسئله ملّی وجود دارد و آن دموکراتیسم پی‌گیر است. (یادداشت های انتقادی)
۲ ـ پروگرام ملّی مارکسیست از تساوی ملّت ها و زبان‌ها دفاع میکند، علیه هرگونه امتیاز در این باره مبارزه میکند، از حق ملّت ها برای تعیین سرنوشت خود مدافعه میکند.
۳ ـ مبارزه جدّی علیه مسموم کردن پرولتاریا با افکار ناسیونالیسم بورژوائی.
۴ ـ مبارزه علیه هرگونه ستم ملّی و دفاع از تساوی ملّت ها و زبان‌ها.
۵ ـ پروسه آسیمیلاسیون ملّت ها بوسیله سرمایه‌داری ترقّی عظیم تاریخی است، مخصوصا" برای کشورهای عقب افتاده مثل روسیه.
۶ ـ خیانت نسبت به سوسیالیسم یک سیاست احمقانه است که اتّحاد و امتزاج کنونی را در کادر یک کشور از دست داد.
۷ ـ مبارزه علیه هرگونه ستم ملّی ولی نه مبارزه برای هر توسعه ملّی یا برای فرهنگ ملّی بطور کلّی.
۸ ـ طرفدار هرگونه آسیمیلاسیون جز آسیمیلاسیون بقهر و غلبه یا آنکه مبتنی بر امتیازات است.
۹ ـ مخالف فدراسیون و عدم تمرکز ـ پرولتاریا در شرایط مساوی طرفدار آنست که حدود کشور بزرگتر باشد.
۱۰ ـ مادامیکه ملّت های مختلف یک کشور را تشکیل میدهند، مارکسیست ها در هیچ مورد از اصول فدراتیست و عدم تمرکز دفاع نخواهند کرد.
۱۱ ـ طرفداری خود مختاری محلّی
۱۲ ـ برنامه حزب مسائل کلّی را ذکر میکند بدین قرار که هیچ امتیاز ملّی و هیچ عدم تساوی ملّی را قبول ندارد.
۱۳ ـ پرولتاریا حق تعیین سرنوشت را بدون هیچ تضمینی به هیچ ملّتی قید میکند و هیچ چیزی را به ملّت دیگری وعده نمیدهد.
۱۴ ـ موضوع جدا شدن را نمیتوان جواب قطعی داد فقط حق آن شناخته شده است.

www.iranarchive.com

## پیشنهاد به هیئت اجرائیه
## بمنظور فعال کردن کوششهای حزب در شرایط سیاسی کنونی*

در اوضاع و احوال کنونی کشور کوشش‌های حزب توده ایران باید مرجّحاً" متوجه جهات عمده زیرین باشد:

۱ ـ تقویت هر چه بیشتر اقدامات سیاسی طبقه کارگر بمثابه طبقه مستقل بمنظور بالا بردن درجه تأثیر آن در مجموع جنبش خلق و سیر حوادث سیاسی کشور.

۲ ـ استفاده درست از امکانات برای تحکیم و گسترش سازمانهای حزب توده ایران و انتقال مرکز رهبری بدرون کشور.

۳ ـ کوشش همه جانبه برای متشکل ساختن طبقه کارگر در سازمانهای صنفی واقعی خود.

۴ ـ استفاده همه جانبه از امکاناتی که در نتیجه پیشرفت جنبش خلق بوجود میآید بمنظور آزاد ساختن فعالیت حزب توده ایران.

۵ ـ وحدت عمل، همکاری و اتحاد با همه نیروهای ملی و آزادیخواه برای تسریع در سرنگون ساختن رژیم استبدادی محمد رضا شاه و تشکیل دولت ائتلاف ملی بر پایه سه اصل مذکور در اعلامیه ۱۳ شهریورماه ۱۳۵۷ کمیته مرکزی حزب توده ایران، با توجه باین نکته که حزب توده ایران همواره میکوشد مترقی‌ترین گرایش اپوزیسیون را تقویت نماید و نیز در عین اینکه برچیدن بساط سلطنت و اعلام جمهوری را گام بسیار مهمّی در راه دموکراتیزه کردن حیات سیاسی و اجتماعی کشور میداند، قبول قبلی آنرا شرط مذاکره، تبادل نظر و اتّحاد با دیگر جریانها و احزاب ملی و آزادیخواه نمیشمارد و با مبادرت به همه‌پرسی بر پایه آزادی کامل و برابر حقوق همه احزاب و تحت نظارت کامل خلق بمنظور تعیین شکل حکومت ملی و آزادیخواه آینده موافقت دارد.

برای آنکه اقدامات حزب در جهات مذکور تحرّک بیشتری یافته و درجه ثمربخشی آن تقویت شود لازمست که کلیه امور اجرائی مربوط باین مسائل اعمّ

---

* در جلسه ۷ نوامبر ۱۹۷۸ در جلسه هیئت اجرائیه مطرح شده است. اصل زیرنویس بخط ر. اسکندری است (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

از امور تشکیلاتی، سیاسی و تبلیغاتی بطور جمعی بوسیله هیئت دبیران انجام شود.

بدینسان هیئت دبیران در واقع بصورت ستاد عملیات فوری حزب درمیآید، کلیه امور اجرائی در آن تمرکز می‌یابد و عموم اقدامات لازم را بمنظور پیشرفت در جهات فوق‌الذکر رهبری مینماید.

هیئت دبیران میتواند برای انجام نقشه‌های عمل خود در جهات مزبور از اعضاء کمیته مرکزی و مشاورین و یا از کادرهای دیگر حزب استفاده نموده کمیته‌های مشخص اقدام و اعزام تشکیل دهد.

آنچه در درجه اوّل اهمیت قرار دارد اینست که از هم‌اکنون چند نفر از اعضاء رهبری حزب با رهنمودهای کافی به ایران فرستاده شوند تا زمینه انتقال مرکز رهبری حزب را بدرون کشور فراهم سازند.

باید از اوضاع کنونی برای اعزام افراد بایران استفاده کرد و کوشید تا بازگشت پناهندگان سیاسی بکشور عملی شود.

باید در تقویت و پیشرفت سازمان علنی سیاسی که تحت نظر رفیق به آذین بوجود آمده است کوشید.

باید کوشید تا سازمانهای توده‌ای علنی مانند سازمانهای زنان، جوانان، دانشجویان و دیگر سازمانهای دموکراتیک از قبیل دفاع از صلح، انجمن حقوق دانان دموکرات، انجمن دفاع از حقوق بشر و امثال آن با سمت‌گیریهای درست ضدامپریالیستی و دموکراتیک تشکیل و تحکیم گردد و از مجموع این اقدامات برای قانونی کردن فعالیت حزب توده ایران استفاده بعمل آید.

بنظر اینجانب پذیرش این طرح در عین اینکه میتواند به مباحثات بی‌سرانجام دوره اخیر در رهبری حزب پایان بخشد، زمینه واقعی و عملی که مقرون بشرایط کنونی رهبری حزب ماست برای همکاری لازم میان اعضاء رهبری فراهم میسازد.

بنظر اینجانب هیئت اجرائیه با تکمیل و تصویب این طرح میتواند گام مؤثری در پیشرفت امور حزبی و بیرون آوردن رهبری از وضع بحرانی کنونی بردارد و بدینسان دورنمای جدیدی در برابر فعالیت حزب و ثمربخشی اقدامات آن بگشاید

ایرج اسکندری ۷ نوامبر ۱۹۷۸

www.iran-archive.com

# تزهائی در باره تحول اوضاع کشور،
# دورنمای جنبش ملّی و دموکراتیک خلق ایران
# و وظایف حزب ما در لحظه کنونی*

۱ ـ سقوط دولت نظامی ازهاری حاکی از شکست کوشش‌های امپریالیسم امریکا و دستگاه شاه در عادی ساختن اوضاع کشور و فرونشاندن جنبش خلق بزور نظامی و کشتار سبعانه مردم است. این شکست بطور عمده معلول پافشاری و پایداری قهرمانانه خلق بویژه طبقه کارگر ایران و در پیشاپیش آن کارگران نفت است که با اعتصابات مداوم سیاسی خود کار دولت را از لحاظ امکانات اقتصادی و سیاسی به بن‌بست کشاندند و ادّعاهای ازهاری و دار و دسته افسران هوادار امپریالیسم را مبنی بر اینکه بعنف میتوان بر نهضت چیره شد نقش بر آب ساختند.

۲ ـ نمایش قدرت اتّحاد و بالا بودن درجه آگاهی سیاسی طبقه کارگر، بویژه از آن کارگران نفت، و وقوف آنها از نقش تعیین کننده خود درسرنوشت نهضت و ابراز همبستگی کامل تمام خلق و سازمانهای اپوزیسیون با طبقه کارگر و مبارزات آن، یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی اخیر جامعه ماست.

۳ ـ امپریالیسم امریکا که بمنظور حفظ منافع غارتگرانه خود در ایران کوشش‌های فراوانی برای نگاهداری تاج و تخت شاه نموده و مینماید، بکمک فرستادگان و مأموران گوناگون مخفی و آشکار خود میکوشد تا مگر در درون سازمانهای اپوزیسیون رخنه کرده و با ایجاد شکاف در میان عناصر تشکیل دهنده آن هم جنبش را ضعیف کند و هم کسانی را بیابد که حاضر باشند با انجام برخی تغییرات سطحی در اسلوب حکومت،رژیم سلطنت و مشخصات اصلی رژیم را همچنان حفظ نموده، منافع امپریالیسم را از خطر نجات دهند.

۴ ـ تشکیل دولت شاپور بختیار نتیجه مستقیم این کوششهاست. اعلام رفتن شاه، تشکیل نیابت سلطنت و ادّعاهای لیبرالی و حتی "سوسیال دموکراتیک" بختیار همه عناصر تشکیل دهنده این نقشه عوام‌فریبانه امپریالیستی بمنظور فرونشاندن نهضت و حفظ رژیم است.

---

*درحاشیه این نوشته که بخط اسکندری میباشد احسان طبری این یادداشت را قیدکرده است.
درجلسه فوق العاده دوشنبه ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۸دیماه ۱۳۵۷) مطرح گردید.
(یادداشت از اذرنور و بابک).

www.iranarchive.com

۵ ـ مردم ایران با سطح رفیع آگاهی سیاسی خود بلافاصله مضمون واقعی این توطئه امپریالیستی و ارتجاعی را دریافتند و دولت بختیار را از هر سو تحریم نموده، مانوورهای سیاسی او را فاش ساختند، بطوریکه از هم‌اکنون میتوان گفت دولت بختیار که با مخالفت متّحدی روبرو شده است نخواهد توانست مدت درازی در رأس دولت بماند.

۶ ـ در این شرایط چنین بنظر میرسد که برای امپریالیسم و ارتجاع راهی جز انجام یک کودتای نظامی و اعمال اسلوبهای کاملا" فاشیستی باقی نمانده است تا بلکه بمدد آن بکوشد نهضت را سرکوب نموده و برای لااقل مدتی از نو بر اوضاع چیره گردد. ظاهرا" مسافرت شاه بخارج و رفتن افسرانی از قبیل اویسی بامریکا در کادر پیش‌بینی چنین نقشه‌ای است. گماشتن قره‌باغی در رأس ستاد ارتش نیز در جهت انجام احتمالی چنین توطئه‌ایست.

این کودتای فاشیستی ممکن است حتی سلطنت را ملغی نموده، با اعلام جمهوری و برخی اقدامات دیگر بکوشد خاطر مردم را بدست آورد ولی چون مسلما" مبانی اساسی رژیم را بنفع امپریالیسم و ارتجاع نگاه خواهد داشت نمیتواند مدتی دوام یابد و آرامشی ایجاد نماید. درجه آگاهی سیاسی مردم بحدّی عمق یافته است که بزودی در برابر چنین مانوورهائی خواهد ایستاد.

۷ ـ در برابر این توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی راه حل مردم قرار دارد که متّکی بر خواستهای ضدامپیالیستی و دموکراتیک خلق است. نهضت انقلابی ایران خواهان سرنگون ساختن شاه، برانداختن رژیم سلطنتی، استقرار جمهوری و دموکراسی، کوتاه کردن دست امپریالیسم و عمّال آن از ایران است. شواهد بسیار و تحوّل نهضت بطور عینی حاکی از آنست که خلق آماده است تا رسیدن بمقصود از پای نایستد.

۸ ـ حزب ما میکوشد تا انقلاب ملی و دموکراتیک ایران با استفاده ازاین شرایط مساعد هرچه زودتر بانجام رسد و بدین منظور با تمام نیروی خود و در اتّحاد با همه نیروهای خلق میکوشد تا با توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی مقابله نموده، راه حل‌های امپریالیستی را با شکست مواجه سازد و راه را برای تشکیل دولت ائتلاف ملی هموار سازد.

www.iranarchive.com

۹ ـ وسیله اساسی حزب برای موفقیت در این راه تکیه هرچه بیشتر به طبقه کارگر و کوشش در تحکیم نفوذ سازمانی حزب در میان این طبقه، بکار بردن همه وسائل بمنظور ایجاد جبهه واحدی از نیروهای اپوزیسون و مقابله متّحد با همه توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی حتی از راه مبارزه متّحد مسلحانه است.

۱۰ ـ اکنون که در نتیجه اخطارهای مکرّر اتّحاد شوروی علیه مداخلات امپریالیسم در ایران امکانات امپریالیستهای امریکائی در مداخلات مستقیم نظامی بحدّاقل تقلیل یافته است، حزب ما میتواند برای درهم‌شکستن توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع خود را برای شرکت در مبارزه مسلحانه در درون جبهه واحد نیروهای خلق از هم‌اکنون آماده سازد.

۱۱ ـ حزب ما باید بتواند نقش سرکردگی خود را برای انجام رساندن انقلاب ملی و دموکراتیک و تشکیل دولت ائتلاف ملی، استقرار جمهوری و دموکراسی با سربلندی ایفا نماید.

۱۲ ـ هیئت اجرائیه حزب توده ایران بوسیله پیام ویژه‌ای خطاب بمردم نظریات خود را باستحضار خلق خواهد رساند.

ایرج اسکندری

۸ ژانویه ۱۹۷۹

www.iran-archive.com

۱ ـ سه فاز انقلاب ایران* :

الف) وضع انقلابی. از اواخر سال ۱۳۵۶ تا ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷و تشکیل دولت موقّت

ب) قیام مسلح توده‌ها

ج) عقب‌گرد بورژوازی داخلی ـ توطئه‌های امپریالیستی برای خنثی و منحرف کردن انقلاب

ولایت فقیه و حکومت اسلامی روپوش تسلّط ارتجاعی‌ترین قشر بورژوازی داخلی ایران ـ بورژوازی تجاری

## نظریات در باره انقلاب ایران

۱ ـ نفی انقلاب به استناد حکومت آخوندی و واپس‌گرائی

۲ ـ توطئه خارجی‌ها (انگلستان ـ امریکا ـ هردو با هم و بکمک فرانسه و آلمان غربی و غیره که در کنفرانس ... ** شرکت داشته‌اند)

۳ ـ سستی شاه و جلوگیری از اعمال فشار ـ علت پیشرفت (بلوا)

۴ ـ انقلاب واقعی روی داده است، امّا :

الف) از مسیر خود انحراف یافته

ب) انقلاب هنوز ادامه دارد (تداوم انقلاب)

ج) جناح راست و غیره انقلاب را از مسیر خود منحرف کرده‌اند

۵ ـ خمینی از ابتدا قصد حکومت استبدادی را نداشته ولی نیروهای دیگر از قبیل مجاهدین و چریک‌ها و غیره او را به اعمال فشار واداشته و رفته رفته استبداد تحکیم شده است.

۶ ـ خمینی از ابتدا قصد چنین حکومتی را داشته، منتها با تدبیر و مرحله بمرحله عمل کرده است و در تمام حوادث خود او یا مستقیماً" دخالت داشته و یا غیرمستقیم از آن استفاده کرده است.

۷ ـ

---

* بنظر میرسد طرح مقاله و یا تحلیلی بوده است که رفیق اسکندری قصد تنظیم آنرا داشته است.

** در اصل، محل کنفرانس قید نشده است. بنظر میرسد کنفرانس گوادلوپ باشد.

www.iran-archive.com

## تحلیلی از انقلاب بهمن و سیاست گروه مسلّط بر رهبری حزب توده ایران

برای آنکه بتوان به علل وقوع انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و روند تحوّلی آن پی برد ناچار باید به گذشته برگشت و اوضاع و احوالی را که موجب بحران در رژیم سلطنت مطلقه و پیدایش وضع انقلابی در کشور ما گردید مورد توجّه قرار داد. بنابراین بدوا" بطور خلاصه به بررسی موجبات پیدایش بحران رژیم محمد رضا شاه می‌پردازیم.

### ۱ - از بحران رژیم سلطنت مطلقه تا پیدایش وضع انقلابی

روند تمرکز قدرت دولتی در دست شاه که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بویژه پس از دستبردهای مکرّر بقانون اساسی شتاب بی سابقه‌ای یافت، در عین حال موجب تنگ شدن هرچه بیشتر پایه‌های اجتماعی رژیم گردید و سرانجام به انفراد کامل نظام شاهنشاهی انجامید.

بررسی تحوّلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور در جریان ده سال آخر سلطنت محمّد رضا شاه آشکارا علل بحران رژیم سلطنت مطلقه را نشان می‌دهد. در واقع ویژگیهای مرحله آخر تحوّل سیاسی حکومت محمد رضا شاه نشان می‌دهد که رژیم حاکم بر میهن ما در تمام زمینه‌های داخلی و خارجی، جهات ارتجاعی سیاست خود را به مقیاس وسیعی تشدید نموده است. مختصّات این مرحله از تحوّل را می‌توان در نکات زیرین خلاصه نمود:

الف) تشدید سیاست درآمیزی و هم‌پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه‌های انحصارهای امپریالیستی و بکاربردن درآمدهای هنگفت نفت بصورت وسیله‌ای برای رخنه [دائمی] سرمایه‌های بیگانه در اقتصاد کشور و جوش دادن هرچه بیشتر سرمایه‌های داخلی با جهان امپریالیسم و سرمایه‌داری انحصاری دولتی کشورهای بزرگ غربی.

ب) تشدید بی‌سابقه نظامی‌گری، تسلیحات عنان گسسته، بسط همه جانبه نیروهای مسلح.

www.iran-archive.com

## انقلاب بهمن و مواضع رهبری حزب توده ایران

پیرامون ماهیّت جنبش اخیر مردم ایران که به قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ انجامید و همچنین در باره روند تحوّلی آن نظریات گوناگونی ابراز شده و تحلیل‌های چندی انتشار یافته است. مجموع این اظهارنظرها را، همینطورکلّی و صرف‌نظر از اختلافاتی که در مورد علل رویدادها و جزئیات حوادث وجود دارد، می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

۱ - گروهی که خصلت انقلابی جنبش و وقوع انقلاب را نفی می‌کند،
۲ - گروهی که برای جنبش سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ خصلت انقلابی قائل است و قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ را یک انقلاب واقعی می‌شمارد.

در میان گروه اوّل عدّه‌ای جنبش را مصنوعی تلقّی کرده، آنرا فاقد جنبه انقلابی می‌دانند و از آن تحت عنوان "بلوای آخوندی" یا "بلوای خمینی" یاد می‌کنند و موفقیّت آنرا نتیجه سستی و دودلی شاه و عدم قاطعیت حکومت کارتر در برابر "بلوای آخوندی" و توطئه دولتهای غربی (امریکا و انگلستان - هردو با هم بکمک آلمان غربی و فرانسه و غیره) می‌شمارند. جماعتی از این گروه بدان جهت وقوع انقلاب را نفی می‌کنند که حوادث بهمن ماه به تشکیل یک حکومت آخوندی و واپس‌گرا منجر شده است. اینان چنین استدلال می‌کنند که انقلاب ضرورتاً" تحوّلی است در جهت ترقّی اجتماعی و پیشرفت و لذا حرکتی که جامعه را به شرایط ادوار عقب‌افتاده بدوی برگرداند، نمی‌تواند خصلت انقلابی داشته باشد.

گروه دوّم نیز به شعب مختلف تقسیم می‌شود بدینقرار:

الف) هواداران حکومت مذهبی که رویدادهای جنبش اخیر را تحت عنوان "انقلاب اسلامی" توجیه می‌کنند.
ب) گروهبندیها، احزاب یا شخصیت‌هائی که رویدادهای سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ و قیام بهمن‌ماه ۱۳۵۷ را بمثابه انقلابی ضدامپریالیستی و دموکراتیک، بعنوان انقلاب ضدسلطنتی، ملّی

یا حتّی مردمی می‌شمارند و بدلائل گوناگون برای آن اصالت انقلابی قائل هستند.

از میان گروهبندیها، احزاب و شخصیت‌هائی که به اصالت انقلابی رویدادهای جنبش اخیر و قیام بهمن‌ماه اعتقاد دارند، برخی هنوز حکومت جمهوری اسلامی را انقلابی می‌شمارند ولی معتقدند که نفوذ "جناح راست" هیئت حاکمه را بسوی اقدامات نادرست کشانده است لذا باید برای "تداوم انقلاب" کوشید و گمان می‌کنند از راه انتقاد سازنده می‌توانند انحرافات حکومت را اصلاح نمایند و رژیم را به سیاستی "واقعا" انقلابی" سوق دهند. جماعتی دیگر بر آنند که انقلاب بهمن‌ماه در نتیجه رهبری خمینی و حکومت روحانیان بنیادگرا از مسیر دموکراتیک خود منحرف شده و جنبه ارتجاعی و حتّی ضدانقلابی یافته است و لذا باید در راه سرنگون ساختن این رژیم مبارزه نمود.

در مورد مسئولیت شخص خمینی در منحرف ساختن انقلاب از هدفهای دموکراتیک نیز میان گروه‌ها اتّفاق نظر نیست. برخی معتقدند که خمینی از ابتدا قصد اقدامات غیردموکراتیک نداشته و انحراف انقلاب را نتیجه برخوردها و رفتارهای نادرست هواداران خمینی می‌دانند و یا نیروهای دیگر سیاسی از قبیل مجاهدین خلق و چریک‌ها و غیره را مسئول واکنش‌های خشونت‌بار، کشتارها، بازداشتها و استقرار رژیم ترور سیاسی می‌دانند. در مقابل اینان گروه‌ها و شخصیت‌های دیگری بر آنند که شخص خمینی از ابتدا قصد تشکیل چنین حکومتی را داشته ولی مقاصد ارتجاعی خود را ریاکارانه پنهان ساخته و مرحله بمرحله نظریّات خود را بکرسی نشانده است. اینان عقیده دارند که در تمام حوادث عمده که به تشدید فشار و هجوم به نیروهای دموکراتیک انجامیده است، شخص خمینی خواه مستقیما" و خواه بطور غیرمستقیم دخالت داشته و اقدامات ضددموکراتیک بدستور شخص او انجام شده است.

www.iran-archive.com

مردادماه ۱۳۶۰

هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای ارجمند،

اسنادی که روزنامه مردم در باره تصمیمات پلنوم هفدهم انتشار داده است مورد بررسی اینجانب قرار گرفت و اینک می‌کوشم بطور فشرده نظر خود را در باره مسائل اساسی مطروحه در آن اسناد باستحضار آنرفقا برسانم.

چون گزارشی که از جانب هیئت سیاسی پیشین به پلنوم تقدیم گردیده و مورد تأئید اجلاسیه کمیته مرکزی نیز قرار گرفته است یک رشته مسائل اساسی سیاسی را مطرح می‌سازد که طی دو سال و نیم اخیر از جانب رهبری تعقیب شده و نیز بر پایه آن خط مشی آینده نیز تعیین گردیده است. بررسی خود را از این مبدأ آغاز می‌کنم.

در گزارش مزبور چنین آمده است که: "هیئت سیاسی تمام توان خود را در راه اجرای همه جانبه رهنمودهای پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی بکار انداخت و اکنون نتیجه این تلاش را بطور مختصر در معرض بررسی پلنوم قرار می‌دهد". ولی یک مقایسه اجمالی میان رهنمودهای پلنوم شانزدهم در باره "وظائف حزب در مرحله کنونی" و سیاستی که رهبری حزب در عمل بکار برده (و نکات اساسی آن در گزارش به پلنوم هفدهم تشریح شده است)، این داوری را تکذیب می‌کند.

در واقع رهنمودهای اساسی گزارش سیاسی مورد تصویب پلنوم شانزدهم بدینقرار بوده است:

۱ - تحکیم پیروزی انقلاب و کوشش در بازگشت ناپذیر ساختن آن "بمثابه اولین و مهمترین وظیفه حزب ما در زمینه سیاسی"، از راه "همکاری

همه‌جانبه با همه نیروهای راستین انقلابی خلق و در درجه اوّل با نیروهائی که تحت رهبری آیت‌الله خمینی قرار دارند" و "جلوگیری از هرگونه توطئه احتمالی" عمّال امپریالیسم و ارتجاع از طریق متوجّه ساختن مردم از "خطرات احتمالی"، برداشتن "ماسک از چهره تفرقه‌اندازان بهر لباس که درآیند" و "پیش‌برد گام بگام امر اتّحاد نیروهای ملّی و دموکراتیک" "ضمن تمام کوشش برای پشتیبانی از تصمیمات مترقّی دولت مهندس بازرگان و پس از آن از دولت ملّی که بر پایه انتخابات آزاد بوجود خواهد آمد".

۲ ـ کوشش در ناکام ساختن "تلاش بورژوازی لیبرال که می‌کوشد در درجه اوّل حزب توده ایران و پس از آن دیگر سازمانهای انقلابی خلق را منفرد سازد و قشرهای وسیع زحمتکشان را بدنبال خود ببرد" امری که "تنها از راه برقراری اتّحاد محکم با نیروهای واقعاً انقلابی جنبش امکان پذیر است".

۳ ـ "کوشش در ایجاد جبهه متّحد خلق، برای آنکه وعده‌های اجتماعی و اقتصادی که آیت‌الله خمینی بعنوان وظایف جمهوری اسلامی مطرح کرده بوسیله دولتها عملی گردد". حزب باید بکوشد "با اتکاء به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا، بویژه با نیروهای فعال انقلابی که تحت رهبری آیت‌الله خمینی هستند، از جمله با سازمان مجاهدین خلق و همچنین با سایر نیروهای انقلابی مانند سازمان چریکهای فدائی خلق و گروههای مترقّی روشنفکران و بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملّی بر پایه یک برنامه مترقّی و خلقی زبان مشترک پیدا کند و جبهه متّحدی بوجود آورد و این جبهه را بصورت سدّی در برابر تلاشهای سازشکارانه جناح سرمایه‌داری لیبرال ایران قرار دهد".

۴ ـ "یک چنین برنامه‌ای باید در زمینه بازسازی نظام نوین سیاسی و اجتماعی، تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک، نوسازی اقتصادی، بهبود محسوس زندگی مادّی، تأمین حقوق اجتماعی زحمتکشان شهر و روستا، سالم سازی فرهنگ اجتماعی بر پایه عینی آنچه در مرحله کنونی جنبش انقلابی میهن ما عملی است، تهیّه و با بحث و موافقت نیروهای نامبرده در بالا

www.iran-archive.com

بعنوان برنامه مشترک جبهه متّحد خلق، طرح گردد".

۵ - حزب "باید از این امکان مساعد بی‌نظیر و کم‌سابقه برای متشکّل ساختن توده‌ها در سازمانهای دموکراتیک که مهمترین ضامن برقراری و پایداری نظام دموکراتیک جامعه خواهد بود بهره‌برداری کند. طبقه کارگر قهرمان ایران... همه امکانات را دارد که در سازمانهای صنفی دموکراتیک مستقلّ خود متشکّل شود و حق آنرا دارد که از راه سازمانهای دموکراتیک صنفی خود در تنظیم نظام اقتصادی کشور شرکت نماید... وظیفه حزب است که طبقه کارگر ایران را در عملی ساختن این خواستهای بحقّش همه جانبه پشتیبانی کند و در کار سازماندهی صنفی‌اش به او کمک برساند... گروههای سیاسی انحصارطلب خواهند کوشید سازمانهای صنفی طبقه کارگر را زیر کنترل انحصاری خود درآورند. آنها خواهند کوشید پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر را از طبقه کارگر جدا سازند... ما باید بکوشیم کارگران را از نفوذ اینگونه گرایشها در صفوفشان برحذر داریم... طبقه کارگر همه چیز، متفرّق هیچ چیز، باید به شعار جنبش صنفی دموکراتیک کارگری سراسر ایران بدل شود".

۶ - "ما باید در زمینه کار تبلیغاتی در همه جبهه‌هائی که رفقای حزبی ما فعالیت می‌کنند، منتهای اصولیت در دفاع از عقاید خود را با منتهای نرمش و احترام در برابر نظریات گروههای دیگر خلق، بویژه گروههای مذهبی تلفیق نمائیم... دستگاه تبلیغاتی حزب ما باید در این زمینه یعنی در مشخّص ساختن دقیق و علمی آنچه در بخش مسائل اجتماعی، هواداران مذهب اسلام و هواداران سوسیالیسم علمی را بهم نزدیک می‌کند کار وسیعی انجام دهد..."

مقایسه این رهنمودهای شش‌گانه با عمل هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران (طی دو سال و نیم اخیر) سیاست دیگری را نشان می‌دهد، که گرچه رسما" در جهت اجراء رهنمودهای پلنوم شانزدهم توجیه می‌شود ولی در واقع ماهیّتا" غیر از آنست.

در گزارشی که به پلنوم هفدهم تقدیم شده عدول از این رهنمودها رسما" در عبارت زیرین بازتاب یافته است: "رهبری حزب با پیروی دقیق

و همه‌جانبه و با ارزیابی علمی از واقعیّت انقلاب ایران به این نتیجه رسید که از خط امام خمینی پشتیبانی کند. ما عناصر عمده و تعیین کننده پنج گانه زیر را در این خط تشخیص دادیم و زندگی دو ساله نشان داد که ما در این تشخیص خود اشتباه نکرده‌ایم".

پیش از آنکه به‌بینیم آیا واقعیت انقلاب ایران و زندگی دو ساله چنین تشخیصی را تأئید می‌کند یا نه بدوا" تذکّر این نکته لازم است که پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی "همکاری همه جانبه را با همه نیروهای راستین انقلابی خلق و در درجه اوّل با نیروهائی که تحت رهبری آیت‌الله خمینی قرار دارند" ضرور شمرده است نه "پشتیبانی از خط امام خمینی" را که از لحاظ سیاسی موضعگیری بکلّی متفاوتی است. در واقع اولا" همکاری چه از نظر ماهوی و چه از جهت لفظی مستلزم دوسویگی است در صورتیکه پشتیبانی چنین الزامی را دربرندارد و ثانیا" رهنمود پلنوم شانزدهم صریحا" این عمل را در چهارچوب معیّنی یعنی "همکاری همه‌جانبه با همه نیروهای راستین انقلابی خلق" تجویز نموده است نه بصورت پشتیبانی مجرّد و جداگانه که بخودی خود پذیرش هیچ شرط یا موافقتی را از طرف شخص یا نیروی مورد پشتیبانی ایجاب نمی‌کند.

بهترین دلیل بر اینکه رهنمود پلنوم شانزدهم در باره همکاری، ناظر بموردی است که چنین توافقی وجود داشته باشد همانا حکمی است که ضمن شماره ۳ آورده‌ایم و تصریح می‌کند که حزب باید بکوشد با اتکاء به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا با دیگر نیروهای انقلابی "بویژه با نیروهائی که تحت رهبری آیت‌الله خمینی هستند بر پایه یک برنامه مترقّی و خلقی زبان مشترک پیدا کند و جبهه متّحدی بوجود آورد".

بدیگر سخن رهنمودهای سیاسی پلنوم شانزدهم مجموعا" بر پایه اتّحاد با دیگر نیروهای انقلابی و از جمله با نیروهای تحت رهبری آیت‌الله خمینی قرار دارد و نیل باین مقصود را نیز بدرستی از راه اتکاء به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا تشخیص می‌دهد یعنی در واقع اعمال "فشار از پائین" را برای بسامان رساندن چنین اتّحادی ضرور می‌شمرد. در اینصورت اتّخاذ

www.iran-archive.com

روش پشتیبانی یک سویه از "خط امام خمینی" بوسیله رهبری حزب نه تنها ناقض رهنمودهای پلنوم شانزدهم است بلکه عملا" بمنزله انصراف از بسیج توده های کارگر و دیگر زحمتکشان بمنظور تحقق اتحاد نیروهای انقلابی و تشکیل جبهه متحد خلق است. بهمین جهت است که در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم هفدهم کوشش بسیاری بعمل آمده است تا تضاد میان این ادّعا که گویا "هیئت سیاسی تمام توان خود را در راه اجرای همه جانبه رهنمودهای پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی بکار انداخت" و این واقعیّت که "رهبری حزب به این نتیجه رسید که از خط امام خمینی پشتیبانی کند"، بوسیله یک سلسله تقسیم بندیها و تفکیک ها (که برخی از آنها بنظر اینجانب بکلّی جنبه تصنّعی دارد) توجیه گردد.

بعقیده اینجانب نتایج منفی سیاسی پشتیبانی یک سویه هیئت سیاسی است که درستی رهنمودهای پلنوم شانزدهم را - با کمال وضوح - باثبات می‌رساندند. آنچه در گزارش بمثابه جهات مثبت اتّخاذ این سیاست تحت عنوان "عناصر عمده و تعیین کننده پنج گانه این خط" بیان شده و گویا "زندگی دو ساله نشان داده است که ما در این تشخیص خود اشتباه نکرده‌ایم"!

آنچه بر شگفتی و ناباوری نسبت بدیگر مطالب گزارش می‌افزاید این ادّعای گزارش است مبنی بر اینکه گویا "حزب توده ایران از مدّتها پیش از پیروزی انقلاب باین نتیجه رسید که در این خط بسیاری از خواستهای مبرم زحمتکشان میهن ما بازتاب یافته است و تصمیم گرفت با تمام نیروی خود برای کامیابی‌اش از آن پشتیبانی کند". نویسنده این نامه که از پلنوم چهارم کمیته مرکزی (۱۳۳۶) تا وقوع انقلاب همواره در بالاترین ارگانهای رهبری حزب شرکت داشته از چنین تصمیمی اطلاع ندارد و بیقین می‌تواند بگوید که در صورت جلسات مراجع رهبری حزب هم هیچ تصمیمی در مورد این خط وجود ندارد و اصولا" هم نمی‌تواند پیش از اختراع این خط وجود داشته باشد. اگر مقصود گزارش از تصمیم در پشتیبانی از این خط، دفاعی است که حزب توده ایران از اظهارات آیت‌الله خمینی علیه رژیم شاه و موضع ضدامریکائی

www.iran-archive.com

وی در ایران و در زمان تبعیدش بوسیله رادیوی پیک ایران، در نشریات حزبی و حتّی در برخی از گزارشهای سیاسی نموده است آنگاه باید گفت که این اقدامات حزب بهیچوجه بمعنای پذیرش و پشتیبانی از خط معیّنی نبوده و در کادر سیاست عمومی حزب مبنی بر اتّحاد نیروهای ملّی و دموکراتیک و جانبداری از مواضع همه گروهها و شخصیت های اپوزیسیون ضد شاه انجام گرفته است، چنانکه در این مورد از اظهارات و مواضع روحانیانی مانند آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله مرعشی و غیره علیه رژیم شاه نیز پشتیبانی شده است. بنابراین مسلّم است که این اقدامات درست رهبری گذشته حزب را که در جهت اتّحاد همه نیروهای ضد شاه انجام شده است نمی‌توان بعنوان سیاست و تصمیم مشخّصی مبنی بر پشتیبانی از خطی تلقّی نمود که پس از انقلاب از سوی عدّه‌ای از هواداران خمینی عنوان شده و چنانکه از مقالات روزنامه‌های رسمی و غیررسمی کنونی پیداست هرکس آن‌خط را بدلخواه خود تعبیر و تفسیر می‌کند.*

---

* از این گزارش رفیق اسکندری فقط ۶ صفحه (کامل) در اختیار است. متاسفانه بقیه آنرا بدست نیاوردیم (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

۳ مرداد ماه ۱۳۶۰

هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای ارجمند،

چند روز پیش شرحی بی‌امضاء باینجانب ابلاغ گردید که ظاهرا" مدلول پاسخ آن هیئت بنامه سوّم اردیبهشت اینجانب در باره اعتراض بعدم دعوت خود به پلنوم هفدهم کمیته مرکزی است. اگر آنطور که رفیق ابلاغ کننده تصریح نموده واقعا" پاسخ رفقا بنامه من همین شرح باشد، آنگاه باید بگویم که نه تنها این جواب قانع‌کننده نیست بلکه هیچگونه ارتباطی هم با مطالب نوشته اینجانب ندارد. در واقع اگر رفقا یکبار دیگر بخود زحمت داده نامه ۳ اردیبهشت را مرور نمایند خواهند دید که من در آن نامه حتی یک کلمه هم در باره اینکه گویا "رهبری حزب بدو بخش داخل و خارج تقسیم شده است" ننوشته‌ام صرف‌نظر از اینکه در نامه اینجانب مطلقا" چنین مطلبی عنوان‌نشده است و اصولا" هم نمی‌تواند عنوان شده باشد. در آن نامه درست بعکس آنچه شما عنوان می‌نمائید استدلال شده و یادآور شده‌ام که چون طبق اساسنامه حزب اعضاء کمیته مرکزی مسئولیت مشترک و جمعی در مورد رهبری حزب و تصمیمات آن دارند نمی‌توان "دو نوع اجلاسیه کمیته مرکزی یکی همگانی و دیگری مرکب از گروهی از اعضاء آن" قائل شد و بنابراین رهبری حزب موظّف است بدون هیچ شرط و تبعیضی همه اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را برای شرکت در پلنوم دعوت نماید.

مرقوم داشته‌اید: "اینکه برخی از افراد عضو کمیته مرکزی بعلل دشواریهای بازگشت یا به صلاحدید مرکز حزب و یا برای مأموریت مشخّصی در خارج از کشور مانده‌اند و یا خود خواستار بازگشت بایران نیستند بهیچوجه این مفهوم را ندارد که گویا بخشی از رهبری حزب در خارج از کشور است". با این حکم درست کسی نمی‌تواند مخالف باشد زیرا رهبری حزب یکی است

www.iran-archive.com

و قابل تقسیم نیست. ولی این حکم درست مبنی بر یکی بودن و غیرقابل تفکیک بودن رهبری، مبنی بر اینکه "رهبری حزب و سازمان حزب در درون کشور است" بهیچوجه بمعنای آن نیست که گویا اعضاء کمیته مرکزی فقط آن رفقائی هستند که در ایران اقامت دارند.

شما می‌فرمائید که "هر وقت این رفقا برای اقامت و فعالیت دائم به ایران آمدند خواهند توانست بالفعل در مقام خود بعنوان عضو کمیته مرکزی در رهبری حزب شرکت داشته باشند".

از این جمله چنین استنباط می‌شود که بنظر رفقا اولا" چنین رفقائی عضو کمیته مرکزی بشمار می‌آیند ولی نه بالفعل بلکه بالقوه و ثانیا" شرط اینکه این "عضویت بالقوه" تبدیل به "عضویت بالفعل" شود اینست که اعضاء مزبور (حتّی آنهائی هم که بدستور رهبری حزب برای مأموریّت مشخّصی در خارج مانده‌اند) برای اقامت و فعالیّت دائم بایران بیایند.

رفقای ارجمند! خواهشمندم خودتان یکبار دیگر در این عباراتی که بعنوان "نظر متّفق هیئت سیاسی حزب" ابلاغ فرموده‌اید تعمّق نمائید و با مواد اساسنامه حزب بسنجید. آخر رفقا در کدام حزب طراز نوین طبقه کارگر اعضاء کمیته مرکزی را بدو گروه بالقوه و بالفعل، بدو گروه مقیم و غیرمقیم تقسیم کرده‌اند؟ مگر عضویّت در کمیته مرکزی بصورت مشروط هم وجود دارد؟ یا رفیقی عضو کمیته مرکزی هست یا نیست. اگر هست باید از کلیّه حقوقی که اساسنامه حزب برای عضو کمیته مرکزی شناخته است (صرف نظر از محل اقامت یا هر شرط دیگری) برخوردار باشد و هیچ مقام حزبی نمی‌تواند او را از انجام وظایف قانونی و برخورداری از حق اساسنامه‌ای باز دارد و حدّاقل این حق اساسنامه‌ای اینست که بوی امکان داده شود در اجلاسیه‌های کمیته مرکزی شرکت نماید. در غیر اینصورت عضویت وی در کمیته مرکزی حزب هیچ مفهوم واقعی ندارد و با "منصب سرتیپ توپخانه زمان ناصرالدین شاه" بی‌شباهت نیست. واقعا" اگر رفقا چنین عقیده‌ای داشته‌اند آیا بهتر نبود بی رودربایستی و بدون استمداد از تقسیم بندیهای مصنوعی و غیراساسنامه‌ای صاف و پوست کنده در پاسخ اینجانب می‌گفتند رفیق ما تو را دیگر عضو کمیته مرکزی حساب

نمی‌کنیم و عدم دعوت تو به پلنوم کمیته مرکزی بدین سبب بوده است؟ اگرچه هیئت سیاسی در مورد اخراج اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی دارای چنین حقّی هم نیست ولی باوجود این باور کنید چنین پاسخی برای من گواراتر از کوششهائی است که رفقا برای توجیه عمل خود، آنهم نسبت برفیق سالخورده‌ای که سالیان دراز عهده‌دار مقامات حسّاس حزبی بوده و لذا از زیر و بم امور بی‌اطلاع نیست، بکار برده‌اند.

از جوابی که داده‌اید و بویژه از تأکید بر این نکته که "نظر متّفق هیئت سیاسی کمیته مرکزی در باره مطالب اساسی نامه" عبارت از اینست که "رهبری حزب و سازمان حزب در درون کشور است و به بخش داخلی و خارجی تقسیم نشده است" پیداست که یا رفقا فرصت خواندن نامه مرا نداشته‌اند (زیرا در نامه من اصلا" چنین مسئله‌ای مطرح نشده تا چه رسد باینکه گویا مسئله مزبور "مطالب اساسی" آنرا تشکیل داده باشد) و یا رفقا صلاح دیده‌اند که استدلالات اساسنامه‌ای نامه اینجانب را ندیده گرفته جوابی بدهند که از شدت بداهت نیازی باستدلال نداشته باشد. هرکدام از این احتمالات درست باشد تأسف آور است وآن مطلب دیگری را که متذکّر شده‌اید مبنی بر اینکه "مرکز رهبری حزب ... نظریات این رفقا (یعنی رفقای خارج) را مانند نظر دیگر رفقای حزبی با علاقه مورد بررسی و بهره‌گیری قرار می‌دهد" خدشه‌دار می‌سازد.

باری چون از نوشتن این نامه‌ها غرضی جز احقاق حق اساسنامه‌ای خود نداشته و ندارم، سخن در این باره کوتاه می‌کنم. تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال!

با درودهای حزبی

ایرج اسکندری

www.iran-archive.com

## یادداشت*

۱ - مذهب یکی از پدیده‌های اجتماعی است که جنبه عمومیت یا همگانی دارد (تقریبا" مانند زبان) و بهمین جهت هم خودبخود به افراد جامعه تحمیل می‌گردد. یعنی انتخاب آن (جز برای عده معدودی بعد از رسیدن بحدّ تمیز) اختیاری نیست و اساسا" جبری است. چنانکه کسی زبان مادری خود را اختیار نمی‌کند، بلکه این زبان از زمانی که بدنیا می‌آید بوسیله پدر و مادرش تحمیل می‌گردد. البتّه شدّت جبر مذهب باندازه زبان نیست زیرا کسی نمی‌تواند مثلا" بگوید که من از زبان مادری خود صرف‌نظر کرده آنرا تغییر می‌دهم، در صورتیکه ممکن است بگوید من مذهب خود را تغییر داده‌ام. با اینکه جنبه عمومیّت آن محدودتر از زبان یا زادگاه و قومیّت و ملیّت است معذلک تا حدود معیّنی دارای همان خصلت است. بهمین جهت از قدیم عدول از مذهب آبا اجدادی بمثابه خیانتی نسبت به قومیّت و آب و خاک تلقّی می‌شده است. کفر بهمین معنی جنبه عامیّت دارد.

۲ - نظر باین خصلت عمومیّت است که نمیتوان آنرا در قالب ایدئولوژی محدود یک طبقه مشخص محدود ساخت. ملّاک بزرگ خود را همان اندازه مسلمان و پایبند به مذهب می‌داند که دهقان مورد استثمار او. شاه می‌تواند همانطور ادّعای مسلمان بودن کند که فلان آیت‌الله.

۳ - بهمین سبب هنگامی که از ظواهر مذهب چشم پوشی شود (عبادات و اشکالی که مقرّر است)، ماهیّت آن بسته بموقع و موضع و خواستهای طبقاتی گروههای مختلفه جامعه و تفسیرهائی که از آن می‌شود تفاوت پیدا می‌کند. مثلا" تفسیر زمیندار و بازرگان و اشرافیّت بطور کلّی از (الناس مسلطون) اینست که هرگونه مالکیّتی محترم است و لذا مالکیّت فئودالی یا سرمایه‌داری زمین - بهره مالکانه، استثمار کارگر و دهقان و دیگران و امتیازات

---

*از مطالب نامه برمی‌آید که در نیمه دوّم اکتبر یا نوامبر ۱۹۸۱ تنظیم شده است (یادداشت از بابک و آذرنور)

اقتصادی و مالی و غیره و لذا اشرافی نه تنها مغایر مذهب نیست بلکه خدا داده است. دهقان و کارگر گرچه بنا به شرایط زندگی خود این حکم را غیرعادلانه می‌داند ولی چون روحانیان وابسته بطبقات بالای جامعه این وضع را بمثابه وضعی که از جانب خدا مشیّت یافته است تأئید می‌کنند، آنان نیز تمکین نموده و چه بسا دیده شده است که اگر حاکمیت دولتی رفورمی انجام می‌دهد، آنان مالی را که بدین صورت از ارباب یا کارخانه‌دار گرفته شود غصبی و نامشروع تلقّی می‌کنند (انقلاب آذربایجان).

۴ ـ امّا چون بنا به جنبه همگانی مذهب ممکن است روحانیت از طبقات و اقشار مختلفه جامعه تشکیل گردد ناگزیر تفسیرها متفاوت می‌شود و بنا بر این روحانیان میانه‌رو یا رادیکالتری پیدا می‌شوند که می‌توانند روی افکار توده‌ها تأثیر نمایند. همه یا اکثریت جامعه روحانیت می‌تواند در زمان معیّنی روی شعار کلّی سیاسی متّحد شود و فتوای متّفق بدهد (مثلاً" برکناری شاه ـ جمهوری اسلامی ـ مبارزه با ارتداد ـ اجرای احکام شرعی و غیره) ولی بمحض اینکه شعار از حدود ظاهر کلی خود تجاوز نماید، ناگزیر در صف روحانیت نیز اختلاف بروز می‌کند. چون جامعه روحانیت یکپارچگی ندارد، ناچار برنامه عمل سیاسی و اجتماعی نیز متفاوت می‌شود. کدام بر دیگری غلبه می‌کند؟ این امر منوط به آنست که کدام قشر روحانیت خواستهای مبرم توده‌های مردم را مطرح و توانسته است آنها را بدنبال برنامه خود گرد آورده و سازمان بدهد.

۵ ـ بنابراین در جمهوری اسلامی کنونی اختلاف در درون روحانیت جای شگفتی نیست.

۶ ـ ولی غلبه یک قشر روحانیت بر دیگری بمعنای ازبین بردن جنبه همگانی مذهب است و بهمین دلیل تضادّی است که در کادر مذهبی قابل حلّ نیست و ناچار به صحنه سیاسی کشانده می‌شود. شعار مذهب اسلام و سیاست از هم جدا نیست بخودی خود نمیتواند اصل مسئله را حلّ کند زیرا وقتی پای سیاست بمیان کشیده شد مسائل اجتماعی و طبقاتی پراکندگی نظریات و تفاسیر مختلفه را ایجاد می‌کند و این خود همان مسئله طبقاتی است که بدینسان انعکاس پیدا می‌کند.

www.iran-archive.com

۸ ـ پس صرف حکومت اسلامی با ادّعای آنکه همه جامعه را در بر می‌گیرد پنهان داشتن این تناقض است و لذا ناگزیر باید صفت یا خصلت سیاسی دیگری بآن ضمیمه گردد (مثلا" دموکراتیک) ـ ولی پیوند دادن این صفت سیاسی به اسلامی خود بمعنای نفی جنبه همگانی حکومت اسلامی و محدود ساختن آن بر ایدئولوژی طبقه یا اقشار معیّنی است ـ بهمین سبب اختلافات روحانیت را تشدید می‌کند.

۹ ـ مذهب چون ماهیتا" دگماتیک است یعنی احکام خود را از جانب خدا می‌داند و لذا برای آن جنبه زمانی و مکانی قائل نیست ناگزیر با اوضاع عینی جامعه برخورد پیدا می‌کند. از آنجا خود نافی دموکراسی و ترقّی است.

۱۰ ـ اختلاف سران روحانی چون بهشتی و کنی و خامنه‌ای و رفسنجانی و ربّانی و موسوی (شورای نگهبان که اعضاء آن مرکّب از ۱۲ فقیه که نیمی از آن منتخبین خود خمینی هستند در برابر برخی اصلاحات از جمله اصلاح ارضی و ملّی کردن بازرگانی خارجی و غیره با رفسنجانی و بطور کلّی حزب جمهوری اسلامی که اکثریت رهبری آنرا آخوندهای میانپایه در دست دارند، اختلاف دارد و لذا طرحهای مربوط به این قبیل اصلاحات را تنفیذ نمی‌کند ـ اختیاراتی که اخیرا" یعنی ۱۴ اکتبر ۱۹۸۱ خمینی (و نامه‌ای خطاب به مجلس سورای اسلامی داده و از نمایندگان خواسته است که بدون توجّه به نظریات شورای نگهبان عمل کنند ـ آنها را متّهم به محافظه کاری کرده‌اند).*

---

* در این یادداشت پاراگراف ۷ وجود ندارد و متأسّفانه فقط دو صفحه در اختیار ماست. احتمالا" خود رفیق اسکندری آنرا ادامه نداده است. (یادداشت از آذرنور و بابک).

www.iran-archive.com

## پرسپکتیو سیاست شوروی در ایران ـ نقشه‌های آینده *

۱ ـ بررسی کلی این موضوع باید در سه مقطع انجام شود:

الف) از لحاظ سیاست عمومی شوروی در مورد انقلابهای جهان سوّم

ب ) از جهت استراتژیک در کادر مبارزه بین‌المللی میان سوسیالیسم و امپریالیسم و اهمیت مجاورت ایران با شوروی و در مقام تمام منطقه

ج ) از لحاظ برخورد عمومی مردم ایران نسبت به کمونیسم و اتحاد شوروی.

۲ ـ سیاست اتحاد شوروی پس از انقلاب ایران

الف) اهمیت سیاسی سرنگونی رژیم شاه و از بین رفتن پایگاه امریکا ـ این امر خودبخود یکی از حلقه‌های سیستم استراتژی گلوبال امریکا را گسست و بلوک سنتو و پایگاه نظامی و نفوذ اقتصادی و تسلّط بر نفت ایران امریکا را از بین برد ـ وضع منطقه بویژه خلیج فارس را که تا آنزمان دربست در اختیار امریکا و کشورهای غربی بود تغییر داد و برای انقلابهای این منطقه (بویژه منطقه خلیج فارس) زمینه‌های عینی و ذهنی بوجود آورد.

ب) رژیم خمینی با تمام ضدکمونیست و ضدشوروی بودنش بطور عینی برای پیشرفت سیاست شوروی مفیدتر از رژیم شاه است زیرا اولا" روی توده‌های خلق تکیه می‌کند و این امر خودبخود امکانات پیشرفت نظریات ضدامپریالیستی را تقویت می‌نماید و ثانیا" بدلایل معیّن تبلیغی و آژیتاسیونی نفوذ اقتصادی و سیاسی دنیای غرب را تضعیف می‌کند و ثالثا" میان نقاط تحت نفوذ غرب و اتحاد شوروی فاصله‌ای ایجاد می‌کند که لااقل تا مدتی می‌تواند از تصادم جلوگیری نماید. رابعا" بدون مداخله مستقیم شوروی زمینه‌هائی برای انجام تغییرات در منطقه فراهم می‌سازد، خامسا" پاشیده شدن رژیم کنونی بدون آلترناتیو بهتری احتمال کشیده شدن امریکا و شوروی را در مورد ماجرای ایران زیادتر می‌کند!

---

* از مطالب نوشته چنین برمی‌آید که در آخرین ماههای سال ۱۹۸۱ تنظیم شده است.

www.iran-archive.com

ج) بدیهی است که اتحاد شوروی نمیتواند بطور ذاتی با رژیم آخوندی موافق باشد، ولی تا هنگامی که هنوز آلترناتیو بهتری پیدا نشده است از این رژیم پشتیبانی می‌کند و می‌کوشد تا حدی که ممکن است با بردباری و نرمش در ارکان رژیم نفوذ نموده و از وضع آشفته کنونی نیز بهره‌برداری نماید.

۳ - این تاکتیک اکنون در چند مقطع عمل می‌شود:

الف) در مقطع دیپلماتیک مستقیم یا بواسطه (رژیم قذافی - سوریه - یاسر عرفات و دیگر کشورهای غیرمتعهد)

ب) در زمینه اقتصادی

ج) در زمینه نزدیکی به رهبران جمهوری اسلامی و ارتباط مستقیم یا باواسطه با آنها

د) نفوذ در دستگاه دولتی بوسیله حزب توده ایران و دیگر افراد پنهانی وابسته به سیاست آنها

در مقطع دیپلماتیک دید و بازدیدهای طرفین (خلخالی - هیئت نمایندگی بریاست جلال‌الدین فارسی در ماه اکتبر ۱۹۸۱) و ورود هیئت نمایندگی در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۱ در تهران و ملاقاتها (ص ۲) - افزایش ورود جهانگردان شوروی به ایران - بیشتر افزایش جهانگردان مربوط به شوروی - که بیست سال گذشته ۱۰/۷ درصد از کل جهانگردان را تشکیل داده است (گزارش ماه اکتبر وزارت ارشاد اسلامی منتشر در نشریات رسمی).

- در زمینه اقتصادی استفاده از احتیاجات مبرم ایران - عدم تمایلی که دولتهای غربی در معاملات نشان می‌دهند (مثال ژاپن و انگلستان ص ۲ + ص ۷ + قراردادهای اخیر پایاپای با یوگسلاوی، رومانی، چک اسلواکی، کره شمالی، شوروی)، افزایش میزان کالاهای وارداتی از شوروی در شش ماهه اول سال ۱۹۸۱ (ص ۷) + اظهارات رئیس سازمان برنامه و بودجه (محمد تقی بانکی وزیر مشاور) ص ۴

- کوشش در اینکه رژیم ایران ولو با اتکاء به حکومت دین و مذهب حتی‌المقدور راه رشد غیرسرمایه‌داری در پیش گیرد و بدینسان نه تنها شکاف هرچه بیشتری میان ماهیت رژیم کنونی و امپریالیسم بوجود آورد بلکه زمینه‌های

عینی و ذهنی تشکیل یک حکومت سوسیالیستی را فراهم سازد. البته اگر موفقیت بوجود آید که در نتیجه اقدامات سیاسی و اقتصادی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی ایران از لحاظ سیاسی نزدیکتر شود آنگاه امید دارد که حزب توده بتواند سهمی در اعمال قدرت دولتی داشته باشد. بدیهی است که ترجیح می‌دهد حکومت ضدامپریالیستی دیگری که کمتر با بنیادگرائی مذهبی پیوند داشته باشد بوجود آید ولی موازنه قوا در ایران بنحوی نیست که بتوان حکومت آینده را جزما" معلوم نمود، لذا همان تردید و ملاحظه کاری که در سیاست کشورهای غربی در مورد ایران دیده می‌شود در مورد شوروی نیز صدق می‌کند، با این تفاوت که دولتهای غربی بیشتر روی مخالفان سلطنت طلب و بقایای رژیم گذشته (بویژه بر ارتش) حساب می‌کنند در صورتیکه برای شوروی روی کار آمدن نیروهای چپ‌گرا و دموکراتهای انقلابی جاذبه بیشتری‌دارد. در صورت اخیر بنظر می‌آید که حاضر باشند از فلان شخص نیز صرف نظر نمایند. این سیاست کلاسیک بازی روی دو تابلوست که در زمان شاه هم وجود داشت. یعنی ارگانهای رسمی از حکومت رسمی پشتیبانی می‌کنند ولی مراجع حزبی و غیردولتی مناسبات خود را با گروههای دیگر بطور پنهانی یا نیمه آشکار حفظ می‌کنند و گسترش می‌دهند. هنگامی که زمینه را برای یکی یا مجموعه‌ای از این نیروها فراهم بدانند آنگاه تدریجا" در سیاست دولتی هم نسبت به حکومت خمینی تجدید نظر خواهند نمود.

- مسئله افغانستان یکی از موانع در راه روابط بسیار نزدیک است - جنگ عراق هم در این مورد تأثیر دارد.

- اخیرا" در برخی از روزنامه‌ها (از جمله المجله چاپ لندن) خبرهائی انتشار می‌یابد در باره تماسهای محرمانه امریکا و شوروی با مخالفان رژیم (ص ۵). *

---

* در همین جا این نوشته قطع میگردد.

www.iranarchive.com

# نامه سرگشاده
## به همه اعضاء و هواداران حزب توده ایران*

رفقا و دوستان عزیز!

هجوم رژیم استبداد آخوندی به حزب توده ایران، بازداشت دسته جمعی اعضاء رهبری و هزاران نفر از افراد حزبی، اعلام انحلال و ممنوعیت فعالیّت حزب و اعمال شکنجه‌های وحشیانه بمنظور اعتراف‌گیری از زندانیان توده‌ای، سرانجام ماهیّت عمیقا" ارتجاعی و ضددموکراتیک رژیم ولایت فقیه خمینی را برای بسیاری از اعضاء و هواداران حزب که ساده‌لوحانه در دام خط پنداری و اختراعی "امام" افتاده و به تبعیت از تبلیغات و مغزشوئیهای گروه مسلّط بر رهبری حزب این خط موهوم را زمینه واقعی برای نیل به اهداف انقلابی خلق می‌انگاشتند، روشن ساخت.

بی‌شک، صحنه‌های چندش‌آور "اعترافات" دبیر اوّل و برخی دیگر از اعضاء گروه رهبری در مورد این روشن‌بینی و عبرت‌اندوزی نقش مؤثّری ایفا نموده است. ولی همین روند خودآگاهی برای برخی از بازماندگان گروه مسلّط چه در داخل و چه در خارج از ایران، پدیده خوشایندی تلقّی نمی‌شود زیرا نه تنها مجموع سیاست سازشکارانه گروه مزبور را تحت علامت سئوال قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند در آخرین تحلیل مسئولیت خود این بازماندگان را نیز در تنظیم، گسترش و توجیه این خط مشی، در ایجاد محیط غیردموکراتیک و گیش شخص‌پرستی کیانوری در درون حزب و پوشاندن حقایق از اعضاء آن و بالنتیجه در کمک به پیدایش زمینه‌های بزرگترین فاجعه تاریخ حزب توده ایران، آشکار سازد.

---

*از میان نوشته‌های جامانده پیش فرزندان رفیق اسکندری، چرکنویس این نامه بطور ناقص وبدون قسمت آخر آن وبا مختصر اختلافی درمتن وانشاء وجوددارد. لذا ما این متن را که کاملتر است منتشرمی کنیم. دربهار ۱۹۸۴ که طرح "نامه به رفقا" برای اظهارنظر واحتمالا" پیوستن به آن را دراختیارایشان گذاشتیم، رفیق اسکندری پس از تائیدوپیوستن به آن ضمن صحبت اشاره‌ای بهمین نامه سرگشاده وقصدخود را از انتشارش به ما اطلاع دادند. اما چون "نامه به رفقا" را جامع تشخیص داد از انتشار این نامه سرگشاده صرفنظرکرد (یادداشت از آذرنور و بابک).

بی‌جهت نیست که پس از وقوع فاجعه "اعترافات"، کوشش پیگیرانه‌ای از سوی بازماندگان گروه مسلّط بعمل می‌آید تا نه تنها اشتباهات سیاست گذشته و رسوائیهائی که ببار آمده است روپوشی شود و حتّی محیط خوش‌بینی نسبت به خمینی و حکومت ارتجاعی ولایت فقیه حفظ گردد، بلکه اعضاء و هواداران حزب را باین امید واهی که گویا گسترش و تعمیق انقلاب از راه اقدامات عاملین همین رژیم میسّر است، به لزوم ادامه سیاست سازشکارانه متقاعد سازند.

"راه توده" که خود را "نشریه هواداران حزب توده ایران در خارج از کشور" معرّفی می‌کند و در واقع ارگان برخی از بازماندگان گروه مسلّط بشمار می‌رود، نمونه بارزی از این کوشش برای پرده‌پوشی حقایق، توجیه اشتباهات و تبرئه اعتراف‌کنندگان است. این نشریه گاه تحت عناوینی از قبیل "وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی..." و غیره، سازشکارانه زبان به گله می‌گشاید و از گروهی که "تسلیم طلب" نامگذاری کرده است می‌خواهد که خط خود را از خط "راستگرایان" قاطعانه! جدا سازند و گاه خطاب به نخست وزیر خمینی چنین اندرز می‌دهد: "اگر نمی‌خواهید ننگ به شکست کشاندن انقلاب را برای خود ابدی سازید، اقدام کنید! و راه را برای نجات انقلاب باز سازید"!

ولی کدام توده‌ای روشن‌دل و آگاه است که واقعیّات جامعه ایران را به‌بیند و باز خوش‌باورانه دل به "خط امام" به بندد و از عاملین مستقیم یا غیرمستقیم سرکوب جنبش انقلابی خلق انتظار "گسترش و تعمیق انقلاب" داشته باشد؟ کدام توده‌ای مبارز و آگاه می‌تواند علی‌رغم شکست آشکاری که سیاست سازشکارانه و در عین حال از جهات دیگری چپ‌روانه گروه مسلّط بر رهبری حزب توده ایران وارد آمده و با وجود رسوائیهائی که سرکرده این گروه ببار آورده است، باز مانند گذشته به تقسیم بندیهای مصنوعی میان "خط امامی‌ها" و "مماشات‌گران، تسلیم طلبان و راستگرایان" و این قبیل "تحلیل‌های" توجیه‌گرانه باور داشته باشد و با این طناب پوسیده یکبار دیگر به چاه افتد؟

www.iranarchive.com

بالا گرفتن دامنه انتقاد و مخالفت علیه سیاست و روش گذشته گروه مسلّط بر رهبری و حساب خواهی بدنه حزب از مسئولین این گمراهی، معدودی از بازماندگان و میراث خواران گروه مزبور را بر آن داشته که تا هنوز این جنبش انتقادی و حساب خواهی سازمان نیافته است چاره جوئی کنند و یکبار دیگر توطئه‌گرانه بر اهرمهای فرمان حزب استیلا یافته، جنبش دموکراتیک افشاگرانه و اصلاح طلبانه درون حزبی را سرکوب سازند.

انتشار اعلامیه ۱۲ تیرماه ۱۳۶۲ (مطابق با سوّم ژوئن ۱۹۸۳) ازسوی کمیته جعلی "برون مرزی حزب توده ایران"، "خطاب به همه سازمانها، مسئولین و اعضاء حزب در ایران" نمونه برجسته‌ای ازاین کوشش چاره جویانه است. در این نوشته هیئت مجهولی که مدّعی است "ازبرخی از اعضاء هیئت سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده ایران" تشکیل یافته است، نه تنها خودسرانه اعلام می‌کند که "تا برگذاری پلنوم هجدهم مسئولیت رهبری سیاسی- تشکیلاتی حزب را در ایران و خارج بعهده گرفته است" بلکه مدّعی است که تدارک دعوت پلنوم هجدهم کمیته مرکزی را نیز خود رأسا" آغاز کرده است و بدون آنکه کمی در باره صلاحیت و مشروعیت ادّعای خود و انطباق آن با مقرّرات اساسنامه‌ای حزب بیاندیشد، رهبرمآبانه دستورهائی نیز برای سازمان‌یابی حزب در ایران! روش کار سازمانی و غیره صادر نموده است.

صرف نظر از انگیزه‌های فرصت جویانه و جاه طلبانه آشکار این هیئت مجهول، آنچه از همه بیشتر هدف واقعی این بازماندگان گروه مسلّط بر رهبری حزب را نشان می‌دهد، ممنوعیّتی است که در ماده دوّم دستورها بدین شرح آمده است: "سازمانهای حزبی، شاخه‌های حزبی، مسئولین و اعضاء حزب در داخل مجاز به دادن هیچ نوع اعلامیه و سندی بنام مرکزیّت نیستند. اسناد رسمی حزب تا برگزاری پلنوم هجدهم آن اسنادی است که توسّط کمیته برون مرزی حزب منتشر می‌شود". نقشه روشن است، اینها، که معلوم نیست ازلحاظ اصول تشکیلاتی و موازین اساسنامه‌ای حزب توده ایران چه محلّی از اعراب دارند، آشکارا می‌گویند که ما چند نفر راسا" رهبری حزب را تا تشکیل پلنوم هجدهم (که با وجود بازداشت اکثریت مطلق اعضاء و مشاوران کمیته مرکزی

تا مدّت درازی امکان پذیر نیست) بعهده گرفته‌ایم و در ادامه راه و روش گذشته، توجیه سیاست اشتباه‌آمیز و شکست خورده گروه مسلّط و ماست‌مالی کردن رسوائیهائی که آن "تهمتن در زنجیر"، "بزرگمرد تاریخ ایران" و "نابغه کبیر" ببار آورده است از جان و دل می‌کوشیم و اگر کسی جرأت کند و به مخالفت برخیزد، با چماق "انضباط" غیرحزبی بر فرقش می‌کوبیم و خفه‌اش می‌کنیم". چنین است خطوط اصلی توطئه‌ای که هدفش، صرف‌نظر از انگیزه‌های جاه طلبانه، روپوشی اشتباهات، جلوگیری از انتقادات و ادامه محیط غیردموکراتیک سالهای اخیر بسود بازماندگان گروه مسلّط بر رهبری یعنی گروه کیانوری است.

رفقا و دوستان عزیز!

چنانکه می‌دانید، نگارنده این نامه سیاست غیراصولی تبعیّت یکجانبه با تأئید بی‌چون و چرا و تملّق‌آمیزی را که گروه مسلّط بر رهبری‌حزب در قبال رژیم آخوندی و اقدامات ضددموکراتیک آن پیش گرفته بود و دولت باصطلاح "اسلامی" را همچون حکومتی انقلابی تلقّی می‌نمود، از آغاز بمثابه سیاستی سازشکارانه، غیرمارکسیستی و برهم زننده امکانات واقعی اتّحاد میان حزب و نیروهای دموکراسی انقلابی مورد انتقاد شدید قرار داده، گروه مسلّط را نسبت به عواقب شوم همداستانی با استبداد ولایت فقیهی برحذر داشته است. با اینحال برای آنکه به وحدت حزب و نخستین گامهای فعالیت علنی پس از سی سال دربدری و فعالیت پنهانی لطمه‌ای وارد نشود، فقط به ابراز صریح نظریات و انتقادات خود در محافل حزبی اکتفا کرده، از واکنش‌های آشکارتر احتراز نموده‌ام. ولی اکنون که تعقیب این سیاست نادرست بزرگترین فاجعه را برای حزب توده ایران ببار آورده است، زیرا نه تنها سازمان را به تلاشی و ازهم گسیختگی بی‌سابقه‌ای کشانده بلکه به حیثیت و اعتبار آن که به بهای قهرمانی‌ها، از جان‌گذشتگی‌ها و مقاومت دلیرانه صدها توده‌ای جان باخته بدست آمده بود، ضربه کشنده‌ای وارد آورده است، اکنون که چند نفر از بازماندگان و وابستگان این گروه فرصت‌طلبانه درصدد برآمده‌اند که مرده ریگ گروه "داهی کبیر و بزرگمرد تاریخ" را میان

خود تقسیم کنند و با استفاده از آب گل آلود باز به شکار ماهی بپردازند، نه تنها دیگر برای سکوت و انتظار جا و محمل اصولی و تشکیلاتی وجود ندارد بلکه عدم واکنش در برابر این قبیل اقدامات گروهی بمنزله میدان دادن به محیط غیردموکراتیک درون حزبی و کمک به سیاست اپورتونیستی و سکتاریستی و تسلیم افراد صادق و فداکار به بازماندگان گروه‌بندی مسلّط، کمک به تبرئه خطاکاران و لوث کردن زبونیها و رسوائی‌هائی است که بوسیله سرکرده این گروه و برخی از اطرافیانش ببار آمده است.

متأسّفانه در تاریخ جنبش کارگری کشور ما این بار اوّل نیست که خرابکاریهای این گروه‌بندی ویژه سازمان را به شکست و تلاشی کشانده و جانهای عزیزی را فدای جاه‌طلبی‌ها، زد و بندها و زبونی‌های اخلاقی خود نموده است. آنچه گروه کیانوری بسر حزب آورده است بنا بر الگوئی است که پیر مرشد وی عبدالصمد کامبخش چه در جریان بازجوئی و محاکمه ۵۳ نفر و چه پس از آن در درون حزب توده ایران بدست داده و سپس کیانوری بهمراه پیروان مکتب کامبخش چه در دوران فعالیّت پنهانی حزب و حکومت دکتر مصدّق، چه در ۲۸ مرداد و در مورد سازمان افسری تعقیب کرده و سپس در شرایط کنونی به بهترین وجه اجرا نموده است.

نفوذ همدستان پنهان و آشکار این گروه در درون سازمان حزبی همواره مانع از آن شده است که نسبت به تخلّفات، خطاها، لودادنها، ضعف‌ها و ماجراجوئیهای این گروه رسیدگی بعمل آمده، تصمیم قاطع اتّخاذ گردد و همین چشم پوشی غیراصولی یکی از موجبات اساسی اشاعه شیوه‌های سازشکارانه و بند و بست های گروهی در درون سازمان حزبی بوده است.

رفقا!

بازماندگان گروه مسلّط برای جلوگیری از اعتراض اعضاء حزب نسبت به سیاست گذشته چنین وانمود می‌کنند که گویا هرگونه اقدام انتقادی از جانب اعضاء و هواداران حزب مخلّ مبارزه در راه نجات جان زندانیان توده‌ای و رهائی آنها از بند استبداد آخوندی است. امّا رفقا! این

مغالطه‌ای بیش نیست زیرا مبارزه واقعی در راه نجات و آزادی همه زندانیان توده‌ای جزئی از مبارزه عام دموکراتیک علیه رژیم ضدانسانی و بربرمنشانه باصطلاح اسلامی و دار و دسته حکومت ارتجاعی و واپس‌گرای حاکم بر میهن ماست و لذا فقط در این عرصه پیکار است که می‌تواند مؤثّر افتد. بنابراین، نه تنها تعارضی با خواست رسیدگی حزبی به مسئولیت‌ها و تعیین دقیق عاملین اصلی سیاستی ندارد که با هواداری بی‌قید و شرط از این رژیم ارتجاعی و ضد آزادی موجبات بازداشت هزاران نفر از اعضاء حزب را فراهم ساخته و رسوائی "اعترافات" را ببار آورده بلکه خود مکمّل این مبارزه عام دموکراتیک در عرصه محدود سازمان حزبی است. اشتباهات هیچ سازمان سیاسی، هرقدر هم گمراه کننده و زیان‌آور باشد، نمی‌تواند اقدامات سرکوب گرانه، خودسرانه و وحشیانه رژیم استبدادی و خونینی مانند رژیم خمینی را توجیه کند. بنابراین در محکوم کردن جنایات این رژیم ضدانسانی و خونخوار، توده‌ایها با دیگر نیروهای انقلابی، میهن‌پرست و دموکرات، با همه مردم آزاده ایران شریکند، در حالی که رسیدگی به مسئولیت‌ها و اشتباهات خط مشی سیاسی و تشکیلاتی حزب فقط مختصّ به اعضاء حزب و در زمره وظایف ویژه غیرقابل انکار آنهاست.

بهمان دلیل که بازماندگان گروه مسلّط می‌کوشند با اقدامات و نشریات خود مبارزه دوگانه دموکراتیک علیه رژیم و علیه خطاکاریهای گروه مسلّط را یکجا خنثی نمایند، وظیفه اعضاء راستین حزب توده ایران اینست که این هر دو وظیفه را بموازات یکدیگر انجام دهند. مخالفت با سیاست گروه مسلّط، نمی‌تواند بمعنای مخالفت شخصی با افراد آن و لذا موافقت با زندانی کردن، شکنجه شدن و یا امحاء فیزیکی هیچیک از آنها باشد. ما باید با هم و با تّفاق همه نیروهای دموکراتیک، برای نجات جان همه زندانیان توده‌ای علیه رژیم استبداد مبارزه کنیم و در عین حال بهمراه همه اعضاء راستین و آگاه حزب برای رسیدگی به مسئولیت‌های افراد مزبور در درون حزب برزمیم.

رفقای حزبی!

شما حق دارید و این وظیفه همه اعضاء صادق و وفادار حزب است که

در برابر ادامه این سیاست فریبکارانه و نیرنگ تبدیل تدریجی کمیته باصطلاح برون مرزی به هیئت رهبری کننده حزب بایستید و با اعتراضات مستند و پیگیر خود به تحقق موازین اساسنامه‌ای و به ایجاد محیط دموکراتیک در درون حزب کمک نمائید. بنابراین هرجا هستید دور هم جمع شوید، حوزه‌های خود را تشکیل دهید، این مطالب را به بحث عمومی بگذارید و از آن برای پیشبرد هدفهای دموکراتیک چه در درون سازمان حزبی و چه در عرصه کشور نتیجه‌گیری کنید. بطور صریح و بی‌پروا مسئولیت‌های گروه مسلّط بر رهبری حزب را مطرح نمائید و رسیدگی به آنها را در سرلوحه اقدامات دموکراتیک درون حزبی خود قرار دهید. کمیته باصطلاح برون مرزی و نیرنگ آنرا برای قبضه کردن اختیارات رهبری بمثابه اقدامات یک گروهبندی ضداساسنامه‌ای چه در داخل حزب و چه نزد احزاب برادر و دیگر سازمانها و احزاب دموکراتیک افشا سازید. زمینه را برای تشکیل یک کنفرانس حزبی مرکّب از نمایندگان همه حوزه‌ها و سازمانهای حزبی فراهم سازید.

رفقا و دوستان عزیز!

اینست آنچه در مرحله کنونی لازم دانستم بعنوان یکی از بنیادگذاران اصلی حزب توده ایران و عضو کمیته مرکزی منتخب از کنگره دوّم، بعنوان نزدیکترین دوست و همکار دکتر تقی ارانی و یکی از قدیمیترین رزمندگان جنبش کارگری ایران، با شما در میان گذارم.

باشد که در نتیجه کوشش‌های شما بحساب مسئولین این اشتباهات و نابسامانیها، قاطعانه رسیدگی شود، راه استقرار دموکراسی در درون حزب هموار گردد و زمینه اتّحاد با دیگر نیروهای میهن‌پرست، دموکرات و انقلابی برای استقرار یک رژیم ملّی و دموکراتیک در میهن بلاکشیده ما فراهم آید.

www.iran-archive.com

## سخنی کوتاه با
## "گمگشتگان وادی حیرت"*

آقای سردبیر محترم!

کیهان ۲۵ بهمن ۱۳۶۳ (چاپ لندن) نوشته‌ای از آقای ابوفاضلی تحت عنوان: یک رهبر سابق "حزب توده" پرده‌ها را کنار میزند، منتشر ساخته که در آن یکی دوبار نامی هم از این‌جانب برده شده است. خواهشمندم دستور فرمایند توضیح زیرا را در یکی از شماره‌های کیهان درج نمایند.

آقای ابوفاضلی که نوشته خود را به بررسی و نقد دو جلد کتابی که آقای انورخامه‌ای تحت عنوان "پنجاه نفر ... و سه نفر" و "فرصت بزرگ از دست رفته" تألیف نموده و در تهران با تصویب "وزارت ارشاد اسلامی" انتشار یافته است، تخصیص داده‌اند، در پایان بررسی خود لطفا" تکلیفی هم برای اینجانب معیّن فرموده، مرقوم داشته‌اند: "ایرج اسکندری هم که یکی دو ماه پیش در روزنامه لوموند به جوابگوئی و دفاع از حزب توده برخاسته است وظیفه دارد خاطرات خود را نشر دهد تا از مجموع این نوشته‌ها ما گمگشتگان وادی حیرت به راهی رهنمون شویم". از لحن آمرانه و غیردوستانه‌ای که نویسنده مقاله در این جمله نسبت به اینجانب اتّخاذ کرده است پیداست که واکنش من نسبت به مقاله‌ای که آقای پرویز نقیبی سال گذشته در روزنامه لوموند تحت عنوان: "راه‌پیمائی دراز مدّت ک.گ.ب. در ایران" انتشار داده و تاریخ حزب توده ایران را بشیوه‌ای روکامبول مانند درآورده است، خرسند نیست و ظاهرا" اینکه من به ردّ اتهامات و جعلیّات مقاله مزبور برخاسته‌ام، پسند خاطر ایشان قرار نگرفته است.

در واقع مدّت بیش از دو سال است که حمله و هجوم به حزب توده ایران نه تنها درایران به صورت یکی از ارکان تبلیغات رژیم خمینی درآمده

---

* در کیهان لندن شماره ۴۷، دوّم خرداد ۶۴، این نامه با حذف بخش‌هائی چاپ شده است. اصل این نامه بخط رفیق اسکندری در اختیار ماست و اینک با متن کامل آن آشنا میشوید.

www.iranarchive.com

است، بلکه اکثر مطبوعات و انتشارات خارج از کشور نیز ضمن پیوستن بـــآن در تشدید این تبلیغات کوشش قابل توجّهی میکنند. گوئی میان رژیم ارتجاعی و واپسگرای تهران و برخی از افراد و سازمانهائیکه ادّعای ترقّیخواهـــی و استقرار دموکراسی و آزادی را دارند، از این لحاظ اختلافی نیست. حکـــم عام و کلّی است که اکنون باید از میدان خالی استفاده کرد و هر تهمـــت و ناسزائی را نثار سازمان سیاسی‌ای نمود که علیرغم همه اشتباهـــات، نارسائیها و کجرویها، بیش از ۴۳ سال در صحنه سیاست داخلی و خارجـــی ایران نقش بااهمیّتی ایفا نموده است. بدیهی است در این اوضاع و احـوال همانقدر که نوشته‌های انورخامه‌ای برای "گم گشتگان وادی حیرت" خوش آینـد است، تکذیب دروغها، پاسخگوئی به دروغ پردازیها و افشاء افسانه‌سازیهـــا در باره حزب توده ایران ناپسند جلوه میکند و مورد پرخاش و عتاب و خطاب قرار میگیرد.

در اینکه دو جلد کتاب خامه‌ای، آقای ابوفاضلی را سخت تحت تأثیر قرار داده، کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت. بررسی نویسنده محترم در واقـع توصیف تأئید آمیز از دو کتاب خامه‌ای: "پنجاه نفر ... وسه نفر" و "فرصت بزرگ از دست رفته"، چیز دیگری نیست.

مقصود من این نیست که همه مطالبی را که خامه‌ای در دو کتـــاب خود آورده نفی کنم و آنها را سراسر نادرست یا دروغ بشمارم. وی بویـــژه در جلد اوّل کتاب (تا آنجا که به خودمرکزبینی او لطمه‌ای وارد نیـــاورده است) مسائل را بصورت عینی و درست مطرح نموده و حتّی میتوان برخـــی از توصیفات و چهره پردازیهای او را موفقیّت آمیز خواند. خامه‌ای در جلـــد اوّل وقایعی را نقل میکند که خود در آنها شرکت مستقیم داشته است، لـــذا جز در مواردی که وقایع به خودپسندی شدید و بیمارگونه اولطمه‌ای‌وارد نمیکنـد و نقش وی را در لودادن بسیاری از افراد ۵۳ نفر آشکار نمی‌سازد، حـــوادث را درست مطرح میکند. در صورتیکه در جلد دوّم، به ادّعای اینکه گویـــا وی در همه مسائل حزب توده ایران (از بنیان‌گذاری گرفته تا آخر) وارد بوده و حتّی در جزئیات آنها شخصا" دخالت داشته، مطالبی میاورد که غالبـــا"

www.iran-archive.com

میتواند فقط بعنوان نقل قول یا شنیده‌های دست دوّم تلقّی گردد.

ولی "بررسی" آقای ابوفاضلی نه تنها این واقعیّت را در نظر نمی‌گیرد، بلکه با یک نیش قلم مندرجات دو کتاب خامه‌ای را دربست مورد تأئید قرار میدهد و مینویسد: "این بنده را، که خود سالهای دراز عضو حزب توده بودم و در سطح فعّالان پرکار این حزب، با غالب صاحبان نامهای سرشناس و معروف این حزب آشنائی نزدیک داشته‌ام، خواندن این دو جلد کتاب بیش از همه کتابهای دیگری که در باره حزب توده خوانده بودم و مسائلی که خود با آنها برخورد داشته‌ام، تحت تأثیر قرار داد و بنظر من آنچه خامه‌ای نوشته است میتواند بی هیچ قصد و غرضی، فقط شرح وقایع باشد".

عنوان نوشته نیز بخودی خود نشان میدهد که نویسنده "بررسی" یک سلسله ادّعاهای خودپسندانه و بی‌پشتوانه خامه‌ای و ناشر کتاب را بی‌بررسی پذیرفته و تقریظ محبّت آمیز خود را بر آن پایه تنظیم نموده است.

با اینکه انورخامه‌ای در هیچ جای این دو جلد کتاب جرأت نمیکند صریحا" خود را بعنوان یکی از بنیادگذاران حزب توده ایران معرّفی نماید، ناشر کتاب در مقدمه‌ای که تحت عنوان "اشاره" بچاپ رسانده است، مینویسد: "دکتر انورخامه‌ای خود از بنیان‌گذاران حزب توده بوده و پس از چند سال فعالیّت در این حزب بعلّت انحرافات و وابستگی سران حزب از آن کناره‌گیری کرده است".

آقای محمود ابوفاضلی، نویسنده محترم "بررسی" هم نه تنها این ادّعا را بی‌چون و چرا پذیرفته، بلکه به بسط و توجیه آن نیز همّت گماشته و مینویسد: "دکتر انورخامه‌ای، خود یکی از بنیان‌گذاران حزب توده بوده است که در اوان جوانی همراه با گروه پنجاه و سه نفر دستگیر و به شش سال زندان محکوم شده است. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ خورشیدی در رده برگزیدگان حزب توده فعالیّت داشته و میکوشیده است که انحرافات و عیب و علّت‌های رهبری حزب را اصلاح کند و راه و روش حزب را از وابستگی و انقیاد جدا سازد".

www.iran-archive.com

شما بردارید این دو جلد کتاب را ورق بزنید. همه جا در عین اینکه خامه‌ای خواسته است تلویحا" خود را در زمره رهبری حزب قلمداد کند، با تردستی تمام از ذکر سمت و مقامی که گویا در ارگانهای رهبری حزب (کمیته مرکزی موقّت، کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش کلّ، کمیته ایالتی تهران و غیره) اشغال میکرده، احتراز نموده است.

خود خامه‌ای در "فرصت بزرگ از دست رفته"، صفحه ۱۱۳، ضمن شرح جریان نخستین کنگره حزب در باره خودش مینویسد: "من در خود کنگره چون نماینده نبودم هیچ نقشی نداشتم امّا در خارج از کنگره با اصطلاح در پشت سن آن فعالیّت فراوانی برای پیروزی اصلاح طلبان میکردم. در جلسات کنگره فقط دوبار بعنوان میهمان و تماشاچی حضور داشتم و در یکی از این جلسات بود که محمّد پژوه از افراد برجسته ۵۳ نفر (جلّ‌الخالق!) ضمن تعریف و تمجید از مبارزات سابق و فعالیّت لاحق من در روزنامه‌های حزبی بویژه "رهبر" و اظهار تأسّف از اینکه هنوز عضو حزب نشده‌ام پیشنهاد کرد که کنگره بمن توصیه کند که عضویّت حزب را بپذیرم. کنگره با کف‌زدن ممتدّ پیشنهاد او را تصویب و از من تقدیر کرد. در تعقیب همین جریان هنگامیکه اعزازی مسئول کمیسیون تشکیلات از من پرسید معرّفها را کی بنویسم چون دونفر معرّف برای هر عضوی لازم بود. من گفتم معرّف من کنگره است و خودت هم میدانی. گفت اینکار سابقه ندارد گفتم حالا سابقه پیدا میکند. بالاخره کمیته مرکزی تصویب کرد و در کارت عضویّت من معرّف را نخستین کنگره حزب نوشتند". سپس مغرورانه میافزاید: "از این جهت کارت عضویّت من در تمام تاریخ حزب توده و شاید تمام احزاب دنیا منحصر بفرد بود." ! البتّه "برجستگی محمّد پژوه" در گروه ۵۳ نفر فقط از جهت اقداماتی بود که بر اثر بیماری جنون از او سر میزد و مایه تأسّف زندانیان سیاسی و خرسندی مأموران زندان بود. آخرین اقدام برجسته او هم معرّفی انورخامه‌ای به عضویّت حزب است. زیرا کمی بعد از صحنه فعالیّت حزبی خارج میگردد. (در باره این شخص به شماره ۲۹ کیفرخواست دادستان که در پایان کتاب اوّل خامه‌ای چاپ شده است مراجعه شود).

بدینسان دروغ شاخداری که خامه‌ای در سرآغاز کتاب "فرصت بزرگ از دست رفته" قالب زده و خودستایانه نوشته است "سالهائیکه من در حزب توده و جزو رهبران سرشناس آن بودم (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶)..." فاش میشود. در واقع چگونه میتوان کسی را که به اعتراف خود تا کنگره اوّل (مرداد ۱۳۲۳) هنوز عضو حزب نبوده در شمار "رهبران آنهم رهبران سرشناس" حزب تلقّی نمود؟.

بنابراین، لااقلّ سه سال از رهبری ادّعائی انورخامه‌ای را باید از مجموع ادّعا حذف کرده برای سه سال دیگر نیز چنانکه در پیش متذکّر شدم وی در هیچ یک از ارگانهای رهبری کننده حزب سمتی نداشته و با انشعاب عضویّت او هم در حزب پایان یافته است. آنهائیکه انورخامه‌ای را در زندان شناخته‌اند، میدانند که تا چه حدّی از حقارت اندام و عدم رشد فیزیکی رنج میبرد و چگونه رفته رفته عقده‌های روانی خودپسندی و خودمرکز بینی بی‌حدّ و مرز در نهاد وی بصورت واکنش در برابر این نارسائیها بروز میکرده که بیگمان دعوی رهبری وی نیز از همین منشاء آب میخورد. تشخیص همین واقعیّت لااقلّ مطالبی را که در فصول اوّل تا ششم کتاب دوّم انورخامه‌ای آمده، از زمره خاطرات شخصی او حذف میکند. نویسنده محترم "بررسی" اگر کمی باین نکته توجّه داشت که بنا به اعتراف خود خامه‌ای، حزب توده هنگامی تشکیل شد که وی هنوز در زندان بسرمیبرد و لذا نمیتوانست اطلاعات دقیقی از جریان بنیان‌گذاری آن داشته باشد، آنگاه با این قاطعیّت نمی‌نوشت که "بنظر من آنچه خامه‌ای نوشته است میتواند بی هیچ قصد و غرضی فقط شرح وقایع باشد.

نادرستی‌ها، نارسائیها و افسانه‌سازیهای خامه‌ای را در هر دو جلد کتابش میتوان بر پایه فاکتهای مسلّم فاش ساخت. ولی چنین عملی از هدف این کوتاه سخن بیرون است و باید مشروح‌تر و مفصّل‌تر در نوشته دیگری بآن پرداخت.

امّا مسئله کلّی و مهمّی که وظیفه دارم از هم‌اکنون متذکّر گردم اینست که برای بیرون رفت از "وادی حیرت" بدوا" باید میان حزب توده،

www.iran-archive.com

یعنی سازمانی که بهمّت عدّه‌ای از میهن‌پرستان، آزادیخواهان وسوسیالیستهای ایرانی مستقلا" و خالی از هرگونه وابستگی تشکیل شده و با موفقیّت به بسیج توده‌های مردم برای حفظ استقلال و تمامیّت ایران و جلوگیری از برگشت هرگونه دیکتاتوری پرداخته است، با جریانهای ناسالمی که بعدا" دست عوامل معیّنی (از جمله دوستان نزدیک انورخامه‌ای) سازمان حزبی را رفته رفته به مسیری خلاف این هدفها انداخته و حزب را عملا" بصورت عاملی منفعل درآورده است، فرق گذاشت. من از آن حزب توده‌ای که با شرکت افراد ملّی سرشناسی چون سلیمان میرزا، امیرخیزی، شمس زنجانی، ابوالقاسم موسوی تبریزی، عبدالقدیر آزاد و عدّه‌ای از ۵۳ نفر تشکیل گردیده و بر پایه برنامه‌ای میهن‌پرستانه و دموکراتیک به جلب توده‌های مردم (کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشن فکران ترقیخواه) پرداخته، همه را به اتّحاد علیه هر نوع دیکتاتوری و استعمار ایران فراخوانده است، دفاع کرده و همواره دفاع خواهم کرد. امروز دیگر مخالفت و مقاومت و مبارزات من در برابر عواملی که کوشیده‌اند سازمان حزبی را به مسیری بکشانند که با استقلال حزب تعارض دارد، بر کسی پوشیده نیست. همین دو جلد کتاب خامه‌ای، علیرغم همه بدگوئیهائی که از من کرده است، این مبارزه و مقابله با عوامل مزبور را نشان میدهد.

بنابراین تنها "مجموع نوشته‌ها" نیست که می‌تواند دوست گمگشته ما را از وادی حیرت بیرون آورده، براه درست رهنمون گردد. باید نوشته‌ها را با دید نقّادانه و منطقی مورد توجّه قرار داد. دروغ را از راست جدا ساخت، سهم تبلیغات مغرضانه دشمن از سوئی و اغراض فردی نویسندگان را از سوی دیگر تشخیص داد و آنگاه آنچه قابل قبول است، پذیرفت. تأسّف در اینست که آقای ابوفاضلی پیش از چنین بررسی خلّاق، تصدیق دربست و مطلقی به مندرجات کتابهای انورخامه‌ای داده‌اند و سپس انتظار دارند که نوشته دیگران (از جمله من) رهنمون ایشان برای برون‌رفت از "وادی حیرت" گردد!

نوشته‌های اخیر احسان طبری در روزنامه اطّلاعات تحت عنوان "کژراهه" نیز، که حاوی حملات مستقیم به شخص اینجانب و تکرار افسانه‌ها و پندارهای باطل خامه‌ای بوسیله طبری است، در عین جانبداری از انورخامه‌ای

با روشنی تمام منشاء واحد این تبلیغات را عیان میسازد. نگاهی به کتابهای خامه‌ای بیاندازید و ببینید که وی در باره احسان طبری چه گفته و چگونه او را رسوا ساخته است. پس چرا طبری ملاحظه او را می‌کند و با احترام از او یاد میکند؟ تردیدی نیست که وزارت "ارشاد اسلامی" خمینی میتواند اطّلاعات جالبی در این باره در دسترس "گمگشتگان وادی حیرت" قرار دهد.

پاریس، ۱۴ مارس ۱۹۸۵

ایرج اسکندری

www.iran-archive.com

پایان

# Politische Erinnerungen

I. Eskandari

Teil 4

# Political memories

I. Eskandari

Part 4

www.iran-archive.com

آدرس ما:

Rivero

P. B. 47

92215 SAINT CLOUD CEDEX

**FRANCE**

ایرج اسکندری در ۳۱ شهریور ۱۲۸۷ در تهران و در یك خانواده آزادیخواه متولد شد.
اسکندری از یاران نزدیك دکتر تقی ارانی و از بانیان مجله دنیا بود و همراه با ارانی وگروه معروف به پنجاه و سه نفر دستگیر و زندانی شد.
پس از شهریور ۱۳۲۰ همراه با عده ای از کمونیستهای برسابقه و آزادیخواهان کشور حزب توده ایران را بنیانگذاری کرد. ایرج اسکندری همواره در ارگانهای رهبری حزب توده ایران حضور داشته و سالهای بسیاری عضو هیئت اجرائیه، دبیر و از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ دبیر اول حزب بوده است.
اسکندری در دوره پانزدهم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب و در کابینه ائتلافی قوام السلطنه وزیر پیشه و هنر بود. اودر مهاجرت اجباری سال ۱۳۳۷ در فرانسه بعنوان مشاور حقوقی و اقتصادی فدراسیون سندیکای جهانی کارگری بکار دعوت شد.
اسکندری دارای درجه دکترای اقتصاد از فرانسه بوده وخدمات فرهنگی وسیاسی او علاوه برمقالات،تحلیلها و گزارشات متعدد علمی و تحقیقاتی در مورد اوضاع ایران، ترجمه اثرفناناپذیر "سرمایه" کارل مارکس در سه جلد بزبان فارسی است. آخرین اثر او کتابی است تحت عنوان "در تاریکی هزاره ها" که ثمره ده سال تحقیقات تاریخی وجامعه شناسی او میباشد.
ایرج اسکندری در تاریخ اول ماه مه ۱۹۸۵ میلادی چشم از جهان فرو بست.

www.iran-archive.com

انتشارات حزب دمکراتیك مردم ایران